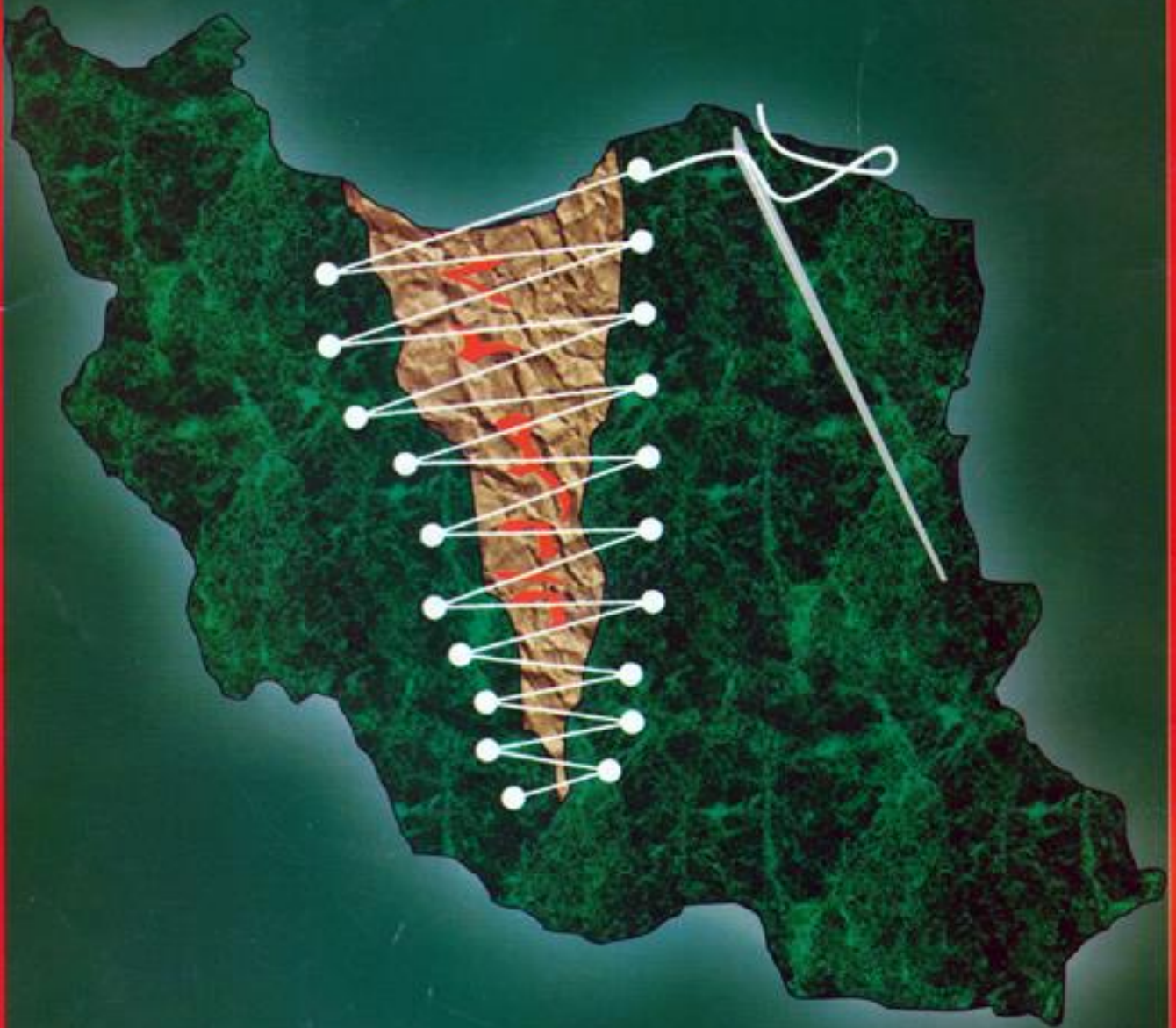


تلاش

ویژه نامه ۲۸ مرداد



آنچه را که از دید برخی تاریخ است و از دید برخی دیگر خاطره
من بایست برای جوانان به میراث گذاشت.

پطروس غالی

خاطرات • مشاهدات و دیدگاهها : به مناسبت پنجاهمین سالگرد واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

فرهاد یزدی • اردشیر زاهدی • بابک امیرخسروی • صدرالدین الهی • دکتر پرویز مینا • دکتر حسن منصور • داریوش همایون
باقر پرهام • رامین کامران • دکتر حسن کیانزاد و علی میرفطروس

تلاش

سال سوم / شماره ۱۴ - خرداد / تیر / مرداد ۱۳۸۲ برابر با 2003 Juli

صاحبان امتیاز : فرخنده مدرّس / علی کشگر

مدیر مسئول و سردبیر : فرخنده مدرّس

معاون سردبیری : عبدالله سعیدی

نشریه تلاش :

به هیچ حزب ، سازمان ، گروه و جمعیتی وابستگی ندارد .

آدرس پستی :

Talash
Sand 13
21073 Hamburg / Germany

Fax :(0049) 040 32 80 88 25

آدرس تلاش در اینترنت :

<http://www.talash.de>

پست الکترونیکی :

Talashnews@hotmail.com

بهای اشتراک در اروپا برای شش شماره ۱۸ یورو و برای آمریکا و کانادا و ... معادل ۳۰ دلار آمریکا .

متقاضیان محترم لطفاً مبلغ اشتراک را به حساب بانکی زیر حواله و رسید را به همراه نام و آدرس پستی به آدرس " تلاش " یا از طریق شماره فکس نشریه ارسال نمایند .

حساب بانکی :

S . Modarres Tabatabaei : دارنده حساب

13 30 11 34 63 : شماره حساب

200 505 50 : کد بانک

HASPA - Germany : نام بانک

برای ارسال وجه از خارج آلمان اظفاً کد زیر نیز ارائه شود .

S.W.I.F.T - Adresse HASP DE HH XXX

شماره ثبت : 8615 - ISSN1616

شماره ثبت اینترنت : Talash(internet) ISSN 1618-0569

Talash Nr.14

بهاء شماره ویژه : یورو

بنام مردانی که در بنداند

بنام زنانی که تبعیدی اند

بنام پزاتمان همه

که جان باختگتند و کشتگان

زاترو که تن به تباهی نداده اند

« پل الوار »

• دراین شماره ۱۰۰۰۰۰

• ۲۸ مرداد ، توان ملی و منافع ملی
فرهاد یزدی ۲۰۰۰۰۰

• پنج روز بحرانی برگرفته از یادداشتهای
اردشیر زاهدی ۷۰۰۰۰۰

• گوشه هائی از رویدادهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲
بابک امیرخسروی ۲۰۰۰۰۰۰

• آن شب و روز بعد از آن شب
صدرالدین الهی ۲۵۰۰۰۰۰

• ۲۸ مرداد « پیروزی » فهردان ملی و ۵۰ سال
زیست پیروان در ناکامی
گفتگو با داریوش همایون ۳۰۰۰۰۰۰

• « ۲۸ مرداد » و بلندای پرواز حقیقت
در گفتگو با علی میرفطروس ۳۶۰۰۰۰۰

• نگاهی دیگر به تاریخ
درگفتگو با باقر پرهام ۴۳۰۰۰۰۰

• نهفت ملی نفت در ترازوی داوری تاریخی
گفتگو با دکتر حسن منصور ۵۲۰۰۰۰۰

• مروری بر جریان و تحولات ملی شدن صنعت نفت ایران
گفتگو با دکتر پرویز مینا ۵۹۰۰۰۰۰

• قیام سی ام تیرماه ۱۳۳۱ و کودتای امرداد ماه ۱۳۳۲ دو رویداد
سرنوشت ساز پیروزی و شکست آفرین در دو نگاه
دکتر حسن کیانزاد ۶۵۰۰۰۰۰

• خداوند هم قادر نیست کاری بکند تا آنچه شده است نشده باشد
گفتگو با رامین کامران ۷۱۰۰۰۰۰

• صدساله گذشته ایران و پیکار جامعه ایرانی با مدرنیته (تجدید)
داریوش همایون ۸۷۰۰۰۰۰

• باید های سیاست خارجی ایران
فرهاد یزدی ۹۲۰۰۰۰۰

✓ بازنویسی خاطرات و مشاهدات کسانی که در حوادث آن روزها حضور داشته‌اند. این بخش بیشتر در خدمت ارائه تصویری حتی الامکان زنده از رویدادها و فضای آن روزهاست و برای کامل بودن این تصویر سعی نموده‌ایم، نمونه‌هایی از گفته‌ها، مشاهدات و خاطره‌های طرف‌های مختلف را در کنار هم قرار دهیم.

✓ زمینه دیگر به موضوع محوری یعنی مسئله نفت، مذاکرات و قراردادهای پرداخته و نقش استراتژیک و اهمیت اقتصادی نفت، مسئله استقلال و مفهوم آن در جهان چه در مقطع ۲۸ مرداد و چه در جهان امروز را مورد بحث قرار می‌دهد.

✓ تحلیل تاریخی رویدادها و رفتارهای سیاسی در مقطع ۲۸ مرداد و پیامدهای آن، به‌ویژه از زاویه گسستی که در جامعه سیاسی - روشنفکری مان ایجاد نموده است.

در این قسمت از بحث، تلاش نمودیم نظر تنی دیگر از اعضای سابق و هواداران جبهه ملی و به‌ویژه طرفداران دکتر مصدق را نیز به گفتگو جلب نماییم، اما متأسفانه موفق نشدیم. کسانی اصلاً حاضر به مصاحبه با "تلاش" نشدند، دسته‌ای دیگر با خود عهد نموده‌اند، دیگر با هیچ سازمان، گروه و نشریه‌ای! همکاری نکنند. بعضی نیز معتقد بودند همه حرف‌هایشان را زده‌اند و کسانی نیز به راین نظرند که هیچ چیز جدیدی برای گفتن وجود ندارد!

در کنار این سه بخش مطلبی از آقای فرهاد یزدی که به درخواست ما برای درج در این دفتر نگاشته شده است را برگزیده و به‌عنوان آغاز سخن در مدخل بحث قرارداده‌ایم. مطلبی که توجه ما را به یک حقیقت ساده اما بسیار پراهمیت و اساسی جلب می‌نماید. به معادله‌ای که در همه مراحل حیات یک ملت چه در نگاه به گذشته و چه در گزینش‌های آینده همواره به یک میزان اعتبار دارد. مسئله تعادل میان "توان ملی و منافع ملی". بدون هیچ تردیدی فزونی یک سوی این معادله موجب افزایش طرف دیگر است.

همه تلاش ما در این دفتر طرح این پرسش اساسی است که تا چه میزان رفتارها و گزینش‌های ما در گذشته در خدمت افزایش توان ملی مان بوده تا در کف محکم و گسست ناپذیر آن قادر به حفظ منافی بوده باشیم

صرف نظر از استثنائات و موارد نادر زیستی - براساس آنچه که هنوز قانون طبیعت حکم می‌کند - در زندگی افراد و نسل‌های هر ملتی پنجاه سالگی هر حادثه تاریخی تنها یک‌بار پیش می‌آید. در آستانه پنجاهمین سالگرد واقعه ۲۸ مرداد و از چندین ماه پیش بر آن شدیم از این فرصت یک‌باره خود بهره جسته و به‌عنوان نسلی منفک از نسل ۲۸ مرداد - نسلی که حق دارد با توجه به آگاهی‌ها، تجربه‌ها و نیازهایش "تعبیر خود را از تاریخ داشته باشد" - به بررسی و بازنگری این واقعه مهم تاریخی پرداخته و دفتری ویژه به بحث دوباره آن اختصاص دهیم. به واقعه‌ای که هنوز جا دارد، در هر سالگردش بدان پرداخته شود، تا جائیکه از پهنا و سنگینی سایه آن چندان کاسته شود، که تنها بکار آموزه‌های تاریخی آمده و دیگر در خور ابزار سازی سیاسی نباشد، آن‌هم در دست کسانی که همواره به غل و زنجیر گذشته برای ممانعت از رُخ نمودن آینده نیازمندند.

در حال جمع آوری حاصل کار و تلاش چندین ماهه خود بودیم که به لحظات اوج‌گیری مبارزات دانشجویان و ویژگی این بار آن یعنی حمایت گسترده مردم برخوردیم. در لحظه‌ها و روزهای نخست، چون هر ایرانی جلای وطن گفته، دل سپرده به آنچه در ایران می‌گذشت و شیفته در رؤیای لحظه بازگشت و دیدار دوباره میهن، دست و دلمان دیگر به هیچ کاری نمی‌آمد، جز خبر گرفتن و خبر دادن، تشویق و تلاش نمودن برای برگزاری تظاهرات و اعتراضات، فرستادن پیام‌های حمایت و پشتیبانی، نوشتن دادخواست به این نهاد بین‌المللی و روانه ساختن واخواست به آن ارگان رسمی، زنگ زدن به این رسانه و به آن روزنامه، عتاب به یکی به دلیل عدم انعکاس صحیح و وسیع گزارش مبارزات دانشجویان و مردم میهنمان و سپاس از دیگری به خاطر بازتاب در خور و شایسته عنصر برجسته آزادیخواهی جنبش ایرانیان در نزد افکار عمومی جهان و ...

با حسابمان زمان انتشار شماره ویژه ۲۸ مرداد مصادف می‌شد با سالگرد ۱۸ تیر و هفته‌های حول و حوش آن که آستان حوادث بسیاری می‌توانست باشد. از خود پرسیدیم بازتاب انتشار این دفتر در این لحظه‌های پرتب و تاب و پراشتهای چه خواهد بود؟ آیا طرح موضوع ۲۸ مرداد در چنین شرایطی کاری بیهوده جلوه نخواهد کرد و یا حتی عده‌ای را در موضع پرسش و سرزنش قرار نخواهد داد؟

لحظه‌هایی که جوانان میهنمان و نسلی دیگر می‌رود در جدال و جدائی از "آرمان‌های به ثمر رسیده" نسل پیشین خود در قالب نظام استبدادی و عقب‌گرا، امکان گزینش‌های نوین و تجربه آزادی، توسعه و ترقی را فراهم آورد، در هیچ زمانی مناسب‌تر از این لحظه‌ها آموزه‌های تاریخی نمی‌توانند بیاریمان بشتابند، البته اگر به تاریخ آن‌گونه که باید نگریسته شود؛ یعنی مکتب تحلیل رویدادها و راه‌های رفته و مکان ارزیابی و محک تجربه‌ها و گزینش‌ها در نقطه‌های عطف و همه آن‌ها نیز به حکم عقل سلیم "از منظرگاه پیروزی به مفهوم پیشرفت و بهبودی اوضاع". لذا بر انتشار این دفتر پا فشارتر شدیم.

مجموعه مطالب مندرج در این شماره را سعی نموده‌ایم در سه زمینه ارائه نماییم:



۲۸ مرداد، توان ملی و منافع ملی

- ❖ چنین به نظر می‌رسد که ایران نیم سده پیش خواستار اکتشاف، استخراج و بازاریابی در سطح جهان بدون سرمایه‌گذاری، تکنولوژی و شبکه پخش شرکت‌ها و دولت‌های خارجی بود. امری که در آن زمان به طور کامل از توان ایران خارج بود.
- ❖ نباید از یاد برد که توان مالی و تکنیکی ایران در سال‌های اول دهه ۳۰ در موقعیت حتی ضعیف‌تری از امروز قرار داشت و انتظار دستیابی به این خواسته‌ها در آن زمان غیرمسئولانه بود.
- ❖ مشکل بتوان ادعا کرد که رهبری نهضت و دولت از حقایق اطلاع نداشتند. تنها می‌توان گفت که دانسته و یا ندانسته، با غرق شدن در هیجان عمومی، رهبری نهضت انعطاف‌پذیری خود را از دست داده و بجای رهبری (تعیین هدف‌های قابل‌دسترسی)، به دنباله‌رو تبدیل شدند.
- ❖ چنین به نظر می‌رسد که رهبری نهضت، فدا کردن جنبش ملی، مبارزات ملت و آینده ایران را بر برجسب مصالحه پذیری ترجیح می‌داد.
- ❖ در درازای ۲۵ سال پس از سال ۱۳۳۲ به‌وسیله هم گروه پیشواز جامعه و هم توده، مردود شناخته شد. استقلال را تنها در غرب‌ستیزی و آزادی را تنها در سایه الگوهایی که کوچک‌ترین نشانی از آزادی انسان در آن دیده نمی‌شد، جستجو می‌کردیم.
- ❖ نقش رهبری در هر جامعه، در طبقه‌بندی کردن منافع قابل‌دسترسی در هر زمان، در مقایسه با توان ملی است، و بنا به طبیعت خود باید قاطع و روشن باشد.

فرهاد یزدی

الف - رهبری نهضت و مسیر تحولات داخلی

پس از قانون ملی شدن نفت رهبری نهضت نتوانست خواست‌های ایران و جهت حرکت آینده را با در نظر گرفتن توان مالی، سیاسی و تکنولوژیکی موجود در ایران در زمان خود، به‌طور روشن مشخص کرده و آن را به ملت ارائه دهد. در مرحله ملی شدن نفت و خلع ید از شرکت سابق نفت، مبارزه بنا به طبیعت خود رنگ مبارزات ضد استعماری (۱) به خود گرفت و هدف‌های گروه‌های مختلف جامعه امکان گسترش بسیار یافت. پس از این مرحله، هدف مشخص و روشن نبود و هر گروه می‌توانست بنا به سلیقه و ایدئولوژی خاص خود، خواسته‌ها را مطرح کند. روشن نبود که ایران چگونه قانون ملی شدن نفت را اجرا خواهد کرد

. مسائل سرمایه‌گذاری و تکنیکی چگونه حل خواهد شد و درآمد به‌شدت مورد نیاز ارزی به چه مقدار و در چه زمان به دست خواهد آمد. در شرایطی که نکات مبهم فراوان بود، انتظارات ملت به‌صورت مستقلاً آغاز به شکل‌گیری بدون رابطه با واقعیات زمان و توان ملی کردند. اشارات گه‌گاه رهبری نهضت نه در جهت کاستن از انتظارات بل در جهت دامن زدن به آن بود.

نقش رهبری در هر جامعه، در طبقه‌بندی کردن منافع قابل‌دسترسی در هر زمان، در مقایسه با توان ملی است، و بنا به طبیعت خود باید قاطع و روشن باشد. برنامه سیاسی و اقتصادی روشن و دقیق هر دولتی چه دمکرات و چه غیردمکرات، به‌ناچار سبب سرخوردگی بخشی از اجتماع که اجرای چنین برنامه‌هایی را مخالف منافع خود دانسته و یا مسیری که کشور در پیش گرفته را مناسب نمی‌داند، می‌گردد. در دمکراسی‌های جاافتاده و باثبات،

در درازای یک صدسال مبارزه ملت ایران برای دستیابی همزمان به آزادی و استقلال، دوران نهضت ملی که در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خاتمه یافت، مکان خاصی دارد که اثرات آن تا به امروز، پس از گذشت نیم سده، احساس می‌گردد. به گمان من، نزدیک‌ترین زمانی که ملت احساس نمود که در نهایت به دو خواسته خود دست خواهد یافت، در دوران اوج این نهضت است. به سخن دیگر، احساس می‌گردد که اراده ملی، در نهایت می‌توانست حاکم بر سرنوشت ایران گردد. چنین برداشتی، محبوبیت دکتر مصدق را به‌عنوان رهبر نهضت تضمین نمود که تا به امروز نیز ادامه دارد. نیروهای دمکرات که می‌توانستند ایران را به‌سوی نوعی مردم‌سالاری رهبری کنند، پس از وقایع ۲۸ مرداد مجبور به عقب‌نشینی شدند و راه برای استقرار حکومت فردی هموار گردید که تا ۲۵ سال پس از آن ادامه پیدا کرد.

حال پس از گذشت نیم سده و با نگاهی که امروز به نهضت ملی ایران می‌افکنیم، این پرسش مطرح می‌گردد که با سیاستی که رهبری در پیش گرفته بود، آیا این جنبش می‌توانست پیروز شود؟ و یا این سیاست‌ها نتیجه‌ای به غیر از شکست می‌توانست به ارمغان بیاورد؟ می‌توان گفت تا وقتی که هدف روشن و دقیق بود - یعنی ملی شدن نفت در سراسر ایران در اسفندماه ۱۳۲۹ - ملت ایران می‌توانست پیروزی را احساس کند. این امر، که در دوران خود دستاورد بسیار بزرگی در سطح جهانی به‌حساب می‌آمد، شور و هیجان بی‌سابقه‌ای در جامعه ایران به‌وجود آورد که اگر آرام نمی‌شد، سبب افزایش بی‌ثباتی می‌گردید.

در اینجا لازم است جهت حرکت رهبری نهضت در داخل کشور و رابطه آن با وقایع جهانی را موردنظر قرارداده تا امکان پیروزی و یا شکست نهضت روشن گردد.



مشکل بتوان ادعا کرد که رهبری نهضت و دولت از حقایق اطلاع نداشتند. تنها می‌توان گفت که دانسته و یا ندانسته، با غرق شدن در هیجان عمومی، رهبری نهضت انعطاف‌پذیری خود را از دست داده و بجای رهبری (تعیین هدف‌های قابل دسترسی)، به دنباله‌رو تبدیل شدند.

رهبری نهضت که می‌توانست با ارائه هدف‌های روشن، کوشش در محدود کردن فاصله بین خواسته‌ها و توان ملی بکند، با آگاهی و یا ندانسته، با دنباله‌روی از هیجان عمومی، به بزرگ‌تر شدن این شکاف کمک می‌کرد. نتیجه مستقیم افزایش فاصله بین آنچه که می‌توانست به دست آید و آنچه که ممکن بود، افزایش نارضایتی عمومی و رادیکال شدن بیشتر جامعه بود. همزمان، مشکلات مالی کشور که بخاطر از دست رفتن ارزش خارجی افزایش می‌یافت، فشار بیشتری بر قطبی شدن جامعه می‌آورد. از سوی دیگر، با افزایش نارضایتی عمومی و قطبی شدن جامعه از قدرت مانور دولت برای مصالحه با مخالفان و رقبای داخلی و خارجی هرروزه کاسته می‌شد. زیرا رهبری نهضت احساس می‌کرد در یک مصالحه، آنچه می‌توانست به دست آورد :

۱ - کوچک‌تر از آن است که می‌خواهد یا

۲ - کوچک‌تر است، از آنچه که ملت انتظار (طبق برداشت رهبری) دارد و

۳ - یا ترکیبی از هر دو عامل .

در هر حال نتیجه یکی است: رهبری قدرت مصالحه را برای قبول بالاترین دستاورد ممکن در آن برهه از زمان را از دست داد. مصالحه با رقبا و مخالفان داخلی (که در اکثر مواقع متهم به فرمان‌برداری از کشورهای خارجی می‌شدند (برای برقراری ثبات و حل مسائل داخلی کشور که اهمیت حیاتی داشت، مترادف با از دست دادن استقلال و تسلیم منافع ملی گردید. در نتیجه در هنگام مذاکره با آمریکا که به‌عنوان میانجی عمل می‌کرد، ایران بدون ارائه پیشنهادی روشن و صریح، تمامی پیشنهادات آمریکا را رد کرد. با رد پیشنهادات آمریکا و عدم پذیرش مصالحه در داخل کشور، رهبران نهضت، ایران را به بن‌بست سیاسی کشیدند. رهبری که در داخل می‌بایست با استفاده از اهرم‌های قانونی، با رقبا و مخالفان داخلی به تفاهم برسد، و آرامشی که به‌شدت مورد نیاز بود را به جامعه بازگرداند، در جهت عکس عمل کرده و با کشیدن توده به خیابان‌ها آشوب و ناامنی را گسترش داد. این تاکتیک دولت، ناخواسته به حزب توده که دارای تشکیلات قوی‌تر و منابع مالی غنی‌تری در مقایسه با تمامی گروه‌های دیگر بود، دست بالا را داده و امکانات رشد آن حزب را سرعت بخشید که همزمان سبب افزایش بی‌ثباتی داخلی و هراس دولت‌های غربی گردید. چنین به نظر می‌رسد که رهبری نهضت، فدا کردن جنبش ملی، مبارزات ملت و آینده ایران را بر برچسب مصالحه‌پذیری ترجیح می‌داد.

بن‌بست سیاسی، همراه با بحران اقتصادی و مالی، قطبی شدن کشور، سرخوردگی اجتماعی، کاسته شدن از قدرت دولت مرکزی، ازدیاد آشوب، ایران را هرچه بیشتر به سوی هرج‌ومرج و ناامنی هدایت می‌کرد. امنیت در هر جامعه، دل‌نگرانی اصلی است و بدون آن، نه فرایند سیاسی و نه اقتصادی می‌تواند شکل بگیرد. با کاسته شدن از قدرت دولت مرکزی، قدرت نسبی و مطلق حزب توده به‌سرعت رو به افزایش بود. ناامنی به‌وجود آمده به‌نوبه خود

صف‌آرائی و برنامه‌اجرایی تا مقدار زیادی از پیش روشن شده است. اما با این حال هنوز تخلف از برنامه‌های از پیش داده‌شده مشاهده می‌گردد که تا مقدار زیاد در جهت تطبیق آن با امکانات زمان است. در جوامع در حال توسعه که دولت‌ها اجباری به عرضه برنامه دقیق خود ندارند، در اغلب اوقات برای جلب حمایت درصد هرچه بیشتری از ملت، آینده‌ای را ترسیم می‌کنند که خارج از توان دستگاه حاکم و کشور است. به‌ویژه در مبارزات ضد استعماری و ناسیونالیستی که پس از جنگ در جهان رخ داد، برای تجهیز توده، آینده درخشان ترسیم و به رویاها، در عوض حقایق، اجازه داده شد که هدف‌های خارج از توان را وارد جامعه کنند. این هدف‌های توهمی، پس از چندی به‌طور مستقل به رشد خود ادامه می‌دهد و دولت‌ها را، همراه با شعارهای غیرممکن به دنبال خود می‌کشد. چون خواسته‌ها قابل دسترسی نیستند، پس از چندی شور و هیجان جای خود را به سرخوردگی و یاس خواهد داد. پس از دوران ملی شدن نفت، این الگو در ایران نیز شکل گرفت و رهبران نهضت به‌منظور جلب پشتیبانی بخش هرچه بزرگ‌تر جامعه، با مبهم‌گذارند هدف در هر مرحله، به گسترش پهنه خواسته‌ها کمک کردند. با بالا گرفتن هیجان عمومی، که دولت از ابتدا کوششی برای محدود و منطقی کردن آن انجام نداد، رهبران نهضت ملی، نقش رهبری را از دست داده و بجای رهبری، به دنباله‌روی، روی آوردند. اما مبارزه در نهایت بایستی به نتیجه ملموسی برسد تا به پویائی خود ادامه دهد. تا این نقطه اقبال عمومی با رهبری همراه است. مسئله پس از آن آغاز می‌گردد.

چنین به نظر می‌رسد که ایران نیم سده پیش خواستار اکتشاف، استخراج و بازاریابی در سطح جهان بدون سرمایه‌گذاری، تکنولوژی و شبکه پخش شرکت‌ها و دولت‌های خارجی بود. امری که در آن زمان به‌طور کامل از توان ایران خارج بود. هنوز پس از گذشت پنجاه سال و اندوختن تجربه در درازای این سال‌ها، ایران در امر اکتشاف، نقش بسیار کم‌رنگ و در بازاریابی جهانی، نقشی ندارد. می‌توان به‌دراستی ادعا کرد که اگر ایران در پنجاه سال گذشته در شرایط مناسب‌تر سیاسی قرار داشت، امروز نقش مهم‌تری در اکتشاف، تولید و پخش می‌توانست به عهده بگیرد. اما نباید از یاد برد که توان مالی و تکنیکی ایران در سال‌های اول دهه ۳۰ در موقعیت حتماً ضعیف‌تری از امروز قرار داشت و انتظار دستیابی به این خواسته‌ها در آن زمان غیرمسئولانه بود.

○ رهبری که در داخل می‌بایست با استفاده از اهرم‌های قانونی، با رقبا و مخالفان داخلی به تفاهم برسد، و آرامشی که به‌شدت مورد نیاز بود را به جامعه بازگرداند، در جهت عکس عمل کرده و با کشیدن توده به خیابان‌ها آشوب و ناامنی را گسترش داد. این تاکتیک دولت، ناخواسته به حزب توده که دارای تشکیلات قوی‌تر و منابع مالی غنی‌تری در مقایسه با تمامی گروه‌های دیگر بود، دست بالا را داده و امکانات رشد آن حزب را سرعت بخشید که همزمان سبب افزایش بی‌ثباتی داخلی و هراس دولت‌های غربی گردید.

کشورهای اروپا و ژاپن، تمامی در تحت چتر حمایتی مالی و نظامی آمریکا قرار داشتند و نمی‌توانستند به‌عنوان متحدی برای ایران به‌حساب آیند و در اکتشاف، استخراج و خرید نفت نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشند. با از دست رفتن حمایت آمریکا، ایران در مبارزه خود علیه بریتانیا دیگر متحدی نداشت و به‌ناچار بایستی به تنهایی این مبارزه را ادامه داده که بخت پیروزی حتما کمتر می‌شد. در چنین موقعیتی، رهبران نهضت برای تقویت خود در مقابل بریتانیا، تنها شوروی را در پیش روی داشتند. به‌هیچ‌وجه ادعا نمی‌کنم که چنین اقدامی به‌واقع انجام می‌گرفت، اما در محاسبات غرب، در مورد گزینش‌های احتمالی نهضت ملی، دست‌کم بایستی چنین امکانی مورد توجه قرار گرفته باشد. منطقی است که تصور کنیم، غرب احتمال روی‌آوری ایران به شوروی را در هنگام قرار گرفتن در تنگنا، در محاسبات خود گنجانیده باشد و رهبران ایران احتمال چنین برداشتی توسط غرب از وقایع ایران را بایستی در نظر می‌گرفتند. در نبود متحد مناسب دیگر، چنین ملاحظاتی به رهبران نهضت حکم می‌کرد که احتیاط بیشتری در روابط خود با آمریکا به پیش گیرند و این متحد را از دست ندهند.

○ ایران در تلاش برای دستیابی به منافع ملی خود تا هنگامی که موازنه استراتژیک جهانی را به خطر نمی‌انداخت، قدرت مانور داشت و نه بیش از آن. به نظر می‌رسد که این محدودیت مورد توجه کامل رهبران نهضت ملی ایران قرار نگرفته بود.

○ بدون ارائه تعریفی منطقی از استقلال و کوشش در حفظ آن، به نقطه‌ای رسیدیم که حتماً می‌توانستیم، استقلال ظاهری سرزمینی خود را نیز از دست بدهیم.

○ چشم‌بستن بر روی واقعیات جهانی و غرق شدن در هیجان عمومی، رهبران نهضت و ایران وارد بازی‌ای شدند که از توان ملی آن کشور بسیار فراتر می‌رفت. ایران نمی‌توانست موازنه راهبردی جهان را به گروگان گیرد. پس از این مرحله هرچه می‌توانست اتفاق افتد، به‌اجبار به زبان ایران تمام می‌شد.

۲ - در دوران وقایع آذربایجان، طراحان سیاسی غرب از جمله Kennan که کاردار آمریکا در مسکو بود، سیاست مهار و محاط Containment شوروی را در پیش گرفتند. مبنای این طرح جلوگیری صبورانه درازمدت از گسترش کمونیسم و مبارزه با آن در سراسر گیتی و به‌ویژه در مرزهای آن قطب بود. در شب وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، غرب با تمام توان این سیاست را در سراسر گیتی پیگیری می‌کرد. صف‌بندی دو قطب ایدئولوژیک، هر دو مجهز به جنگ‌افزارهای هسته‌ای در مقابل یکدیگر، در اوج تنش خود بود. جنگ سرد در سراسر گیتی - و حتی گرم - در برخی از نقاط جریان داشت. اروپای شرقی در اشغال ارتش سرخ و پرده آهنین این قاره را به دو ناحیه تقسیم کرده بود. نیروهای آمریکا و قدرت برتر هسته‌ای آن تنها مانع در راه سرازیر شدن ارتش سرخ به اروپای غربی بودند.

امکان رشد قدرت‌های تجزیه‌طلب که از حمایت قدرت‌های خارجی نیز برخوردار بودند و یا کودتای نظامی کمونیستی و یا ترکیبی از هر دو را افزایش می‌داد. اگر چنین امری اتفاق می‌افتاد، اثرات آن تنها به ایران محدود نمی‌شد، بلکه می‌توانست موازنه بین دو قطب جهانی را برهم زند.

اکنون لازم است که به موقعیت ایران در سال‌های نخستین دهه ۱۹۵۰ در سطح جهانی نگاه کنیم، تا وقایع ۲۸ مرداد از زاویه موازنه میان ابرقدرت‌ها روشن گردد.

ب - موقعیت راهبردی ایران در دوران نهضت ملی

در سال‌های پس از جنگ که مصادف با دوران ملی شدن نفت در ایران است، جهان به دو قطب کمونیسم و غیرکمونیسم تقسیم شده بود. هر دو قطب تا حد امکان مسلح و هر دو دارای جنگ‌افزارهای هسته‌ای بودند. مسائل جهان، نمی‌توانست بدون توجه به موازنه قوا بین این دو نیرو مطرح گردد. هر کشور مجبور بود که موقعیت و منافع ملی خود را با در نظر گرفتن سیاست‌های کلان دو قطب و محدودیتی که چنین موازنه‌ای به‌وجود آورده بود، طراحی کند. ایران در یکی از حساس‌ترین کانون‌های برخورد بین نیروهای شرق و غرب قرار داشت و بنا بر حکم موقعیت جغرافیایی خود، می‌بایست سیاست خود را در داخل محدوده‌ای که موازنه قوای شرق و غرب تعیین کرده، برقرار کند. به سخن دیگر، ایران در تلاش برای دستیابی به منافع ملی خود تا هنگامی که موازنه استراتژیک جهانی را به خطر نمی‌انداخت، قدرت مانور داشت و نه بیش از آن. به نظر می‌رسد که این محدودیت مورد توجه کامل رهبران نهضت ملی ایران قرار نگرفته بود. نگاهی به وقایع و حقایق جهان در آن دوران مطلب را روشن می‌کند:

۱ - منافع استراتژیک آمریکا حکم می‌کرد که مسئله نفت هر چه زودتر حل شده و آرامش به ایران بازگردد و درآمد کشور از این طریق افزایش یابد، تا سد محکم‌تری در مقابل نفوذ شوروی و گسترش کمونیسم باشد. این دلیل اصلی آمریکا در حمایت از خواسته‌های ایران در آن دوران است. نظریه‌ای که محرک اصلی حمایت آمریکا از ایران را در تلاش برای خارج کردن انگلیس و جانشینی آن توسط شرکت‌های نفتی آمریکا می‌داند، چون موقعیت استراتژیک ایران و خطرات موجود در کانون چنین درگیری را در نظر نمی‌گیرد، نمی‌تواند صحیح باشد. بخاطر افزایش موقعیت استراتژیک خود، آمریکا از نهضت ملی شدن نفت ایران حمایت می‌کرد و بریتانیا را تحت فشار قرارداد تا با اصل ۵۰ - ۵۰ موافقت نماید و آماده بود که این توافق را تضمین کند. این مناسب‌ترین قرارداد در زمان خود به‌حساب می‌آمد و ایران می‌توانست نفت را به بالاترین خریدار بفروشد و تنها امتیاز انگلستان، حق الویت در انتخاب و یا رد قیمت پیشنهادی بود. تا این مرحله، با برخورداری از حمایت آمریکا ایران دارای متحد قدرتمندی در مبارزات ملی خود بود. با رد پیشنهاد آمریکا و عدم ارائه پیشنهادی صریح و روشن از طرف ایران، برای آمریکا روشن شد که ایران خواستار هیچ‌گونه مصالحه‌ای نیست و بدین ترتیب حمایت آمریکا از دست رفت و قدرت جبهه انگلستان (در آن دوران بریتانیا هنوز بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی اروپا بود) افزایش بسیار یافت. دیگر

نمی‌توانست موازنه راهبردی جهان را به گروگان گیرد. پس از این مرحله هرچه می‌توانست اتفاق افتد، به‌اجبار به زبان ایران تمام می‌شد. اگر غرب با شرکت در عملیات ۲۸ مرداد، مانع ایران در پیش گرفتن این راه نمی‌شد، احتمال بسیار داشت که پس از یک کودتای کمونیستی، ایران شاهد ورود ارتش سرخ به خاک کشور گردد. در این صورت غرب چاره‌ای نداشت که به‌نوبه خود دست به یک مداخله نظامی بزند (انگلیس در آن زمان در خلیج فارس و چند نقطه مجاور پایگاه نظامی در اختیار داشت). در چنین صورتی سناریوی کره و آنچه بعدها در ویتنام اتفاق افتاد - اما این بار با شرکت مستقیم شوروی - در ایران تکرار می‌گردید. در چنین حالتی ایران با از دست دادن استقلال سرزمینی و تبدیل خاک آن کشور به میدان نبرد بین ابرقدرت‌های جهان، بازنده اصلی بود. بدون ارائه تعریفی منطقی از استقلال و کوشش در حفظ آن، به نقطه‌ای رسیدیم که حتی می‌توانستیم، استقلال ظاهری سرزمینی خود را نیز از دست بدهیم.

○ هدف اصلی آمریکا در وقایع ۲۸ مرداد نه برای بازگشت سلسله پهلوی به سلطنت و نه دستیابی به منابع طبیعی ایران بود. آمریکا در یک حرکت پدافندی پیشگیرانه، از موقعیت استراتژیک خود در مقابل گسترش کمونیسم، دفاع کرده و در درازای پنجاه سال پس از آن، با از دست دادن اعتماد عمومی ملت ایران، بهای آن را پرداخت کرد.

○ مشارکت مستقیم غرب در وقایع ۲۸ مرداد، در درازای ۲۵ سال پس از آن کمک کرد که جامعه ایران به تدریج دستاوردهای غرب و ارزش‌های آن (لیبرالیسم، دموکراسی، حکومت قانون، اقتصاد بر پایه بازارهای آزاد، جامعه مدنی نیرومند و...) را رد کرده و به ارزش‌های رادیکالی (چه به صورت مذهبی و چه به صورت انواع مختلف کمونیستی) روی آوردند که در هیچ‌یک اثری از حقوق بشر، دموکراسی، آزادی فردی و... یافت نمی‌شود.

ساده‌ترین و کم هزینه‌ترین (نظامی، مالی و سیاسی) راه برای آمریکا در مقابله با امکان چنین تحولاتی، برکناری دولت دکتر مصدق بود. با این نگاه می‌توان گفت که هدف اصلی آمریکا در وقایع ۲۸ مرداد نه برای بازگشت سلسله پهلوی به سلطنت و نه دستیابی به منابع طبیعی ایران بود. آمریکا در یک حرکت پدافندی پیشگیرانه، از موقعیت استراتژیک خود در مقابل گسترش کمونیسم، دفاع کرده و در درازای پنجاه سال پس از آن، با از دست دادن اعتماد عمومی ملت ایران، بهای آن را پرداخت کرد. محرک آمریکا برای شرکت در عملیات ۲۸ مرداد همان محرکی است که سبب دخالت آمریکا در واقعه آذربایجان گردید. در واقعه آذربایجان آمریکا، برای پیشگیری از گسترش نفوذ شوروی، به‌طور قطع از ایران در مقابل شوروی دفاع کرد تا حدی که ترومن بعدها ادعا کرد که امکان بکارگیری جنگ‌افزار اتمی را به شوروی گوشزد کرده بود (هرچند مدرک کتبی در دست نیست).

بازگشت خاندان پهلوی به قدرت و دستیابی آمریکا به منابع نفتی ایران پس از ۲۸ مرداد، از نظر آمریکا دستاوردهایی بودند که در درجه دوم اهمیت قرار داشت. برای تأیید این نظر باید گفت که حتی اگر ایران خود تولیدکننده بزرگ نفت در جهان نبود و یا در مقابل آمریکا گزینش دیگری سوای خاندان

تنها ۳ سال پس از جنگ، شوروی دست به محاصره برلین زده و غرب را مجبور کرد که سوخت و مواد غذایی را از راه هوا به این شهر برساند. یک سال پس از آن (۱۹۴۹) دو آلمان به‌وجود آمدند. اوضاع در خاور دور حتی از تنش بیشتری برخوردار بود. ژاپن که در جنگ جهانی دو بمب اتمی بر شهرهای آن فروریخته شده بود، تنها یک سال پیش از وقایع ۲۸ مرداد دارای قانون اساسی جدید شده بود. و نیروهای آمریکا با ظرفیت بالا (به‌منظور مقابله با نیروهای شوروی در اقیانوس آرام، شرکت در جنگ کره، حمایت از تایوان و مقابله با نیروهای پارتیزانی کمونیسم در این بخش از جهان) در این کشور و فیلیپین مستقر بودند. جنگ کره (۲) بین نیروهای کمونیست در شمال و مخالف آن در جنوب با شرکت مستقیم آمریکا و چین و غیرمستقیم شوروی، نه‌تنها آن شبه‌جزیره را بدل به ویرانه نمود، بلکه جهان را به لبه جنگ هسته‌ای رساند. تایوان بخاطر چتر حفاظتی آمریکا، از حمله تمام‌عیار چین مصون مانده بود. در هندو چین، نیروهای فرانسوی در جنگی فرسایشی با نیروهایی که در نهایت کمونیست شدند، درگیر بود. کشورهای واقع در مرزهای جنوبی شوروی، در توازن قوا بین دو قطب و مهار و محاط شوروی نقش حساسی بازی می‌کردند. ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. زیرا هم مانعی در دستیابی شوروی به آب‌های گرم و هم منابع نفتی خود و دیگر منابع نفتی در حوزه خلیج فارس بود. حتی طبق قرارداد یالتا (۳) ایران در حوزه غرب قرار داشت. با در نظر گرفتن تصویر واقعی جهان که صف‌آرایی نیروهای هسته‌ای، در سطح جهانی گسترده شده و امکان درگیری جنگ سوم جهانی بسیار محتمل بود و دست آورد یک قطب، به‌طور حتم به معنای زبان قطب دیگر بود، ایران و رهبران نهضت ملی بایستی درک می‌کردند که برهم زدن، هرچند ناخواسته موازنه استراتژیک، بین دو ابرقدرت، نه در توان و نه به سود کشور ایران بود.

تا ماه مارس ۱۹۵۳ (فروردین ۱۳۳۲) آمریکا بر این نظر بود که احتمال کمونیست شدن ایران ضعیف است و حزب توده قادر به در دست گرفتن کشور نیست. با افزایش بی‌ثباتی، قطبی شدن جامعه، بن‌بست سیاسی و کاسته شدن از قدرت دولت مرکزی، پس از این تاریخ آمریکا به این نتیجه رسید که دولت دکتر مصدق دیگر قادر به اداره کشور نیست و امکان کمونیست شدن ایران زیاد است (پس از ۲۸ مرداد و کشف سازمان نظامی حزب توده، که نیرومندتر از آن بود که تصور می‌شد، این امر تأیید شد). نیم سده پس از آن دوران شاید بتوان امکان کمونیست شدن ایران را رد کرد، اما در شرایط روانی حاد جنگ سرد، چنین برداشتی از وقایع ایران به‌وسیله طراحان سیاسی جهان غرب بسیار محتمل بود. تا هنگامی که مسئله نفت به مبارزه ایران در جهت دستیابی به منافع ملی، هرچند که معنای آن ضربه به منافع نزدیک‌ترین متحد آمریکا یعنی، انگلستان باشد، محدود می‌شد، از نظر آمریکا قابل قبول بود. اما اگر اقدامات ایران به معنای برهم زدن موازنه در سطح جهانی و امکان دستیابی و یا حتی نزدیک شدن شوروی به خلیج فارس باشد، دیگر این امر برای آمریکا قابل قبول نبود. با چشم بستن بر روی واقعیات جهانی و غرق شدن در هیجان عمومی، رهبران نهضت و ایران وارد بازی‌ای شدند که از توان ملی آن کشور بسیار فراتر می‌رفت. ایران

روی آوردند که در هیچ یک اثری از حقوق بشر، دمکراسی، آزادی فردی و... یافت نمی‌شود. به عبارت دیگر تمام ارزش‌هایی که امروز ملت ایران در جستجوی آن است، در درازای ۲۵ سال پس از سال ۱۳۳۲ به‌وسیله هم گروه پیشتاز جامعه و هم توده، مردود شناخته شد. استقلال را تنها در غرب‌ستیزی و آزادی را تنها در سایه الگوهایی که کوچک‌ترین نشانی از آزادی انسان در آن دیده نمی‌شد، جستجو می‌کردیم. یا دستکم بر این باور قرار گرفتیم که غرب در برقراری حقوق بشر و مردم‌سالاری در مورد ایران (و شاید خاورمیانه) صادق نیست و یا جامعه ایران پذیرای این ارزش‌های انسانی نیست. از خود پرسش نکردیم که چگونه غرب در برقراری این ارزش‌ها در دو جامعه تمام میلیتاریستی آلمان و ژاپن که شش سال با آنان جنگیدند، صادق بود و آن جوامع نیز پذیرای دمکراسی لیبرالی بودند، اما در مورد ایران صادق نبود و ایران پذیرا نبود؟ توانستیم به خود بقبولانیم که گسترش مردم‌سالاری و حقوق بشر در جهان، به‌واسطه وجود مکانیسم حل مسالمت‌آمیز مسائل در خود نظام، تعیین‌کننده نهائی صلح و ثبات در جهان است. استقرار صلح و ثبات در جهان که تنها می‌تواند در سایه استقرار مردم‌سالاری در کشورهای بیشتری در جهان به‌وجود آید، به سود تمامی کشورها و از جمله خود غرب است. غرب، دمکراسی لیبرالی را نه به‌عنوان هدیه و یا خیرخواهی به جهان عرضه می‌کند بلکه بسود غرب و تمامی جهان است که چنین نظمی برقرار گردد.

غرب‌ستیزی ما در ایران سبب شد این ارزش‌ها را، به‌ویژه پس از ۲۸ مرداد نفی کردیم و درحالی‌که تیره‌روزی همسایه شمالی و آزادی و رشد کشورهای غربی را پیش روی داشتیم، بازهم حقیقت را نادیده گرفته و به‌سوی ارزش‌های دیکتاتور پرور در لباس مبارزه با استعمار و استثمار و بازگشت به خود، کشتش پیدا کردیم. در نتیجه در لحظه تاریخی دیگری در سال ۵۷ که امکان گزینش، یک‌بار دیگر به دست آمد، درست جهت عکس را انتخاب کردیم. بجای گزینش دمکراسی لیبرالی و نظام اقتصادی بر پایه بازار آزاد که تا امروز هنوز بشر نتوانسته جانشین شایسته‌تری برای آن پیدا کند، حکومتی بدوی، تمامیت‌خواه، بدون ارزشی برای انسان و یا ایران، با اقتصادی شبه‌دولتی و مملو از انحصارات را برگزیدیم. بدون وقایع ۲۸ مرداد، مشکل بتوان گردش تند به عقب را در سال ۵۷ توجیه کرد.

زیرنویس:

۱- این مبارزات در سراسر جهان شدت گرفته بود و در همسایگی ایران، تنها یک سال از استقلال هندوستان از امپریالیسم و تقسیم آن به دو کشور هندوستان و پاکستان می‌گذشت.

۲ - شبه‌جزیره کره در پایان جنگ جهانی دوم بر مبنای مدار ۳۸ درجه به دو بخش، کمونیست در شمال با حمایت شوروی و چین و ضد کمونیست در جنوب با حمایت آمریکا، تقسیم شد. در سال ۱۹۵۰ نیروهای کره شمالی به‌عنوان یکپارچگی تمام کره به جنوب حمله‌ور شدند. آمریکا با کسب مجوز از سازمان ملل به سود جنوب وارد نبرد گردید. در نوامبر همان سال، چین کمونیست در سوی شمال در جنگ مداخله کرد. قرارداد آتش‌بس در ژوئیه ۱۹۵۳ (اوایل مرداد ۳۲) برقرار و مرزهای دو کره در همان مدار ۳۸ درجه تثبیت شد.

۳ - از ۴ تا ۱۱ فوریه ۱۹۵۳ در یالتا در اوکراین بین چرچیل، روزولت و استالین صورت گرفت که از جمله درباره آینده آلمان و مناطق نفوذ پس از جنگ به توافق رسیدند.

پهلوی قرار داشت، به‌احتمال بسیار آمریکا برای جلوگیری از دسترسی شوروی به خلیج فارس دست به چنین اقدامی می‌زد.

امروزه پنجاه سال پس از ۲۸ مرداد ۳۲ برای جهانی که سال‌های چندی است، خطر درگیری هسته‌ای را احساس نمی‌کند و آزاد از رقابت بین ابرقدرت‌ها زندگی کرده و دیگر مجبور نیست که تمام اقدامات خود را با در نظر گرفتن موازنه بین آنا بسنجد، تجسم موقعیت ایران در مقابل دو ابرقدرت در آن زمان مشکل است. اما رهبران نهضت ملی بایستی می‌توانستند مشکل فوری که برای جهان غرب در مقابله با موازنه استراتژیک به‌وجود آورده بودند را درک کنند. بایستی به‌سادگی درک می‌کردند که نمی‌توان با شوروی هم‌مرز بود و خود را از مسئله موازنه کنار کشید. مسئله اخلاقی - حقوقی مداخله در امور داخلی کشورها، در آن دوران شاید کوچک‌ترین عاملی بود که در محاسبه ابرقدرت‌ها در نظر گرفته می‌شد (در نوامبر سال ۱۹۵۶ با ورود تانک‌های شوروی به بوداپست، قیام مردم مجارستان در هم‌شکسته شد). دکتر مصدق مسئله حقوقی را نیز برای آمریکا حل کرد. آمریکا بر آن باور بود که فرمان برکناری مصدق توسط شاه، در نبود مجلس عملی بود قانونی.

برکناری دولت دکتر مصدق به‌سادگی و با هزینه اندک مالی انجام شد. زیرا ملت:

۱ - برائر آشوب و نبود امنیت خسته و توان مبارزه را از دست داده بود و

۲ - همزمان بخاطر هراسی که از همسایه شمالی خود داشت، دست به مقاومت نزد.

از یاد نبریم که از وقایع آذربایجان و جمهوری مهاباد با شرکت مستقیم شوروی تنها چند سالی گذشته و خاطره تجزیه سرزمین ایران در نزد ملت فراموش نشده بود. افزون بر آن، با داشتن کم‌وبیش دو هزار کیلومتر مرز خاکی و بیش از شش صد کیلومتر مرز آبی با شوروی، از نظر ملت ایران خطر کمونیسم بیش از استعمار انگلیس و آمریکا احساس می‌گردید. در نتیجه در هنگام گزینش، در هنگام وقایع ۲۸ مرداد، ملت وارد عمل نگردید و دست به مقاومت نزد. سادگی عملیات و مقاومت ناچیز در مقابل آن همراه با هزینه کم مالی آن، می‌تواند شاهدهی بر آمادگی ملت برای پذیرفتن نظم جدیدی که نوید امنیت می‌داد باشد. می‌توان گفت که ملت ایران در ۲۸ مرداد، مجبور به انتخاب یکی از دو گزینه غیر مطلوب گردید. اگر ملت ایران در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ گزینه دیگری را در پیش می‌گرفت و عملیات ۲۸ مرداد شکست می‌خورد، آینده ایران می‌توانست بسیار هولناک باشد.

اثرات شکست نهضت ملی و نتایج منفی به بار آمده از آن (افزایش سرخوردگی اجتماعی، از دست دادن اعتماد به نفس و قبول نکردن مسئولیت اعمال خود و...) و دخالت مستقیم غرب، تأثیر ژرفی در نیم سده گذشته بر اجتماع ایران داشته است. مشارکت مستقیم غرب در وقایع ۲۸ مرداد، در درازای ۲۵ سال پس از آن کمک کرد که جامعه ایران به تدریج دستاوردهای غرب و ارزش‌های آن (لیبرالیسم، دمکراسی، حکومت قانون، اقتصاد بر پایه بازارهای آزاد، جامعه مدنی نیرومند و...) را رد کرده و به ارزش‌های رادیکالی (چه به‌صورت مذهبی و چه به‌صورت انواع مختلف کمونیستی)

پنج روز بحرانی

برگرفته از یادداشت‌های اردشیر زاهدی وزیر پیشین امور خارجه
و آخرین سفیر ایران در آمریکا



فرمان نخست وزیری

اوضاع و احوال فعلی نشان می‌دهد که احتمال دارد دکتر مصدق از اجرای فرمان سرپیچی کند، بایستی رویه‌ای اتخاذ نمود که بدون فوت وقت و ایجاد آشوب و بلوا از طرف آن‌ها، فرامین شاهنشاه بمرحله اجرا درآید... نتیجه این مذاکرات آن شد که فرمان عزل مصدق مقارن ساعت ۱۱ تا ۱۱ و نیم شب بوسیله سرکار سرهنگ نصیری بخودش در منزل ابلاغ گردد. اتخاذ این تصمیم از آن لحاظ بود که معمولاً روزهای شنبه جلسه هیئت دولت در منزل دکتر مصدق تشکیل می‌گردید و چون تابستان و هوا گرم بود، اعضای هیئت دولت تقریباً ساعت ۸ بعدازظهر بیعد در منزل مصدق اجتماع می‌کردند و مذاکرات و گفتگوی آن‌ها لاقلاً دو سه ساعتی به طول می‌انجامید و منظور ما این بود که هنگام ختم جلسه هیئت دولت و زمانیکه تمام وزراء مصدق در منزل او حضور دارند، فرمان عزل به وی ابلاغ شود تا وزراء او هم که در برابر قانون و شاهنشاه مسئول می‌باشند از جریان امر مستحضر گردند... نزدیک ساعت ۱۱ صبح جلسه مشاوره آنروز خاتمه یافت و عده‌ای از حاضرین در آن مجلس بشهر مراجعت کردند و فقط چند نفری همانجا ماندند. پدرم تا یکساعت بعد از ظهر مشغول انتخاب افراد برای پست‌ها و مقامات حساس بود تا بلافاصله پس از ابلاغ فرمان به مصدق، مشغول کار شوند و هیچ فراموش نمی‌کنم که در همان اطاق، میز کوچکی قرار داده شد که آقای پرویز یارافشار که بعداً هم سمت رئیس دفتر مخصوص نخست وزیر را عهده دار شد پشت آن نشسته بود و احکام کسانی را که پدرم برای سمت‌های مختلف از قبیل رئیس شهربانی و فرماندار نظامی و غیره در نظر گرفته بود، با همان عبارتی که دیکته می‌کرد می‌نوشت و به امضای ایشان می‌رساند. در ضمن برای هریک از ما نیز به تناسب وضع و موقعیت‌مان وظایفی تعیین کرده بودند که سرگرم انجام آن‌ها بودیم...

قرارگاه تازه

...ساعت از دو بعدازظهر گذشته بود و تازه صرف ناهار به پایان رسیده بود که ابوالقاسم زاهدی پسر عمه من و مهندس هرمز شاهرخشاهی که در دوره گذشته نماینده مجلس شورای ملی بود سراسیمه وارد باغ شدند و اطلاع دادند که مأمورین فرمانداری نظامی نیم ساعت قبل از محل اقامت ما مطلع شده‌اند و بدستور دکتر مصدق تا چند لحظه دیگر برای دستگیری پدرم و سایرین به‌این محل خواهند آمد.

پدرم در اینگونه مواقع تسلط و احاطه عجیبی بر اعصاب خود داشت و هرچه خطر را بخود نزدیک‌تر می‌دید خونسردتر و مصمم‌تر بنظر می‌رسید و سریع‌تر تصمیم می‌گرفت و اجرا می‌کرد... پدرم پس از آنکه به منزل کاشانیان رسیده بود بلافاصله کار خودش را دنبال کرده و بوسیله مهندس

فکر می‌کنم برای آغاز مطلب بهتر است از هنگامی که فرمان نخست وزیری پدرم به او ابلاغ شد شروع کنم. قطعاً استحضار دارید که تقریباً از اوائل مرداد ماه پدرم و من مورد تعقیب مأمورین دکتر مصدق بودیم و در حال اختفا بسر می‌بردیم، حتی برای یافتن ما جایزه تعیین شده بود و بناچار هر روز در گوشه و کناری وقت خود را می‌گذارندیم. آخرین محلی که ما برای اقامت پدرم در نظر گرفته بودیم باغ آقای مصطفی مقدم در اختیاریه سلطنت آباد بود... فرمان نخست وزیری پدرم در همین محل به او ابلاغ گردید. بر خلاف آنچه که در گذشته شایع بود فرمان مزبور در رامسر صادر نشد، بلکه این فرمان و همچنین فرمان عزل آقای دکتر مصدق از نخست وزیری در کاخ سلطنتی کلاردشت به توشیح اعلیحضرت همایونی رسیده بود و مأمور ابلاغ هر دو فرمان هم سرکار سرهنگ نصیری یعنی تیمسار سرتیپ نصیری فعلی فرمانده گارد سلطنتی بود که در آن زمان نیز همین سمت را داشتند. فرامین صبح روز ۲۳ مرداد صادر شده بود... با اینکه ساعت قریب به ۱۲ شب بود، بدستور پدرم همه باتفاق به اطاق دیگری که صورت دفتر کار ایشان را داشت رفتیم. در آنجا نیز آقای سرهنگ نصیری اوامر شفاهی اعلیحضرت همایونی را بپدرم ابلاغ کرد و متذکر شد که شاهنشاه تأکید فرموده‌اند سعی کنید هر چه زودتر برواوضاع پربیشان و در هم ریخته مملکت مسلط شوید... بهر حال آنشب تقریباً تا سه ساعت بعد از نیمه شب به بحث و مذاکره در باره برنامه روز بعد پرداختیم. بعد به دستور پدرم من بوسیله تلفن به عده‌ای از نزدیکان و آشنایان اطلاع دادم که ساعت ۷ صبح به باغ آقای مقدم یعنی محل اقامت ما بیایند ...

برای اجرای قوانین

...درست ساعت ۸ و ربع بود که پدرم طی چند کلمه‌ای صدور فرمان نخست وزیری خودش را به حاضرین اطلاع داد و همه اظهار خوشوقتی کردند و پدرم گفت آنچه در وهله اول بایستی انجام شود ابلاغ فرمان عزل دکتر مصدق است و منظور من از تشکیل این جلسه نخست اعلام فرمان شاهنشاه و بعد تعیین نحوه ابلاغ فرمان به دکتر مصدق می‌باشد و چون



مشغول شوید.“ به همین جهت مأموریت آقایان یارافشار و شاهرخشاهی و سرهنگ خواجه نوری و سرهنگ نوائی هم تقریباً منتفی گردید، ولی قرار شد که این عده برای اطلاع یافتن از عکس العملی که مأمورین انتظامی مصدق نشان خواهند داد بشهر بروند و بهمین ترتیب نیز عمل شد و تقریباً ساعت ۱۲ شب این چهار نفر رهسپار شهر شدند، بخصوص آقای یارافشار مأموریت داشت که اگر از منزل مصدق خبری بدست آورد ما را در جریان امر بگذارد.

چرا برگشتند؟

با اینکه هوا تاریک بود، ولی در همان روشنائی مختصر شب، آثار یاس و ناامیدی را در قیافه باتمانقلیچ و مقدم خواندیم. پدرم جریان را جویا شد، باتمانقلیچ گفت:

“متأسفانه منظور ما حاصل نشد، چون ستاد را قوای انتظامی مصدق محاصره کرده‌اند و وقتی ما بچهارراه وزارت جنگ رسیدیم، سربازها اطراف عمارت ستاد حلقه زده بودند و تمام اطاقها روشن بود و سرتیپ ریاحی در اطاق رئیس ستاد مشغول کار بود و به طوریکه تحقیق کردم تقریباً برای من محرز شد، سرهنگ نصیری هم دستگیر شده و هم اکنون در ستاد توقیف است.“ باتمانقلیچ این جملات را سریع ولی با صدائی ملایم اظهار داشت و در صورت پدرم خیره شد. فکر می‌کنم تجسم وضع ما در آن موقع زائد باشد. همینقدر می‌گویم که دهان ما بسته شده بود و مثل این بود که با چشم و حرکات آن بایکدیگر صحبت می‌کردیم و هریک در قیافه دیگران خیره شده بودیم.

صدای پدرم سکوت را درهم شکست و خطاب به باتمانقلیچ گفت: “احتیاط کردید. حق بود که به ستاد می‌رفتید و بدون واهمه باطاق رئیس ستاد وارد می‌شدید و حکم خودتان را به ریاحی ابلاغ می‌کردید و به او می‌گفتید که فرمان اعلیحضرت همایونی زاهدی به نخست وزیری منصوب شده و اگر قصد سرپیچی داشت، به رعایت اصول نظامی و ارشدیتی که نسبت به او دارید توقیفش می‌کردید.“

آقای مقدم کلام پدرم را قطع کرد و گفت: “فرمایش تیمسار در موقعی عملی می‌شد که ما لااقل می‌توانستیم خود را به داخل عمارت ستاد برسانیم. الان وضع طوری است که یک عده سرباز مسلح اطراف ستاد را گرفته‌اند و به هرکس که بطرف این عمارت نزدیک شود تیراندازی می‌کنند و بااین وضع اقدام چنین کاری مصلحت نبود.“

پدرم گفت: “فعالاً بایستی از اینجا حرکت کنیم و در نقطه امینی جمع شویم و چاره‌ای بیندیشیم.“ ولی در آن احوال افکار ما به حدی پریشان بود که نمی‌توانستیم محلی را در نظر بگیریم تا آنکه پدرم بنا بر همان خصلت ذاتی که در مواقع بحرانی بهتر تصمیم می‌گیرد گفت:

“رفتن بمنزل کاشانیان که مصلحت نیست، چون ممکن است از اقامت ما در آنجا به نحوی اطلاع پیدا کرده باشند.“ و پس از یک لحظه تفکر گفت: “منزل سرهنگ فرزنانگان نزدیک است. در آنجا جمع شویم بهتر است.“ بلافاصله به راننده اتومبیل دستور حرکت داد و باتمانقلیچ و مقدم هم پشت سر ما براه افتادند و شاید پس از هفت یا هشت دقیقه بعد به منزل سرهنگ دوم فرزنانگان برادر کوچک سرهنگ فرزنانگان که در زیر تپه‌های امانیه قرار داشت رسیدیم... قرار شد سرتیپ گیلان‌شاه به شهر برود و تحقیقات بیشتری بکند... سرتیپ گیلان‌شاه بدون تأمل بطرف شهر حرکت کرد و تقریباً

شاهرخشاهی به ما اطلاع دادند که به محض تاریک شدن هوا، یکی یکی در محل سکونت تازه‌ایشان برای اجرای برنامه‌ای که صبح طرح شده بود گرد آئیم.

شالوده کارها ریخته شد

... در این جلسه طولانی که مذاکرات آن قریب به پنج ساعت طول کشید شالوده کارهای حساس و اساسی و تسلط بر امور ضروری ریخته شد و چون طبق تصمیم جلسه صبح، مقارن ساعت ۱۱ شب آقای سرهنگ نصیری که گویا در محل گارد سلطنتی و باغشاه بسر می‌برد برای ابلاغ فرمان شاهنشاه به منزل دکتر مصدق حرکت می‌کرد، قرار شد نیم ساعت بعد تیمسار سرلشگر باتمانقلیچ که از طرف پدرم برای ریاست ستاد ارتش در نظر گرفته شده بود عازم ستاد و تحویل گرفتن امور این مرکز حساس شود و سرهنگ فرزنانگان نیز که در همین جلسه به کفالت وزارت پست و تلگراف منصوب شده بود با چند نفر از نظامیان حاضر در جلسه برای در دست گرفتن امور بیسم پهلوی و فرستنده رادیو تهران به آن محل برود. آقایان رضا کی نژاد و صادق نراقی به ملاقات سرتیپ دفتری که گفتگو از ریاست شهربانی او بود بروند و آقایان پرویز یارافشار و مهندس شاهرخشاهی نیز مأمور نخست وزیری شدند. سرهنگ خواجه نوری و سرهنگ نوائی هم قرار شد تیپ زرهی مرکز یعنی تنها پادگان مجهری را که در تهران وجود داشت تحت نظر بگیرند... پس از تعیین وظائف همه، چنین تصمیم گرفته شد که برای ساعت ۱۲ یا نیم بعد از نصف شب پدرم و تیمسار سرلشگر گیلان‌شاه و من از منزل آقای کاشانیان بطرف باشگاه افسران که برای مقر نخست وزیری بطور موقت در نظر گرفته شده بود حرکت کنیم... .

نصیری حرکت کرد

... ساعت به یازده شب نزدیک می‌شد و همه ما در فکر سرهنگ نصیری بودیم و از طرفی از محل او هم اطلاعی نداشتیم.

قرار قبلی ما این بود که هنگام حرکت برای انجام مأموریت خود، بوسیله یکی از رابطین که از محل اجتماع ما مطلع بود جریان را تلفنی اطلاع دهد... یازده گذشته بود که تلفن زنگ زد. پدرم که در کنار میز تلفن نشسته بود گوشی را برداشت و به آرامی چند کلمه‌ای آنهم بطور مبهم با طرف صحبت کرد و گوشی را بجای خود گذاشت و گفت: “نصیری حرکت کرد... سرلشگر باتمانقلیچ که لباس نظامی برتن داشت برای حرکت بسمت ستاد ارتش آماده شد. پدرم در محوطه حیاط با ایشان و آقای مصطفی مقدم صحبت کرد و دستوراتی داد.

چند دقیقه بعد اتومبیل حامل آن‌ها در حالیکه آقای مقدم پشت رل نشسته بود و سرلشگر باتمانقلیچ کنار دست او قرار داشت از جاده پهلوی بطرف شهر سرازیر شد. قرار بود بعد از این دونفر، آقای سرهنگ فرزنانگان برای انجام مأموریتی که قبلاً به آن اشاره شد حرکت کند ولی پدرم گفت: “در این مورد عجله نداریم، چه ممکن است عمل ما را تعبیر به کودتا کنند و حال آنکه ما چنین قصدی نداریم و منظور ما اینست که اگر دکتر مصدق از اجرای فرمان اعلیحضرت سرپیچی کرد، برای تسلیم او اقدامات شدید تری مجری گردد و بهتر است شما با ما به شهر یعنی باشگاه افسران بیائید و بعد بکار خود

عنوان نمودند و جز این هم انتظار دیگری از آن‌ها نمی‌رفت. بدین جهت ما بلافاصله مشغول کار شدیم و برنامه خودمان را دنبال کردیم. ابتدا به نظرمان رسید تهیه عکس از روی متن فرمان در منزل میسر است، لذا مهندس شاهرخشاهی مشغول کار شد. با دوربین دقیقی که داشت چند نسخه عکس گرفتیم. اما پس از ظهور فیلم و چاپ آن، معلوم شد خط فرمان در عکس خوانا نیست و با دستگاه دقیق‌تر و وسایل مجهزی تری از لحاظ ظهور فیلم و چاپ عکس بایستی منظور خود را عملی کنیم. روی این اصل قرار شد مهندس شاهرخشاهی و مهندس ابوالقاسم زاهدی دنبال اینکار بروند... نزدیک ساعت ده بمن اطلاع دادند که عکس‌ها برای یازده و نیم تا ظهر حاضر است.

مقدمات مصاحبه

... این اطلاع که به من رسید، لازم دانستم جریان را به پدرم گزارش دهم و کسب تکلیف کنم و چون مذاکره با تلفن مصلحت نبود تصمیم گرفتم شخصاً به دیدار پدرم بروم و با علم به اینکه خروج از منزل در آنوقت روز برای من خالی از مخاطره نبود مع الوصف باتفاق آقای یارافشار از منزل شاهرخشاهی خارج شدیم و به طرف منزل خانم مشیرفاطمی (خانم ملوک السادات) که شب گذشته پدرم به آنجا رفته بود و در جاده قدیم شمیران نرسیده به جاده قیصریه قرار دارد حرکت کردیم... من جریان تهیه عکس از فرمان را به اطلاع پدرم رساندم و بنا به پیشنهاد ایشان قرار شد با خبرنگاران جراید داخلی و مخبرین خارجی ترتیب مصاحبه داده شود و حقیقت امر یعنی صدور فرمان نخست وزیری بنام پدرم بوسیله آن‌ها به اطلاع مردم ایران و کشورهای خارجی برسد. در اطراف این پیشنهاد مذاکره مختصری شد و چون در آنموقع دسترسی به تمام خبرنگاران داخلی نداشتیم و از یک طرف وضع آن‌ها از لحاظ ارتباط با دارودسته دکتر مصدق برای ما روشن نبود و از طرف دیگر حالت وحشت و اربابی که یکه تازان آنروزها در دستگاه مطبوعات بوجود آورده بودند نشان می‌داد که بطور قطع از انتشار این مصاحبه در روزنامه‌ها جلوگیری خواهند کرد، بدینجهت تصمیم گرفتیم با مخبرین خارجی آنهم در نقطه دور افتاده‌ای مصاحبه بشود. روی این نظر پدرم مطالبی را انشاء کرد... متن مصاحبه خیلی کوتاه و مختصر تهیه شد. پدرم میل داشت شخصاً این مصاحبه را با خبرنگاران خارجی بعمل آورد، ولی باز خروج ایشان را از اقامتگاهشان مصلحت ندانستیم. قرار شد به نمایندگی از طرف پدرم با مخبرین خارجی مصاحبه کنم و فرمان اعلیحضرت را به آن‌ها ارائه دهم و اگر در این جریان گرفتار هم شدم باز پدرم که سنگر اصلی و اداره کننده اقدامات ماست محفوظ خواهد بود.

برای محل مصاحبه تپه‌های "ولنجک" را که یک نقطه دورافتاده‌ایست و از بالای خیابان زعفرانیه بطرف مغرب و دامنه کوه می‌پیچد تعیین کردیم. قرار شد بمنظور تماس گرفتن با خبرنگاران خارجی، من و آقای یارافشار به شهر بیاییم. پدرم با این نظر موافقت کردند.

ماعازم شهر شدیم و در بین راه مشورت می‌کردیم که به چه وسیله و از چه محلی با مخبرین خارجی تماس بگیریم؟ چون می‌دانستیم که غالباً در پارک هتل جمع‌اند و بخصوص دفتر کار مخبرین آسوشیتدپرس و یونایتدپرس در همین هتل می‌باشد با خبرنگار خبرگزاری آسوشیتدپرس که هنگام تحصیل

یکساعت بعد مراجعت نمود و آنچه را که سرلشگر باتمانقلیچ و آقای مقدم گفته بودند تأیید کرد و افزود که دکتر مصدق پس از دریافت فرمان از نصیری، مدتی او را معطل نگاه می‌دارد و در این وقت با سرتیپ ریاحی که در منزلش بوده تلفنی تماس می‌گیرد و دستور می‌دهد که فوری به ستاد بروم و کادر انتظامی را وادار به مراقبت شدید نماید و به افراد گارد محافظ منزلش نیز دستور می‌دهد نصیری را توقیف نموده و در ستاد تحویل ریاحی بدهد. با این اطلاعاتیکه گیلان‌شاه ظرف مدت کوتاهی کسب کرده بود برای ما محرز شد که دکتر مصدق حاضر به اطاعت فرمان شاهنشاه نیست.

یک صحنه مهیج

... پدرم پس از لحظه‌ای سکوت، خطاب به ما گفت: "فکر می‌کنم همه از وقایعی که پیش آمده مستحضر شده‌اید و احتیاج به بازگو کردن نیست. آنچه مسلم است دکتر مصدق از اجرای فرمان شاهنشاه سرباز زده و فعلاً رویه‌ای در پیش گرفته که جز یاغیگری نام دیگری بر آن نمی‌توان نهاد. مجلسین سنا و شورایملی را که تنها مرجع رسیدگی به وضع آشفته فعلی است منحل نموده و در حال حاضر تمام قدرت‌ها در دست اوست.

چه تصمیماتی گرفته شد؟

... پدرم پشت میز کوچکی که وسط اطاق قرار داشت نشست و گفت: "چون وقت کافی نداریم، بهتر است برنامه کار خود را زودتر مطرح کنیم و تصمیم خود را بگیریم و قبل از روشن شدن هوا، از این محل خارج شویم..." اولین تصمیمی که بنا به پیشنهاد پدرم با تیمسار گیلان‌شاه - چون درست بخاطر ندارم از کدام یک بود - گرفته شد این بود که از فرمان نخست وزیری پدرم مقدار زیادی عکس گرفته شود و برای تمام ادارات، روزنامه‌ها و مجلات و مؤسسات دولتی و غیره هرچه زودتر فرستاده شود و این وظیفه بعهده من محول گردید. تصمیم دیگری که در این جلسه گرفته شد، این بود که پدرم به اتفاق آقای مقدم به باغ خانم مشیرالسلطنه فاطمی در شمیران که از دوستان دیرین خانواده ما هستند و نقطه امنی به نظر می‌رسد بروند، چون این باغ علاوه بر ترفلن که وسیله ارتباطی با شهر و سایر نقاط بود، از دوطرف به دو خیابان فرعی شمیران راه داشت. تیمسار گیلان‌شاه نیز قرار شد هدایت و رهبری دوستان ما را در شهر بعهده گیرد که البته خود وظیفه مشکل و شاقی بود. سرهنگ فرزندگان مأمور تماس با دستگاه‌های انتظامی شد و آقایان یارافشار، کی نژاد، نراقی و ابوالقاسم زاهدی بسمت رابط بین پدرم و کسانی که ماموریت‌هایی عهده دار شدند تعیین گردیدند.

عکس فرمان

... مامتنظر خبر رادیو بودیم، چون گوینده رادیو از آغاز برنامه صبح هر پنج دقیقه یک بار شنوندگان را دعوت می‌کرد که به اعلامیه مهم دولت در ساعت ۷ صبح توجه کنند. برای ما روشن بود که اعلامیه دولت درباره واقعه دیشب خواهد بود، منتهی می‌خواستیم بدانیم جریان را چگونه عنوان می‌کنند. آیا اشاره‌ای به فرمان شاهنشاه و عدم اطاعت از آن خواهند کرد یا جرأت اظهار چنین مطلبی را ندارند.

بالاخره ساعت ۷ فرارسید و اعلامیه دولت در رادیو خوانده شد. ولی ابداً اشاره‌ای به فرمان نکردند و جریان را بعنوان یک کودتای نظامی در رادیو

با اعمالی که فعلاً انجام می‌دهند متمدن و یاغی است... خبرنگاران با ولع و اشتیاق فراوان چشم به دهان من دوخته بودند و نکته جالب آنکه هر یک بتصور اینکه من توضیحات مفصلی خواهم داشت ماشین تحریری با خود همراه آورده و روی زمین نشسته بودند و آنچه من به زبان انگلیسی می‌گفتم با نهایت عجله ماشین می‌کردند. صحبت من که تمام شد طبق معمول خبرنگاران مرا سؤال پیچ کردند: اینجا کجاست؟ پدر شما را می‌توان ملاقات کرد؟ از اعلیحضرت همایونی چه خبر دارید؟ فرمان چگونه به پدر شما ابلاغ شد؟ چه نقشه‌ای برای آینده دارید؟ و قس علیهذا... حقاً این سه نفر در رسانیدن این خبر به مرکز خبرگزاری خود سرعت فوق العاده‌ای به خرج دادند بطوریکه همان روز عصر خبر این مصاحبه ضمن اخبار روز در صفحه اول روزنامه اطلاعات با حروف درشت از قول خبرنگار آسوشیتدپرس چاپ شد.

از یک جلسه مصاحبه به یک جلسه مذاکره

... ساعت ۵ یا ۵ و نیم بعد از ظهر بود که آقای صادق نراقی بسراغ ما آمد و از وضع شهر اطلاعاتی بما داده می‌گفت میتینگ میدان بهارستان که از صبح اول وقت با بلندگوهای بسیار درخیابانها بوسیله رادیو مردم را دعوت به حضور در آن کرده بودند هم اکنون برپاست و سخنرانها کاملاً مشت خود را باز کردند، ولی اجتماع اصلی را توده‌ای‌ها تشکیل داده‌اند و اصولاً یک آشفتگی و بهم ریختگی عجیبی در تمام شئون حکمفرما است و هر دسته نغمه خاصی ساز کرده ولی آنچه مسلم است، ابتکار و کارگردانی توده‌ای‌ها بیش از سایرین به چشم می‌خورد و اگر فکر عاجلی نشود حساب مملکت پاک است و دکتر مصدق و دارودسته او هم قادر به کاری نیستند. توده‌ای‌ها برای واژگون کردن اوضاع و تسلط خودشان سخت در تقلا هستند و مأمورین هم به جای سرکوبی آن‌ها تمام هم خودشان را مصروف گرفتن و زندانی کردن این و آن می‌کند و توده‌ای‌ها هم با یک پیت گل سرخ آب زده و یک قلم مو مشغول نامگذاری خیابانها و تشکیل حکومت جمهوری دموکراتیک هستند.

جلسه تاریخی

... منزل آقای سیف افشار که از منسوبان و دوستان قدیم پدرم می‌باشد در خیابان بهار واقع است و تا حدی محل دنج و آرامی است، وقتی ما وارد منزل ایشان شدیم آقای سرهنگ فرزندگان آنجا بود... بعد از ورود ما تیمسار گیلان‌شاه نیز با لباس سیویل به آنجا آمد و گفت تیمسار (مقصود پدرم است) برای ساعت ۶ و نیم قرار است با اتومبیل کی نژاد تشریف بیاورند... درست ساعت ۶ و نیم بعد از ظهر بود که پدرم در حالیکه یک پیراهن یقه باز کرم رنگ و شلوار نظامی پوشیده بود و عینک آفتابی بزرگی به چشم داشت وارد شد. بلافاصله همه در اطاقیکه قبلاً آماده کرده بودند جمع شدیم... مذاکرات این جلسه تاریخی شش ساعت تمام به طول انجامید و این اجتماع از نظر تصمیماتی که اتخاذ شد مهم‌ترین جلسات ما در آن ایام بود و در عین حال نشانه‌ای از تصمیم و اراده پدرم و وفاداری و صمیمیت و همکاری بی شائبه شرکت کنندگان در آن بود. در ابتدای جلسه مدت کوتاهی در باره وقایع حوادث روز میتینگ میدان بهارستان و فعالیت توده‌ای‌ها صحبت شد و

در آمریکا با او همکلاس بودم آشنائی و اعتماد بیشتری داشتم. بنظرم رسید که از محل مطمئنی به پارک هتل تلفن کنیم و قرار مصاحبه را بگذاریم... مهندس شاهرخشاهی بر اثر عجله و شتابی که داشته عکس‌ها را قبل از اینکه در عکاسخانه خشک شود با خود به منزل آورده و حالا یکی یکی از هم جدا کرده و کف دو اطاق متصل به هم روی فرش پهن کرده بود.



سپهبد فضل‌الله زاهدی و اردشیر زاهدی

بسوی تپه‌های ولنجک

...عکس‌های فرمان را پس از آنکه خشک شد از کف اطاق جمع آوری کردیم و در یک صندوق آهنی قراردادیم و فقط چند نسخه آن را من برداشتم و آماده حرکت شدیم. مطابق قراریکه با خبرنگار آسوشیتدپرس داشتیم می‌بایستی آقای یارافشار برای راهنمایی خبرنگاران خارجی به وعده گاه برود.

مصاحبه انجام شد

...بطوری که قبلاً اشاره کردم من با خبرنگار آسوشیتدپرس آشنائی قبلی داشتم و در آنجا با دو نفر دیگری که یکی خبرنگار یونایتدپرس و دیگری مخبر خبرگزاری دیگری بود آشنا شدم. نخست از اینکه دعوت ما را پذیرفته و به آن محل آمده بودند تشکر کردم و بعد متن مصاحبه پدرم را به زبان انگلیسی برای آنان ترجمه کردم و عکس فرمان شاهنشاه را در مورد انتصاب نخست وزیری پدرم به آن‌ها ارائه دادم. الان عین عبارات مصاحبه بخاطرم نیست ولی مضمون آن این بود که مملکت ما با سیستم حکومت مشروطه سلطنتی اداره می‌شود و مطابق قانون اساسی کشور و رژیم فعلی ما، حق عزل و نصب نخست وزیران با شخص پادشاه است، بخصوص که در حال حاضر پارلمان ما یعنی مجلسین سنا و شورای ملی بدست دکتر مصدق عملاً منحل شده و اعلیحضرت پادشاه نیز به استناد قانون اساسی و استفاده از اختیارات قانونی خودشان فرمان عزل دکتر مصدق را از نخست وزیری و انتصاب پدرم را به‌این سمت صادر فرموده‌اند و به موجب این فرمان، پدرم سرلشگر فضل‌الله زاهدی از تاریخ ابلاغ فرمان یعنی روز شنبه ۲۴ مرداد ماه سال ۱۳۳۲ نخست وزیر قانونی این کشور می‌باشد و آقای دکتر مصدق بعلت سرپیچی از فرمان شاهنشاه از تاریخ مذکور فاقد سمت و در برابر قانون

مؤسسات دولتی و ملی و روزنامه‌ها و مجلات و سفارتخانه‌ها بیندازند.“ پیرامون این نظر مذاکراتی صورت گرفت و بطور کلی همه آنرا مؤثر و مفید تشخیص دادند.

بلافاصله پنج نفر یعنی آقایان پرویز یارافشار، مهندس هرمزشاهرخشاهی، مهندس ابولقاسم زاهدی، صادق نراقی و حبیب الله نائینی برای اینکار انتخاب شدند و شهر تهران با در نظر گرفتن موقعیت وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی و روزنامه‌ها و مجلات و مؤسسات ملی به پنج منطقه تقسیم گردید و هریک از آن پنج نفر، مأمور یکی از حوزه‌ها شدند و ضمناً قرار شد همراه با عکس فرمان که به وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی ارسال می‌شود نامه‌ای نیز از طرف پدرم ضمیمه شود که جنبه اخطار و دستور به مقامات دولتی باشد... قرار شد این عده از ساعت ۱۱ شب به توزیع عکس‌های فرمان در نقاط مختلف شهر مشغول شوند و پس از خاتمه کار، در منزل آقای یارافشار اجتماع کنند. در خلال همین احوال یکی از رابطین خبر آورد که عده‌ای از مأمورین فرمانداری نظامی به حصارک و باغ بیلاقی پدرم در شمیران ریخته‌اند و تمام اسباب و اثاثیه منزل را زیر و رو کرده و حتی انبارهای مترکه پائین باغ را جستجو و کاوش کرده‌اند و لحظه‌ای بعد خبر رسید که هم اکنون از طرف فرمانداری نظامی برای دستگیری پدرم ده هزار تومان جایزه تعیین شده و اعلامیه‌ای بشرح زیر تهیه کرده‌اند که در آخرین سرویس پخش اخبار امشب و صبح فردا خوانده خواهد شد:

“پیرو اعلامیه شماره ۳۹ چون حضور سرلشگر بازنشسته فضل الله زاهدی برای پاره‌ای تحقیقات در فرمانداری نظامی ضروریست و با اینکه قبلاً بوسیله رادیو و پخش اعلامیه ابلاغ شد که خود را معرفی نماید و تاکنون از معرفی و حضور در فرمانداری نظامی خودداری نموده است لذا بدینوسیله به اطلاع هموطنان می‌رساند که هرکس از محل سکونت سرلشگر نامبرده که منجر به دستگیری وی گردد به فرمانداری نظامی اطلاعاتی بدهد به اخذ یکصد هزار ریال جایزه نقدی موفق خواهد شد.“

ایران آزاد

... پدرم گفت: “من ابتدا گفتم که ما دو برنامه در پیش داریم: یکی مطلع ساختن مردم از فرمان شاهنشاه و دیگر تهیه وسائل اجرای این فرمان که به نظر من انجام برنامه دوم به مراتب مشکل‌تر از قسمت اول است، زیرا هر قدر آن‌ها بخواهند این موضوع را در پرده و مخفی نگاه دارند بالاخره مردم از فرمان همایونی مطلع خواهند شد و خود مصدق السلطنه و دارودسته‌اش هم به‌این نکته واقف‌اند و اقداماتی هم که از صبح تا به حال کرده‌اند، از جمله فرستادن سرباز به سعد آباد و مهر و موم کردن قصور سلطنتی و یا عربده جوئیهای میتینگ بهارستان و عنوان اینکه عده‌ای کودتا کرده‌اند برای آن است که شاید با این وسائل و نظائر آن از اثر فرمان بکاهند... امروز بعد از ظهر، در منزل مشیرفاطمی فکر می‌کردم در حال حاضر عده همکاران و نفرات ما در تهران چند نفر است و آیا با این عده که تا به حال به عهد و پیمان و سوگند خود وفادار مانده‌اند امکان فعالیتی در تهران هست یا خیر و ما به چه طریق در مرکز می‌توانیم براوضاع مسلط شویم. مطالعات من در این باره به‌این نتیجه رسید که امکان موفقیت ما در تهران بسیار ضعیف و لااقل مستلزم وقت زیاد و از طرفی هیچگونه وسیله اجرای منظور خود و قوه

هرکس در این زمینه اطلاعی داشت بیان کرد و بعد پدرم رشته سخن را به دست گرفت و چنین گفت:

“فکر می‌کنم همه آقایان از وقایعی که از نیمه شب گذشته تا به حال رخ داده مسبوق باشد و در این فاصله کوتاه احتیاجی به باز کردن آن‌ها نیست. شاید مشیت الهی هم همین بود که حوادثی پیش آید و ما در مرحله خطرناک‌تر و یا به عقیده من در بوته آزمایش قرار بگیریم تا کسانی که به سوگند خود وفادار مانده‌اند و در اجرای فرمان شاهنشاه و خدمات به مملکت آماده فداکاری و جانبازی هستند مشخص گردند... من امروز که اعلامیه عمال مصدق را از رادیو شنیدم، و بعد از عربده کشی‌های ناطقین میتینگ بعد از ظهر میدان بهارستان اطلاع پیدا کردم بیشتر به‌اینده خود و نقشه‌ای که در پیش دارم امیدوار شدم. می‌دانید چرا؟ برای اینکه این جماعت با تمام قدرت و تسلطی که به خیال خودشان بر تشکیلات مملکتی دارند. شهامت این را نداشتند که به مردم بگویند ما از فرمان شاه سرپیچی کردیم. خلاصه تمام داد و فریاد آن‌ها این بود که علیه ما کودتا شده و ما عاملین را دستگیر و چنان کردیم.

من از مصدق السلطنه هرکار را انتظار داشتم جز اینکه یک حقیقت مسلم و محرز را که خواه ناخواه فاش خواهد شد به مردم طور دیگری جلوه دهد. من اگر مصدق السلطنه می‌آمد در برابر مردم و یا بوسیله رادیو اعلام می‌کرد که شاه فرمان عزل مرا از نخست وزیری و انتصاب زاهدی را به این سمت صادر کرده ولی من حاضر به اجرای فرمان پادشاه نیستم هیچ گله‌ای از او نداشتم و شاید خود را آماده مبارزه نمی‌کردم، چون می‌گفتم مردم و توده واقعی این کشور یا با این عمل و اقدام مصدق السلطنه موافق است یا مخالف. اگر موافق است که از دست من کاری ساخته نیست و اگر مخالف است خودش به این مرد که علناً اعلام خودسری و یاغیگری کرده تودهنی خواهد زد و حسابش را تصفیه خواهد کرد. ولی می‌بینم که مصدق و اعوان و انصارش جرأت این را ندارند که به مردم به گویند ما از اجرای فرمان شاه خودداری کرده‌ایم و می‌خواهیم با زیرپا گذاشتن تمام قوانین و مقررات مملکتی به حکومت شتر گاوپلنگی خود ادامه دهیم... بنابراین اولین وظیفه ما آگاه ساختن مردم و مسئولین تشکیلات مملکتی به حقیقت امر می‌باشد. چون حکومت از مصدق السلطنه و چند نفری که دور تخت‌خواب او جمع می‌شوند تشکیل نشده، سازمان‌های مملکتی هریک بسهم خود در برابر قانون و مقررات مملکتی مسئولیت دارند و تمام تلاش مصدق و کسانی است که حقیقت این امر را از نظر این عده و مردم تهران پنهان دارند... پدرم گفت: “به نظر من بایستی دو برنامه در ابتدای کار برای خود تهیه کنیم: اول مطلع ساختن مردم از فرمان شاهنشاه، دوم تهیه کردن وسائل اجرای این فرمان با استفاده از امکاناتی که در مملکت فعلاً موجود است. برای انجام برنامه اول بعد از ظهر امروز که شنبه است مصاحبه اردشیر با خبرنگاران خارجی صورت گرفته، با اینکه قدم مهمی به خصوص از لحاظ استحضار سایر ممالک بود، مع الوصف من این عمل را از نظر مردم مملکت خودمان که بیش از هر چیز به آن معتقدم کافی نمی‌دانم و چون هیچ نوع وسیله‌ای برای انجام این منظور در اختیار نداریم، عقیده دارم هم اکنون عده‌ای انتخاب شوند و از نظر وضع شهر خطوطی برای آن‌ها تعیین گردد که همین امشب عکس فرمان را به صندوق مراسلات تمام وزارتخانه‌ها و

ابتداء کرمانشاه را برای منظوری که داشت مناسب‌تر از سایر استان‌ها می‌دانست و دلالی هم برای رجحان این استان داشت آن بود که اولاً سرهنگ بختیار (سرلشگر فعلی، معاون نخست وزیر و رئیس سازمان امنیت) که فرماندهی تیپ زرهی کرمانشاه را در آن ایام بعهدده داشت... ثانیاً چون پدرم اهل این استان یعنی همدانی است و در همدان و حوالی آن علاوه بر کشاورزان، املاک شخصی، اقوام و دوستان بسیاری داریم که وسیله تسلط فوری ما بر آن منطقه خواهد بود... نظری هم که در باره اصفهان ابراز می‌شد این بود که اولاً سرهنگ امیرقلی ضرغام (سرلشگر فعلی) که عهده دار معاونت این ناحیه بود از افسران شریف و مورد اعتماد بشمار می‌رفت و ثانیاً چون پدرم مدت‌ها در این استان فرماندهی لشکر را بعهدده داشت دوستان و آشنایان زیادی در آنجا داشت. ضمناً خانواده‌های سرشناس این محل و عشایر و خوانین اطراف آن همه به پدرم محبت و علاقه خاص دارند.

مأمور کرمانشاه

... پس از مذاکرات بسیار، سرانجام نظر عمومی براین شد که دو نفر را انتخاب کنیم که بی درنگ یکی به طرف کرمانشاه و دیگری به طرف اصفهان حرکت کنند و جریان را با فرماندهان لشگرهای این دو ناحیه در میان گذارند و با ارائه فرمان شاهنشاه و تصمیمی که در تهران گرفته شد نظر آن‌ها را نسبت به اجرای منظور ما جلب کنند و نتیجه را شخصاً، بوسیله شخص مورد اعتمادی فوراً ابلاغ دهند. سرهنگ فرزنانگان داوطلب عزیمت به کرمانشاه و مذاکره با سرهنگ بختیار شد... بدین ترتیب مأموریت فرزنانگان و مسافرت او به کرمانشاه قطعی شد و بعداً راجع به اصفهان به بحث و مشورت پرداختیم. در این مورد باز همه داوطلب بودند. ولی من بیش از سایرین اصرار داشتم که این مأموریت را تقبل کنم.

نقشه‌های خرابکاری

... پدرم مشغول نوشتن نامه سرهنگ بختیار شد تا به ضمیمه عکس فرمان شاهنشاه توسط فرزنانگان برای او ارسال دارد... پدرم وقتی از نوشتن نامه فراغت حاصل کرد، عینک خودش را از چشم برداشت و خطاب به ما گفت: "مثل اینکه خیلی خسته شده‌اید و زودتر می‌خواهید جلسه را ختم کنید، ولی گویا فراموش کرده‌اید که در باره پیشنهاد خودتان راجع به لزوم خرابکاری در موقع حرکت از تهران و سرگرم نمودن مأمورین مصدق که من هم با آن موافقم هنوز مشورت و مذاکره نکرده‌ایم به نظر من هر تصمیمی که در این زمینه گرفته می‌شود، فرزنانگان و کسیکه برای مسافرت به اصفهان انتخاب خواهد شد بایستی از آن مسبوق باشند. همین نکته را در محل به بختیار و ضرغام اطلاع دهند..." بطور کلی نظر همه ما این بود که هر اقدامی صورت می‌گیرد، طوری باشد که باعث اتلاف جان مردم و کشته شدن جمعی بیگناه نگردد. بالاخره پس از یک سلسله مذاکرات و مباحثات طولانی که ذکر آن اینجا باعث اطاله کلام خواهد بود، تصمیماتی اتخاذ گردید که فهرست وار در اینجا یاد آور می‌شوم:

۱ - روزیکه بخوایم از تهران خارج شویم، ساعت حرکت بین ۳ و نیم تا ۵ صبح باشد و با وسائل مختلف و بطور انفرادی و بایک فاصله معینی از شهر خارج شویم تا اگر با مأمور برخورد کردیم، اولاً همه گرفتار نشویم، ثانیاً از احوال یکدیگر بی اطلاع نمانیم.

قهریه در اختیار نداریم، ناچار بایستی وضع موجود را تحمل کنیم، یعنی در همین وضع بی سرو سامانی و حالت اختفاء و پنهانی به سر بریم تا تدریجاً حقیقت برمردم و یا لاقلاً برکسانیکه مصدر کارها هستند روشن شود و این خود وقت و فرصت لازم دارد. مع الوصف اگر با گذشت زمان و بردباری نتیجه‌ای حاصل می‌شد و مملکت نجات می‌یافت من حرفی نداشتم، ولی نگرانی من از این است که تأمل و مدارا کردن با وضع موجود، فقط و فقط وسیله‌ای برای تسلط کمونیست‌ها و برهم زدن اساس مشروطیت و سلطنت در این مملکت خواهد شد الان عده نفرت ما محدود به همین چند نفری است که در اینجا جمع شده‌ایم و تعداد کسانی هم که در خارج با ما همکاری دارند شاید از ده نفر تجاوز نکند. ظرف دیروز و امروز هم دسته‌ای از دوستان ما رنگ بی طرفی به خود گرفته‌اند و تماشاچی شده‌اند و شاید ایرادی هم به آن‌ها وارد نباشد، چون در حال حاضر جان و مال کسی در امان نیست. قوای نظامی یعنی تنها پادگانی که در مرکز وجود دارد در اختیار آن‌هاست و بردستگاه ژاندارمری و شهربانی ولو به ظاهر هم باشد مسلط هستند و اگر ما بخوایم افراد این سازمان‌ها و دستگاه‌ها را از حقیقت امر مطلع سازیم، نفر، وسیله، آزادی و محیط آرام لازم داریم که هیچیک از آن‌ها در وضع کنونی موجود نیست و در خفا و زیر پرده هم کار مؤثری انجام نمی‌گیرد؛ بنابراین توقف ما در تهران با تضییقات و محدودیتهایی که برایمان وجود دارد به نظر من اشتباه محض است و اصولاً از نظر نظامی گیلان‌شاه شاید بهتر بدانند که تسلط بریک محیط محدود و کسب قدرت در آنجا و آماده شدن برای دست یافتن به سایر نقاط به مراتب از یک محیط وسیع و بی بند بار و متشنج سهل‌تر است. به جهاتی که گفته شد معتقد شدم که صلاح ما در این است که به یکی از استان‌ها که قوای نظامی بیشتری در آن متمرکز است و موقعیت آن برای عملیات نظامی و دفاعی مناسب‌تر است و از لحاظ آذوقه و خواربار و سوخت بی نیاز از کمک گرفتن از مرکز یا سایر استان‌ها است برویم و با آگاه ساختن مردم از حقیقت امر، جمعیت یا حکومتی بنام "ایران آزاد" تشکیل دهیم و دنیا را از اقدام خود و علت آن و فرمان شاهنشاه مستحضر سازیم و از دول آزاد جهان کمک بخوایم و به حکومت مصدق اعلام کنیم که اگر دست از یاغیگری و نافرمانی از امر شاه بردارد، با قوای نظامی او را وادار به اطاعت از این امر خواهیم کرد. البته این اساس پیشنهاد من بود که خواستم نظر مشورتی شما را بخوایم.

بحث در اطراف پیشنهاد پدرم

... پیشنهاد پدرم برای همه ما غیرمنتظره بود. حقیقت امر این است که خود من و بطور قطع سایر دوستان حاضر در آن جلسه نیز انتظار طرح چنین پیشنهادی را نداشتیم تا قبلاً خود را برای اظهار نظر در باره آن آماده کرده باشیم... در این زمینه نظریات مختلفی عنوان شد و بطور خلاصه روی پنج استان مذاکره و تبادل نظر به عمل آمد که عبارت بودند از: آذربایجان، گیلان، کرمانشاه، خراسان، اصفهان که نسبت به هر یک از آن‌ها با در نظر گرفتن تمام جهات و امکانات مذاکره شد... در همین اثنا خبر رسید که مأمورین حکومت نظامی، آقای هیراد رئیس دفتر شاهنشاهی را در منزلش بازداشت کردند. همه ما بخصوص پدرم از این خبر بسیار متأثر شدیم... باری، در نتیجه مذاکراتی که شد، نظر ما متوجه کرمانشاه و اصفهان گردید. پدرم از

تصمیمی که من گرفتم

... تصمیم من این بود که شبانه به طرف اصفهان حرکت کنم، زیرا فکر می‌کردم جز من و گیلان‌شاه و یارافشار دیگری نیست که بتواند نظر ما را در این مسافرت تأمین کند. منتهی یارافشار وجودش در تهران از لحاظ ارتباط با دوستان و آشنایان ما و ترتیب و تنظیم کارها کمال ضرورت را داشت و امور مهمی بعهده او محول بود که شخص دیگری قادر به انجام آن نبود، گیلان‌شاه را مصلحت نمی‌دانستم که از پدرم جدا شود، چون با برنامه‌ای که طرح شده بود و عملیاتی که در پیش داشتیم وجود یک افسر ورزیده و کارآموده در امور نظامی برای مشاوره و همکاری با پدرم کمال ضرورت را داشت. روی این اصل مصمم شدم که همان شبانه بطرف اصفهان حرکت کنم...

اولین مرحله مأموریت

... قصد من از مسافرت به اصفهان ملاقات سرهنگ امیرقلی ضرغام (سرلشگر فعلی) معاون آن‌زمان لشکر اصفهان بود. برای رسیدن به منزل او می‌بایستی از خیابان چهار باغ که مملو از توده‌های و میتینگ دهندگان بود بگذرم و به دروازه دولت اصفهان بروم، از آنجا پس از گذشتن از دو خیابان پرجمعیت دیگر به منزل سرهنگ ضرغام برسم. چون عبور از این خیابان‌ها خالی از خطر نبود، ناچار تقریباً نیمی از شهر را دور زدیم و سپس از خیابان مقابل عمارت چهل ستون و دروازه دولت بهر ترتیبی بود خودم را به حوالی منزل سرهنگ ضرغام رساندم و اتومبیل را در فاصله سیصد متری خانه او، در دهانه کوچکی خلوت بن بستنی نگاه داشته و خودم پیاده بطرف منزل او به راه افتادم. وقتیکه به چند قدمی منزل ضرغام رسیدم، متوجه شدم که عده‌ای منزل او را تحت نظر دارند و مراقب رفت و آمد اشخاص به منزل معاون لشکر هستند. نظارت و مراقبت این عده که نمی‌دانم از چه طبقه‌ای بودند به قدری علنی و آشکار بود که هرکس در وهله اول بلافاصله متوجه آن می‌شد؛ بطوریکه برای خود من این تصور پیش آمد که باید سرهنگ ضرغام را گرفته باشند در یک لحظه خودم را با شکست غیر منتظره‌ای مواجه دیدم... در این فکر بودم که به کجا بروم، مطمئن‌ترین محلی که به نظرم رسید منزل سرگرد محمود زاهدی (سرهنگ فعلی) بود که یکی از خویشان نزدیک ما است. یک ربع ساعت بعد خودم را به حوالی منزل او رساندم، ولی با همان وضع منزل سرهنگ ضرغام مواجه شدم، یعنی مشاهده کردم که عده‌ای هم در آنجا مراقب هستند و رفت و آمد به منزل سرگرد زاهدی را کاملاً تحت نظر دارند. در این جا هم به اصطلاح معروف تیرم به سنگ خورد و ناچار به خیابان گردی خود در شهر ادامه دادم. بالاخره به نظرم رسید که به منزل مرحوم لطف الله خان زاهدی بروم لطف الله خان زاهدی پسر خاله پدرم بود که چند سال قبل از وقایع ۲۸ مرداد فوت کرده بود ولی خانه و خانواده او در اصفهان مانده بود...

قرار ملاقات با معاون لشکر

... وقتی به منزل مرحوم لطف الله خان رسیدم، مستخدمی که در را به رویم گشود فوری مرا شناخت و به درون منزل برد. اهل خانه گرد من جمع شده و هریک سئوالی می‌کردند. به آن‌ها فهماندم که حالا وقت گفتگو و احوال‌پرسی زیاد نیست... بدینجهت از اهل منزل و قوم و خویش‌ها خواهش

۲ - بوسیله دوستان و یاران فداکار خود که در رادیو تهران و ایستگاه راه آهن داریم و با وسائل کاملی که برای آن‌ها تهیه خواهد شد ساعت دوصبح روزی که قصد خروج از تهران را داریم این دو محل را بوسیله دینامیت‌های قوی منفجر کنیم، چون در این ساعت معمولاً کسی در این محل نیست و تلفات جانی بیار نخواهد آمد.

۳ - در همین ساعت کلیه مخازن نفت و بنزین ایستگاه راه آهن بوسیله یاران و دوستان فداکار ما که دونفر از حاضرین در جلسه آن‌ها را رهبری و هدایت می‌کردند با پرتاب نارنجک‌های دستی و گلوله‌های آتش‌زا منفجر و منهدم گردد تا دارودسته مصدق از لحاظ سوخت که مؤثرترین وسیله در تعقیب و حمله به ما بود در مضیقه قرار گیرند.

۴ - علاوه بر ایستگاه راه آهن، دو نقطه حساس دیگر از خط جنوب بوسیله دینامیت منهدم گردد تا ارتباط راه جنوب بطور موقت قطع شود و دسترسی فوری به مواد نفتی که معمولاً با قطار از جنوب به تهران می‌رسد نداشته باشند.

۵ - چون سه نفر از مهندسين مؤثر و شاغل پستهای حساس کارخانه برق از دوستان من و مهندس شاهرخشاهی بودند با آن‌ها مذاکره شود تا در شب معهود با یک ابتکار فنی و قطع کلیدهای شاه سیم برق بدون آنکه خسارتی به کارخانه وارد آید توربین‌های کارخانه را از کار ببندازند و برق شهر بطور موقت قطع شود.

۶ - تیمسار سرتیپ گیلان‌شاه با سرتیپ معینی که الان نمی‌دانم چه درجه‌ای دارند و در آن موقع فرماندهی نیروی هوایی را بعهده داشتند و با ما دوردور مربوط بودند و از یاران ما بشمار می‌آمدند تماس بگیرند و ترتیبی بدهند که لااقل شش تا ده فروند هواپیمای جنگی با عده‌ای خلبان ورزیده و مقدار کافی بمب در اختیار ما بگذارند و هواپیماهای مذکور بلافاصله به هراستانی که ما رفتیم به ما ملحق شوند.

۷ - آقایان مهندس شاهرخشاهی و مهندس ابوالقاسم زاهدی با فاصله از صبح روز بعد در صدد تهیه مواد منفجره باشند و در این مورد از تیمسار گیلان‌شاه کمک بخواهد و مواد تهیه شده را در گاراژ بزرگ منزل مهندس شاهرخشاهی و انبار پشت آن برای روز عمل ذخیره کنند.



روز ۲۵ مرداد و خلع سلاح گارد شاهنشاهی در کاخ سعدآباد

هوا تاریک می‌شود، یعنی ساعت ۷ تا ۷ و نیم به طرف تهران حرکت کنم و آمادگی کامل سرهنگ زرغام را برای همکاری با خودمان به اطلاع پدرم برسانم و اگر پدرم برای تصمیمی که گرفته بودیم عازم اصفهان شد به امضای مستعار "جمشیدی" تلگرافی باین مضمون به سرهنگ زرغام از تهران مخابره کنیم: "برای معالجه دوا فرستاده شد دریافت کنید. جمشیدی" و اگر تصمیم براین شد که زرغام و افراد لشکر اصفهان با تجهیزات بسمت تهران حرکت کنند، تلگراف زیر بعنوان او مخابره شود: "جمشید احتیاج به دوا دارد بفرستید. جمشیدی"

همه در خواب بودند

... از جاده "جماران" وارد باغ منزل آقای نراقی شدم، درست ساعت ۳ و نیم بعد از نیمه شب بود و همه در خواب بودند. هنوز محلی برای توقف اتومبیل در محوطه باغ انتخاب نکرده بودم که خود آقای نراقی خواب آلود بسرانم آمد و وقتی چشمش به من افتاد، آهسته گفت "اردشیر توئی؟ به این زودی مراجعت کردی؟ کی آمدی؟" بعد در اتومبیل را باز کرد و پهلوی من نشست.

گفتم "الساعه رسیدهام. از سرهنگ فرزندگان چه خبر دارید؟ پدرم کجاست؟" گفت - "تیمسار امشب منزل سیف افشار هستند و برای تو خیلی نگران بودند و از سرهنگ فرزندگان هم هنوز خبری نرسیده. تو موفق شدی؟ بیا برویم بالا."

آنروز ۲۷ مرداد بود

... صبح چشم گشودم لحظه‌ای چند گیج و مبهوت بودم که درکجا و چه وضعی هستیم؛ ولی فوراً جریان ۲۴ ساعت گذشته بخاطر آمد و از جا برخاستم. ساعت نزدیک ۹ صبح بود. معلوم شد پنج شش ساعتی به همان وضعی که گفته شد در خواب بوده‌ام.

دوره انتظار

... هر دو کنار میزی که در وسط اطاق قرار داشت نشستیم و پدرم از نتیجه مسافرت من به اصفهان جويا شدند. جریان امر را به تفصیل شرح دادم و قراری را که با سرهنگ زرغام گذاشته بودم بیان کردم... به هر حال، پس از صرف ناهار، پدرم گفتند: "طرف این دو روزه سایر همکاران و دوستان ما هر کدام به نسبت توانائی و قدرت خود صادقانه کوشش و فعالیت کرده‌اند و موفقیت‌های زیادی هم بدست آمده. مؤثرترین اقدامی که صورت گرفته توزیع عکس فرمان شاهنشاه است. درحال حاضر اکثر شخصیت‌های مؤثر و غالب مسئولین ادارات و مؤسسات دولتی نسخه‌ای از آنرا دریافت داشته‌اند.

نمایندگان سیاسی مقیم تهران نیز، چه از طریق خبرگزاری‌ها و چه از روی عکس فرمان، از صدور این فرمان آگاهی یافته‌اند، حتی دیروز دو نفر از سفرا با مصدق السلطنه ملاقات کرده‌اند و در این باره با او گفتگو نموده‌اند؛ ولی شنیدم جواب صریحی نداده است. اقداماتی که از طرف عمال او در خلال ۴۸ ساعت اخیر صورت گرفته تصادفاً راه را برای ما هموارتر کرده و وحشیگری‌هایی که دیروز و امروز انجام شده و مقالات روزنامه باختر امروز و سایر جراید وابسته به آن‌ها بهترین وسیله تحریک و عصبانیت مردم است.

کردم مرا تنها بگذارند و با دو نفر از مستخدمین صدیق و وفادار مرحوم لطف الله خان که به من و پدرم محبت زیادی داشتند خلوت کردیم. به آن‌ها گفتم من برای ملاقات با سرهنگ زرغام معاون لشکر و انجام امر مهمی به اصفهان آمده‌ام و می‌خواهم پیغامی برای او بفرستم. اما اطلاع دارید که فعلاً منزل او تحت نظر است و به این جهت نمی‌خواهم کسی از اینجا مستقیماً به منزل او رفت و آمد کند. پس از مشورت مختصری که در این زمینه با هم کردیم قرار شد خود من یاداشتی برای سرگرد زاهدی بنویسم و بطور سر بسته حضور خود را در اصفهان به او اطلاع دهم و یادداشت مرا یکی از این دو نفر به سرگرد زاهدی برسانند و سرگرد به دیدن سرهنگ زرغام برود و قرار ملاقات من و او را در خارج شهر بگذارد و جواب آنرا بوسیله همان قاصدی که بمنزل سرگرد زاهدی می‌رود برای من بفرستد. من بلافاصله روی یک قطعه کاغذ باطله بطور اختصار در چند سطری منظور خودم را برای سرگرد زاهدی نوشتم و بیکی از مستخدمین که مأمور انجام این کار شده بود دادم و فراموش نمی‌کنم که او یادداشت مرا در پنجه کفشش قرار داد و از منزل خارج شد.

مأموریت من

... من در محلی که جاده را می‌دیدم ولی از نظر عابرین جاده پنهان بودم در انتظار ایستادم. لحظه‌ای بعد، اتومبیل جیب سبز رنگی نمایان شد و در فاصله چهارصد قدمی من از جاده منحرف گردید و به طرف دامنه کوه آمد و پشت تپه‌ای توقف کرد بلافاصله سرهنگ زرغام با لباس نظامی از آن پیاده شد و به اطراف خود نظر انداخت و روانه دامنه کوه گردید. چند قدمی که جلو آمد متوجه شدم تنهاست و کسی همراه او نیست. من هم به طرف او به راه افتادم و وقتی متوجه من شد با قدم‌های تند تر به طرف من آمد. به گرمی با من دست داد و روبوسی کرد و پرسید: کی آمدی؟ برای چه آمدی؟ از طهران چه اطلاع داری؟ تیمسار (مقصودش پدرم بود) کجا هستند... دست آور آ گرفتیم و قدم زنان به طرف دامنه کوه و نقطه خلوتی رفتیم و در کنار درختی روی یک تخته سنگ، بطوریکه مهدی قلی مراقب ما باشد، نشستیم. جریان وقایع پنجاوچند ساعت گذشته و اقداماتی را که در این مدت از طرف پدرم شده بود و جلسه شش ساعته منزل آقای سیف افشار و تصمیمات آن و عزیمت فرزندگان به کرمانشاه و علت مسافرت خود را به اصفهان و اوضاع و احوال تهران و وضع دارو دسته مصدق و اقدامات توده‌ای‌ها را در تهران به تفصیل برای او شرح دادم و عکس فرمان شاهنشاه را مبنی برانتخاب پدرم به سمت نخست وزیری به دستش دادم و گفتم: این فرمان اعلیحضرت همایونی و این تصمیم ما برای اجرای آن ضمناً علت مسافرت خودم را به اصفهان و ملاقات با شما را هم که توضیح دادم و می‌دانم که از طرف دکتر مصدق بشما دستور رسیده که پدرم یا مرا در هر کجا که دیدید بازداشت کنید و تحت الحفظ به تهران بفرستید. حال اگر حکومت او را با این جریان قانونی می‌دانید، این من و این شما. هر اقدامی می‌خواهید بکنید.

نتیجه مذاکرات

... مذاکره و گفتگوی من با سرهنگ زرغام در تپه‌های کوه صوفی اصفهان تا ساعت چهار بعداز ظهر طول کشید و قرار شد من اوائل شب که

تعیین روز حرکت

... نظر پدرم را تقریباً همه تأیید کردند و انتخاب کرمانشاه برای مسافرت به آن استان و تشکیل ایران آزاد قطعی شد... پس از آن در باره روز حرکت خود به کرمانشاه مشغول مذاکره و تبادل نظر شدیم. بعد از مشورت زیادی که در این زمینه بعمل آمد چون قرار بود هنگام عزیمت از تهران در چند نقطه دست به تخریب بزنیم - در یادداشت‌های قبلی به نقشه‌ای که در این باره داشتیم مفصلاً اشاره کرده‌ام - و تهیه وسائل اینکار لاقلاً یک روز وقت لازم داشت، تصمیم گرفته شد روز پنجشنبه ۲۹ یا جمعه روز ۳۰ مرداد ساعت ۴ و نیم صبح پس از اجرای نقشه تخریب، عازم کرمانشاه شویم... هنگامیکه در اطاق مجاور محل جلسه همه سرپا ایستاده و به قصد خداحافظی دور پدرم را گرفته بودیم، از خارج خبر آوردند که یک ربع قبل در خیابان لاله زار و چهارراه اسلامبول و میدان مخبرالدوله عده‌ای از مردم علیه مصدق و توده‌ای‌ها دست به تظاهرات زده و شعارهایی داده‌اند و حتی زد و خوردی هم بین طرفین در گرفته است و چند نفر از مأمورین انتظامی هم با تظاهرکنندگان همصدا شده‌اند.

این خبر برای همه ما غیره منتظره بود و حتی در صحت آن قدری تردید کردیم، ولی آورنده خبر شخص مطمئنی یعنی یکی از پسرعمه‌های من بود مع الوصف یک حالت بهت و حیرت توأم با مسرت به عموم دست داده بود منتهی همه ساکت و آرام به یک دیگر خیره شده بودیم، در همین موقع تلفن منزل که در اطاق مجاور قرار داشت زنگ زد. فرزنانگان گوشی را برداشت و چندکلمه‌ای صحبت کرد و به اطاقی که ما در آن جمع بودیم برگشت باقیافه‌ای خندان گفت: "دکتر سعید حکمت بود و همین موضوع را اطلاع داد." پدرم که هنوز کنار در ورودی اطاق ایستاده بود، چند قدمی جلو آمد و در حالیکه آثار خوشحالی از صورت گشاده و لبان خندانش هویدا بود گفت: "خبر خوشی است و منم چندان بعید نمی‌دانم، چون صبر و حوصله مردم از حرکات چندروزه این‌ها تمام شده است. ولی باید دید این برخورد و تظاهرات از ناحیه چه کسانی و تا چه پایه بوده و اگر بتوانیم زودتر در این باره تحقیقی بکنیم از نظر روشن شدن ذهن خودمان بهتر است."

آغاز تظاهرات

... آقای یارافشار داوطلب شد که فوری به محل حادثه و اجتماع تظاهر کنندگان برود و تحقیق بیشتری بنماید و نتیجه را فوری اطلاع دهد. آقای نراقی خواست همراه او برود، ولی پدرم گفت یک نفر کافی است. یارافشار بلافاصله با اتومبیل شاهرخشاهی به طرف لاله زار و میدان مخبرالدوله حرکت کرد. ما همه همانطور سرپا منتظر بازگشت او و اطلاع از چگونگی او بودیم ولی هرکس اظهار نظری می‌کرد و جریان حادثه را بنحوی تفسیر می‌نمود. پدرم عقیده داشت که اگر مردم پا به میدان بگذارند، ظرف مدت کوتاهی بساط دارو دسته مصدق از هم پاشیده خواهد شد و ما بایستی نقشه دیگری که جنبه راهنمایی و هدایت مردم را داشته باشد طرح کنیم. رفتن و برگشتن یارافشار بیش از نیمساعت طول نکشید و ما ایستاده سرگرم همین مذاکرات بودیم که او از در وارد شد و گفت "متأسفانه تحقیق کامل برای من میسر نگردید، اما اطلاعاتی که توانستیم ظرف همین مدت کوتاه بدست آورم این است که مقارن ساعت ۸ و نیم و نه عده‌ای از توده‌ای‌ها که در خیابان

نظم و ترتیب و امنیت فردی مردم بکلی مختل شده است و من یقین دارم هیچکس از وضع فعلی راضی نیست. اصولاً زمام کار از دست خود آن‌ها خارج گشته و فعلاً تمام تلاششان صرف موجه جلوه دادن عمل خودشان در سریچی از فرمان شاه و تبلیغات زهرآگین علیه مقام سلطنت است؛ ولی با تمام کوشش و تلاشی که می‌کنند نتیجه معکوس گرفته‌اند و عمل آن‌ها روز به روز بر عصبانیت و ناراحتی مردم می‌افزاید.

دیروز عصر به من خبر رسید که سران حزب توده که تا چندی قبل در سوراخ‌ها پنهان بودند برای گرفتن اسلحه، علناً با مصدق وارد مذاکره شده‌اند، اما از نتیجه مذاکرات آن‌ها هنوز اطلاعی بدست نیاورده‌ام. روز قبل قسمتی از وقت من صرف تماس گرفتن با عده‌ای از افسران بازنشسته و چند نفر از نمایندگان مجلس شد. همه آن‌ها آماده خدمت و همکاری هستند.

گیلان‌شاه، یارافشار، نراقی، شاهرخشاهی و سایر دوستان دیروز فعالیت زیادی داشتند؛ ولی همه در انتظار ورود تو و فرزنانگان بودیم. بهر حال در عین احتیاط و مراقبت بایستی در انجام برنامه و نقشه خود عجله کنیم والا معلوم نیست تا چند صباح دیگر سرنوشت این مملکت چه خواهد بود ..

آماده برای حمله به تهران

... پدرم سپس افزود: "من عصر دیروز به اینجا آمدم و قبلاً از سیف افشار خواهش کردم منزل را خلوت کند و قصد ندارم از این محل به جای دیگری بروم، چون مأمورین مصدق از پیروزی تا به حال در شمیران و کرج و حضرت عبدالعظیم و حتی سرخه حصار و دماوند و فیروزکوه در تعقیب من هستند و فکر نمی‌کنند که من در چند قدمی آن‌ها و مرکز شهر باشم. به گیلان‌شاه و یارافشار و سایرین اطلاع داده‌ام که برای ساعت ۵ تا ۶ بعد از ظهر در اینجا جمع شوند تا زودتر تصمیم خودمان را بگیریم..." چند دقیقه بعد شاهرخشاهی با یک پیراهن سفید آستین بالا زده و یقه باز وارد شد و در حالیکه خیلی خوشحال به نظر می‌رسید گفت: "نزدیک ساعت چهار بعد از ظهر، سرهنگ فرزنانگان از کرمانشاه مراجعت کرد و فعلاً در منزل آقای تقی سهرابی (قبلاً ایشان را معرفی کرده‌ام) است و چون خارج شدن او از منزل خالی از خطر نیست، بدین جهت من خودم را بشما رساندم که نتیجه مأموریت او را اطلاع دهم. بطوریکه فرزنانگان می‌گوید سرهنگ بختیار (سرلشگر فعلی) آمادگی خود را از هر جهت برای همکاری با ما اعلام داشته و گفته است: "من با تمام قوائیکه تحت فرماندهی دارم در اختیار شما هستم. اسلحه و مهمات و آذوقه به مقدار کافی در کرمانشاه موجود است و حتی ما می‌توانیم خودمان را برای حمله به تهران آماده کنیم."

کرمانشاه یا اصفهان

... بحث جالبی به میان آمده بود. من به اصفهان رفته بودم و حرارت و اشتیاق سرهنگ ضرغام را دیده بودم، اصرار می‌کردم که برای انجام منظور خودمان و تشکیل "ایران آزاد" به اصفهان برویم سرهنگ فرزنانگان که رنج مسافرت به کرمانشاه را متحمل شده بود و استقبال و علاقمندی فوق العاده سرهنگ بختیار را دیده بود، عقیده داشت که بطور قطع بایستی بسمت کرمانشاه حرکت کنیم و تشکیلات خود را در آن استان بدهیم.

نمود قرار شد یارافشار زودتر خودش را به ما برساند چند دقیقه بعد آقای یارافشار به جمع ما پیوست و گفت ظرف دیشب و صبح زود امروز توانسته است با آقایان حائری زاده، عبدالرحمن فرامرزی، پور سرتیپ و گویا یکی دو نفر دیگر از آقایان نمایندگان غیر مستعفی آن زمان مجلس ملاقات و یا تلفنی مذاکره کند و آن‌ها را در جریان امر بگذارد.

آقایان نراقی و کی نژاد و ابوالقاسم زاهدی هم هریک بنوبه خود در این مدت با عده‌ای تماس گرفته و مذاکره نموده‌اند و امروز جمعی از تجار و اصناف قصد دست کشیدن از کار و اجتماع در منزل حضرت آیت الله بهبهانی و کسب تکلیف از ایشانرا در قبال وضع کنونی دارند توضیحات آقای یارافشار مشروح بود و آنچه در اینجا ذکر شد خلاصه‌ای از آنست که هنوز بخاطرمانده است.

صحبت یارافشار که تمام شد پدرم گفتند: "از مجموع اطلاعاتی که صبح تا به حال بدست آمده معلوم می‌شود که امروز وضع شهر صورت دیگری خواهد داشت و شاید اصولاً وضع ما و نقشه‌ایکه در پیش داریم تغییر کند، بدینجهت من تصمیم دارم خودم تا یکساعت دیگر در شهر گردش بکنم و بعد بلافاصله دور هم جمع می‌شویم تا اگر تغییری در برنامه کار ما لازم باشد به اطلاع و نظر یکدیگر انجام دهیم."

حرکت دستجات در جنوب شهر

... ما با اتومبیلی که من صبح از حصارک با آن بشهر آمده بودم بطرف منزل آقای سهرابی براه افتادیم من پشت رل بودم و پدرم پهلوی دست من نشسته بودند برای رسیدن به منزل آقای سهرابی از چند خیابان گذشتیم ولی چیزی که حاکی از تغییر وضع باشد ندیدیم، فقط بیشتر مغازه‌ها بسته و نیمه باز بود... اتومبیل آقای سهرابی یک "بیوک" دورنگ بود وزیابایی خاصی داشت و بطور قطع در آنروزها بعید بنظر می‌آمد که چنین اتومبیلی در اختیار ما باشد قبل از اینکه با اتومبیل ایشان حرکت کنیم پدرم به آقای سهرابی گفت: "سایر رفقا برای یکساعت دیگر اینجا جمع خواهند شد اگر ما قدری تأخیر کردیم، بگوئید باشند حتماً همدیگر را ببینیم" در همین لحظه برادر شاهرخشاهی خودش را بتاخت بما رساند و اطلاع داد که عده‌ای از جنوب شهر و بازار بطور دسته دسته بطرف منزل دکتر مصدق براه افتاده‌اند و علیه او و بنفع مقام سلطنت شعارهایی می‌دهند و لحظه به لحظه بر تعداد آن‌ها افزوده می‌شود و من و پدرم با اتومبیل سهرابی بلافاصله بطرف بازار حرکت کردیم و در خیابان ناصر خسرو قدری پائین تر از وزارت دارائی به این دسته برخوردیم جمعیتی بود در حدود سیصد یا چهارصد نفر که نشان می‌داد از کسبه و اصناف بازار و طبقه غیرکارمند دولت می‌باشند یکی دونفر سخنران ورزیده در میان آن‌ها بود که با حرارت فوق العاده‌ای نطق می‌کردند و مردم را علیه اقدامات عمال مصدق تهییج می‌کردند و مرتباً شعارهایی برضد بیگانگان و بطرفداری از مقام سلطنت داده می‌شد.

ما فوری خود را به شمال شهر و خیابان‌های شاهرضا و تخت جمشید رساندیم در این قسمت شهر دسته متشکل و مجتمعی دیده نمی‌شد ولی تمام مغازه‌ها بسته بود و مردم دسته دسته بطرف خیابان‌های مرکزی شهر و محل عبور و مرور دستجات در حرکت بودند در خیابان تخت جمشید پدرم گفت بطرف منزل مصدق برویم گفتم آنجا

لاله زار مقابل سینما ایران مشغول جار و جنجال و شعار دادن علیه مقامات عالیه بوده‌اند با مخالفت جمعی از طبقات مختلف مواجه می‌شوند و بین آن‌ها زد و خوردی در می‌گیرد و دامنه‌این نزاع و کشمکش به چهارراه لاله زار و میدان مخبرالدوله کشیده می‌شود و در این مدت نیز عابرین و کسبه و مردمی که وابسته به هیچ دسته و جمعیتی نبوده‌اند به مخالفین توده‌ای‌ها می‌پیوندند و از طرف آن‌ها تظاهراتی به طرفداری از مقام سلطنت و علیه مصدق و توده‌ای‌ها صورت می‌گیرد و در میدان مخبرالدوله و مقابل قنادی نوشین نیز مجدداً زدو خوردی می‌شود و در این جا دو نفر پاسبان و یکنفر سرباز که گویا از مأمورین حکومت نظامی بوده‌اند به حمایت دسته مخالف توده‌ای‌ها وارد میدان می‌شوند.

مأموریت شب ۲۸ مرداد

... پدرم گفت: "پس چرا در شروع مطلب شکسته نفسی فرمودید و گفتید متاسفانه تحقیق کامل برایتان میسر نشده است...؟! انتظار داشتید از این حادثه چه اطلاع دیگری بدست آورید. از این جمله همه به خنده افتادیم و پدرم به دنبال گفته خود افزود: "به هر حال خبرخوشی است و حداقل آن این است که نشان می‌دهد اگر مردم نقطه اتکاء و راهنمایی داشته باشند مستعد قیام و برهم زدن این بساط هستند... بنا به پیشنهاد پدرم قرار شد آقایان یارافشار از طریق تماس با بعضی از نمایندگان مجلس و افسران بازنشسته و آقایان نراقی و کی نژاد از جهت مراد به با تجار و کسبه و اصناف بازار و مهندس ابوالقاسم زاهدی از لحاظ ارتباط با کارکنان دولت و مؤسسات ملی موضوع را دنبال کنند و حداکثر کوشش را به خرج دهند که هریک تا صبح بوسیله تلفن با این طبقات تماس بگیرند و آن‌ها را به جریان امر و وخامت اوضاع و لزوم اتحاد و هماهنگی متذکر سازند.

اطلاعاتی که پدرم جمع آوری کرده بود

قیافه پدرم خیلی خسته بنظر می‌رسید معلوم بود که شب را نخوابیده‌اند. در حالیکه فنجان چای را جلوی من می‌گذاشت گفتند: "دیشب بعد از اینکه تورفتی، برای رفع تنهائی و سرگرمی مدتی بوسیله تلفن با بعضی از دوستان برای اطلاع وضع مصدق السلطنه و همکارانش و اینکه چه نقشه و برنامه‌ای در پیش دارند تماس گرفتیم. چون اعتقاد این است که ما نباید از آن‌ها و وضعی که دارند و یا نقشه‌ای که طرح ریزی کرده‌اند بی اطلاع باشیم. دیشب تا موقعیکه ما در این جمع بودیم وزراری مصدق هم در منزل او جلسه داشتند وعده‌ای از همکاران مجلسی آن‌ها هم در این جلسه حاضر بوده‌اند. آنچه شنیدم خود آن‌ها خیلی نگران اوضاع هستند و تازه فهمیده‌اند که مسافرت اعلیحضرت به خارج از کشور شکست بزرگی برای آن‌ها می‌باشد و دیشب تمام گفتگو و بحث آن‌ها در باره همین امر بوده است. موضوع فرمان شاهنشاه هم کاملاً آفتابی شده و بعضی از وزراء مصدق که تادیروز از صدور این فرمان بی اطلاع بودند از جریان مطلع شده و با توجه به مسئولیتی که در برابر شاه و مجلس دارند ززمه مخالفتی نسبت بوضع حاضر شروع کرده‌اند.

آماده برای سرکشی بوضع شهر

... آقای یارافشار از خارج بوسیله تلفن اطلاع داد که اگر اشکالی در بین نیست برای گزارش مأموریت خودش به ملاقات پدرم بیاید چون مخاطره‌ای

دوستان ما که در گوشه و کنار شهر پراکنده بودند تدریجاً در منزل آقای نراقی جمع شدند و هر یک اقدامات خود و وضع شهر و نتیجه تظاهرات قیام کنندگان توضیحاتی دادند و معلوم شد تا آن ساعت جمعیتی که از جنوب شهر و سمت بازار بطرف میدان بهارستان در حرکت بودند در خیابان اکباتان و میدان بهارستان محل اداره روزنامه باختر امروز و شورش را که ارگان رسمی دولت مصدق بود ویران کرده و آتش زده‌اند و قصد دارند بسایر محله‌های نظیر آن حمله کنند. دستجات دیگر نیز فعلاً به تظاهر و ابراز مخالفت با حکومت وقت در خیابان‌ها مشغول گردش می‌باشند وعده‌ای می‌خواهند به ادارات دولتی و وزارتخانه‌ها حمله نمایند... توضیحات همکاران ما که تمام شد، پدرم در حالیکه سرپا ایستاده بود و همه دور او حلقه زده بودند گفت: "ما بایستی سعی کنیم از پراکندگی قیام کنندگان و اجتماعات آن‌ها در نقاط مختلف شهر جلوگیری کنیم. تصرف ادارات دولتی و وزارتخانه‌ها به نظر من چندان ضرورت و نتیجه‌ای ندارد به نظر من ما بایستی سه محل را هدف قرار دهیم و سعی کنیم هر چه زودتر به تصرف ما درآوریم: اول ایستگاه فرستنده رادیو. بعد اداره شهربانی کل و سپس ستاد ارتش اگر این سه نقطه تا بعد از ظهر امروز تصرف شود پیروزی ما قطعی است و حاجتی به تصرف سایر نقاط نداریم و تکلیف خانه مصدق را خود مردم روشن خواهند کرد، منتهی نهایت سعی و کوشش بایستی بعمل آید که در آنجا از کشت و کشتار جلو گیری شود... من به اتفاق پدرم و تیمسار گیلان‌شاه با اتومبیل آقای یارافشار بعمارت پشت رستوران لوکولوس رفتیم. در آنجا پدرم دستوراتی به من و گیلان‌شاه داد و تاکید کرد ارتباط خودمان را با ایشان قطع نکنیم و قرار شد من به حوالی منزل دکتر مصدق و گیلان‌شاه به طرف عمارت شهربانی برویم.



به مناسبت بازگشت شاه عکس او در جای خالی مجسمه رضاشاه نصب می‌شود

بسوی فرستنده رادیو

... ساعت نزدیک به یک یا یک و نیم بعد از ظهر بود که من و گیلان‌شاه از پدرم جدا شدیم تا برای انجام مأموریت خود حرکت کنیم. وقتی به خیابان

خالی از خطر نیست و تمام مأمورین در آنجا جمع‌اند پدرم که گوئی روحیه و نیروی دیگری پیدا کرده بود گفت: "از خطر و وحشت دیگر گذشته و من الان هیچ احساس ناراحتی نمی‌کنم و میل دارم قوای را که اطراف منزل مصدق جمع است ببینم."

از خیابان پهلوی مستقیماً پائین آمدیم در سه راه شاه و دهانه خیابان کاخ قریب یک گروهان سرباز مسلح صف آرائی کرده بودند در چهارراه حشمت الدوله و سردرسنگی نیز عده زیادی سرباز و چند تانک مقابل کالانتری یک ایستاده بود پدرم اصراری داشت که از مقابل در دانشکده افسری وارد خیابان کاخ شویم و بطرف بالابرویم، ولی من که عبور از این محل را صددرصد مخاطره انگیز می‌دانستم بهر کیفیتی بود ایشان را از این فکر منصرف کردم بخصوص که در دهانه خیابان کاخ، مقابل در دانشکده افسری دوتانک سنگین ایستاده و عبور و مرور از این ناحیه را قطع کرده بود.

شاید چند دقیقه‌ای بساعت یازده مانده بود که به منزل آقای تقی سهرابی مراجعت کردیم... فوری چند صدلی آوردند و در همان محوطه گاراژ گذاشتند پدرم و چند نفر نشستند و عده‌ای هم سرپا ایستادند پدرم گفت: "به نظر من نقشه و برنامه کار ما از این به بعد تغییر خواهد کرد با وضعی که پیش آمده موضوع مسافرت به کرمانشاه منتهی است و در حال حاضر وظیفه ما راهنمایی و هدایت و حمایت قیام کنندگان است الان دستجات مختلف در گوشه و کنار شهر براه افتاده‌اند و هر دقیقه‌ای که بگذرد بر تعداد این دستجات افزوده خواهد شد. ولی آنطوریکه من ضمن گردش مختصر خود در شهر دیدم هیچ نقشه و برنامه و راهنمایی ندارند ما بایستی این قدرت و نیروی ملی و رهبری و هدایت کنیم وحشت از دستگیری و توقیف برای هیچیک از ما حتی خود من دیگر موردی ندارد در وضع حاضر عمال و مأمورین مصدق پیش از همه وحشت زده هستند تا امروز آن‌ها در تعقیب ما بودند ولی از این ساعت آن‌ها از ما خواهند گریخت و در صدد مخفی شدن برخواهند آمد بنابراین ما می‌توانیم آزادانه در این اجتماعات شرکت کنیم و قیام مردم را برای رسیدن به هدف و مقصود رهبری نمائی‌ام من یقین دارم تا چند دقیقه دیگر مأمورین نظامی مصدق السلطنه این مردم بی اسلحه و بی پناه را به گلوله خواهند بست اولین نقش رهبری ما بایستی این باشد که حتی الامکان از کشت و کشتار مردم جلوگیری کنیم و در عین حال آن‌ها را تشویق و تهییج نمائی‌ام تا دلسرد و مأیوس نشوند و نهضت خود را دنبال کنند.

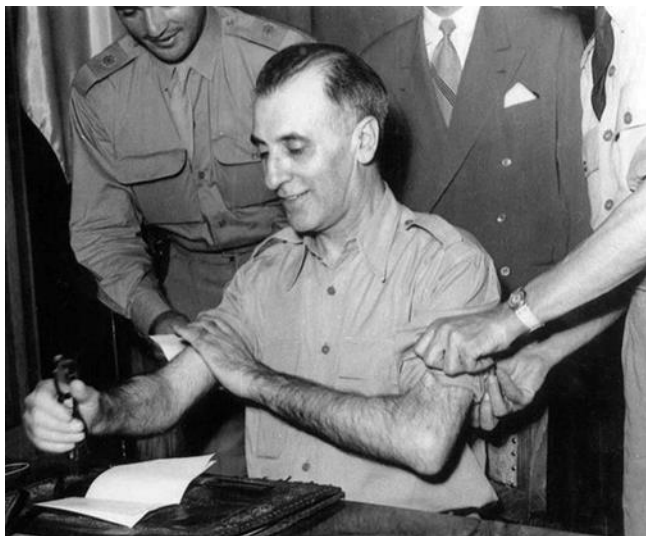
وضع شهر و شدت تظاهرات

... پدرم این مطالب را خیلی تند و سریع بیان کرد... وقتی صحبتش تمام شد، فوری مداد و کاغذی از جیب در آورد و با ترسیم چند خط کج و معوج خیابان‌های تهران را به هشت قسمت تقسیم کرد و مسئولیت هر قسمت را بعهده یکی از حاضرین سپرد و نام مسئول هر قسمت را روی همان نقشه‌ای که کشیده بود یادداشت کرد و به یکایک آن‌ها دستوراتی داد.

سه هدف اصلی

... چون چند دقیقه‌ای از ظهر گذشته بود و قرار ملاقات با سایر دوستان داشتیم، بطرف منزل آقای نراقی به راه افتادیم. از نیم ساعت بعد از ظهر

پدرم در حالیکه اسلحه بدست پیاده جلوی او می‌دویدم و مرتباً فریاد می‌کشیدم به حرکت در آمد. این منظره احساسات مردم را کاملاً تحریک کرده بود. چون از هرطرف شعارهای زنده باد شاهنشاه و پیروز باد سرلشگر زاهدی جاده شمیران را به لرزه درآورده بود و همه با قدم دو به دنبال اتومبیل پدرم به طرف استودیو رادیو تهران هجوم می‌آوردند، ما قریب دوسه کیلومتر را به همین طریق طی کردیم تا به مقابل در بزرگ آهنی فرستنده رادیو تهران رسیدیم. از داخل محوطه و پشت نرده‌های آهنی عده‌ای سرباز سوار و پیاده صف آرائی کرده بودند از ورود مردم به داخل ایستگاه جلوگیری می‌کردند و تا آن لحظه چند نفری را زخمی کرده بودند. در مقابل در ورودی ایستگاه همانطور فریاد زنان خود را به کنار نرده‌های آهنی رساندم و فریاد زدم: "در را باز کنید. کنار بروید، سرلشگر زاهدی نماینده شاه و نخست وزیر می‌خواهد وارد شود" در همین موقع پدرم از اتومبیل پیاده شد و در حالیکه گیلان‌شاه و سرهنگ خلعتبری و عده‌ای دیگر در دوطرف او قرار گرفته بودند بطرف در محوطه ایستگاه پیش رفت ناگهان یکی دو افسر که تصور می‌کنم درجه آن‌ها ستوان دوم یا ستوان یکم بود و فرماندهی عده‌ای از سربازان محافظ بیسیم را بعهده داشتند از داخل محوطه ایستگاه فریاد زدند: "زنده باد شاهنشاه، زنده باد سرلشگر زاهدی" و بلافاصله به طرف در ورودی دویدند و سربازان را به کنار زدند و در را به روی ما گشودند.



سپهبد زاهدی در ۲۸ مرداد پس از تصرف شهربانی

شاهرضا حوالی دروازه دولت رسیدیم، اولین دسته قیام کنندگان را که جمعیت کثیری را تشکیل می‌دادند به طرف بیسیم و ایستگاه رادیو در حرکت دیدیم. من مقابل پمپ بنزین دروازه دولت از سرتیپ گیلان‌شاه خداحافظی کردم و به طرف مقصد خودم که خیابان کاخ و منزل مصدق بود رهسپار شدم. وضع شهر بکلی منقلب به نظر می‌رسید. مردم لحظه‌ای آرام و قرار نداشتند. گاه و بیگاه از گوشه و کنار صدای شلیک تیر و انفجار نارنجک نیز شنیده می‌شد و در بعضی نقاط زدو خوردهایی در می‌گرفت. مأمورین نظامی مصدق بکلی مرعوب شده بودند و برتری و تسلط قیام کنندگان بر آنها کاملاً نمایان بود... باری من ساعت سه بعد از ظهر بود که از حوالی منزل مصدق و سه راه شاه به محل اقامت پدرم بازگشتم. عده‌ای از دوستان که مأموریت خود را انجام داده بودند در آنجا جمع بودند و گفتگو از این بود که برنامه رادیو از ظهر بعد قطع شده است و جمعیتی که در مقابل فرستنده رادیو گرد آمده به حدی است که عبور و مرور از جاده شمیران بکلی قطع شده است و اگر الان بطرف مرکز فرستنده بیسیم حرکت کنیم تصرف آنجا قطعی است... بطور دسته جمعی از اقامتگاه پدرم خارج شدیم و در حالیکه همه اطراف او را گرفته بودیم و شعارهایی داده می‌شد وارد جاده شمیران شدیم. در اینموقع یک تانک که راننده آن گروهبانی بود از خیابان تخت جمشید وارد خیابان شمیران شد و به مقابل ما که رسید راننده و سرباز مأمور تیراندازی مسلسل آن از تانک خارج شدند و در حالیکه فریاد زنده باد شاهنشاه مرگ بر دشمنان وطن می‌کشیدند بطرف ما آمدند و گفتند در اختیار شما هستیم. جای درنگ نبود. پدرم به داخل تانک یعنی جایگاه مخصوص فرمانده آن درپچه‌ای به خارج دارد رفت و راننده آن پشت فرمان قرار گرفت و خود من به روی بدنه آن سوار شدم عده‌ای هم اطراف ما قرار گرفتند و بدین ترتیب به طرف اداره بیسیم حرکت کردیم. هنوز چند قدمی به جلو نرفته بودیم که جمعیت انبوهی به دنبال تانک حامل پدرم به حرکت در آمدند و حتی عده‌ای از جوانان پرشور و وطن پرست سوار این تانک شدند و مرتباً به طرفداری از مقام سلطنت و نخست وزیر قانونی خود شعارهایی می‌دادند. قریب صد متری که از عشرت آباد گذشتیم یک اتومبیل بیوک آبی رنگ در مقابل ما نمایان گشت. وقتی جلو آمد معلوم شد که متعلق به آقای سید محمد علی شوشتری نماینده مجلس شورایملی می‌باشد... بهر حال اتومبیل در کنار تانک توقف کرد و پدرم از تانک خارج شد و در حالیکه سرتیپ گیلان‌شاه و یارافشار اطراف او را گرفته بودند سوار اتومبیل آقای شوشتری شد و من پهلوی دست راننده نشستم و سرهنگ خلعتبری افسر شهربانی (سرتیپ فعلی) نیز همراه ما بود و بلافاصله به طرف فرستنده رادیو حرکت کردیم.

در پشت نرده‌های ایستگاه رادیو

...هنوز سه چهار کیلومتر به ایستگاه فرستنده رادیو تهران مانده بود که انبوه جمعیت در جاده شمیران مانع حرکت اتومبیل ما شدند. من که بکلی کنترل و اختیار اعصاب خودم را از دست داده بودم و می‌دیدم که جای درنگ و تأمل نیست، بلافاصله اسلحه کمربندی سرنگ خلعتبری را از او گرفتم و از اتومبیل پیاده شدم و در حالیکه اسلحه برهنه در دست داشتم به طرف جمعیت روی بردم تا راهی برای عبور اتومبیل بازکنم... داد و فریاد من توجه مردم را جلب کرد و فوری راه باریکی مقابل اتومبیل باز شد و اتومبیل حامل

برای تصرف شهربانی

...وقتی ما به راهنمایی چند نفر از مأمورین به استودیوی رادیو رسیدیم در آن بسته بود و نمی‌دانم به چه وسیله‌ای در آن را بازکردند و پدرم و گیلان‌شاه و من و چند نفر دیگر داخل آن شدیم. استودیو و اطاق مجاوران دستگاه‌های تنظیم کننده صدا در آن قرارداد داشت گنجایش زیادی نداشت، مع الوصف در این دو اطاق عده زیادی اجتماع کرده بودند و چند نفری که اطلاعات فنی داشتند برای بکار انداختن دستگاه فرستنده تلاش می‌کردند شاید بیش از ربع ساعت یا بیست دقیقه طول نکشید که دستگاه فرستنده بکار افتاد و پدرم

بدن مارا مشبک کند ولی پدرم بایک روحیه قوی و مصمم مانند کسی که در میان سبزه و گل قدم بر می‌دارد پیش می‌رفت و خواه و ناخواه به دنبال او به استقبال مرگ می‌شتافتیم. از پیچ پله‌های عمارت شهربانی که گذشتیم، پدرم از میان سکوت عمیق مردم ناگهان خطاب به افراد مسلح پلیس و مأمورین فرمانداری نظامی فریاد زد: "همکاران من! شما اینجا هستید و شاه ما در میان ما نیست." من نمی‌دانم این جمله چه تأثیری در روحیه مأمورین پلیس و جمعیت انبوهی که مقابل اداره شهربانی گردآمده بودند کرد که ناگهان غلغله برپا شد.

مأمورین پلیس یکباره تمام اسلحه خود را به زمین گذاشتند و در همین میان یک افسر شهربانی که متاسفانه نام او را به خاطر ندارم جلو دوید و فریاد زد: "زنده باد شاهنشاه زنده باد سرلشگر زاهدی." فریاد هلهله و شادی مردم از هرسو بلند شد. مأمورین پلیس و افسران شهربانی پدرم را روی دوش بلند کردند و داخل عمارت شدند و تا مقابل اطاق رئیس شهربانی او را با همان وضع روی دوش بردند... پدرم بیدرنگ برای حفظ نظم و برقراری آرامش شهر دستوراتی صادر نمود و ضمناً من و یارافشار و گیلانشاه مأمور تصرف ستاد ارتش و آزادی زندانیانی شدیم که در خلال آن چند روز بازداشت و در ستاد توقیف شده بودند. ما بدون معطلی بطرف مقصد حرکت کردیم. تصرف ستاد خیلی سریع و بدون مقاومت مأمورین صورت گرفت. من اولین کسی بودم که وارد اطاق رئیس ستاد شدم و در همان موقع سرتیپ ریاحی از پله‌های دیگر عمارت ستاد خارج شد که پس از مدت کوتاهی بازداشت گردید. بازداشت شدگان در عمارت ستاد فوری آزاد شدند و نیم ساعت بعد از تصرف ستاد ارتش تیمسار باتمانقلیچ که خود یکی از بازداشت شدگان بود به دستور پدرم در پشت میز ریاست ستاد ارتش نشست. در همین هنگام کشت و کشتار مقابل منزل مصدق به منتهی درجه رسیده بود و تا آنموقع جمع کثیری از جوانان وطنپرست و جانباز ما در خون خود غلطیده بودند و کف جویهای خیابان مقابل منزل دکتر مصدق از خون پاک میهن پرستان پر شده بود. تیمسار سرتیپ فولادوند (سرلشگر فعلی) از طرف پدرم مأموریت داشت که با مصدق و همکاران او که قصد تسلیم شدن نداشتند تماس بگیرد و آن‌ها را وادار به اطاعت و جلوگیری از کشت و کشتار نماید. ولی فعالیت صادقانه او بی نتیجه ماند، یعنی مصدق و یارانش حاضر به تسلیم و دستور قطع تیراندازی نبودند تا سرانجام مقارن ساعت ۷ بعد از ظهر خبر رسید که خانه مصدق به تصرف مردم درآمده و او و یارانش به منازل اطراف گریخته‌اند. پدرم بلافاصله حکومت نظامی را از ساعت ۸ در شهر اعلام نمود و مقارن ساعت ۹ بعد از ظهر اطلاع یافتیم که مصدق و عده‌ای از همکارانش در یکی از خانه‌های اطراف منزلش مخفی شده‌اند و بوسیله آقای مهندس شریف امامی اطاعت و تسلیم خود را اطلاع داده‌اند و قرار شد شب را در همان منزل بسر برند و صبح روز بعد مأمورین برای منتقل ساختن آن‌ها به عمارت باشگاه افسران به محل اختفای آنان بروند. در این موقع که پدرم به فرمان شاهنشاه زمام امور را بدست گرفته و مسلط بر اوضاع شده بود، قبل از هر کاری تلگرافی به پیشگاه ملوکانه معروض داشت و از حضور مبارکشان استدعای بازگشت بخاک وطن را نمود.

اولین نطق رادیویی خود را خطاب به ملت ایران ایراد نمود که عین آن را در روزنامه‌های همان موقع چاپ شده است. پدرم طی این نطق کوتاه و مختصر، فرمان شاهنشاه و نخست وزیری خودش را اعلام نمود و مردم را به اتحاد و اتفاق و همکاری با خودش و رعایت نظم و آرامش دعوت کرد و مخصوصاً به مردم ولایات متذکر شد که از هر جهت حفظ نظم و امنیت را بکنند... جاده شمیران و خیابان‌های شهر بعثت ازدحام فوق العاده مردم بکندی طی شد. ما پس از گذشتن از خیابان شاهرضا و میدان فردوسی که مملو از جمعیت بود، وارد خیابان فردوسی گشتیم و از میان انبوه جمعیت به هر طریقی بود گذشتیم و خود را به خیابان ثبت رساندیم ولی اتومبیل ما تا اول باغ ملی یعنی خیابان شمالی وزارت خارجه نتوانست جلوتر بیاید، چون اجتماع مردم مقابل اداره شهربانی و خیابان باغ ملی به حدی بود که عبور اتومبیل به هیچوجه ممکن نمی‌شد. ناچار پدرم و گیلانشاه و من از اتومبیل پیاده شدیم و به طرف عمارت شهربانی براه افتادیم.



از راست به چپ: اسفندیار بزرگمهر - سرهنگ محمد خواجه نوری - سرهنگ مهندس تقی زاده - بهبودی - هیراد مقدم - فرزاتگان - زاهدی - سرلشگر باتمانقلیچ - گیلانشاه - آتابای - نصیری - صفری - خاتم - اردشیرزاهدی

تصرف ستاد

... من سمت راست پدرم و سرتیپ گیلانشاه سمت چپ ایشان حرکت می‌کردیم. وقتی جمعیت متوجه ورود ما شد، سکوت عجیبی تمام آن منطقه را فرا گرفت همه چشم‌ها به ما دوخته شده بود. نمی‌دانم ورود غیر منتظره ما آن‌ها را دچار حیرت کرده بود، یا عامل دیگری باعث این آرامش و سکوت گشته بود. بهر حال هرچه بود سکوت وحشت آور و هولناکی بود. من جداً روحیه خود را باخته بودم، چون اگر کوچک‌ترین تهاجمی از طرف مردم نسبت به ما می‌شد کارمان تمام بود، راه گریز از همه طرف به رویمان بسته شده بود... ما در میان همان سکوت رعب آوری که حتی صدای پایمان شنیده می‌شد به طرف عمارت شهربانی پیش می‌رفتیم و مردم بی اختیار برای ما کوچه بازمی‌کردند. وقتی به مقابل پله‌های عمارت شهربانی رسیدیم، عده زیادی پاسبان بالای پله‌ها و ایوان سنگی عمارت شهربانی در حالیکه تمام آن‌ها لوله‌های بیست تیری خودکار خود را به طرف ما گرفته بودند دیده می‌شدند، در آنجا وحشت و اضطراب من چندبرابر شد، یعنی مرگ را کاملاً به چشم می‌دیدم، چون یقین داشتم یک تظاهر کوچک علیه ما و یا یک فرمان فلان افسر پلیس سبب خواهد شد گلوله‌های این سلاح‌ها

گوشه هائی از رویدادهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲



بابک امیرخسروی

برگرفته از کتاب:

«نظر از درون به نقش حزب توده ایران»
(نقدی بر خاطرات نورالدین کیانوری)

به دعوت جبهه ملی برگزار شد، این موضوع مطرح می‌گردد. دکتر مصدق با دست اندرکاران و شخصیت‌های برجسته ملی از جمله دهخدا و نریمان به شور و رایزنی پرداخت و قصد داشت موضوع را به فرزندوم بگذارد...

بدنبال شکست کودتای ۲۵ مرداد، توده مردم به ویژه هواداران بی شمار نهضت ملی و توده ای‌ها، از شوق پیروزی سرمست بودند و در شور و هیجان وصف ناپذیری به سر می‌بردند. کشور در حال و هوای انقلابی بود. حزب توده ایران با نفوذی که در میان توده مردم داشت، می‌توانست شور و هیجان مردم را در مسیر درستی هدایت کند. اما متأسفانه به جای مهار کردن گروه‌های افراطی، از جمله در درون حزب و سازمان جوانان، و دعوت مردم به آرامش و پرهیز از تندروی و چپ نمائی، در آتش بر غلیان مردم دمید. رهبری حزب با طرح شعارهای تند و عوام پسند و اقدام به کارهای افراطی و کشاندن توده ای‌ها به خیابان‌ها و میدان‌های شهر، که به درگیری و تشنج‌های دائمی منجر می‌شد، جو سیاسی عمومی را به طور باور نکردنی مسموم کرد...

مشروطه یا جمهوری دموکراتیک

کیانوری در خاطرات خود می‌نویسد: «همانطور که در پیش گفتم، پس از عقیم ماندن کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه، رهبری حزب شعار جمهوری دموکراتیک را مطرح کرد و به افراد حزبی دستور داد با تظاهرات وسیع در خیابان‌ها این پیروزی را به صورت مبارزه جویانه جشن بگیرند... تنها حزب توده ایران چنین شعاری نداد، دکتر فاطمی نیز در سخنرانی آتشین خود روز ۲۶ مرداد [منظور کیانوری باید میتینگ عصر روز ۲۵ مرداد باشد] در میتینگ عظیم بهارستان، خواستار برچیدن نظام سلطنت گردید.»

رهبری حزب می‌خواست شعار جمهوری و انحلال رژیم سلطنتی را با راه انداختن «تظاهرات وسیع» و «بصورت مبارزه جویانه» به میان مردم ببرد و جشن بگیرد! یعنی همان راه انداختن میتینگ‌ها و راهپیمائی‌ها، با بی اعتنائی به اعلامیه همان روز ۲۷ مرداد، نظیر آویختن شعارپارچه ای بزرگ، با شعار، «زنده باد حزب توده ایران» در میدان توپخانه، پخش علی «نامه مردم» ارگان کمیته مرکزی حزب توده، ریختن به ادارات و مغازه‌های مردم

کودتای ۲۵ مرداد واقعی بود، اما شکست خورد!

کودتای ۲۵ مرداد، برخلاف فاجعه ۲۸ مرداد عملیاتی در جهت اجرای طرح دقیقی بود که از مدت‌ها قبل مورد بررسی موشکافانه قرار گرفته بود. به طوری که بازیگران اصلی آن، شکست ناپذیرش می‌پنداشتند...

کودتای ۲۵ مرداد، طبق برنامه پیش رفت و بخشهایی از آن نیز به موفقیت انجامید. منتهی چون در آخرین ساعات قبل از اجرای آن، دکتر مصدق به کمک تلفن فردی ناشناس، از آن با خبر شده و سریعاً به اقدامات احتیاطی و حفاظتی لازم دست زده بود به شکست کشیده شد. تعدادی از مهره‌های کلیدی کودتا نظیر سرهنگ نصیری، سرهنگ اخوی، سرهنگ اسکندر آزموه، سرهنگ ۲ زندکریمی، سرهنگ باتمانقلیچ و... بازداشت می‌شوند و طی روزهای ۲۵ مرداد تا ساعت ۲ بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد تحت بازپرسی قرار می‌گیرند...

بررسی رویدادهای ۲۵ تا ۲۷ مرداد ۱۳۳۲

سحرگاه ۲۵ مرداد ماه، مردم ایران با اعلامیه مسرت بخش دولت مبنی بر شکست کودتای سرهنگ نصیری آشنا شدند. خبر فرار شاه و خلع گارد شاهنشاهی، دستگیری سران کودتا و انحلال مجلس هفدهم، تا ظهر در شهر پیچید و شور و شوق عموم را برانگیخت. دکتر مصدق از آزمایش سختی پیروز تر از همیشه سربلند بیرون آمد و به نظر شکست ناپذیر می‌نمود. حکومت دوگانه مصدق - شاه و جنگ فرسایشی که مدت دوسال و اندی ادامه داشت، پایان یافته تلقی شد و امیدهای فراوانی برانگیخت. در مقابل، جبهه مخالفان نهضت ملی سرخورده از شکست، در ماتم عمیقی فرو رفتند...

شاه در غم و اندیشه مهاجرت به آمریکا و جستجوی کسب و کار برای گذران زندگی است...

دکتر مصدق بلافاصله پس از آگاهی از فرار شاه و نقش او در کودتا، به فکر تشکیل شورای سلطنت می‌افتد. در قطعنامه میتینگ عصر روز ۲۵ مرداد که



نگاهی به رویدادهای عصر و شب روز ۲۷ مرداد

اینک بحث در باره رویدادهای روز ۲۷ مرداد را از سر گیریم. «تظاهرات وسیع» و «مبارزه جویانه» خیابانی، عصر و شب روز ۲۷ مرداد، که به گفته کیانوری، بدستور رهبری حزب توده سازمان داده شد، به روال همیشگی به درگیری‌های شدید با پلیس و نظامی‌ها و دسته‌های مزدور انجامید. آنچه در شامگاه ۲۷ مرداد گذشت، از یک لحاظ، شبیه همان حادثه آفرینی‌های ۲۳ تیر و ۱۴ آذر و ۸ فروردین و... بود...

عصر و شب روز ۲۷ مرداد، دستجات توده‌ای به طور غیر مجاز و بی اعتنا به اعلامیه‌های شهرداری کل کشور و حکومت نظامی در خیابان‌ها و میدان‌های شهر راه افتادند. تأکید این نکته ضرورت دارد که حکومت مصدق از هر تظاهرات خیابانی توده‌های با جلو گیری نمی‌کرد. حزب توده ایران بارها، با پوشش جمعیت ملی مبارزه با استعمار، با کسب اجازه قبلی میتینگ و راه پیمائی برپا کرد. این وضع به ویژه از ماه‌های آخر حکومت مصدق رایج تر بود. پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد، نمایشات و قدرت نمائی خیابانی توده‌ای‌ها از همان عصر روز ۲۵ مرداد برقرار بود...

طی روز ۲۶ مرداد نیز توده‌ای‌ها با تشکیل میتینگ‌های موضعی متعدد برای تبلیغ شعار مجلس مؤسسان، یا با حمله به مجسمه‌های رضاشاه و محمدرضاشاه، که به جنگ و گریز با نظامیان و پلیس می‌انجامید، شهر را به آشوب کشیدند.

دکتر مصدق که از قصد حزب توده مبتنی بر تخریب مجسمه‌ها آگاهی یافت و چه بسا بدین سبب اساسی که شخصاً اعتقادی به مجسمه و بُت‌سازی نداشت و مهم تر آنکه از رضاشاه دل پرخونی داشت، حوالی ظهر روز ۲۶ مرداد به سازمان‌های وابسته به نهضت ملی توصیه می‌کند خود کار پائین آوردن مجسمه‌ها را بدست بگیرند...

هنوز مرکب شعار مجلس مؤسسان خشک نشده و افراد حزبی با حرارت تمام در خیابان‌ها به تبلیغ آن سرگرم بودند، که رهبری حزب ناگهان شعار برقرای جمهوری دمکراتیک را از صبح روز ۲۷ مرداد مطرح ساخت و توده‌ای‌ها برای تبلیغ آن به خیابان‌ها شتافتند...

جلوگیری از تظاهرات عصر روز ۲۷ مرداد به درخواست

هندرسون بود؟

چه رازی در میان است که در اغلب روایت‌ها، دستور جلوگیری از تظاهرات توده‌ای‌ها در عصر و شامگاه روز ۲۷ مرداد به ملاقات هندرسون و مصدق ربط داده می‌شود؟ اساساً چرا این چنین گستاخانه واقعیت آنچه در میان دکتر مصدق و هندرسون گذشته، تحریف شده و وارونه جلوه گر گردیده و از مصدق، آدمی زبون و گوش به فرمان سفیر آمریکا، تحویل افکار عمومی داده‌اند؟

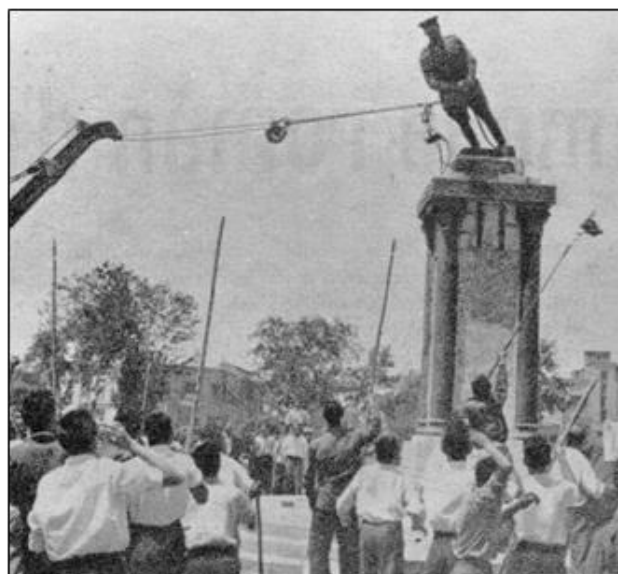
گمان می‌رود هدف اصلی به گمراهه کشاندن ایرانیان، در داوری نسبت به سلامت نفس و پاکدامنی سیاسی مردی است که در تاریخ معاصر ایران، نماد جنبش ملی ایرانیان برای آزادی و استقلال بوده است...

برای پائین کشیدن عکس شاه و خانواده سلطنتی و در نتیجه برخورد با کسبه و مردم عادی، درگیری با سربازها و مأمورین انتظامی...

واقعیت این بود که جامعه سیاسی ایران از ملیون گرفته تا مخالفان نهضت ملی، به خاطر اعمال و کردار رهبری حزب توده، به ویژه بعد از پیشامد تقاضای نفت شمال و ماجرای فرقه در آذربایجان و تبلیغات شدید شوروی پرستی در مطبوعات حزب، او را نماینده سیاسی شوروی در ایران تلقی می‌کردند. بنابراین روی کار آمدن احتمالی او را، معادل با تبدیل ایران به یکی از اقمار شوروی و از دست رفتن استقلال کشور می‌دیدند. ترس مردم از شعارها و تندرویهای حزب توده ایران و رمیدن آن‌ها، در آن روزهای سرنوشت ساز، برای نهضت ملی بسیار گران تمام شد...

این ادعای کیانوری که دکتر فاطمی «در روز ۲۶ مرداد در میتینگ عظیم میدان بهارستان خواستار انحلال نظام سلطنت گردید» و یا «در هیأت دولت تنها دکتر حسین فاطمی... شعار جمهوری را مطرح می‌کرد و در روزنامه باختر امروز لزوم تغییر رژیم را مطرح می‌کرد»، خلاف حقیقت است. او با به میان کشیدن پای زنده یاد دکتر فاطمی به این موضع، می‌خواهد از محبوبیت و اعتبار او، محملی برای توجیه سیاست نادرست رهبری بیابد.

آیا دکتر فاطمی باطناً خواستار جمهوری بود؟ در تأیید آن، مدرکی در اختیار من نیست. اینکه دکتر فاطمی در گفته‌ها و نوشته‌های خود روی «شورای موقت» تکیه می‌کند. و دکتر مصدق و سایرین تکیه‌شان بر «شورای سلطنتی» است احتمالاً نشانه گرایش متفاوت اوست. به هر حال، نیت فاطمی هرچه بود، در آن روزها، چیزی بروز نداد. و باسواس مواظب بود که عملی خلاف مصدق از او سرزنزد. محمد علی سفری از همکاران نزدیک دکتر فاطمی در روزنامه باختر امروز، شهادت می‌دهد که دکتر فاطمی به او می‌گوید: «هم خودت و هم رفقا حواسشان جمع باشد مطلبی در روزنامه ننویسد که باعث رنجش و احیاناً شک و تردید دکتر مصدق بشود»...



میدان بهارستان ۲۶ مرداد ۱۳۳۲، پائین آوردن مجسمه رضاشاه توسط توده‌ای‌ها

بررسی جریانات روز ۲۷ مرداد نشان می‌دهد که حکومت مصدق بخاطر نگرانی از زیاده روی‌های روزهای ۲۵ و ۲۶ مرداد، موضوع منع نمایش‌های خیابانی و به ویژه جلوگیری از تشنج آفرینی‌های حزب توده و سازمان‌های نظیر پان ایرانی است و سومکا، که مرتب در خیابان‌ها به درگیری و زد و خورد با توده‌های شاگردان مشغول بودند، مطرح می‌سازد. دکتر صدیقی در دادگاه نظامی مصدق شرح می‌دهد که صبح روز ۲۷ مرداد طبق معمول برای شرکت در جلسه کمیسیون امنیت به منزل نخست وزیر می‌رود. سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش، سرتیپ مدبر رئیس شهربانی کل کشور، سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی تهران نیز حضور داشته‌اند، سرتیپ ریاحی موضوع را بازتر می‌کند: «صبح روز ۲۷ مرداد با حضور فرماندار نظامی موضوع اقدامات توده‌ای‌ها و اهانت‌هایی که به افسران می‌کردند، خدمت آقای دکتر مصدق مطرح شد. در آن جا تصمیم کلی، نشان دادن شدت عمل علیه توده‌ای‌ها با اجازه ایشان گرفته شد». برپایه همین مذاکرات بود که همان روز اعلامیه شهربانی کل کشور در باره منع تظاهرات خیابانی صادر می‌شود و فرمانداری نظامی هرگونه اجتماع غیر مجاز را در اطلاعیه جداگانه ای ممنوع اعلام می‌کند. این اعلامیه‌ها هم در روزنامه‌ها به چاپ می‌رسد و هم از رادیو پخش می‌شود. منتهی رهبری حزب به تصمیم دولت و اعلامیه‌های مقامات انتظامی حکومت ملی، بی‌اعتنا می‌ماند و جوانان را با بار کردن شعار هیجان انگیز و تحریک آمیز «جمهوری دمکراتیک» به خیابان‌ها می‌فرستد.

چپ رویها و تشنج آفرینی‌های آن چند روز سرنوشت ساز، چه بدست حزب توده و چه از سوی برخی از رهبران و سازمان‌های جبهه ملی، بجای تعمیق و تقویت جنبش ملی، به کودتاچیان یاری رساند، تا زمینه آشوب ۲۸ مرداد را فراهم سازند و فاتحه نهضت ملی را بخوانند...

۲۸ مرداد، روز سرنوشت ساز

در بخش‌های قبلی با تکیه بر داده‌ها و اسناد موجود، نشان دادم که برای روز ۲۸ مرداد، نه کودتائی برنامه ریزی شده بود و نه اساساً دشمنان نهضت ملی پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد قادر به اجرای برنامه ای بودند، که بتواند حکومت ملی مصدق را در چنین فاصله زمانی کوتاهی براندازد. با وجود این، در روز ۲۸ مرداد، پیش آمدها و عوامل متعددی، که حتی ریشه‌های متفاوتی داشتند، چنان همسو عمل کردند که طی چند ساعت، همه چیز زیر و رو شد، سرلشگر زاهدی که در بامداد ۲۸ مرداد همچنان در مخفی گاه خود با نگرانی به سر می‌برد و قصد عزیمت و پناه بردن به کرمانشاه را داشت، عصر همان روز برصندلی نخست وزیری تکیه زد. دکتر مصدق که سحرگاه ۲۸ مرداد، مقتدرتر از همیشه برکسی صدارت نشسته بود، عصر آن روز از دست مشت‌های اوباش غارتگر که قصد تاراج و جان او داشتند، به زیرزمین منزل همسایه پناه برد و با دلی آکنده از غم و اندوه به شعله‌های آتشی که از خانه او زبانه می‌کشید، می‌نگریست...

روند کلی وقایع در روز ۲۸ مرداد در ساعات اول از این قرار است:

جمعیتی از اجامر و اوباش و ولگردها، که به احتمال قوی از شب قبل اجیر و به چوب و چماق مجهز شده بودند، از صبح روز ۲۸ مرداد پس از تجمع در

دولت آمریکا پس از شکست مفتضحانه کودتای ۲۵ مرداد سخت به تکاپو می‌افتد تا با تغییر رفتار و دادن گذشت‌هایی، با دکتر مصدق کنار بیاید. بازگشت سریع هندرسن و تقاضای ملاقات فوری با دکتر مصدق و چند و چون این گفتگو، باید در بستر چنین سیاست و انگیزه‌هایی مورد ارزیابی قرار گیرد...

توضیح نکته دیگری نیز ضرورت دارد: وقتی سفیر [هندرسن] می‌پرسد، آیا او [دکتر مصدق] دلیلی دارد که بپندارد شاه فرمان عزل او را از مقام نخست وزیری و نشانند زاهدی بجای او صادر کرده است، جواب دکتر مصدق منفی است. می‌گوید: «هرگز چنین فرمانی را ندیده است و فرقی هم نمی‌کرد اگر می‌دید». دکتر مصدق در این پاسخ در واقع مطالبی را حاشا نکرده است. زیرا از آغاز در اصلت «فرمان» تردید داشت. در محکمه نظامی نیز می‌گوید، «به محض اینکه دستخط را دیدم و دیدم در اصلت آن تردید است، به آقای سرتیپ ریاحی دستور دادم که «حامل یک چنین دستخط را که اصلت ندارد و با این صورت ابلاغ کرده است توقیف کنید». اولین عکس العمل او در بامداد روز ۲۵ مرداد این است که از وزیر دربار بخواهد در باره صحت این فرمان از شاه استفسار بکند و آن گاه متوجه فرار شاه می‌شود. دکتر مصدق در دادگاه نظامی، چندین بار به تفصیل، دلایل تردید خود را در اصلت فرمان توضیح می‌دهد بخاطر همین تردید در اصلت فرمان است که دکتر مصدق حتی به همکاران نزدیک و اعضای دولت نیز چیزی نمی‌گوید. دکتر صدیقی وزیرکشور که در سحرگاه روز ۲۵ مرداد به خانه دکتر مصدق می‌شاید، در حضور دکتر فاطمی، ماجرای شب گذشته را از او می‌پرسد. دکتر مصدق در پاسخ می‌گوید «کودتائی در شرف وقوع بود و از آن جلوگیری بعمل آمد». دکتر صدیقی باز می‌پرسد: «موضوع نامه یا فرمان چه بود؟» مصدق می‌گوید: «چیزی نبود». وزرای دیگر دکتر مصدق که بعنوان شاهد در دادگاه صحبت می‌کنند گواهی مشابهی می‌دهند....



مقر نخست‌وزیری در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

واقع بینی است که بار همه کناهان را در این زمینه بدوش رهبری حزب بیندازیم.

برخی از حکومتیان به ویژه زنده یاد دکتر حسین فاطمی و بعضی احزاب وابسته به جبهه ملی، نظیر حزب ایران، نیروی سوم و حزب ملت ایران که از کودتای ۲۵ مرداد و مشارکت شاه در آن بسیار عصبانی بودند، به درجات متفاوت در این تندرویها سهیم بودند...



میدان سپه ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ پائین آوردن مجسمه رضاشاه

«تمرکز فعالیت‌های تبلیغاتی و تهیجی علیه شاه و سلطنت خطای جدی تاکتیکی بود»

پائین کشیدن مجسمه‌های رضاشاه و محمدرضاشاه در تهران و شهرستان‌ها، حمله به آرامگاه رضاشاه به قصد تخریب آن با برگزاری ده‌ها و ده‌ها میتینگ موضعی به ابتکار حزب توده در خیابان‌ها و میدان‌های شهرهای مختلف علیه سلطنت با یورش به مغازه‌ها و ادارت برای پائین کشیدن عکس شاه و خاندان سلطنتی؛ توهین و ناسزاگویی به آنان، درگیری با کسبه و مردم، بسیاری را آزرده و موجب رمیدن آن‌ها از حکومت مصدق شد. آنگاه که این اعمال با شعار برپائی جمهوری دموکراتیک به میدان داری توده ای‌ها، فروش علنی نامه مردم ارگان حزب و شعار علنی کردن حزب توده و قدرت نمائی‌های آن توأم گشت، بسیاری از مردم را به وحشت انداخت و نسبت به آینده کشور نگران ساخت. این فکر قوت گرفت که در نبود شاه، دکتر مصدق و سازمان‌های سیاسی ضعیف و هوادار او، توان مقابله با حزب توده ایران که از حمایت شوروی برخوردار بود نداشته باشند...

اراده و ابتکارات کودتاجی‌ها

برخلاف ارتشیان و مسئولان کشوری، (به استثنای محافظان خانه دکتر مصدق) که متأسفانه عموماً از خود بی کفایتی و عدم قاطعیت نشان دادند، کودتاپچیان و به ویژه افسران پاکسازی شده از سوی دکتر مصدق که دشمنی خصوصی نیز با او داشتند، با اراده و ابتکار وارد عرصه کارزار شدند. در آن لحظات حساس، بدون برخورداری از یک مرکزیت رهبری فعال، به موقع

سبزه میدان - و در جاهای دیگر - به چند گروه تقسیم می‌شوند و برای تخریب دفاتر روزنامه‌های طرفدار حکومت و حزب توده و مقر جمعیت‌های هوادار نهضت ملی و به قصد برپائی تظاهرات شاه پرستانه به مرکز و شمال شهر هجوم می‌آورند. در گذشته این نوع دستجات، بارها در رویدادهائی نظیر ۲۳ تیر، ۴ و ۱۴ آذر، ۸ فروردین و... میدان داری کرده و کارآئی خود را در بهم زدن میتینگ توده ای‌ها، آتش زدن دفاتر روزنامه‌ها و جمعیت‌ها، غارت مغازه‌ها و ایجاد رعب و وحشت نشان داده بودند. هیچگاه کار این دستجات از این چارچوب بیرون نبود و اساساً مأموریت و توان بیش از این نداشتند. چنانکه نشان خواهیم داد، در روز ۲۸ مرداد نیز چیزی جز این در برنامه نبود. اگر حوادث گردش دیگری یافت، علت آن را باید در جای دیگر جستجو کرد...

در حقیقت، آنچه در صبح ۲۸ مرداد روی داد، در شامگاه روز ۲۷ مرداد آن گاه که حزب توده با تظاهرات پرسرو صدائی برای تبلیغ جمهوری دموکراتیک و براندازی سلطنت به میدان آمده بود، در مقیاس کوچکی چهره نموده بود. در صفحات پیش به نقل از گزارشگر کیهان نشان دادیم که چگونه در اواخر شب، گروه‌های طرفدار شاه به بهانه مقابله با توده ای‌ها در زدو خورد بودند. شعار «مرگ بر توده ای» را با شعار «زنده باد شاه» در می‌آمیختند. نظامیان و نیروهای انتظامی نیز که مأموریت داشتند توده ای‌ها را متفرق سازند، در خیابان‌های مرکزی شهر به ضرب و شتم جمهوریخواهان، پرداخته، آن‌ها نیز شعار مرگ بر توده ای را با شعار «برقرا باد سلطنت» و «زنده باد شاه» توأم ساختند. در ۲۸ مرداد نیز همین گروه‌های مزدور و شاه پرست، منتهی با تدارک بیشتر با همان شعارها وارد میدان شدند...

بدبختانه، تانک‌ها و نیروهای زرهی، که خانه مصدق را ویران کردند، متعلق به همان واحدهائی بودند که سرتیپ کیانی معاون ستاد ارتش به دستور سرتیپ ریاحی برای سرکوب و متفرق کردن آشوبگران راهی خیابان‌ها کرده بود که در اثر ندانم کاری و اهمال او نیرنگ سازی و خیانت سرتیپ دفتری، بدست افسران پاکسازی شده و کودتاجی افتاد. و یا تانک هائی که تصادفاً فرماندهی بعضی از آن‌ها اتفاقاً در دست افسران توده ای، نظیر شادروان قربان نژاد یا ستوان ایروانی قرار داشت که به خاطر نبود رهنمود و سرگردانی در خیابان‌ها در خدمت کودتاپچیان قرار گرفت.

با گذشت زمان، از حدود ساعت یک بعداز ظهر، بدین خاطر که از سوی حکومتگران در برابر آشوبگران قاطعیت نشان داده نشد و توده ای‌ها نیز به طرز باور نکردنی به تماشگران منفعلی مبدل شدند که فاجعه ملی در برابر چشمان نگرانیشان روی می‌داد، سایر مخالفان نهضت ملی نیز آرام آرام جرأت عرض اندام یافتند. جمعیت فزونی یافت و سرکوب آن دیگر مستلزم خونریزی زیادی بود که به قول دکتر صدیقی «نه آقا آن را می‌خواست و نه ما!»

درست است که حزب توده در صف مقدم تندروی‌ها و چپ گرایی‌ها و به ویژه اقدامات و تبلیغات ضدشاه و سلطنت قرار داشت. اما دور از انصاف و

گفتگو نشست، شهادت و یادداشت‌های او را در کتاب پرارزش خود جاودانی کرده است. دکتر صدیقی در این گفتگو، از جمله از چگونگی بمباران خانه مصدق و روحیه رهبر نهضت ملی یاد می‌کند که در برابر پافشاری حاضران که بر آن بودند او را از اتاقی که بر آن گلوله می‌بارید، بیرون ببرند، دلیرانه می‌گوید: «من از جان خود گذشته‌ام، قتل امروز برای مملکت و ملت مفیدتر از زندگانی من است و از اینجا خارج نمی‌شوم. خواهش می‌کنم آقایان هر کجا می‌خواهید بروید.» حاضران و یاران او نمی‌خواستند رهبر محبوب خود را در آن ورطه بلاخیز تنها بگذارند، به اتفاق می‌گویند: «ما حاضر به ترک جنابعالی نیستیم و همین جا می‌مانیم.» اما سرانجام با شدت گرفتن تیراندازی‌ها، آن‌ها نخست وزیر را کشان کشان به خانه همسایه می‌برند. لحظه ای بعد، اقامتگاه دکتر مصدق به تسخیر چپاولگران و اوباش در می‌آید و به غارت و تاراج می‌رود.

وارد صحنه شدند، به تشجیع جمعیت پرداختن و ابتکار عمل را بدست گرفتند. آن‌ها به تظاهرات اوباش و ولگردان اجیرشده، که مأموریتی جز آشوبگری و نمایشات شاه پرستانه نداشتند، سمت و سو دادند. تانک‌ها و زره پوشهای حکومت به فرماندهی معاون ستاد ارتش و دیگر واحدهای رزمی را که از سوی ستاد ارتش برای برقراری نظم و پراکندن سرکوب آشوبگران گسیل شده و یا در نقاط مختلف شهر مستقر بودند، با ترندهای زیرکانه و راه انداختن بساط «ماچ و بوسه شاه پرستانه»؛ به تصرف خود در آوردند و با جسارت؛ یک جنگ داخلی تمام عیار راه انداختند و حکومت دکتر مصدق را به طور قهر آمیز و مسلحانه سرنگون ساختند...



مراکز بزرگ نشر، تهیه و پخش کتاب در اروپا

انتشارات مهر (کلن) کتاب فروغ (کلن)

عرضه کننده کلیه کتابها و نشریات چاپ داخل و خارج کشور

دین و فرهنگ ایرانی پیش از عصر زرتشت، هاشم رضی، ۱۸ یورو

کارل مارکس - زندگی و دیدگاه‌های او، مرتضی محیط، ۱۶ یورو

اسرارشاه و حکایت هویدا، بهرام افراسیابی، ۱۵ یورو

درس تجربه / خاطرات بنی صدر در گفتگو با حمید احمدی، ۲۹ یورو

جامعه شناسی خودمانی، حسن نراقی، ۵ یورو

بارخوانی هابرماس، حسینعلی نوذری، ۱۸ یورو

آدرس، تلفن، فکس برای دریافت سفارشات

کتاب فروغ

Forough Buchhandlung
Jahn Sr. 24 - 50676 Köln
Tel.: 0049 - 221 92 35 707
Fax: 0049 - 221 20 19 878

انتشارات مهر

Mehr Verlag
Blaubach 24, D 50676 Köln
Tel.: 0049 - (0) 221 21 90 90
Fax: 0049 - (0) 221 24 01 689

لازم به تأکید است که همه این میدان داری‌ها و «دلآوری‌های» کودتاچیان، بدان جهت میسر گردید که به طور شگفت آوری، میدان کاملاً از طرف نیروهای ملی و انتظامی و احزاب سیاسی خالی بود. در این میان به حق غیبت باور نکردنی بزرگ‌ترین و مجهزترین سازمان سیاسی رزم دیده ایران یعنی حزب توده ایران، تعیین کننده بود...

آخرین پرده از تراژدی بزرگ ملت ایران که در ۲۸ مرداد به صحنه درآمد، حمله به خانه دکتر مصدق بود. دکتر صدیقی که مانند دکتر شایگان تا آخر در کنار دکتر مصدق ماند و با او دستگیر شد، ماجرای غم انگیز آن شب را به تفصیل و با ذکر جزئیات دقیق ترسیم کرده، یادگار بزرگی از خود برجای گذاشته است. ما مدیون آقای سرهنگ نجاتی هستیم که با دکتر صدیقی به

فکر انتشار شماره ویژه‌ای به مناسبت پنجاهمین سالگرد ۲۸ مرداد را در همان نخستین مراحل با آقای صدرالدین الهی در میان گذاشتیم و در این زمینه از ایشان تقاضای مطلبی نمودیم. در گیرودار گفتگوها و مشورت‌هایمان با آقای الهی تشویقمان کردند، در کنار زمینه‌هایی که برای بررسی و بحث این واقعه در نظر داشتیم، بخشی را نیز به شرح وقایع آن روزها از زبان شاهدان عینی اختصاص دهیم و خود نیز مشاهداتشان را که از زبان یک روزنامه نگار جوان که سال‌ها پیش نگاشته شد و قبلاً هم به چاپ رسیده بود با اصلاحات عبارتی و چند نکته تازه برایمان ارسال نمودند، که بابت آن از ایشان سپاسگزاریم. هم‌چنین برخلاف سنت گزارش‌نویسی از آقای الهی خواستیم که در باره اشخاصی که نامشان در گزارش آمده است اطلاعاتی بدهند که خواننده امروزی با این نامها ارتباط و آشنایی بیشتری پیدا کند.

آن شب

و ...

روز بعد از آن شب

صدرالدین الهی



آن شب

“چلنگر” تمام شده بود. می‌گفتند از کوچه پشت شهرداری تا وسط لاله زار صف بوده که چاپ بعدی برسد و مردم بقایند. و افراشته با لهجه گیلکی‌اش گفته بود “خوب شد ما هم شدیم مثل صوراسرافیل. اما به نظرم بوق مان را زده باشند” که البته رفقای جدی این حرف شوخی وار “افراشته جان” را نپسندیده و قرار “انتقاد و انتقاد از خود” برایش گذاشته بودند.

(۲)

خیابان فردوسی کلاً قرق رفقای توده‌ای بود، با پیراهن سفید و سیل کلفت و سرهایی به سنگینی کدوتنبل که فقط تکان مختصری می‌خورد، بی آنکه بفهمی از سرتأیید است تا تکذیب.

کمسومول‌ها از محل جمعیت هواداران صلح - محل پیشین کلپ حزب توده - تا سراسلامبول روزنامه می‌فروختند و بحث می‌کردند. روزنامه‌ها از زیرزمین در آمده بودند. “مردم” ارگان کمیته مرکزی حزب توده‌ایران، “رزم” ارگان سازمان جوانان، پیدا بود که بقیه، مثلاً “ظفر” ارگان شورای متحده، هنوز فرصت چاپ پیدا نکرده‌اند. طلوع “مردم” و “رزم”، “بسوی آینده” و “شهباز” را کم رنگ کرده بود. “مصلحت”، “جوانان دموکرات”، “کیوتر صلح” و هفته نامه و ماه‌نامه‌های دیگر در این غروب داغ به سایه خزیده بودند. هرچه به چهارراه اسلامبول نزدیک تر می‌شدیم، هوای شب بیست و هشتم، گرم تر می‌شد. زیر خیمه شب که در حال گشوده شدن بود، چیزی حرکت می‌کرد. چیزی مثل مقدمات شب عاشورا که در آن آدم‌ها خود را برای کتل کشی و سینه زنی فردا حاضر می‌کردند و یا در حسینیه سادات وقتی که خویشاوندان مادرم خانم‌های سادات، با اعتقاد، تر و فرزند و زبر و زرنگ، خود بساط خرج فردا را مهیا می‌ساختند، برنج درآب می‌ریختند و لپه‌ها را تندتند

(۱)

شب هنوز نیفتاده بود که ما راه افتادیم. از سرچشمه به مقصد اسلامبول و بیسترو و پنج زاری و آبجو بشکه. مادرها نگران که شهر نا امن است و شاه رفته ... و پدری فحشی داد به حزب توده که پای جوان‌ها را به جای مسجد به عرق فروشی باز کرده است.

از سرچشمه توی چراغ برق که آمدیم، سردارهای “سیخ” کرکره‌های فلزی را پائین می‌کشیدند. جلو مسجد سراج الملک یک بستنی یک قرانی نانی لیف کشیدیم، و چهار فال گردو خریدیم جمعاً به دوقران که با نمک و آبجو بزیم و یک روزنامه “حاجی بابا” که آخرین نسخه آن در دست روزنامه فروش بود با کاریکاتور شاه که دست ثریا را گرفته بود و داشتند به طرف طیاره می‌رفتند خریدیم؛ زیر آن کاریکاتور این تصنیف قدیمی را چاپ زده بودند:

بیا برویم از این ولایت من و تو

تو دست منو بگیر و من دامن تو

توی میدان توپخانه، چیزی از ارتفاع کم شده بود. مجسمه با ابهت سوار براسب رضاشاه را کنده بودند. دورتادور میدان، مردمی هراسیده، به جای خالی مجسمه روی ستون نگاه می‌کردند و دهان‌ها همه باز بود. مثل این که همه به ردیف نشسته و ایستاده، منتظر دکتر مسنن دندانساز سرگذر پامناز بودند تا با کلبتین خود، دندان باور آن‌ها را بکشد.

یک سرهنگ دوم بلند قد سیه چرده، از میدان می‌گذشت. نگاه عمیق دردآلودی به پای مجسمه انداخت و ناگهان محکم پا کوید و بالا زد. چند نفر دست زدند. پراکنده و سرد. مثل ترقه‌های هفت تیر چوب پنبه‌ای یک نفر هم از وسط جمعیت، شیشکی بست.

فروش دست به یقه شدند. آن‌ها که مال بالای شهر و چهارراه اسلامبول و نادی نبودند. سربازهای حکومت نظامی، مبهوت توی کامیون‌ها نگاه می‌کردند و افسرانشان بی تفاوت به بدنه جیب‌ها تکیه داده بودند. رفقای چیت سازی، قهرمانانه، دانشجویان نازنازی و ضدپرولتاریا را ادب می‌کردند. تنها وقتی چند نفر خونین و مالین شدند، به دستور افسر حکومت نظامی، سربازان مجروحین را توقیف کردند و توی کامیون ریختند. و رفقای چیت سازی سربلند و گردن فراز، به طرف فردوسی سرازیر شدند.

(۴)

در بیسترو پنج زاری، مثل همیشه آبجو سبیل بود. به قیمت یک لیوان بزرگ بی کف پنج ریال و یک ساندویچ کالباس با خیارشور و گوجه فرنگی و سبزی، آن هم پنج ریال. و فقط بانگ نوشانوش بود و کسی را با کسی کاری نه. همه مثل اسب به آخورسته پای دک‌های چوبی، ساندویچ گاز می‌زدند و آبجو هورت می‌کشیدند، و همدیگر را ماچ می‌کردند و گاهی هم می‌گریستند، و خیلی‌ها هم از سیاه مستی آبجو، زبانشان می‌گرفت... و خیلی از دیگران هم چون طاقت معطل شدن و توی صف ایستادن را نداشتند، در کوچه‌های پهلوئی به قول واژگان رزمی آن روزی، شط عظیمی از شاش زلال روانه می‌ساختند.

وقتی به خانه برگشتیم، شب کیپ و گرفته بود و سخت سنگین و حکومت نظامی باید شروع می‌شد و من که از سرچشمه سرازیر شدم، دیدم یک دسته از بچه جاهل‌های محل، که ما به آن‌ها لاتی لوتی می‌گفتیم از عرق فروشی نیم بابی عزیز که در یک لتی‌اش همیشه پیش بود، بیرون آمدند. با دهانی پراز مستی و دشنام به دکتر مصدق و حزب توده و همه "مادرقجه‌هایی" که از رفتن شاه خوشحال‌اند.

شناختمشان. از پر قیچی‌های حاج حسن طبق کش و طیب بودند. توی میدان امین سلطان سرقپان می‌گرفتند، به بارانگ می‌زدند و دم دست بزرگ‌ترها بودند.

به ملاحظه بچه محلی، زیر لب گفتند "سام" و تلو تلو خوران از کنار ما رد شدند. یکی‌شان آروغی زد صدا دار، خنده شل و ول مستانه‌ای سردادند و یکی‌شان گفت "زنده باد آزادی."

..

به سرانگشت می‌جویدند که ریگ و گورز و دانه ناپز آن را جدا کنند. بحث‌های سرچهارراه، از جمهوری، شورای سلطنت، جمهوری دموکراتیک و جمهوری خلق بود.

دک‌های کتابفروشی چمن آرا، توی نادری و شاه آباد، کتابفروش‌های کنار خیابان ناگهان کتاب‌های تمیز و لبریز از بوی مرکب تازه چاپخانه اداره نشریات به زبان‌های خارجی چاپ مسکو را روی بساط گذاشته بودند، تاریخ حزب کمونیست از ی. و. لنین، آثار رفیق ژدائف و نیز کارهای دیگر چپ که هنوز صدپارچه نبود.

کتاب‌های زیر چوبه دار، برگردیم گل نسرین بچینیم، چگونه فولاد آبدیده شد، به نظر کهنه می‌رسید، و خبرهای فستیوال جوانان بخارست، داغ داغ بود. داغ تر از دیدار سرد دو روز پیش لویی هندرسن سفیر آمریکا و دکتر مصدق.

در فضای این تکه از شهر، یک نوع پرچم ایران به طور نامریی با آرمی مرکب از داس و چکش و چند شاخه گندم و یک چرخ ماشین که به هم بافته شده بودند، تکان می‌خورد.

در مغازه‌های تعمیر رادیو و قهوه‌خانه‌های ته پاساژ نادری، رادیوها با صدای مخیر فرهمند و ناصرخدایار، تلگراف‌های حمایت و طومارهای پشتیبانی را از دولت ملی جناب آقای دکتر مصدق را قرائت می‌کرد و به دل‌های مضطرب آرامش می‌داد زیرا که همه امضاکنندگان از جان خود گذشته و با خون خود نوشته بودند: یا مرگ یا مصدق.

(۳)

فقط سرچهارراه اسلامبول، دوسه بار زدو خورد کوتاهی میان فروشندگان روزنامه و دسته‌هایی از جوانان آستین کوتاه درگرفت. آن‌ها نیروی سومی بودند. اعتراض می‌کردند که این تندروی‌ها را نکنید، دولت را به خطر نیندازید، و جواب می‌شنیدند که شما دارودسته خلیل ملکی خائن هستید؛ جاسوس آمریکا و انگلیس، خودفروش و از راه خلق برگشته، فردا باید برای این خیانت در دادگاه‌های خلقی جوابگو باشید.

هنوز گنگره بیستم تشکیل نشده بود گزارش خروش‌چف در نیامده بود. یکی دوبار هم در چهارراه یوسف آباد، زدو خورد شدید شد. این مرتبه روزنامه فروش‌ها با آستین کوتاه‌ها طرف نبودند. کسان دیگری با جوانان روزنامه

۰۰ و روز بعد از آن شب

عظیمی (۱) بود لب درگاه. سرش توی لوموند بود. مرد داشت جوانی‌اش را پشت این میز، مثل روزنامه کهنه‌ای مچاله می‌کرد. سگ و بداخلاق بود. و شامه تیزی هم داشت. جواب سلام خبرنگاران را نمی‌داد. فقط حدود ساعت دو تا سه بعد از ظهر، وقتی روزنامه از چاپ در می‌آمد، خنده پریده رنگ و مرده‌ای مثل آفتاب وحشت زده زمستان روی صورتش می‌دوید و محو

(۱)

صبح که می‌خواستیم بیایم بیرون، مادرم از توی مطبخ فریاد زد؛ - باز دیگه ظهر دیر نیایی‌ها... خاله‌هایت اینجا هستند. آش رشته داریم و قیمه پلو. تحریریه، تقریباً سوت و کور بود. همه رفته بودند دنبال خبر در حوزه‌های خبری. اتاق هیچ وقت آفتاب نمی‌گرفت. تنها میز نزدیک به روشنائی، مال

مهدی بهره مند (*)، کوتاه و زبر و زرنگ آمد که از هیأت دولت هیچ خبری نمی‌شود گرفت. واقعی از توپخانه برگشت و گفت:

- سرتیپ دفتری انگار نه انگار که شهر شلوغ است و او رئیس شهربانی. از پیش آقا که آمده چند کلمه با افسران شهربانی صحبت کرده و بعد غیبش زده و بعد دسته‌ای که از شمال می‌آمدند حکایت می‌کردند که جلو تمام ماشین‌ها را می‌گیرند که چراغ‌هایشان را روشن کنید و عکس شاه و رضا شاه را پشت شیشه ماشین بگذارید. و اگر عکس ندارید، اسکناس عکس شاه را به شیشه بچسبانید.

(۴)

ساعت دوازده و نیم، عظیمی نا امیدانه دنبال دکتر می‌گشت. دکتر از روز پیش گم شده بود و همیشه همینطور بود. آن دفعه سی تیر هم همین طور بود. وقتی خبری پیش می‌آمد، مثل یک گلوله پنبه کوچک می‌شد و ناپدید. از جایی که بود، زنگ می‌زد، اما کسی نمی‌توانست پیدایش کند. خبرنگارها می‌گفتند جمعیت عازم خانه دکتر مصدق است. خانه ۱۰۹، تقاطع حشمت الدوله و کاخ. در ذهن من می‌گذشت که اتفاقی نباید رخ بدهد. عصر روز میتینگ بزرگ میدان بهارستان، من در تقاطع میدان سرچشمه و خیابان سیروس، سه ربع ایستادم تا صفوف شرکت کنندگان در خطوط دموستراسیون تمام شود و همه عزمشان جزم که: یا مرگ یا مصدق بود. این‌ها حتماً هستند، و بچه‌ها و خبرنگارها مبالغه می‌کنند. لاتی لوتی‌ها که نمی‌توانند به این مفتی حکومت قانون را کله کنند.



مقر نخست‌وزیری (محل مسکونی دکتر مصدق) در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

از دکتر خبری نبود. حروفچینی پیش می‌رفت. احمدآقا (۹) صفحه‌های تویی را هم بسته بود، که بهره مند دوباره برگشت، چیزی در گوش عظیمی گفت. عظیمی درهم رفت. ... برگشت پشت میز. به دو سه جا تلفن زد. ساعتش را نگاه کرد. از دکتر حسین فاطمی سخنگوی دولت خبری نبود. معمولاً در این روزها، حدود ساعت یک، اطلاعیه‌ای می‌داد، حرفی می‌زد. آیا هنوز در هیأت دولت گرفتار بود؟

می‌شد. با این همه، دکتر (۲) خیلی مواظبش بود. حتی وقتی به خود او هم بداخلاقی می‌کرد، دکتر نشنیده می‌گرفت. او می‌خواست روزنامه‌اش را این دبیر تاریخ و جغرافی شیرازی، از اطلاعات آقای مسعودی بهتر بکند.

دکتر فرزازی (۳) آمد. کنار صندلی او صندلیش را کشید. در گوش عظیمی چیزهایی گفت. خبرنگار فرانس پرس بود. بعد آمد روی میز کنار دست من، تلفن را برداشت و نیم ساعت با فرانسه سلیس شیرین حرف زد. خبر می‌داد. فرانسه کلیتاً من مثل مال عظیمی در این حد بود که بفهمیم که دکتر خبرهای مهمی دارد می‌نویسد یا می‌گیرد. وقتی می‌خواست برود، از پشت عینک تیره‌اش نگاه مهربانی به من کرد و گفت:

- جوان! به زودی اخبار سیاسی کم می‌شود و برای صفحه خانواده تو خبر زیاد.

من تازه به زحمت دکتر را راضی کرده بودم که از مجموعه خبرهای ورزشی و غیرورزشی روز مثل سینما و تئاتر و این جور چیزها، صفحه‌ای به نام کیهان خانواده درست کنیم. اما همین که خبر زیاد می‌شد، عظیمی داد می‌زد: الهی! امروز خانواده نداریم. بیا خبرهای گلستانه و واقعی (۴) را بخوان.

(۲)

فرامرزی (۵) آمد، با گیوه پاشنه خوابیده، کت و شلوار ژولیده، کراواتی که گره اش قد یک نخودچی بود و لخ لخ کنار وسط اتاق راه رفت. جلو میز عظیمی که سیخ ایستاده بود، ایستاد. بچه‌ها که مشغول خبرنگاری بودند، کارشان را ول کردند و دور او حلقه زدند. فرامرزی با لهجه غلیظ جنوبی‌اش با همه شوخی کرد و بعد گفت که اصلاً بچه‌ها چکار دارند؟ چرا آنجا هستند؟ عظیمی به جای همه جواب داد؛ دارند خبرها را می‌نویسند. شهر شلوغ است و باید روزنامه زود حاضر شود. فرامرزی "نگه کردن عاقل" را در عظیمی معنی کرد و گفت: شلوغ تر هم می‌شود. گمان نکنم امروز بشود روزنامه داد.

(۳)

از ساعت یازده و نیم، عظیمی دستپاچه بود. با اشاره دست، مرا صدا کرد. ستون نویسی‌های گشادگشاد و بد خط گلستانه را به دستم داد و گفت: بخوان و درستش کن. برخلاف همیشه عجله‌ای نداشت. گلستانه خبرنگار شهری بود و حوادث. من توی خبرهای گلستانه غرق بودم. نوشته‌هایش خبر از به هم خوردن شهر می‌داد. از دروازه غار و میدان شوش و گود عرب‌ها و گود زنبورک خانه، مردم بالا آمده بودند. خشمگین و عصبانی شاه را می‌خواستند. چند تا از روحانیون هم تحت الحنک انداخته جلو آن‌ها حرکت می‌کردند. گلستانه با آن چشم‌های سبز پسته‌ای و سیبیل دوگلاسی خوش ترکیبش بی سوادانه می‌نوشت و تند. اصغرآقا (۶) بالای سرم ایستاده بود که "خبر" بگیرد، بدهد به سمسار (۷). و بچه‌ها یکی بعد از دیگری می‌رسیدند. با خبرهایی که نصفش آهسته در گوش عظیمی گفته می‌شد و نصفش بلند.

نصیر امینی (۱۰) با لحن لوده همیشگی اش گفت:

و او مثل همیشه که وقتی حرف خودش را می زند، معطل جواب طرف نمی شود، گوشی را گذاشته بود. کجا بود که ما نتوانسته بودیم پیدایش کنیم؟ اما مادرش و خواهرهایش و در نتیجه مادرم می دانستند؟ دکتر مثل همیشه خویشاوندانش را به سیاست ترجیح داده بود.

(۷)

ساعت لوزینایی که پدرم به عنوان «پری» تصدیق شش ابتدایی به داشتم داده بود و او به همان مناسبت به من بخشیده بود، وقت را با بی اطمینانی نشان می داد و ظاهراً ساعت از دو و نیم گذشته بود. کوچه اتابک را که تمام کردم، به لاله زار پیچیدم، همه جا بسته بود. مثل بعدازظهر عاشورا، مثل وقتی که مستخدم های دامغانی منزل می گفتند قتل شکسته و در خیابان تک و توکی مردم عبور می کردند. گاهی ماشینی و زمانی دوچرخه ای.

حتی جغوبغور فروش ها و لیمونادی های سرپیچ توپخانه و ناصرخسرو هم جمع کرده بودند. از پشت سرم، از دور، صدای شلیک های سنگین می آمد؛ از طرف خیابان کاخ، تند می رفتم. در تقاطع اکباتان و سعدی و به فاصله یک وجب از چراغ برق، زنی می دوید، با چادری حمایل کرده، روی پیراهنی که جرجر شده و نصف از یک پستان کارد دیده اش از زیر پیراهن، ورقلمبیده و بیرون زده بود. یک صندلی لهستانی که سه پایه داشت و نیم سوخته بود، در دست گرفته تکان می داد. یک دسته مرد هم دنبالش می دویدند. زن فریاد می زد: «مرده باد مصدق، زنده باد شاه» و مردم هم در پی اش بودند. سر و روی زن نشسته و پلشت بود. به «خانم» های خیابان حاج عبدالحمود شهرنو می برد، و مردها هم شبیه تیغ کش ها و تلکه بگریهای دروازه قروین. از ته خیابان طرف مجلس، نزدیک محل روزنامه های باختر امروز و شورش، دود کم رنگی به آسمان می رفت. آن ها به طرف لاله زار پیچیدند. حتماً به قصد کیهان.



مصدق که به «شیر پیر» و نیز «مصی» شهرت یافته دست از سختگیری بر نمی دارد.

- آقایان، تشریف ببرید خانه. ... چون کشتی بان را سیاستی دگر آمد. من خیال کردم دوباره قوام السلطنه نخست وزیر شده، ولی او تذکر داد که واحدهای ارتشی وارد عمل شده اند. فقط ستاد ارتش از مصدق حمایت می کند، بقیه واحدها، بخصوص در شهرستان ها حتی در مراسم صبحگاهی به نفع شاه تظاهرات کرده اند.

زینی (۱۱) از اتاق «هل» و رادیو آمد که رادیو تبریز فقط زنده باد شاه می گوید. دکتر را پیدا کنید. ببینید روزنامه چطور باید داد. دکتر نبود. عظیمی هم تند از پله ها پائین رفت.

(۵)

حالا فقط من مانده بودم با مسئولیتی که احساس می کردم. روزنامه باید در می آمد. همه رفته بودند. احمد آقای صفحه بند با رنگ پریده وارد شد که اطلاعات را کوبیده اند و غارت کرده اند و دارند به طرف کیهان می آیند. حسین آقا، راننده همیشگی دکتر، خونسرد و جاهل مآب ایستاده بود، زنجیر می چرخاند. به احمد آقا گفت برگردد سرکارش. کسی با کیهان کاری ندارد. بعد به چند تا از کارگرا دستور داد که پشت در اصلی ورودی از تیرچوبی هایی که دکتر برای بنایی هایی هرگز تمام نشدنی اش انباشته کرده بود، شمع بزند و استاد احمد برادر بزرگ هفت کچلان که می گفتند طیب، کوچک ابدال اوست، به عمله هایش دستور داد پای تیرها، گچ و آهک بریزند و به این ترتیب فقط در کوچک میان در بزرگ کیهان باز و بسته می شد و این احتیاط بود.

من داشتم چایی بی رنگ بدمزه ای را توی لیوان اسدالله خان ماشین چی هورت می کشیدم که خبر آوردند دسته سرکوجه کیهان رسیده. حسین آقا و استاد احمد بیرون رفتند و ده دقیقه بعد برگشتند. حالا من و احمد آقا روی صفحه آخر خم شده بودیم و او داشت اشپون های زیادی را می کشید. به حروفچین ها زیر لب فحش خواهر و مادر می داد که برای دراز کردن ستون اشپون چپانی می کنند، و برگشت به من گفت:

- شما برو تحریریه نمونه تیرها را نگاه کن تا من نخ صفحه را ببندم.

(۶)

تلفن روی میز عظیمی زنگ زد. حالا دراتاق دراز و بی روح و پراز کاغذ باطله و کف زمین پراکنده تحریریه من بودم و آن ته اتاق، فریدون رضازاده (۱۲)، سرش را روی میز گذاشته بود، با دوربین رولفکلس کنار دستش، و چرت می زد. چشم های آبی گربه و شش را از توی تاریکی هم می شد دید. پسره نصفه روس بود با موهای طلایی و عرق خور و عکاس. بردباری خشمگینانه ای داشت.

دکتر از آن طرف سیم با صدای آهسته ولی آمرانه و مهربانانه ای گفت:

- پسر تو آنجا چکار می کنی؟ مادرت از دلواپسی دارد دق می کند.

در جوابش گفتم:

- آقا روزنامه ...



(۸)

سرکوجه مادرم و خاله‌ها مثل یک مجموعه از چتر نجات مصرف شده که در هم لوله شده باشد، با چادرهای رنگارنگشان به خود می‌پیچیدند. خاله طاهره از دورترین فاصله مرا دید. او تنها خاله‌ای بود که "میوپ" نبود. بقیه نمی‌دیدند و عینک هم نمی‌زدند. فریاد زد:

- باجی خانم! آمد... آمد...

وقتی من رسیدم، مادرم، نگاهی به قد و بالایم انداخت، لبریز از ملامت و ملال، و گفت:

- مادر! تو که منو کشتی. اگر خاله خانم به مصطفی تلفن نکرده بود، لابد شب هم می‌ماندی.

و از حال رفت.

به قول شهریار: "بیچاره مادرم".

(۹)

در زیر زمین، پدرم پای رادیو آندریا نشسته بود. صدا از رادیو در نمی‌آمد. انگشتش را می‌گزید. همیشه وقتی عصبانی، نگران یا مضطرب بود، این کار را می‌کرد. خش خش رادیو نشان می‌داد که روشن است. توی سفره، یک کاسه آش با مخلفات رویش و یک بشقاب قیمه پلو منتظر من بود. خاله‌ها یکی یکی آمدند. آخر سر مادرم با چشم‌های پف کرده از اشک و صورت شسته. با اصرار این که چرا من غذا نمی‌خورم. من در فکر صفحه اول بودم که هنوز نمونه نگرفته بودند. دست‌هایم را نشسته بودم، مرکبی بود و سیاه. از آن‌ها بدم می‌آمد. مثل این که من هم در سربردن یک روز شریک بوده‌ام و خون سیاه آن به دستم ماسیده.

رادیو به صدا درآمد و نفس نفس مرد بدصدای عربده جویی بلند شد با کلمات نامنظم و عبارات شکسته.

پدرم گفت:

- صدایش شبیه صدای خولی تعزیه است. کیست این؟

و خود او از آن طرف رادیو جواب داد:

- من مهدی میراشرافی هستم.

و باز گفت ... و خاله‌ها که رویشان را سفت گرفته بودند، یواش یواش گل از گلشان شگفت و چادر را پس زدند. مژده بازگشت شاه را می‌داد. الحمدالله برمی‌گشت و مملکت دیگر بی صاحب نبود.

قیافه پدرم لحظه به لحظه درهم می‌رفت. رادیو به مصدق تذکر می‌داد تسلیم شود. یا پیامی از این گونه. مادرم و خاله‌ها با جیغ و ویغ زنانه آماده می‌شدند تا وضو بگیرند و نماز بخوانند و سجده شکر بگذارند که پدرم با خشم پیرمردانه اش، پریر رادیو را کشید. مثنی روی سر آن زد و بلند شد و گفت:

- الله اکبر کبیراً ... لاله الا الله ... لاله الا الله ... انالله و انا الیه راجعون.

چرا؟ هرگز نفهمیدم چرا پیرمرد که تا هفته پیش معتقد بود مصدق تند می‌رود و مشروطه را بخطر انداخته؛ حالا آیه قبول مرگ را می‌خواند. ... از در زیرزمین بیرون رفت.

خاله‌های دوقلویم پشت سرش دهن کجی کردند و ادایش را درآوردند. آش سرد شد. و خرابه‌های خانه ۱۰۹ در وسط تهران بود رضا راضی شد ... و سار از درخت پریده به درخت بازگشت.

۱ - عبدالرسول عظیمی سردبیر کیهان روزانه و دبیرتاریخ و جغرافیای دبیرستان‌های تهران بود. او از طرف کیهان همراه دکتر مصدق به دادگاه لاهه رفت. در سالهای بعد عظیمی دکترای حقوق خود را از دانشگاه تهران گرفت و روزنامه پیغام امروز را منتشر می‌کرد. دکتر عظیمی چندین بار به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد.

۲ - دکتر نام عام دکتر مصطفی مصباح زاده صاحب امتیاز کیهان در نزد بچه‌های روزنامه کیهان بود.

۳ - دکتر مسعود (سیحون) فرزانی از یهودیان برجسته و تحصیل کرده‌ای بود که خبرنگاری خبرگزاری فرانسه را برعهده داشت. رژیم جمهوری اسلامی بعد از انقلاب او را تیرباران کرد.

۴ - گلستانه و واقفی از خبرنگاران شهری کیهان در آن روزگار بودند.

۵ - عبدالرحمن فرامرزی مدیر و سرمقاله نویس کیهان و یکی از مخالفان سرسخت دکتر مصدق در مجلس بود.

۶ - اصغرآقا خوشبخت متصدی قسمت حروفچینی گارسه‌ای آن روزگار کیهان بود.

۷ - دکتر مهدی سمسار سرپرست بخش خارجه روزنامه و معاون سردبیر (عظیمی) بود. کار تیتروزی صفحه اول را اغلب او انجام می‌داد.

۸ - مهدی بهره مند خبرنگار اول اقتصادی کیهان بود او بعدهم در وزارتخانه اقتصاد و دارائی به مقام مدیرکلی و گویا معاونت هم رسید.

۹ - احمد قهرمانی مسوول صفحه بندی و صفحه آرائی کیهان بود.

۱۰ - نصر امین خبرنگار سیاسی و مسوول قسمت خبرهای نخست وزیری بود.

۱۱ - زینی متصدی اطاق گیرنده خبر و رادیو بود.

۱۲ فریدون رضازاده عکاس خبری روزنامه کیهان بود و در روزگار خود یکی از بهترین فتوژورنالیست ها بحساب می‌آمد.



۲۸ مرداد:

“پیروزی” قهرمان ملی و ۵۰ سال زیست پیروان در ناکامی



- ۲۸ مرداد بیشتر در وجود دو نسل پس از آن زنده بود و با بازماندگانش دارد به تاریخ می‌پیوندد. ما برای فردای ایران می‌توانیم درس‌هایی از ۲۸ مرداد بگیریم ولی هیچ چیز در آن رویداد نیست که تعیین کننده راه آینده ایران باشد.
- ۲۸ مرداد جایی بود که به هر گذشت و سازش در جامعه ایرانی پایان داد. جامعه سیاسی ما دیگر نتوانست بر هیچ امری همراهی شود؛ تا جاروی خشن انقلاب و حکومت اسلامی آن جامعه و فرهنگ سیاسی میراث ۲۸ مرداد را به کناری زد.
- اکنون ایران تازه‌ای که از ویرانه نظام شاهنشاهی و جمهوری اسلامی بدر می‌آید این مراحل را پیموده است و فضیلت‌های گذشت و سازش پذیری و همراهی را که از اعتقاد به حقوق بشر می‌آید کشف کرده است.

گفتگو با داریوش همایون

تازه پس از هشتاد سال به بررسی‌های اساسی درباره رضا خان سردار سپه آنهم به انگلیسی دسترس می‌یابیم و تاریخ جنبش مشروطه را از نظرگاه‌های تازه‌تر و گویاتری می‌خوانیم. در چنین وضعی ۲۸ مرداد جای خود را دارد و ما تازه بررسی و بحث انتقادی و واقع‌گرایانه آن را داریم آغاز می‌کنیم.

— در گفته‌ها و نوشته‌هایتان همواره نیروهائی را که در مقطع ۲۸ مرداد متوقف شده‌اند، سرزنش کرده و خود نیز حوادث گذشته را خیلی زود به تاریخ می‌سپارید.

در یکی از مصاحبه‌هایتان با آقای مَه‌ری نه تنها ۲۸ مرداد و انقلاب اسلامی بلکه حتا دوم خرداد را گذشته‌ای می‌دانید که باید از آن درگذشت. اما بنظر می‌رسد تأثیر و نفوذ سیاسی حوادثی چون پیکار نفت که به ۲۸ مرداد ختم شد، پایدارتر از آن است که بتوان با اراده و خواست بر آن‌ها چشم پوشید و بدست تاریخشان سپرد. تداوم این تأثیر بر مبارزات امروز و وظائف فردا چه خواهد بود؟

داریوش همایون — مسئله اراده نیست. گذشته چاره‌ای ندارد مگر آنکه به تاریخ سپرده شود، دیرتر یا زودتر. اگر گذشته را سرمایه سیاسی روز نکنند یا چنان در بند آن نمانند که از اکنون و آینده پس بیفتند زودتر آن را به تاریخ می‌سپرنند. ولی به تاریخ سپرده شدن به معنی فراموش کردن و گذشتن نیست. به عنوان موضوع بررسی و درس گرفتن، و چنانکه اشاره شد، بازنگری و تعبیر از نو، گذشته از میان نمی‌رود و نمی‌باید از میان برود. این بستگی به ظرفیت اخلاقی و انتلکنتوئل یک جامعه سیاسی دارد که با گذشته رفتار درخورش را بکند. توانائی ساختن بر آن و فراتر رفتن از آن را در خودش

— بدون اغراق باید گفت در مورد هیچیک از دوره‌های تاریخی کشورمان به اندازه نهضت ملی کردن نفت و واقعه ۲۸ مرداد سند، مدرک، گفته و نوشته انتشار نیافته است. با اینهمه آیا فکر می‌کنید هنوز ناگفته و ناشنیده‌ای در این باره باقی مانده است؟

داریوش همایون — درباره یک رویداد تاریخی همواره ناگفته و نانوشته‌ای هست و ما کمتر می‌توانیم به همه آگاهی‌های مربوط و لازم دست یابیم. ۲۸ مرداد بحث انگیزترین رویداد تاریخ همروزگار ما شده است و از نظر بار عاطفی تنها با عاشورای کربلا قابل مقایسه است. می‌باید انتظار داشته باشیم که همچنان درباره‌اش بگویند و بنویسند. بیشتر آنچه درباره ۲۸ مرداد نوشته شده از نظر پژوهشی ارزش چندانی ندارد. بررسی بیطرفانه و برپایه اسناد موجود، تازه آغاز شده است زیرا نخست، اسناد آن زمان تا کنون در دسترس نبود و دوم، بحث از دست نسل ۲۸ مرداد بیرون می‌رود.

تا آنجا که به اسناد ارتباط می‌یابد سهم خود ایرانیان چندان نیست و بسیاری نیز چنانکه می‌توان انتظار داشت صرفاً از دید مسؤلان مانند مصدق و محمدرضا شاه نوشته شده است. مانند همه دوره‌های تاریخ ایران، ما برای آنکه تصویر درست‌تر و فراگیرتری داشته باشیم ناگزیریم به منابع غربی برگردیم. قدرت مشاهده و تحلیل انسان غربی هنوز از توانائی عموم ایرانیان بیرون است، بویژه که «شیشه کبود» مولوی نیز جلو چشم‌ها باشد. تعبیر تاریخ یکی از مصرف‌های آن است. هرنسل با توجه به شرایط و اوضاع و احوال و نیازهایش می‌تواند تعبیر خود را از تاریخ داشته باشد. در مورد تاریخ همروزگار ایران، ما با سرازیر شدن اسناد تازه نیز روبروئیم که بازنگری این تاریخ را ضروری‌تر می‌سازد. در بینوائی تاریخنگاری ایران همین بس که ما

— در روند حوادث سیاسی پس از سرنگونی دولت دکتر مصدق و رفتار در پیش گرفته شده توسط پیروزمندان ۲۸ مرداد در مقابل جبهه ملی و رهبر آن که از یک جدال داخلی و خارجی شکست خورده بیرون آمده بودند، هیچ نشانی از سعی بر جبران بی‌اعتمادی‌ها و از میان برداشتن خصومت‌ها دیده نشد.

حتا اگر اجتناب ناپذیری واقعه ۲۸ مرداد علیه طرفداران نهضت ملی و دکتر مصدق را بدلیل اشتباهات سیاسی زیان آورشان قابل پذیرش بدانیم، اما پس از آن پیروزی، در پیش گرفتن روش سرکوب در برابر مخالفان، از میان بردن زمینه هر نوع رقابت سیاسی، خالی ساختن نهادهای قدرت نظیر مجلس، دولت و نخست وزیری از جوهره و عملکرد مستقل‌شان، تمرکز قدرت در دست پادشاه و در نهایت هدایت کشور به سمت دیکتاتوری، چه ضرورتی داشت؟ آنهم در کشوری که بقول خود شما در اوائل قرن بیستم یکی از نخستین کاندیداهای جدی نظام‌های سیاسی دموکراتیک در منطقه‌ای عقب مانده به حساب می‌آمد؟

داریوش همایون — این مهم‌ترین میراث ۲۸ مرداد بود که تا امروز آثارش بکلی از میان نرفته است. از آن هنگام دیگر سازش و گذشت پذیری از سیاست ایران رخت برپست. جامعه سیاسی ایران دیگر پس از آن نتوانست بر هیچ امری همراهی شود؛ تا جاری خشن انقلاب و حکومت اسلامی آن جامعه، و فرهنگ سیاسی میراث ۲۸ مرداد، را به کناری زد و درکار آن است که به یاری عوامل دیگر، فرهنگ سیاسی نوینی به یک جامعه سیاسی پیشرفته‌تر بدهد. پیش از آن انقلاب مشروطه جنگ عقیدتی (بجای جنگ مذهبی سنتی) را به جامعه ایرانی شناسانده بود. در دوران رضا شاه فریاد جرم سیاسی با غیرقانونی شدن عقاید اشتراکی به حقوق جزا و سیاست ایران راه یافته بود. مصدق مخالفت را با خیانت یکی کرده بود و رژیم پیروزمند پادشاهی آن روحیه را پیش‌تر برد تا جائی که مخالف‌ترین عناصر به پیکار مسلحانه روی آوردند و جنگ چریکی را جانشین پیکار سیاسی کردند و خود پادشاه به مخالفانش تکلیف کرد که ترک کشور گویند. فرمان او در باره یک نفر هم اجرا نشد ولی خودی و غیر خودی به فرهنگ سیاسی راه جست و ابعاد واقعی‌اش را در حکومت اسلامی یافت.

➤ ما به عنوان ایرانی با فرهنگ مظلومیت و شهادت بار آمده‌ایم. در چنین فرهنگی مرز میان پیروزی و شکست تار می‌شود و شکست، گاه ارزشی برتر می‌یابد. ... اما یک ملت نمی‌تواند با ناکامی‌هایش زندگی کند. ما بیش از مظلومیت و شهادت به کامیابی و پیروزی نیاز داریم

➤ بدبختی جهان سومی‌ها این بوده است که پس از پیروزی بر استعمارگران، هر چه جهان سومی‌تر ماندند. رویارویی‌شان را با استعمار در بازگشت به ارزشهای اصیل و گریز از ارزشهای وارداتی استعماری و غربی دیدند.

پرورش دهد یا تا عمر دارد به یادآوری آن وقت بگذراند و فرصت‌های تغییر را از دست بدهد. یک جهان بینی پویا که لطف سیاست را در پیش بردن و بهتر کردن می‌داند طبعاً نمی‌تواند گذشته را به بیش از حد سودمندی آن - چه از نظر عبرت آموزی و چه از نظر دستمایه کردن برای آینده - بکشانند.

در پنجاه ساله گذشته کارنامه جامعه سیاسی ما چندان از این نظر درخشان نبوده است. نه تنها در ۲۸ مرداد بلکه در هر رویداد مهم تاریخ همروزگار ما تاریخ را موضوع پرستش و نفرین گرفته‌اند. این گرایش جامعه ما به روضه خوانی و گریه و زاری از یک سو و خشم و خروش کودکانه از سوی دیگر انسان را بهم بر می‌آورد. ما کی می‌خواهیم به بلوغی برسیم که در طیف رنگ‌ها تنها سیاه و سفید را نبیند و به این آسانی دستخوش هیجان بی‌اختیار نشود؟ ولی کاش به همین جا بسنده می‌کردیم. ما «سینیسیم» یا بی‌اعتقادی و نشاختن ارزش‌ها را نیز بر هیجان و پارانویا و تعصب افزوده‌ایم و درهم جوشی فراهم آورده‌ایم که تنها شایسته چنان انقلاب شکوهمندی می‌بود.

تا آنجا که به ۲۸ مرداد مربوط می‌شود اوج تاثیر آن بر گفتمان سیاسی مدتهاست گذشته است. ۲۸ مرداد بیشتر در وجود دو نسل پس از آن زنده بود و با بازماندگانش دارد به تاریخ می‌پیوندد. ما برای فردای ایران می‌توانیم درس‌هایی از ۲۸ مرداد بگیریم ولی هیچ چیز در آن رویداد نیست که تعیین کننده راه آینده ایران باشد. تجدید شرایط ۲۸ مرداد ناممکن است و هر چه تجدیدش ناممکن باشد به تاریخ پیوسته است و از سیاست روز بیرون می‌رود. برای بسیاری از روشنفکران و کوشندگان سیاسی ایران ۲۸ مرداد مهم‌ترین رویداد تاریخی بوده است ولی زمان این روشنفکران و کوشندگان در واقع با انقلاب اسلامی سپری شد. آن‌ها سودازدگی ۲۸ مرداد را تا پایان فاجعه بارش بردند و امروز هم سخنی ندارند. زندگی سیاسی آنان در گرفتن انتقام ۲۸ مرداد گذشت ولی جز آتش بیاران دوراندختنی جنبشی نبودند که اعتنائی به ۲۸ مرداد نداشت و می‌خواست انتقام ۱۴ مرداد را بگیرد. تنها کسانی در میانشان که بتوانند از ۲۸ مرداد فراتر روند به امروز و فردای ایران با ربط خواهند بود.

۲۸ مرداد جائی بود که به هر گذشت و سازش در جامعه ایرانی پایان داد. جامعه سیاسی ما دیگر نتوانست بر هیچ امری همراهی شود؛ تا جاری خشن انقلاب و حکومت اسلامی آن جامعه و فرهنگ سیاسی میراث ۲۸ مرداد را به کناری زد. طبقه سیاسی ایران، از محافل حکومتی که در گذار از یک جابجائی نسلی و جهان بینی می‌بودند، تا مخالفانی که آینده‌شان بستگی به پیروزی در پیکار نوسازندگی جامعه می‌داشت، حتا نتوانست بر جنبش اصلاحی ششم بهمن ۱۳۴۱/۱۹۶۳ همراهی شود و آن جنبش را به جائی که می‌توانست، یعنی نوسازندگی نظام سیاسی ایران برساند. اصلاحات به بالا گرفتن یک جنبش ارتجاعی کمک کرد که نخست آن طبقه سیاسی و سپس همه جامعه ایرانی را ویران کرد. اکنون ایران تازه‌ای که از ویرانه نظام شاهنشاهی و جمهوری اسلامی بدر می‌آید این مراحل را پیموده است و فضیلت‌های گذشت و سازش پذیری و همراهی را که از اعتقاد به حقوق بشر می‌آید کشف کرده است. ما دیگر نباید بگذاریم کارمان به برخوردهای از نوع ۲۸ مرداد برسد.

- شبه مذهبی با ادبیات سوزناک عاشورائی‌اش بکار انداختند. اما یک ملت نمی‌تواند با ناکامی‌هایش زندگی کند. ما بیش از مظلومیت و شهادت به کامیابی و پیروزی نیاز داریم و بیش از گنهکار دانستن دیگران می‌باید عادت کنیم کم و کاستی‌های خود را حتا در قهرمانان و پرستیدگانمان بشناسیم. ملتهای پیشرفته چنین می‌کنند وحتا بزرگ‌ترین فاجعه‌های تاریخ خود را خوراک روزانه روضه خوانی سیاسی و ذکر مصیبت نمی‌گردانند. تاریخ، آموزشگاه است نه میدان جنگ صلیبی. قرون وسطای ما بیهوده تا سده بیست و یکم نکشیده است.

در پیکار نفت، کارشناسی چه در سیاست خارجی و چه در اقتصاد نفت جای چندانی نداشت و عامل سیاسی و بسیج همگانی همه چیز بود. دکتر مصدق به درستی اهمیت نمادین و بعد تاریخی پیکاری را که آغاز کرد دریافته بود ولی آن را بجای همه چیز گذاشت. قهرمان ملی تاریخی که او شده بود نمی‌توانست به چیزی کمتر از پیروزی کاملی که از توانائی‌اش بیرون می‌بود تن در دهد. پیکار نفت می‌توانست با بهترین شرایطی که اقتصاد نفت و قدرت انگلستان آن زمان اجازه می‌داد پایان یابد و به رهبری مصدق همه نیروی یک ملت از نوزاده شده و سرشار از انرژی را برای ساختن یک جامعه نوین بسیج کند. ولی چنان فرآمدی به رهبری گونه دیگری نیاز می‌داشت: شناختن حد ممکن؛ شکیبائی، تا زمان مناسب دررسد؛ و آمادگی برای مصالحه در جائی که همه چیز را نمی‌توان داشت؛ جسارت ایستادگی در برابر افکار عمومی لحظه، افکار عمومی که می‌تواند به تندی عوض شود. ولی اینگونه رهبری در «پارادایم» کربلا نمی‌گنجد.

حتا اگر اولویت دکتر مصدق پیروزی در جبهه داخلی و در برابر نهاد پادشاهی و نیروهای محافظه کار می‌بود با فیصله دادن مسئله نفت بهتر می‌توانست به آن برسد. پافشاری او در موضوع کم اهمیت گرامت یک بحران دیرپای پدید آورد که کنترلش به زودی از دست ناتوان حکومت فردی او بیرون رفت. دکتر مصدق در قدرت مخالفان خود مبالغه می‌کرد و به آسانی می‌توانست هرچه را که دربرابرش می‌بود یکی پس از دیگری و نه همه با هم، کنار بزند ولی خود را در وضع غیرممکنی انداخت.

○ این بستگی به ظرفیت اخلاقی و انتلکتونل یک جامعه سیاسی دارد که با گذشته رفتار درخورش را بکند. توانائی ساختن بر آن و فراتر رفتن از آن را درخودش پرورش دهد یا تا عمر دارد به یادآوری آن وقت بگذراند و فرصت‌های تغییر را از دست بدهد. یک جهان بینی پویا که لطف سیاست را در پیش بردن و بهترکردن می‌داند طبعاً نمی‌تواند گذشته را به بیش از حد سودمندی آن - چه از نظر عبرت آموزی و چه از نظر دستمایه کردن برای آینده - بکشاند.

○ اگر گذشته را سرمایه سیاسی روز نکنند یا چنان دربند آن نمانند که از اکنون و آینده پس بیفتند زودتر آن را به تاریخ می‌سپرنند. ولی به تاریخ سپرده شدن به معنی فراموش کردن و گذشتن نیست. به عنوان موضوع بررسی و درس گرفتن، و چنانکه اشاره شد، بازنگری و تعبیر از نو، گذشته از میان نمی‌رود و نمی‌باید از میان برود.

مسئولیت رهبری سیاسی در آشتی ناپذیر شدن سیاست در ایران بی‌تردید بزرگ‌تر است زیرا مسئولیت با قدرت می‌آید. ولی سهم نیروهای مخالف را در رابطه دیالکتیکی و اندرکنش interaction حکومت و مخالفان نمی‌توان نادیده گرفت. اگر پادشاه پیروزمند با شکست خوردگان رفتار دشمن مغلوب در پیش گرفت آن‌ها نیز هر فرصتی را برای آنکه به فرایند سیاسی برگردند از دست دادند و همه به انتقام اندیشیدند. پادشاه دوبار در بحران (۱۳۴۰/۱۹۶۱-۲ و ۱۳۵۷/۱۹۸۷) به رهبران جبهه ملی روی آورد ولی بیهوده. مخالفان پادشاه حتا در اصلاحات اجتماعی سال ۱۳۴۱/۱۹۶۳ که ابعاد یک انقلاب اجتماعی داشت به رهبری ارتجاعی مذهبی گرایش یافتند و زمینه تسلیم ۱۵ سال بعد را آماده کردند. کینه کور که در پادشاه به تحقیر و در مخالفانش به بیزاری مرگبار رسیده بود فضا را دشمنانه‌تر کرد.

- در سالهای اخیر در برخورد به این دوره تاریخی مقالات و کتبی منتشر شده‌اند که حامل روش و نگرش متفاوتی هستند. در این آثار - برخلاف گذشته - مبنای کار نه حرکت از اثبات حقانیت و صحت یک طرف و عدم مشروعیت و خلاف بودن طرف دیگر، بلکه تلاش در جهت بررسی دقیق‌تری از شرایط جهان و موقعیت ایران در زمان اوج گیری پیکار نفت و واقعه ۲۸ مرداد است و همچنین سعی می‌شود همه جوانب در ارتباط با امکان واقعی برای کامیابی سیاست‌ها و روشهای بکار گرفته شده از سوی دکتر مصدق در این پیکار و برستر آن شرایط و آن موقعیت مورد توجه و ارزیابی قرار گیرند.

از این نظرگاه جدید دو انتقاد اساسی به رهبری نهضت ملی طرح می‌شود: الف - ارزیابی غیر واقعی از امکانات و توان کشور در رو در روئی با مشکلات عظیم داخلی و خارجی

ب - عدم آمادگی رهبری نهضت برای مصالحه، هرجا که ممکن بود منافع ملی حفظ شود.

نخستین پرسشی که در این نگرش انتقادی پیش می‌آید، رابطه مشروعیت و حقانیت یک جنبش با نحوه هدایت یا میزان شانس کامیابی آن است. آیا اساساً اتخاذ روش‌های نامتناسب در هدایت یک پیکار و بی‌توجهی به امکانات و توان واقعی آن برای پیروزی، می‌تواند در مشروعیت و حقانیت آن جنبش تعیین کننده باشد؟

داریوش همایون - پیش از پرداختن به جنبه سیاسی موضوع بد نیست به بعد دیگر پیکار ملی کردن نفت بپردازیم. بیشتر ما به عنوان ایرانی با فرهنگ مظلومیت و شهادت بار آمده‌ایم. در چنین فرهنگی مرز میان پیروزی و شکست تار می‌شود و شکست، گاه ارزشی برتر می‌یابد. این روان‌شناسی بویژه در دومین مرحله پیکار نفت، پس از سی تیر اندک اندک دست بالائی یافت. دکتر مصدق در پایان، چنانکه در دادگاه گفت خود را سیدالشهدای دیگری می‌دید و به دست حکومت پادشاهی و در دست پیروان خود همان نیز شد. بسیاری از چپگرایان هم که پس از شکست انقلاب اسلامی و شکست «اردوگاه سوسیالیسم و صلح و دموکراسی به «میت» تازه روی آوردند به همین عوالم افتادند و استعدادهای خود را در غنی کردن یک فولکلور سیاسی

داریوش همایون - آن فراز به مرحله پیکار ضد استعماری کشورهای جهان سوم اشاره داشت که دکتر مصدق الهام بخش بسیاری از آنان گردید. بدبختی جهان سومی‌ها این بوده است که پس از پیروزی بر استعمارگران، هر چه جهان سومی‌تر ماندند. رویارویشان را با استعمار در بازگشت به ارزشهای اصیل و گریز از ارزشهای وارداتی استعماری و غربی دیدند. این اصطلاحاتی است که در گوشه‌های ما طنین آشنای دردآوری دارد. روشنفکران تاریکاندیششان گوش به نغمه «سیرن»‌های چپ شیک فرانسه (فرانس قانون و امه سزر را نیز می‌باید در همین مقوله جای داد) سپردند و استقلال را چنان تعریف کردند که بازگشت به توحش و قرون وسطا از یک سو و بستگی بیش از پیش به جهان خارج، و واپس ماندن روزافزون از غرب معنی می‌داد. این بدبختی دامن روشنفکران تاریکاندیش ما را نیز گرفت تا سرانجام توانستند در انقلاب شکوهمند اسلامی به ناکجا آباد نیهیلیسم خود برسند. (آن چپ شیک هنوز با پیام نسبی‌گرایی فرهنگی خود نه تنها می‌کوشد جهان سومی‌ها را در گنداب فرهنگیشان نگهدارد، بلکه انسان غربی را هم از بزرگ‌ترین دستاوردهای تمدن بشری بیگانه سازد.)

— پس از یک قرن پیکار نه چندان پربار در راه آرمانهای استقلال طلبانه و آزادیخواهانه، توجه امروز ما از عوامل بیرونی به مکانیسم روابط درونی و نقش مناسبات داخلی معطوف شده است و در بازبینی‌های تاریخی خود به همه چیز با نگاه پرتردید می‌نگریم.

در مورد ۲۸ مرداد بسیار گفته می‌شود که این اقدام به نهضتی خاتمه داد که رهبر آن دکتر مصدق توانسته بود این احساس را در مردم بیدار کند که در آینده‌ای نزدیک به دو هدف دیرین مبارزات خود یعنی استقلال و آزادی دست خواهند یافت. اما در ازای این احساس هیچ تعریف روشن و دقیقی از این مفاهیم بدست داده نمی‌شود و معلوم نیست با درک آن زمان، دستیابی به هدف استقلال در ایران یعنی چه و اگر - به فرض آنکه ۲۸ مرداد وجود نمی‌داشت - سوار بر بستر تفکرات و درک نیروهای رهبری کننده این مبارزات به «استقلال» خود دست می‌یافتیم و یک کشور مستقل بحساب می‌آمدیم، و وضعمان با امروزمان و با حضور جمهوری اسلامی (بعنوان مستقل‌ترین نظام فرهنگی - سیاسی و اقتصادی جهان) چه تفاوتی داشت. تنها تصویری که به کمک ادبیات گسترده نیروهای ملی - مصدقی از مفهوم استقلال می‌توان داشت، همان معنای مستتر در «سیاست موازنه منفی» است.

پیگیری «سیاست موازنه منفی» در جهان دوقطبی به رهبری غرب لیبرالیستی و شرق کمونیستی که بر سر ماندن ایران در کدام قطب درگیر نبردی سخت با یکدیگر بودند، چه معنایی می‌توانست داشته باشد و چه پیامدهائی برای ما می‌توانست به ارمغان آورد؟

داریوش همایون - نگهداری استقلال برای کشوری که در آن زمان ۱۵۰ سال مداخلات غرب را - در بیشتر آن دوران مداخلات هر روزه و در کمترین امور اداری و قضائی تحمل کرده بود به حق اولویت بزرگی بشمار می‌آمد. ولی در گرماگرم جنگ سرد، نگهداری یکپارچگی (تمامیت) ایران اولویتی حتما

نویسندگان نسل جوان‌تر که درگیری عاطفی پیشینیان خود را ندارند از نظرگاه درست، از نظرگاه پیروزی به آن رویداد می‌نگرند. وظیفه یک رهبری رسیدن به پیروزی ممکن است؛ پیشبرد ملت است. درسی که این نویسندگان از تاریخ گرفته‌اند همین است. تصادفی نیست که جای احمد قوام در تاریخ صد ساله گذشته ایران بالاتر می‌رود.

اما بحث مشروعیت و حقانیت را از بررسی تاریخی می‌باید بیرون برد. این‌ها واژه‌هایی با بارهای سنگین‌اند درست و نادرست، بهتر و بدتر، کم‌عیب‌تر و پر اشتباه‌تر، حتا درخشان و مصیبت‌بار صفات مناسب‌تری هستند. تاریخ را موضوع پرستش و تقدس نمی‌باید کرد. ما تاریخ همروزگارمان را، هر گروه بهره خودش را، آئین cult کرده‌ایم.

— شما ۱۸ سال پیش (سپتامبر ۱۹۸۵) در مقاله‌ای تحت عنوان «۲۸ مرداد و میراث‌هایش» از همان دیدگاه انتقادی به مبارزات نفت، می‌گوئید:

«پیکار نفت تا سال ۱۳۳۱ به خوبی پیش می‌رفت و پیروزی ایران در دیوان بین‌المللی لاهه تاج افتخاری بر تارک این پیکار بود و راه را بر همه کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره گشود.»

اما پس از گذشت نیم قرن از مبارزات استقلال طلبانه در بسیاری از این «کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره» که در حوزه تأثیری ایران دوران پیکار نفت قرار داشتند، کمتر شاهد دستاوردها و نتایج درخشان هستیم. وضع بسیاری از آن‌ها حتا از ایران نیز تأسف بارتر و بی‌چشم‌اندازتر است. چرا؟ آیا دست «توطئه» استعمار و امپریالیسم در همه ناکامی‌های این کشورها در کار بوده است؟ یا اینکه آن‌ها در مکانیسم درونی خود و در همان آرمان‌ها و ایده‌ها به کجراه رفته‌اند؟



شوروی در حقیقت تنها بهانه‌ای در دست آمریکائیان و طرفداران شاه برای انجام کودتا علیه دکتر مصدق بوده است. با توجه به آنکه رهبری نهضت ملی با همان سرسختی که در برابر انگلیس ایستادگی می‌کرد بر علیه مطامع شوروی بود، چرا نباید آنان را در این استدلال محق دانست؟

داریوش همایون - بحث در نیات رهبری نهضت ملی نیست، در توانائی‌های آن است. دکتر مصدق بردستگاه حکومت ناتوانی فرمان می‌راند و تنها با پاکسازی و سرکوبی پدروانه می‌توانست همه نیروهای سیاسی را زیر نگین خود در آورد. هوادارانش ادعا می‌کنند که چند امریکائی و انگلیسی به یاری انگشت شماری ایرانی با هزینه ۶۰ هزار دلار و راه‌انداختن چند صد تن اوباش در یک نیمه روز حکومت ملی او را برانداختند. آن‌ها توجه ندارند که چنین ادعائی چه اندازه ملی بودن حکومت مصدق را - نه به معنی جنبه ناسیونالیستی تردید ناپذیر آن، بلکه به معنی پشتیبانی عمومی از آن سست می‌کند. مقایسه ۲۸ مرداد با سی تیر یک سال پیش از آن بسیار روشن‌گر است و در نوشته‌های سیاسی - شبه مذهبی مربوط به جنبش ملی کردن نفت نادیده می‌ماند. اگر در ۲۸ مرداد حکومت او نتوانست هیچ مقاومتی را سازمان دهد چگونه می‌توان تصور کرد که پس از پاکسازی‌هایی که قرار بود زیر نظر دکتر فاطمی انجام گیرد و تهیه‌هایی که حزب توده و سازمان نظامی آن به پشتیبانی شوروی برای کودتا می‌دید برایش امکان ایستادگی می‌بود؟ (حزب توده تا پایان بی‌شکوهش حزب کودتا و در آرزوی تکرار قیام «کرنشات» بود.)

به عنوان یک چشم‌دیده آن روزها با پیشینه بیش از ده سال فعالیت سیاسی همانگاه، و ناظر نزدیک تحولات سیاسی، برای من تردید نیست که دکتر مصدق بدون ۲۸ مرداد یا کرنسکی ایران می‌شد و یا دکتر بنش ایران. ایران آن زمان محکوم ژئوپلیتیک خود می‌بود و امریکا، چنانکه قوام السلطنه از همان سال ۱۳۰۰/۱۹۲۱ دریافت، گزینش کم خطر تری بشمار می‌رفت. در اینجا بی‌انصافی است اگر خدمتی که سپهبد زاهدی در آن لحظه تاریخی به نگهداری ایران کرد فراموش شود. پس از رضاشاه به هیچ شخصیت تاریخی بیش از او بی‌مهری نشده است ولی خدمات گذشته او، از جمله بازگرداندن خوزستان، به کنار، او و فروغی و قوام و رضاشاه چهار چهره تاریخی هستند که اگر ایران از میدان مین صد ساله گذشته یکپارچه بدر آمد بیش از همه مرهون آنهاست.

❖ بی‌انصافی است اگر خدمتی که سپهبد زاهدی در آن لحظه تاریخی به نگهداری ایران کرد فراموش شود. پس از رضاشاه به هیچ شخصیت تاریخی بیش از او بی‌مهری نشده است ولی خدمات گذشته او، از جمله بازگرداندن خوزستان، به کنار، او و فروغی و قوام و رضاشاه چهار چهره تاریخی هستند که اگر ایران از میدان مین صد ساله گذشته یکپارچه بدر آمد بیش از همه مرهون آنهاست.

بزرگ‌تر می‌بود. ایران قدرت نظامی و اقتصادی، و طبقه سیاسی توانائی و انسجام لازم را که از هردو برآید نداشت و به نیروی دیپلماسی، هر چه هم ماهرانه، نمی‌شد هردو را به درجه‌ای که ناسیونالیست‌ها و ملیون ایرانی می‌خواستند نگهداشت. شوروی یک استراتژی بی‌امان پیشرفت به جنوب را در ایران و افغانستان دنبال می‌کرد و آمریکا تنها نیروئی بود که می‌توانست جلوش را بگیرد. در افغانستان سیاست موازنه به شکست انجامید و چپ توانست ماموریت تاریخی‌اش را در آن کشور تا سپردن افغانستان به اسلامیان انجام دهد. در ایران سیاست موازنه رها شد و یکپارچگی ماند و شکست در برابر اسلامیان در بخشی، از همین تضاد استقلال و یکپارچگی برخاست. استقلال طلبان دست به دست اسلامیان دادند و آن‌ها را بر گرده خود، و بعد کشور، سوار کردند.

دکتر مصدق استقلال و یکپارچگی هردو را می‌خواست و اگر می‌توانست تا پایان برود و بر سراسر ایران و همه فرایند سیاسی تسلط یابد احتمالاً به هردو هم می‌رسید. ولی با سیاستهای شکاف‌انداز و روحیه بی‌گذشت و خامدستی دیپلماتیک او نمی‌توان چنان احتمالی را در نظر آورد. دو سال و نیمه حکومتش همه در نبردها، بسیاری نالازم و دست کم پیش از موقع، گذشت و پیروزی‌اش یک پاکسازی پدروانه به‌همراه می‌آورد که ایران را در کوتاه مدت، که می‌توانست دورانساز باشد و پیامدهایش به دهه‌ها بکشد، ناتوان‌تر و پریشان‌تر بجای می‌گذاشت.

تعریف استقلال برخلاف یکپارچگی آسان نیست. می‌توان استقلال محدود داشت (همه کشورها به درجات کم و بیش استقلال محدود دارند) ولی یکپارچگی محدودیت بر نمی‌دارد. همچنین پویش استقلال می‌تواند به عکس خودش برسد. جمهوری اسلامی نمونه خوبی است. رهبری آخوندی در پی بریدن پیوندها با جهان غیر خودی‌اش برآمد ولی اگر شوروی فروپاشیده بود ایران را به یکی از ماهواره‌های آن درمی‌آورد و تا چند سال پیش نرخ سبزی هم در ایران با دلار تعیین می‌شد. استقلال در معنی محدود آن در عصر سازمان‌ها و عهدنامه‌های بین‌المللی (اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های آن و عهدنامه مجازات جنایتکاران برضد بشریت) و در فضای فرهنگی و اقتصادی جهانگرا بیشتر به معنی بستگی متقابل است - سهمی که هر کشور می‌تواند در فرایند جهانی داشته باشد. در ایران پس از ۲۸ مرداد مسئله این بود که با چنان جامعه سیاسی از هم گسیخته و اقتصاد و نیروی نظامی ناچیز و حکومت ناتوان یا بایست به محدود شدن استقلال تن در داده می‌شد و یا در برابر جهانجویی خستگی ناپذیر شوروی همسایه از یکپارچگی و استقلال هردو درگذشت.

- امروز خطر در غلتیدن ایران به دامان کمونیسم منتفی شده است. حتی کمونیست‌های ایرانی (اگر کسانی هنوز براین افکار باقی مانده باشند) رؤیای کمونیستی کردن ایران را کمتر در سر می‌پروراندند.

اما کابوس دائمی خطر روسیه تزاری و بعد شوروی کمونیستی تا فروپاشی این کشور (شاید هنوز هم) و امکان تجزیه بخش‌هایی از خاک ایران بدست آن، یکی از فاکتورهای مهم جهت گیری ما بسمت غرب و بویژه آمریکا بوده است. اما نیروهای ملی - مصدقی و طرفداران دیروز و امروز حزب توده همچنان پایدار، معتقدند خطر کمونیسم، اشغال یا تجزیه کشور توسط اتحاد



این نیروها یکصدا در سرسپردگی حکومت به منافع امپریالیستی غرب و آمریکا توضیح داده شد. اما امروز پس از تجربه انقلاب اسلامی و رویارویی با فلاکت همه جانبه و قاجاروار کشور، پس از ۲۵ سال حاکمیت «مستقل‌ترین» رژیم جهان، از قضا مسئله ترقی، توسعه، نوسازی و امنیت ملی در کنار آزادی و حفظ تمامیت این خاک از برجسته‌ترین و مهم‌ترین مطالبات ملت ایران شده و در اولویت قرار گرفته‌اند!

آیا ضرورت پیروزی در این چالش عظیم که تنها با برآمدن یک توافق ملی بر سر اهمیت یکپارچه همه این مطالبات همراه با هم، می‌تواند در چشم‌انداز قرار گیرد، به فراروئیدن همبستگی میان روشنفکران و طبقه سیاسی ایران از جناح‌ها و جریانهای مختلف یاری خواهد رساند و به «جنگهای مسلکی» و به «نبرد قدرت مرگ و زندگی» میان آنان خاتمه داده و برزخهای دیرین دشمنی - از جمله «زخم ۲۸ مرداد» مرهم خواهد گذارد؟

داریوش همایون - جریان اصلی روشنفکری ایران آشکارا از کارزارهای عقیدتی پنجاه شصت ساله گذشته پخته‌تر بدر آمده است. ما هرچه از آزادی و استقلال و ناوابستگی (به چه معنی و از که و از چه؟) بگوئیم اگر نیک بنگریم با مسئله تجدد و توسعه روبروئیم. آن‌ها که امروز از اصلاحات و فرایند تدریجی بهبود در جمهوری اسلامی دفاع می‌کنند از آن سر بام افتاده‌اند. اصلاحات و بهبود گام بگام یکبار در اوایل دهه چهل / شصت و یکبار در نیمه دهه پنجاه / هفتاد روی داد و دیگر فرصتش در ایران پیش نیامده است. امروز هر چه بتوان کرد به برچیدن رژیم اسلامی بستگی دارد. عمده آن است که شعار میان تهی استقلال (در جهانی که گرفتن استقلال کشورها دیگر برای فرانسه هم صرف نمی‌کند و حتا آمریکا به هزار سو وابسته است و نمی‌تواند هر چه می‌خواهد بکند) چندان ظنینی ندارد و آزادی که همه چیز از اوست جایش را گرفته است؛ ولی آزادی نیز در ارتباط با حقوق بشر تعریف می‌شود و دیگر از آن نه دیکتاتوری پرولتاریا می‌توان بیرون کشید، نه پیوند عرفانی و معنوی شاه پدر و ملت ستایشگر، نه پرستش پیشوا و امام.

زخم ۲۸ مرداد در واقع چندان هم کاری نبود و در آن مبالغه بسیار شده است. ما در همین صد ساله رویدادهای بسیار خطرتری داشته‌ایم. ولی امروز دیگر وقت پرداختن به این زخم‌ها نیست. ملتی که گرفتار اسلام سیاسی است و به ژرفای لجنزار جهان سوم و خاورمیانه رانده شده است آیا این ملاحظات بازماندگان یک نسل رو به پایان را که هنوز در جاهائی در برابر جهان نوین ایستادگی می‌کند را اصلا حس خواهد کرد؟

تلاش - آقای همایون با سپاس فراوان از شما.

— در مورد بحران‌های سال ۱۳۳۲ گفته می‌شود در صورت عینی شدن خطر کمونیسم برای ایران، یا بازگشت نیروهای شوروی به خاک ایران، انگلیس مصمم به اشغال بخش‌های دیگری از خاک کشور بود. آیا در این صورت سرنوشتی چون کره (تقسیم به شمالی و جنوبی) یا تقسیم آلمان بعد از جنگ جهانی دوم (غربی و شرقی) در انتظار ما می‌بود؟

همایون - همه این احتمالات را می‌توان داد. دست کم برای بیشتر ایرانیان آن زمان چنین تصویری پیش آمده بود. هر نسل چنانکه گفته شد آزاد است تعبیرات خود را از تاریخ داشته باشد ولی رویداد تاریخی را می‌باید از دریچه چشم همروزگارانیش دید. اگر ما امروز را چنان برگزیده فرا افکنیم که گوئی آن مردم مانند ما می‌اندیشیدند به همین دید یک سویه و سیاست زده از تاریخ می‌رسیم که شش دهه‌ای تاریخنگاری ما را شکل داده است.

— فرض‌ها و تصورات فوق در رفتار و تصمیم مردم (مردمی که در تمام دوران پیکار نفت با یک فراخوان جبهه ملی و دکتر مصدق در حمایت هرگام وی آماده حضور در صحنه پیکار بودند) در عدم حضورشان در خیابان‌ها در روز ۲۸ مرداد، در دفاع از دکتر مصدق به چه میزان تأثیر داشت؟

داریوش همایون - شما می‌باید روزهای ۲۷ و ۲۸ مرداد در شهرهای ایران بویژه تهران می‌بودید تا می‌دیدید هراس عمومی چگونه جایش را به انفجار شادی داد. مردمی که یک سال پیش در پشتیبانی دکتر مصدق دسته دسته به صف آتش سربازان و پاسانان می‌زدند در ۲۸ مرداد انگشتی هم به دفاع از او بلند نکردند. او در آن روزها جز بخشهائی از ارتش پشتیبانی نداشت. آن‌ها با رهبر ملی مخالف نشده بودند ولی بن بست خود ساخته‌اش را می‌دیدند و نمی‌خواستند ایران در بی‌نظمی و سقوط اقتصادی و به خطر افتادن امنیت ملی ایران بیفتد.

— شما دوران پادشاهی رضاشاه را نقطه آغاز جدائی میان اهداف و آرمانهای مشروطه و مشروطه خواهان می‌دانید. یکدسته مشروطه خواهانی که به ترقی و توسعه و نوسازی ایران پرداختند و دسته دیگری که عمر خود را در راه جدال با نفوذ و منافع بیگانگان در ایران و دفاع از آزادی سرمایه نمودند.

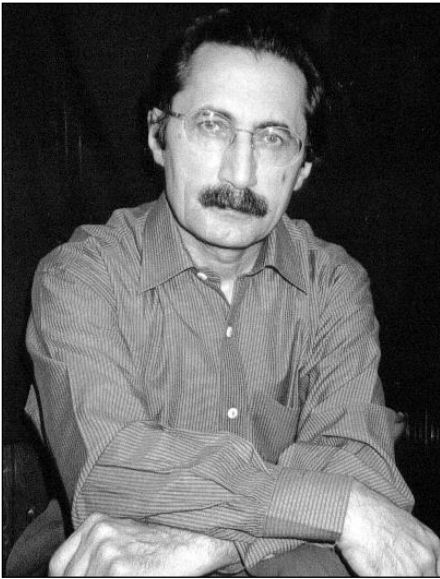
پس از واقعه ۲۸ مرداد و با حضور روزافزون و دست بالای ایدئولوژی‌های رنگارنگ مذهبی، مارکسیستی و ناسیونالیسم ضدغربی و جهان‌سومی بتدریج خواست آزادی در این جبهه نیز بشدت رنگ باخت و کم کم بدست فراموشی سپرده شد تا جائیکه تعبیری چون دیکتاتوری پرولتاریا به مثابه بالاترین درجه آزادی، رهائی کشور از یوغ امپریالیسم و بالاخره، آزادی مستضعفان جایگزین خواست آزادی گردید.

در این پنجاه سال پس از ۲۸ مرداد، در ضدیت با پادشاهان پهلوی از سوی مخالفین هرچه توان بود برسر بی‌رونق ساختن برنامه توسعه و نوسازی کشور و برقراری امنیت ملی - که یک پا در استقلال به مفهوم حفظ تمامیت ارضی ایران داشت و در همسویی و حمایت غرب بویژه آمریکا پیش می‌رفت، خرج گردید. همه رفرمهای اجتماعی و اسباب قدرتمندی ایران در منطقه از سوی



“۲۸ مرداد” و بلندای پرواز حقیقت

در گفتگو با علی میرفطروس



❖ تاریخ بمفهوم مدرن آن، زاده دوران تجدّد است، دورانی که با تکیه بر “عقل نقاد”، ضمن نفی و انکار “تقدیر” یا “مشیت الهی” در بروز رویدادهای تاریخی، عقل و اراده آزاد انسان، تاریخ ساز گردید.

❖ ما میراث خوار یک تاریخ عصبی و عصبانی هستیم و بهمین جهت است که همواره، حال و آینده را فدای این گذشته عصبی و ناشاد کرده‌ایم.

عموماً در گذشته‌اند و مورخ با فاصله گیری زمانی از رویدادها و عوامل سازنده آن‌ها، بهتر و منصفانه تر می‌تواند به بررسی و تحلیل حوادث بپردازد، با این حال، امروزه از نوعی تاریخ بنام “تاریخ بلافاصله” (Histoire Immédiate) یاد می‌کنند که ناظر بر وقایع مهم ۲۵ تا ۳۰ سال اخیر است (مانند وقایع دانشجویی ماه مه ۱۹۶۸ فرانسه یا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ ایران).

وجه یا وجوه مشخصه یک واقعه تاریخی این است که:

- ۱ - واقعه به گذشته تعلق داشته باشد.
 - ۲ - واقعه ای یگانه و بی مانند (Singulier) باشد.
 - ۳ - آن واقعه - چه مثبت و چه منفی - بر حیات سیاسی - اجتماعی یک جامعه و از این طریق بروجدان عمومی جامعه تأثیر آشکار و درازمدت گذاشته باشد. بنابراین طول زمانی و تداوم درحافظه جمعی، وجه مشخصه دیگر وقایع بعنوان “وقایع تاریخی” است.
- تاریخ با سیاست پیوندی نزدیک دارد اما باید گفت که هر رویداد سیاسی، تاریخی نیست. چرا که مضمون سیاست - اساساً - مضمونی بلافاصله، حال و حیّ و حاضر است به عبارت دیگر: تنها بعضی از وقایع سیاسی می‌توانند تاریخی بشمار آیند (مانند همین کودتای ۲۸ مرداد ۳۲)
- در ایران با وجود یک سنت دیرپای تاریخ نویسی “خردگرا” (مانند تاریخ طبری، تاریخ یعقوبی، تاریخ مسعودی و تاریخ بیهقی) بعلت حملات و هجوم‌ها و حاکمیت حکومت‌های قبیله ای، روند تکامل اجتماعی ایران و از جمله تاریخ نویسی “خردگرا” نیز رو به زوال گذاشت. استیلای دیرپای حکومت‌های قبیله ای بر ایران نوعی اخلاق و عصبیت ایلی - قبیله ای را در جامعه ما نهادینه کرد بهمین جهت تاریخ ایران - عموماً - تاریخ عصبیت‌ها و عصبانیت هاست. در رفت و آمدها و کشاکش‌های قبایل مختلف، جامعه

تلاش - در آستانه پنجاهمین سالگرد واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ قرار داریم. آیا پس از گذشت نیم قرن مجازیم از این واقعه تحت عنوان گذشته و تاریخ یاد کنیم؟ چه پیش شرط‌هایی ضروری است تا واقعه ای به گذشته تعلق گیرد؟ آیا تنها گذشت زمان کافی است؟

میرفطروس - در فرهنگ عمومی ما “تاریخ” - عموماً - بمفهوم “تقویم” بکار رفته و بهمین جهت درک ما از تاریخ - بعنوان رشته ای خاص از معرفت انسانی - بیشتر یک درک تقویمی است. در بینش تقویمی، بیشتر به این روز و یا به آن رویداد مشخص توجه می‌شود و از علل و عوامل اجتماعی پیدایش حوادث یا از زمینه‌های اجتماعی ظهور و سقوط شخصیت‌ها غفلت می‌گردد. جدا از تعریف‌های کلاسیک یا سنتی تاریخ (بعنوان “آئینه عبرت” و...) تاریخ بمفهوم مدرن آن، زاده دوران تجدّد است، دورانی که با تکیه بر “عقل نقاد”، ضمن نفی و انکار “تقدیر” یا “مشیت الهی” در بروز رویدادهای تاریخی، عقل و اراده آزاد انسان، تاریخ ساز گردید.

حدود ۲۵ سال پیش در یک کتاب کوچک دوران دانشجویی (کتاب حلاج) تعریفی از تاریخ بدست داده‌ام که شاید هنوز درست باشد:

“تاریخ، شرح جنگ‌ها و عیاشی‌ها و بیان شکست‌ها و ناکامی‌های سلاطین و سرداران نیست، تاریخ - بعنوان یک علم - بمعنای کشف، بررسی و تبیین روابط علیّی حوادث و حرکتهای اجتماعی است و هم از این روست که درک تاریخ، درک چشم اندازه‌های آینده نیز هست چرا که آینده برآیند ناگزیر گذشته و حال است.”

در تاریخ نویسی جدید به وقایعی که زمانشان از ۵۰ سال (یعنی دو نسل) گذشته باشد، “وقایع تاریخی” می‌گویند. قید ۵۰ سال (یا دو نسل) شاید برای اینست که پس از ۵۰ سال، قهرمانان یا ضدقهرمانان یک واقعه -

هنوز هم بسیاری از صفندی ها و گفتمان سیاسی رنگ گرفته از این واقعه است.

آیا دستیابی به همبستگی و توافق ملی که ضرورت آن امروز بیشتر از همیشه احساس می‌شود، موقوف به خاتمه دادن به این ستیز تاریخی است؟ در پیشگفتار کتاب «مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی» آمده است: «شاید هیچگاه در باره دخالت ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و دخالت آمریکائی‌ها در سرنگونی دولت مصدق) چه از لحاظ پژوهشی و چه غیر از آن اتفاق نظر کلی حاصل نشود. آیا شما با این دیدگاه موافقید؟»

میرفطروس: همانطوریکه گفته‌اید: ۲۸ مرداد ۳۲ باعث جدائی‌ها و دشمنی‌های آشتی ناپذیر میان نیروهای سیاسی و روشنفکری ما شده است، به نظر من حتی ظهور آیت الله خمینی و بروز انقلاب اسلامی نیز «محصول» این جدائی‌ها و دشمنی‌های آشتی ناپذیر بوده است و گرنه با آنچه که قبلاً (در نشریه تلاش) گفتیم: دو - سه سال قبل از انقلاب ۵۷، خمینی در نجف آنچنان بی پایگاه و مأیوس و ناامید بود که خواستار بازگشت به ایران و رفتن آبرومندان به قم بود!

مهم نیست که این «ستیز تاریخی» را «خاتمه یافته» تلقی کنیم، بلکه مهم اینست که اینک (و در این شرایط حساس و سرنوشت ساز مبارزات مردم ایران علیه تمامیت رژیم جمهوری اسلامی) بدانیم که بین منافع ملی و مصالح سیاسی - ایدئولوژیک کدامیک ارجحیت یا اولویت دارند؟ متأسفانه در جریانات منجر به انقلاب ۵۷ و استقرار حکومت اسلامی، بسیاری از رهبران و «ریش سفیدان سیاسی» ما آنچنان در عصبیت و اسارت ۲۸ مرداد بودند که بدون درک حساسیت شرایط نتوانستند به اولویت‌ها و وظائف ملی خویش عمل کنند (البته غیر از دکتر غلامحسین صدیقی و دکتر شاپور بختیار) با آنچه که آنان می‌بینیم ظاهراً سروران سیاسی ما با جدال‌ها و عصبیت‌های به اصطلاح سیاسی می‌خواهند ۲۵ سال دیگر هم به عمر حکومت اسلامی حاکم اضافه کنند و ...

تلاش - نخستین عکس العمل رسمی بر علیه قرارداد غیرعادلانه دارسی و در برابر شرکت نفت ایران و انگلیس بصورت لغو یکجانبه این قرارداد در سال ۱۳۱۱ از سوی رضا شاه صورت گرفت. سخنان تقی زاده، شانزده سال بعد، در برابر مجلس پانزدهم نیز مؤید این روایت تاریخی است. اقدام رضاشاه و دخالت وی در پروسه مذاکرات با تغییر اندکی (افزایش ۲۰ درصد به سهم ایران) به تمدید آن قرارداد انجامید. و این امر از سوی نسل بعدی و رهبری نهضت ملی شدن نفت بعنوان «خیانت رضاشاه» و «طرفداری» وی از منافع انگلیس‌ها در تاریخ ثبت شد. اتهام خیانت و وابستگی از سوی همان نیروها دامن تقی زاده (وزیر دارائی و سرپرست هیئت نمایندگی ایران در مذاکرات آن زمان) را نیز گرفت.

بعدها لایحه الحاقی (گس - گلشائیان) نیز نه بعنوان طرحی ناتوان و ناقص در استیفای حقوق ملت ایران از قرارداد نفتی فوق، بلکه بعنوان سند «خیانت» دولت ساعد و وابستگی وی و گلشائیان به منافع بیگانه از سوی مجلس پانزدهم و با پافشاری و سرسختی اقلیت به رهبری مکی، حائری زاده، بقائی و آزاد از درون مجلس و به کمک دکتر مصدق از بیرون، رد شد.

ایران از یک عصبیت به یک عصبیت دیگر پرتاب گردیده است. تاریخ اجتماعی ما (و از جمله تاریخ اندیشه سیاسی در ایران) نیز بازتاب همین عصبیت‌ها و عصبانیت‌ها و عواطف است، در ۶۰ - ۷۰ سال اخیر، نوعی «تاریخ حزبی» یا «تاریخ ایدئولوژیک» به عنصر عصبیت در فرهنگ سیاسی ما جان تازه ای بخشیده است. با چنین خصلت دیرپائی است که ما به تاریخ و شخصیت‌های تاریخی مان نگاه می‌کنیم: «شخصیت‌های دلپذیر» مان آنچنان پاک و بی بدیل و بی عیب‌اند که تن به «امامان معصوم» و «قهرمانان صحرای کربلا» می‌زنند (مانند میرزاتقی خان امیرکبیر و دکتر محمد مصدق) و برعکس، «شخصیت‌های نادلپسند» مان آنچنان سیاه و ناپاک و نابکارند که فاقد هرگونه خصلت نیکوی انسانی یا عمل مثبت اجتماعی می‌باشند (مانند رضاشاه و محمدرضاشاه و قوام السلطنه ...). ما میراث خوار یک تاریخ عصبی و عصبانی هستیم و بهمین جهت است که همواره، حال و آینده را فدای این گذشته عصبی و ناشاد کرده‌ایم.

از طرف دیگر: ما ملتی هستیم که همواره دوستدار پیروزی‌ها و کامیابی‌های بزرگ و در عین حال آسان هستیم و آنجا که دچار شکست و ناکامی می‌شویم بجای نگرستن به خویش و درک کمبودها و کم کاری‌های خود با توسل به تئوری توطئه، «دست انگلیس» و «عوامل خارجی» را عمده می‌کنیم. تئوری توطئه - در واقع - توجیهی است برای ناآگاهی‌ها و ندانم کاری‌ها مان و مرهمی است که روان زخم خورده ما را آرام می‌کند، نمونه‌اش را در دو واقعه بسیار نزدیک بهم می‌توان دید: یکی در جریان ۳۰ تیر ۱۳۳۱ (که بعنوان «قیام ملی ۳۰ تیر» از آن ستایش‌ها می‌کنیم) و دیگری جریان ۲۸ مرداد ۳۲ است که از آن بعنوان «کودتای انگلیسی - آمریکائی» و ... یاد می‌کنیم).

روشن است آنجا که عواطف و احساسات و عصبیت‌های سیاسی - حزبی حاکم باشد جایی برای انصاف، اعتدال و عقلانیت سیاسی باقی نمی‌ماند ... ما سال‌هاست که در این فضای وهم آلود «یزدان» و «اهریمن» نفس می‌کشیم و با شخصیت‌های دلخواه خویش، «حال» می‌کنیم!

از این گذشته، هیچ لازم نیست که ما بخواهیم کودتای ۲۸ مرداد را «فراموش» کنیم بلکه مانند بسیاری از ملل آزاد و متمدّن جهان با فاصله گرفتن از عصبیت‌ها و عواطف‌های سیاسی، وقایع آن دوران (و از جمله کودتای ۲۸ مرداد) را می‌توانیم «موضوع» مطالعات منصفانه قرار دهیم. از یاد نبریم که ملت‌هائی هستند که تا بحال معاصرشان، بسیار خونبارتر از تاریخ معاصر ما است (مانند اسپانیائی‌ها، شیلیائی‌ها و آفریقای جنوبی‌ها) اما آن‌ها با گذشت و آگاهی و اغماض (و نه فراموشی) و با نگاه به آینده کوشیدند تا بر گذشته خونبار و ناشاد خویش فائق آیند و تاریخشان را عامل همبستگی، آشتی و تفاهم ملی سازند. داشتن این تفاهم - و یا درست تر بگویم - داشتن این تاریخ ملی می‌تواند سقفی برای ایجاد جامعه مدنی بشمار آید، چراکه جامعه مدنی تبلور یک جامعه ملی است و جامعه ملی نیز تبلور داشتن تفاهم ملی بر روی یک سری ارزش‌ها (از جمله بر روی حوادث و شخصیت‌های تاریخی) است.

تلاش - از مهم‌ترین پیامدهای ۲۸ مرداد، گسست ژرف، جدائی شگفت آور و دشمنی آشتی ناپذیر میان نیروهای سیاسی - روشنفکری مان بوده است.

پیشنهاد سرجان کدمن با مخالفت هیأت نمایندگی دولت ایران (به سرپرستی سید حسن تقی زاده، وزیرداری) روبرو گردید بطوریکه اعلام گردید که دولت ایران قرارداد ۱۹۰۱ داری را - یکطرفه - لغو خواهد کرد زیرا که منافع ایران را تأمین نمی‌کند. با این تهدید، دولت انگلیس طی یادداشت تندی ضمن اعتراض به دولت ایران، رضاشاه را به "اقدامات نظامی" تهدید کرد و حتی به آرایش ناوگان جنگی خود در خلیج فارس پرداخت و کوشید تا اعراب جنوب ایران را به شورش و طغیان وادارد. این تهدیدات و تحریکات نظامی، رضاشاه را هراسان ساخت و با توجه به نیازهای مالی دولت ایران، در مذاکرات بعدی، خودسرپرستی هیأت را برعهده گرفت و در نهایت پیشنهاد انگلیسی‌ها را پذیرفت. در این قرارداد (که به قرارداد ۱۹۳۳ معروف است) با اینکه ایران توانست به سهم بیشتری دست یابد و منطقه عملیات شرکت نفت را نیز از ۵۰۰ هزار مایل مربع به ۱۰۰ هزار مایل مربع کاهش دهد و حق انحصاری شرکت نفت انگلیس را در ساختن لوله‌های نفت تا سواحل خلیج فارس لغو کند، اما تمدید مدت قرارداد به ۳۰ سال دیگر، اقدامات رضاشاه را بایک اشتباه بزرگ همراه ساخت. خطائی که سید حسن تقی زاده (وزیرداری رضاشاه) از نقش خود در آن بعنوان "آلت فعل" یاد کرده است.

نکته ای را که باید به آن توجه داشت اینست که در این هنگام، ایران در بین دوسنگ آسیاب قدرت‌های استعماری (روس و انگلیس) قرار داشت و هرگونه قراردادی با توجه به موقعیت و ملاحظات سیاسی این دو قدرت بزرگ استعماری انجام می‌گرفت. بنابراین مواضع سیاسی سیاستمداران وقت می‌بایستی در کادر فشارهای این "دوسنگ آسیاب" درک گردد و اگر بپذیریم که سیاست را هنر تحقق ممکنات تعریف کرده‌اند، بنابراین با توجه به سلطه سیاسی - نظامی روسیه و انگلیس در منطقه، بسیاری از سیاستمداران و دولتمردان ایران در این دوران بدنبال تحقق "ممکنات" بوده‌اند و نه "مطلوبات" و آنان که خواسته‌اند در هاله ای از آرمان گرایی و مطلوب خواهی، عمل کنند، نه تنها خود، بلکه جامعه ایران را به پرتگاه‌های بی بازگشت سوق داده‌اند، کودتای ۲۸ مرداد و سرنوشت دکتر محمد مصدق و نتایج بعدی آن، نمونه ای از این "آرمان گرایی" و "مطلوب خواهی" می‌تواند باشد. با توجه به این نکته مهم، بعد از رضاشاه، مسئله استیفای حقوق ایران از شرکت نفت انگلیس در دولت‌های ساعد، قوام، رزم آرا و دکتر محمد مصدق نیز دنبال گردید.

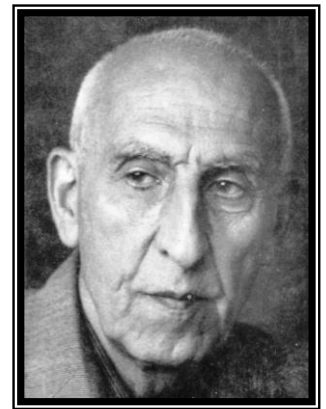
نکته ای را که در اشاره شما به قرارداد "گس - گلشائیان" و دولت ساعد مراغه ای باید افزود اینست که قرارداد "گس - گلشائیان" زمانی از طرف ساعد به مجلس ارائه شد که فقط چهار روز به پایان دوره پانزدهم مجلس باقی مانده بود، آیا این مسئله، آگاهانه یا عامدانه و ناشی از هوشیاری سیاسی ساعد مراغه ای بود؟ آیا اومی خواست که در کشمکش‌ها و بحث‌ها و جدال‌های مرسوم مجلس در باره اینگونه قراردادهای، عمر چهار روزه مجلس پایان رسد تا او از فشار دولت انگلیس در تحمیل قرارداد "گس - گلشائیان" رهائی یابد؟ در هر حال، با سخنرانی ۴ روزه حسین مکی در مجلس و در نتیجه، با پایان رسیدن عمر مجلس پانزدهم این قرارداد فرصت تصویب یا رد نیافت و به رأی گذاشته نشد. از این گذشته باید اشاره کنم که اولین نشانه‌های سیاست "موازنه منفی" (که بعدها به سیاست اساسی دکتر مصدق

متأسفانه وحشت از فضای خودساخته "اتهام خیانت به منافع ایران" و سواس و پایبندی بیش از حد به حیثیت و اعتبار خود، از سوی رهبری نهضت ملی شدن نفت در روابط خارجی ایران نقش اساسی بازی نمود. آیا تنها نگاه از زاویه "خدمت" و یا "خیانت" در توضیح ناکامی‌های ایران در بهره برداری عادلانه حقوق خود از منابع نفتی، کفایت می‌کند؟ مرز میان حیثیت و اعتبار شخصی سیاستمداران و دولتمردان و منافع کشور کجاست؟

میرفطروس - بطوریکه درجائی دیگر گفته‌ام در تاریخ معاصر ما، سرنوشت ایران را دو مسئله اساسی رقم زده است یکی: نفت، و دیگری همسایگی با دولت روسیه (و بعد اتحاد شوروی)، بی معنا نیست اگر بگوئیم تاریخ معاصر ایران با "نفت" نوشته شده است! مسئله نفت و خصوصاً استیفای حقوق ایران از شرکت نفت انگلیس از دیرباز آرزوی بسیاری از سیاستمداران ایرانی بوده (از رضاشاه بگیرد تا محمدرضاشاه و قوام السلطنه و رزم آراء و دکتر مصدق) مثلاً رضاشاه در جلسه هیأت وزیرانش با عصبانیت متن قرارداد ۱۹۰۱ داری را پاره کرد و در میان شعله‌های آتش انداخت و بدنبال آن - از طریق مصطفی فاتح - به سرجان کدمن (رئیس شرکت نفت انگلیس) پیغام داد که: "ایران دیگر نمی‌تواند تحمل کند و ببیند درآمدهای عظیم نفت به جیب خارجی‌ها سرازیر شود در حالی که خود، محروم از آن‌هاست ... در واقع اولین گلوله برای ملی کردن صنعت نفت از همین لحظه، شلیک شد.



دکتر حسین فاطمی



دکتر محمد مصدق

محاکمه غیرقانونی و غیرعادلانه دکتر مصدق در یک دادگاه نظامی (که بیشتر بیک نمایش مسخره شباهت داشت) و خصوصاً اعدام بیکر مجروح و تب دار جوان ترین و زیباترین چهره این تراژدی (یعنی دکتر حسین فاطمی)، فضای «کربلای ۲۸ مرداد» را خونین تر و رژیم شاه را با نوعی «بحران مشروعیت سیاسی» روبرو ساخت .

با تهدیدات رضاشاه، سرجان کدمن سرانجام پذیرفت که شرکت نفت ۲۰ درصد از سهام را بطور رایگان به ایران واگذار کند و بابت هرتن نفت تولید شده، دوشلینگ به ایران پرداخت نماید. از این گذشته متعهد شد که منطقه امتیاز استخراج نفت را به میزان قابل توجهی کاهش دهد و در عوض خواست که مدت امتیاز، سی سال افزایش یابد.

“مباحثات سیاسی در ایران، چیزی جز خشم و هیاهوی ذهن‌های توسعه نیافته نیست!”

در چنین فضائی از دشنه‌ها و دشنام‌ها، “قهرمان” به راحتی به “ضدقهرمان” بدل می‌شد و “سرباز فداکار وطن” - به راحتی - به “سرباز تبهکار وطن” تبدیل می‌گردید، نمونه‌اش سرنوشت حسین مکی است که تا روزی که با مصدق و در کنار مصدق بود “سرباز فداکار وطن” لقب یافت آنچنانکه شهر تهران در استقبال از او به نحو بی سابقه ای تعطیل گردید، اما همین مکی از روزی که از مصدق جدا گردید و به صف مخالفان پیوست به خیانت و سازش متهم گردید و... تاریخ سیاسی ایران در دوران معاصر - بازتاب خشم و هیاهوی “ذهن‌های توسعه نیافته” است... و دروغا که هنوز نیز دریچه ذهن و زبان بسیاری از روشنفکران و رهبران سیاسی ما برپاشنه همان توسعه نیافتگی ذهنی و طفولیت فکری می‌چرخد (که نمونه‌هایش را در بعضی از سایت‌ها و نشریات خارج کشور مشاهده می‌کنیم).

تلاش - حدود ده سال پیش شما در باره واقعه ۲۸ مرداد ۳۲، اشارات یا سئوالاتی را طرح کرده بودید (نشریه راه آزادی، شماره ۳۹). بعد از ۱۰ سال، اینک و آن شما وقایع آن دوران و خصوصاً عملکرد سیاسی دکتر محمد مصدق رهبر جنبش ملی شدن صنعت نفت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

میرفطروس - آنچه که حدود ده سال پیش در باره ۲۸ مرداد و دکتر محمد مصدق گفته بودم در واقع نوعی طرح مسئله به شکل دیگر بود. یعنی بجای تأکید بر “تئوری توطئه” (نقش دربار و انگلیس و آمریکا) از زوایه ضعف‌های درونی جبهه ملی و کمبودها و کم کاری‌های شخص دکتر محمد مصدق به مسئله نگاه کرده بودم.

چنانکه در گفتگوهای قبلی گفتیم: جنبش مشروطیت با تضادها و تناقضات درونی بسیار همراه بود و همین تضادها و تناقضات درونی، باعث ناکامی بسیاری از آرمان‌های جنبش مشروطیت گردید. تأثیر این ضعف‌ها و تناقضات (که ناشی از ساختار قبیله ای - “فتودالی” ی جامعه ایران و خصوصاً فقدان یک طبقه متوسط شهری نیرومند بود) در جنبش‌های آینده نیز خود را عیان ساخت.

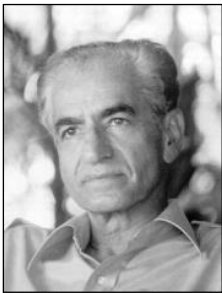
براین اساس: تشکیل “جبهه ملی” (سال ۱۳۲۸) و جنبش ملی کردن صنعت نفت نیز از آغاز، حامل این تناقضات و ضعف‌های درونی بود، مثلاً: در حالیکه دکتر مصدق یک نظام پادشاهی از نوع انگلیس یا سوئد (!) را در نظر داشت و برای استقرار آن تلاش می‌کرد، بعضی از یاران افراطی و مشاوران نزدیکش (مانند دکتر حسین فاطمی و مهندس احمد رَضَوی) استقرار نوعی “جمهوری دمکراتیک” (از نوع حزب توده) را آرزو می‌کردند. از طرف دیگر: آیت الله کاشانی و یاران او، اجرای شریعت اسلامی، لغو قوانین غیرمذهبی دوران رضاشاه، منع فروش الکل و ممنوعیت مطبوعات ضد مذهبی را خواستار بودند، حسین مکی و دکتر مظفر بقائی و حائری زاده (دوستان دیرپوز قوام السلطنه) نیز با پائی در بازار و محافل روحانیت شیعه و با پای دیگری در عرصه‌های دانشگاهی و روشنفکری، التقاطی از سنت و تجدد را نمایندگی می‌کردند. بعدها ترکیب کابینه دکتر مصدق نیز آئینه تمام نمائی از این التقاط و تناقضات بود: بقول سعدی: “گروهی به ظاهر جمع و در باطن پریشان”.

در باره نفت بَدَل گردید) از نخست وزیری ساعد آغاز شد. او ضمن مخالفت شدید با تقاضای شوروی‌ها در باره امتیاز نفت شمال (در سال ۱۳۲۳)، بررسی پیشنهادات شرکت‌های نفتی کشورهای دیگر را نیز به بعد از خروج نیروهای متفقین از ایران موکول کرد (در آن زمان سی هزار سرباز روسی در ایران مستقر بودند). رد تقاضای دولت شوروی از طرف ساعد مراغه ای (که زمانی نیز سفیر ایران در مسکو بود) به یک جنجال بزرگ سیاسی تبدیل شد بطوریکه “کافتارادزه” (فرستاده مخصوص دولت شوروی به ایران (برخلاف اصول دیپلماتیک و بدون رعایت آداب یک میهمان در ایران، طی یک کنفرانس مطبوعاتی در تهران، ساعد (نخست وزیر) را بشدت مورد توهین و حمله قرارداد و بدنبال توهین و تهاجم “کافتارادزه” حزب توده نیز با براه انداختن تظاهرات گسترده (زیر چتر حمایت سربازان مسلح شوروی) با شعار “مرگ بر ساعد فاشیست!” “خواستار” نفت شمال برای شوروی” گردید. جالب است که در این تظاهرات گسترده، بسیاری از شرکت کنندگان نا آگاه و “توده همیشه در صحنه، “شعار” مرگ بر ساعد فاشیست!” را “مرگ بر ساعت فاشیست!” تلفظ می‌کردند... در این میانه، دکتر مصدق نیز از حملات و توهین‌های نشریات حزب توده در امان نماند بلکه او را نیز (بخاطر مخالفت شجاعانه‌اش با تقاضای شوروی‌ها) “سمبل اشرافیت پوسیده”، “سیاستمدار مرتجع و کهنه پرست” و “عامل امپریالیسم” نامیدند!! دولت رزم آرا (شوهر خواهر صادق هدایت) نیز که در کشاکش بین دولت‌های روسیه و انگلیس، بدنبال نیروی سومی (آمریکا) بود، با اجرای اصلاحات گسترده اداری و اجتماعی (از جمله در خصوص تقسیم اراضی دولتی بین روستائیان و تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی مندرج در قانون اساسی مشروطیت) در مسئله نفت هم ضمن درخواست نصاب (۵۰ - ۵۰) سود حاصله از درآمد نفت، برآموزش ده ساله ایرانیان در امور فنی صنعت نفت و کاهش تعداد کارکنان انگلیسی و هندی شرکت نفت تأکید ورزید. این طرح با حمایت و همدلی آمریکائی‌ها (که در آن زمان واقعاً از دوستان و حامیان ایران بودند) همراه بود و براساس آن برای اولین بار، ایران اجازه می‌یافت تا دفاتر شرکت نفت را بازرسی کند و صادرات شرکت نفت انگلیس را در بنادر ایران زیر نظر داشته باشد و... این طرح معقول و ممکن (و نه مطلوب) متأسفانه در هیاهوها و جدال‌ها و جنجال‌های نمایندگان مجلس و روزنامه‌های وابسته به آنان تحقق نیافت بطوریکه شخصیت حقوقدان و برجسته ای چون دکتر مصدق از تربیون مجلس خطاب به رزم آرا فریاد کرد:

“این طرح اگر به تصویب برسد، من با دست خودم ترا می‌کشم!”

چهار روز بعد، سپهبدحاجلی رزم آرا نه بدست دکتر مصدق، بلکه بدست فدائیان اسلام کشته شد و بدین ترتیب جامعه سیاسی ایران از آشوبی به آشوبی دیگر و از عصبیت به عصبیتی دیگر پرتاب گردید. بررسی روزنامه‌ها، نطق‌ها و مباحثات سیاسی این دوران (تا انقلاب ۵۷) گوشه دیگری از عصبیت‌های تاریخی مان را آشکار می‌کند: ائتلاف‌های متغیر، مواضع سیال و تغییر آسان سیاست‌ها و مواضع احزاب و نمایندگان مجلس و نیز جنجال‌ها و جدال‌های روزمره احزاب و روزنامه‌ها تأیید کننده سخن آن سیاستمدار انگلیسی است که گفته بود:

شهری بودند که با انگیزه‌های سیاسی - مذهبی متفاوت و متضاد، در "جبهه ملی" - برگرد رهبری دکتر مصدق - جمع شده بودند. او که تحصیلات عالی حقوق را در کشورهای سوئیس و فرانسه تمام کرده بود نسبت به سرنوشت زنان ایران بی توجه بود و از دادن حق رأی به زنان (حتی زنان شهری) خودداری کرد و در زمان نخست وزیری خود با طلب کردن "معافیت ویژه" برای حفظ توأمان پُست نخست وزیری و پارلمانی خود، عملاً به اصل "تفکیک قوا" بی توجهی کرد و در فضائی عصبی و نامتعادل، و در ترس و بیم و تهدید نمایندگان مخالف، با اخذ "اختیارات فوق العاده ۶ ماهه و سپس یکساله، کوشید تا به تحکیم قدرت سیاسی خویش بپردازد.



هم رضاشاه و محمدرضاشاه ، و هم قوام السلطنه و دکتر محمد مصدق، در بلندپروازی‌های خویش، ایران را سربلند و آزاد و آباد می‌خواستند هرچند که سرانجام - هریک چونان عقابی بلند پرواز - در فضای تنگ محدودیت‌ها و ضعف‌ها و کمبودها ، سرانجام پُرسوختند و «پُرپر» زدند.

دکتر مصدق بعنوان یک حقوقدان برجسته، بی شک به اهمیت استقلال قوه قضائیه از قوه مجریه واقف بود با اینهمه وی، اعضاء "فدائیان اسلام" و از جمله قاتل نخست وزیر سابق (رزم آرا) را از زندان آزاد کرد. او باگماردن شخصیت نا موجهی بنام لطفی (معروف به شیخ عبدالعلی لطفی) بعنوان وزیردادگستری کوشید تا "دیوان عالی کشور" (یعنی عالی‌ترین و مهم‌ترین مرجع قضائی کشور) را منحل سازد و دیوان عالی جدیدی به میل و اراده خود تشکیل دهد. دکتر محمد حسین موسوی (یکی از قضات برجسته و خوشنام آن دوره که از نزدیک عبدالعلی لطفی را می‌شناخت و در مباحثات و

لذا لازم بود که مصدق ضمن دوراندیشی نسبت به ماهیت ناپایدار و متزلزل این دوستان مختلف العقیده، در شعارها و عملکردهای سیاسی‌اش از اعتدال و عقلانیت سیاسی بیشتری برخوردار می‌بود (دوستانی که بزودی عملکردهای دکتر محمد مصدق را با چنگیز و هیتلر مقایسه کردند!) بعنوان مثال در حالیکه مذهبی متعصبی بنام باقر کاظمی، وزیر امور خارجه مصدق شد، و مهندس مهدی بازرگان اسلام پناه، معاون وزیر فرهنگ بود، دکتر مهدی آذر (پزشک عمومی) وزیر فرهنگ دولت دکتر مصدق گردید که اولین اقدامش بستن مدارس مختلط (دخترانه - پسرانه) بود! و یا در حالیکه خود دکتر مصدق با امضاء کردن قرآن و ارسال آن برای شخص شاه، وفاداری خود را نسبت به شاه و نظام سلطنت مشروطه اعلام می‌داشت مشاور نزدیک و سخنگوی دولت او (شادروان دکتر حسین فاطمی) در نشریه "باختر امروز" شدیدترین حملات را به خاندان سلطنتی ابراز می‌کرد و سوداهای دیگری در سر داشت. در راستای این التقاط سنت و تجدد بود که مصدق در سخنرانی‌ها و پیام‌های خویش - غالباً - ایران و اسلام را باهم و در کنار هم بکار می‌برد. از طرف دیگر: برخلاف جامعه مدنی (Société Civile) در جوامعی که هنوز توسعه اجتماعی و انکشاف طبقاتی در آن‌ها صورت نگرفته و جامعه هنوز در دوران پیشامدرن و به شکل "جامعه توده وار" (Société de Masse) بسر می‌برد، رهبران سیاسی غالباً در هیأت پیشوای فرهمند (charismatique) و "پدر ملت" تجلی می‌کنند. در اینجا دیگر "پیشوا" تنها رئیس دولت یا شخص مقتدر حکومت نیست بلکه کسی است که در برابرش نهاد مستغلی وجود ندارد و بهمین جهت پارلمان و دادگستری و دیگر نهادهای قانونی، بنام "مصلحت ملی" می‌توانند تعطیل شوند. از نظر "پیشوا" جوهر جنبش او در نصّ قوانین موضوعه (خصوصاً قانون اساسی) نیست بلکه در درک و دریافتی است که "پیشوا" می‌تواند از قوانین داشته باشد، بهمین جهت، او در موارد اساسی به "روح قانون" و "مصلحت اجتماعی" (که در واقع روح و مصلحت خود اوست) استناد می‌کند و حضور هیجانی مردم و "توده‌های همیشه در صحنه" را ملاک درستی عمل خود و "قوه تمییز و تشخیص مردم" می‌داند.

بررسی وقایع این دوران و خصوصاً نگاهی به اندیشه‌ها و عملکردهای سیاسی دکتر محمد مصدق، مصداق عینی یا بازتاب واقعی چنین جامعه ای می‌تواند باشد.

دکتر محمد مصدق - بعنوان یکی از برجسته ترین و پاک‌ترین نمایندگان جنبش مشروطه خواهی - میراث خوار تضادها و تناقضات بازمانده از این جنبش نیز بود. بررسی زندگی سیاسی او نشان می‌دهد که در التقاط بین سنت و تجدد، او گاهی به آن سو و گاهی به این سو کشیده شده است مثلاً: زمانی که روشنفکران و سیاستمداران برجسته ای چون محمد علی فروغی، کاظم زاده ایرانشهر، احمد کسروی و دکتر محمود افشار احداث راه آهن سراسری توسط رضاشاه و ایجاد ارتباط میان نواحی مختلف ایران را امری حیاتی و ضروری می‌دانستند، دکتر مصدق این کار را "بیهوده" و حتی آنرا "در خدمت منافع دولت‌های بیگانه" می‌دانست. او نیز فرزند زمانه خود بود (با همه ضعف‌ها و محدودیت‌هایش) مثلاً در فرهنگ سیاسی او، روستائیان ایران جایگاهی نداشتند بلکه تأکید و تکیه گاه اصلی او، توده‌های سنتی

این زمان نشان می‌دهد که مصدق در چنبره احساسات حاکم بر جامعه و نیز در اسارت "حفظ وجهت ملی" خود، با نوعی عصبیت، عدم انعطاف و خصوصاً عدم درک تعادل نیروهایش (که حالا دیگر بسیاری از آنها وی را "خائن" و "هیتر" و "چنگیز" خطاب می‌کردند) در آخرین لحظات نتوانست سیاست را بعنوان "هنر تحقق ممکنات" عرضه نماید، بهمین جهت در یک سرگردانی، آشفتگی، تناقض، تشتت و تردید عملی، سرانجام مذاکرات مربوط به چگونگی ملی شدن صنعت نفت را به بن بست کشانید. جرج مک گی معاون وزیر امور خارجه آمریکا (آچسن) که بعنوان دوست ایران مذاکرات مهمی با مصدق در آمریکا داشت، این آشفتگی‌ها و تردیدها و تناقض گویی‌های دکتر مصدق و سرانجام شکست مذاکرات را بخوبی نشان داده است (نگاه کنید به نشریه مهرگان، شماره ۳، ۴، ۱۳۸۰، خصوصاً صفحات ۲۱۳ - ۲۲۱).

کارل پوپر، وظیفه یک سیاستمدار صدیق را خوشبخت کردن جامعه یا تقلیل بدبختی‌هایش می‌داند و می‌گوید: در آنجا که سیاستمدار از تحقق این وظائف بازمی‌ماند، با صداقت و شهادت اخلاقی باید از کار، کناره گیرد تا از سوق دادن جامعه به آشوب و انقلاب جلوگیری گردد.

در شرایطی که مصدق، سیاست "همه چیز یا هیچ چیز" را در پیش گرفته بود گویا (به روایت سیدجلال الدین تهرانی) شاه توسط حسین علاء (سیاستمدار معروف) به مصدق پیغام داد "که با توجه به حساسیت انگلیسی‌ها و بن بست مذاکرات، بهتر است که از کار، کناره گیرد و هرکس که او (مصدق) صلاح بداند (مانند دکتر الهیار صالح) را به نخست وزیری انتخاب کند تا مذاکرات نفت از حالت بن بست و جامعه ایران از حالت التهاب و آشفتگی خارج شود و...". اما مصدق ضمن رد این پیشنهاد، جواب داد: "حالا می‌خواهید برای من، نخست وزیر هم تعیین کنید؟!"

بدین ترتیب: راه مذاکرات معقول و مناسب بسته شد چرا که بقول دکتر کریم سنجابی: "او (مصدق) به آخدی گوش نمی‌داد"... و این شاید یکی دیگر از مشخصات رهبران سیاسی در "جامعه توده وار" (Société de Masse) باشد که هنگامی صدای فاجعه یا تراژدی را می‌شنوند که دیگر، کار از کار گذشته است و اگر بپذیریم که "مظلومیت" از عناصر اساسی تراژدی بشمار می‌رود و اگر این "مظلومیت" را با پیشواسازی و شیعه گرایی تاریخی مان بهم آمیزیم، آنگاه به راز تداوم "کربلای ۲۸ مرداد" در ذهن و زبان رهبران سیاسی و روشنفکران ما واقف تر می‌شویم. محاکمه غیرقانونی و غیر عادلانه دکتر محمد مصدق در یک دادگاه نظامی (که بیشتر به یک نمایش مسخره شباهت داشت) و خصوصاً اعدام پیکر مجروح و تب دار جوان ترین و زیباترین چهره این تراژدی، یعنی دکتر حسین فاطمی (علیرغم بی میلی اولیه شاه) فضای "کربلای ۲۸ مرداد" را خونین تر و رژیم شاه را با نوعی "بحران مشروعیت سیاسی" روبرو ساخت، بحران مشروعیتی که - علیرغم اقدامات و اصلاحات اجتماعی شاه - تا انقلاب ۵۷ دامنگیر رژیم شاه بود.

تبلیغات گسترده و دیرپای حزب توده (که با وقوع ۲۸ مرداد، امید ایجاد ایرانستان وابسته به شوروی را بر باد رفته می‌دید)، همه و همه بقول شما "محکومیت تاریخی ۲۸ مرداد" را برحافظه تاریخی جامعه ما تثبیت کرد. از این زمان - باردیگر - تاریخ به تقویم بدل گردید و عقل نقاد به عقل نقال،

جلسات کمیسیون‌های وزیردادگستری وقت شرکت می‌کرد) در خاطراتش بنام "دریادمانده ها، از بربادرفته‌ها" ضمن نشان دادن شخصیت و عملکردهای غیرقانونی عبدالعلی لطفی در "پاکسازی" قضات شریف و مستقل، می‌نویسد: "... بدین ترتیب در شرایطی که کشور نیاز به آرامش داشت، با تصفیه‌های خودسرانه، بزرگ‌ترین قضات کشور علیه مصدق و حکومت او، برانگیخته شدند."

در درگیری‌ها و مناقشات مصدق با مجلس و شاه، او نه به نص قانون اساسی بلکه به "روح" آن استناد می‌کرد، مثلاً او با همین "روح قانون اساسی" در مرداد ماه سال ۳۲ فرمان شاه (مبنی بر عزل او از نخست وزیری) را رد کرد در حالیکه فراموش کرده بود که یکسال قبل (پس از حوادث ۳۰ تیر) او با همین فرمان شاه به نخست وزیری منصوب شده بود. مصدق، مجلس شورای ملی را "باشگاهی از خائنین به مصالح ملت" می‌نامید. او مصالح ملت را آنچنان که خود می‌خواست تفسیر می‌کرد و در این راه تا آنجا پیش رفت که انتخابات مجلس دوره هفدهم را که تحت نظارت دولت خود او برگزار شده بود، به محض آگاهی از باخت کاندیداهای جبهه ملی در شهرستان‌ها، باطل ساخت و سپس در یک شرایط نامتعارف، هیجانی، شتابزده و غیردمکراتیک با حمایت حزب توده و کشاندن "توده همیشه در صحنه" و انجام یک همه پرسی یا رفراندوم (در مرداد ماه ۳۲ (کوشید تا قدرت و مشروعیت اجتماعی - سیاسی خود را در برابر شاه و نمایندگان مجلس، عیان سازد، اقدامی که حتی با مخالفت یاران نزدیکش مانند دکتر غلامحسین صدیقی (وزیر کشور) و دکتر سنجابی همراه بود.

ظاهراً تنها چند روز وقت لازم بود تا در غیبت شاه و بی تفاوتی حیرت انگیز "توده همیشه در صحنه"، مصدق و یاران و مشاوران اندکش با "واقعیت تلخ" روبرو گردند: کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ "کودتا"ئی که آنرا "آسان‌ترین و ارزان‌ترین کودتای جهان" نامیده‌اند!

تلاش - چنانکه گفتیم مبارزه علیه واگذاری امتیازهای غیرعادلانه سیاسی و اقتصادی به اتباع خارجی و دول قدرتمند در ایران از قدمتی بیش از نهضت ملی شدن نفت برخوردار است. با وجود این، پیکار نفت به رهبری دکتر مصدق و دولت وی، سرآمد و نقطه اوج مبارزات ضداستعماری و استقلال طلبانه ملت ایران ارزیابی می‌گردد. بنابراین آیا بدیهی و طبیعی نیست که واقعه ۲۸ مرداد و اقداماتی که بر علیه دکتر مصدق صورت گرفت، می‌بایست به محکومیتی تاریخی دچار گردد؟

میرفطروس - در آن هنگام جبهه ملی، اکثریتی در مجلس نداشت بلکه بقول دکتر مصدق "دولتش بر احساسات عامه مردم متکی بود". دکتر مصدق - بعنوان یکی از پاک‌ترین و فسادناپذیرترین نمایندگان مشروطه خواهی - با مبارزه قاطعانه علیه استعمار انگلیس و سرانجام با ملی کردن صنعت نفت، رسالت تاریخی خویش را انجام داده بود و با حضور در سازمان ملل و دادگاه لاهه، تأثیرات شگرفی در فضای سیاسی بین المللی و خصوصاً در کشورهای نفت خیز خاورمیانه باقی گذاشته بود، بنابراین لازم بود که او با دوراندیشی و بدور از عصبیت‌ها و عواطف حاکم بر جامعه، مذاکرات نهائی با شرکت نفت را با عقلانیت سیاسی بیشتر به پیش ببرد، بررسی روند مذاکرات و حوادث در

وگره همانطور که شما هم اشاره کرده‌اید، اهمیت سیاسی - تاریخی اقدام قوام السلطنه در مذاکرات نفت با شوروی‌ها و خروج سربازان روسی از ایران و در نتیجه: نجات آذربایجان کمتر از اهمیت ملی کردن صنعت نفت نیست. جالب است که در این قضیه مهم، دکتر مصدق، شخص قوام السلطنه را بهترین و شایسته‌ترین فرد برای پیشبرد مسئله نفت شمال و ختم غائله آذربایجان می‌دانست (هر چند که بعد - در حوادث منجر به ۳۰ تیر ۱۳۳۱ - این دو سیاستمدار کهنه کار در برابر یکدیگر قرار گرفتند). می‌خواهم بگویم که هم رضا شاه و محمدرضاشاه، هم قوام السلطنه و دکتر مصدق، در بلندپروازی‌های خویش، ایران را سربلند و آزاد و آباد می‌خواستند هرچند که سرانجام هریک - چونان عقابی بلند پرواز - در فضای تنگ محدودیت‌ها و ضعف‌ها و کمبودها، پُرسوختند و "پَرپر" زدند. برزندگی و زمانه آنان می‌توان نگرینست و چیزها آموخت اما مُسلماً دیگر نمی‌توان در آن زمینه‌ها و زمانه‌ها زندگی کرد. کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و سقوط دولت ملی دکتر مصدق مُسلماً خونین‌تر و زینبارتراز کودتای نظامیان شیلی و سقوط حکومت ملی دکتر آئنده نبود اما روشن‌فکران و رهبران سیاسی شیلی (مانند روشن‌فکران و رهبران سیاسی اسپانیا و آفریقای جنوبی) با عقلانیت و مدنیّت سیاسی خویش کوشیدند تا بر گذشته خونبار خویش فائق آیند و حال و آینده را قربانی گذشته ناشاد خویش نسازند.

○ **مباحثات سیاسی در ایران دوره دکتر مصدق، چیزی جز خشم و هیاهوی ذهن‌های توسعه نیافته نبود... و دریغا که هنوز نیز در چینه ذهن و زبان بسیاری از روشن‌فکران و رهبران سیاسی ما بر پاشنه همان «توسعه نیافتگی ذهنی» می‌چرخد.**

اریک اشناک (یکی از رهبران حزب سوسیالیست شیلی در زمان آئنده که پس از سال‌ها تبعید، به شیلی بازگشته) می‌گوید: "حزب من در حوادثی که منجر به کودتای نظامی پینوشه شد و ما از آن، آسیب‌های فراوان دیدیم، از بازیگران اصلی بود و از این بابت، پوزش و توبه ای به ملت خویش بدهکاریم." برای چیرگی بر تاریخ، با ید از آن فاصله گرفت. بقول فرزانه ای: "زندگی کوتاه است، ولی حقیقت، دورتر می‌رود و بیشتر عمر می‌کند، بکوشیم تا حقیقت را - همه حقیقت را - بگوئیم."

تلاش - آقای میرفطروس با سپاس همیشگی از شما

سقوط کرد و اندیشه سیاسی به آئین‌ها و عزاداری‌های سیاسی تبدیل شد و بقول فروغ فرخزاد:

"مرداب‌های الکل
انبوه بی تحرک روشن‌فکران را
به ژرفنای خویش کشیدند
در دیدگان آینه‌ها گوئی
حرکات و رنگ‌ها و تصاویر
وارونه منعکس می‌گشت
دیگر کسی به عشق نیاندیشید
و هیچکس، دیگر به هیچ چیز نیاندیشید."

هم از این روست که گفته‌ام: انقلاب اسلامی ایران، "محصول" عصبیت‌ها، دشمنی‌ها و نا اندیشی‌های روشن‌فکران و رهبران سیاسی ما در تمامیت این دوران است.

تلاش - نمونه‌های دیگری از مبارزات کامیاب بر علیه دست اندازیهایی بیگانگان به استقلال و تمامیت ارضی ایران و در دفاع و حفظ حقوق ملت ایران وجود دارند که متأسفانه کمتر در اسناد و آثار تاریخی از آن‌ها به نیکی یاد شده و قدر و جایگاه آن‌ها برای نسل‌های بعدی کمتر شناخته شده است. از جمله عدم موفقیت نقشه‌ها و مقاصد اتحاد جماهیر شوروی سابق برای گرفتن امتیاز نفت شمال در اثر همکاری هوشمندانه و بیسابقه میان قوام و مصدق و به پشتیبانی مجلس، وادار به عقب نشینی کردن نیروهای اشغالگر شوروی از خاک کشور با کاردانی و سیاست دقیق قوام السلطنه و رفع خطر تجزیه خاک ایران و حفظ آذربایجان و کردستان از طریق قاطعیت دولت قوام در سرکوب عوامل و عناصر دست نشانده سیاست‌های شوروی در ایران.

علت سکوت بخش اعظم جامعه سیاسی ایران در قبال این نمونه‌ها - که اهمیتشان بی تردید کمتر از نهضت ملی شدن نفت نیست - تا کنون چه بوده است؟

میرفطروس - اینکه در اسناد تاریخی ما از بعضی دولتمردان و سیاستمداران خدمتگزار ما به نیکی یاد نشده و یا نسل‌های بعدی کمتر آن‌ها را شناخته‌اند، ناشی از همان "سیاه و سپید دیدن شخصیت‌ها" و حاصل همان فضای جادویی "یزدان" و "اهریمن" است. از این گذشته، بنظر من بخشی از نسل‌هایی که در تاریخ معاصر ایران زیسته‌اند، قربانی نوعی "تاریخ ایدئولوژیک" شده‌اند. در واقع بخش مهمی از تاریخ معاصر ایران در سیطره و سیادت "ایدئولوژی‌های فریبا" (خصوصاً حزب توده) مانند آئینه شکسته ای است که تصاویر کج و معوجی از سیاستمداران ما بدست می‌دهد. بقول سعدی:

تو ای نیک بخت این نه شکل من است
ولیکن قلم، در کف دشمن است

نگاهی دیگر به تاریخ

گفتگو با باقر پرهام

داده شد، بهترینشان را انتخاب کرد تا جای پای دولت ملی مستحکم شود و کار نفت بدون دردسر حقوقی غیرقابل حل به دست ایرانیان به راه بیفتد و اگر هم مساله ای باقی ماند چند وقت یا چند سال دیگر، ایران با نیروی بیشتر و با زمینه آماده‌تری به مقابله با آن‌ها برود؟ مسائلی از این گونه بسیار می‌تواند مطرح شود. بنابراین، امعان نظر درست و سنجیده در باب ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ منوط به این است که همه جوانب این مساله با دید امروزی - یعنی با داشتن اطلاعات امروزی - مورد بررسی قرار گیرد. یک چنین بررسی نه تنها غیر ضروری و زائد نیست بلکه برای همه علاقمندان به سیاست در کشور ما از واجبات است. گیرم در طرح این گونه مسائل نیز چگونگی نگره ما به مساله اهمیت دارد. یعنی این که ما از چه زاویه‌ای به موضوع نگاه می‌کنیم: بی‌غرضانه، براساس استدلال و خرد، برپایه درک درست از سیاست و مفهوم سیاستمدار و وظائف و مسئولیت‌های او، و بر مبنای تحقیق درست علمی در اسناد و مدارک موجود؟ یا به انگیزه احساسات و عواطف شخصی، حبّ به یک طرف و بُغض نسبت به طرف دیگر، بدون توجه به آنچه اسناد مربوط به رویدادها روایت می‌کنند؟ کدام یک؟ از سوی دیگر، نگرش یا توجه ما به ۲۸ مرداد و چگونگی آن برای روشن شدن موضوع، پندگرفتن از وقایع برای جلوگیری از تکرار آن‌ها در آینده است، یا به عنوان ذکر مصائب و فجایعی که مثلاً بر قوم و قبیله ما رفته، و یادآوری درد و رنج‌های ناشی از آن‌ها باید عاملی باشد برای بیدار نگاه داشتن حس انتقام جوئی و کینه توزی ما و تقاص گرفتن از کسانی که به ما بد کرده‌اند و هرگز نبخشودن آن‌ها چنانکه در جوامع ایلی - قبیله‌ای گذشته مرسوم بود؟ کدام یک؟ آیا گذشته باید چنان در تعیین نوع رفتار امروزی ما مؤثر باشد که دست و پای مان را ببندد چنان که به هیچ کار مثبتی برای پاسخگویی به مسائل امروزی مان توانا نباشیم؟ اختلاف نظر، و حتی دشمنی و بدکردن در همه زمان‌ها و در همه جوامع جهان بوده. ولی وجود این گونه سوابق مانع از برقراری آشتی و صفا نیست. اگر غیر از این باشد باید گفت واژه‌هایی چون صلح، سازش، مناسبات دوستانه، همکاری، آشتی، و مانند این‌ها، هیچ گاه در قاموس سیاست بشری معنایی نخواهند داشت. به عنوان مثال، آلمانی و فرانسوی باید همچنان برسر اختلافات دیرینه‌شان در مورد مسائل مرزی و جنگ‌هایی که با هم داشته‌اند بمانند و با یکدیگر دشمنی کنند، ویتنامی‌ها نباید هرگز با آمریکاییان رابطه ای برقرار سازند، و ایرانی و عرب باید همیشه با هم بجنگند، و قس علیهذا. بنابراین بحث اصولی در باب ۲۸ مرداد یک چیز است، و مثلاً بهانه کردن مساله ۲۸ مرداد برای دامن زدن به تفرقه سیاسی و جلوگیری از اتفاق نظر ایرانیان امروز برسر مسائل کنونی کشورشان یک چیز دیگر. بحث اصولی وظیفه هر ایرانی است و آگاهی ما را نسبت به گذشته مان و بصیرت مان را نسبت به آینده بیشتر می‌کند، در حالی که بهانه



تلاش - آقای پرهام، چنین بنظر می‌رسد واقعه ۲۸ مرداد پس از گذشت ۵۰ سال هنوز هم مسئله روز ماست و بهمان شدت روزها و سالهای نخست گفتمان سیاسی ما را تحت تأثیر خود دارد. تا حدی که برخی از دوستان و یاران قدیمیتان در پاسخ به فراخوان شما مبنی بر ایجاد جبهه‌ای گسترده و متحد از همه نیروهای وفادار به دمکراسی در مبارزه علیه جمهوری اسلامی، ۲۸ مرداد را سد راه فرآیند عینیت یافتن چنین اتحاد گسترده‌ای قرار داده‌اند. از نظر شما جایگاه این واقعه در بحث‌های امروز ما کجاست و آیا می‌تواند توجه ما را از وظائف اصلی امان منحرف سازد؟

پرهام - رویدادهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در تاریخ کشور ما از چنان اهمیتی برخوردار هستند که هرگونه بی‌توجهی نسبت به آن‌ها و یا سرسری گذشتن از آن‌ها به نظر من گناهی نابخشودنی است. همه کسانی که به امر سیاست در ایران علاقمند هستند و می‌خواهند در مسائل سیاسی این کشور آگاهانه نظر بدهند باید این رویدادها را به درستی بشناسند و به حدود مسئولیت انواع و اقسام عوامل دخیل در آن‌ها بی‌غرضانه پی ببرند. چرا کار به کودتا کشید؟ چه اشتباهات یا غفلت‌هایی سبب شدند که مصدق در کار حل مساله نفت فرو بماند؟ آیا طرح مساله ملی شدن صنعت نفت در قالبی صرفاً حقوقی، بدون توجه به امکانات استخراج و تولید و بویژه عرضه و توزیع نفت در جهان، کاری خردمندانه بود؟ بهتر نبود از بین همه پیشنهادهایی که به ایران

های نفتی بر بازار تولید و توزیع نفت در جهان و حمایت دوکشور قدرتمند انگلیس و آمریکا از این سلطه - توجه نکرد و بر تلقی صرفاً حقوقی خودش - یعنی حق هر ملتی دائر بر ملی کردن منابع خویش - پا فشرده، چرا به جای پرداختن به حل مساله نفت که موضوع و بنیاد اصلی برنامه حکومت اش بود، موضوع اختلاف با شاه و دربار و به طور کلی حدود اختیارات شاه و دولت در نظام مشروطه را پیش کشید و تا آنجا پیش رفت که دعوی دموکراسی را نیز بر دعوی با شرکت نفت خارجی بیفزاید، چرا در دعوی با شرکت نفت خارجی کوشید مساله را از حد شرکت خارج کرده به جنگ انگلیس برود و بخواهد به نفوذ انگلستان در کشور خاتمه بدهد، چرا با وجود احترامی که در همه عمر سیاسی اش برای مجلس و رأی نمایندگان قائل بود با استفاده از اختیارات مجلس را منحل کرد، بطور خلاصه، چرا خودش و دولت اش را، بدون داشتن آمادگی های لازم و تنها به اتکاء این که می تواند مردم را در خیابان ها جمع کند و حمایت کوچکی و بازار را داشته باشد، در چند جبهه مختلف وارد نبرد کرد. آری، طرح مساله کودتا، بدون پاسخ دادن به همه این چراها که گفتم به هیچ جایی نمی رسد و چیزی بردانش و بینش ما نمی افزاید و ادامه همان دعوی حیدری - نعمتی گذشته خواهد بود که در آن دعوی طرفین دعوا از قبل معلوم است و هیچ کس هم حاضر به ذره ای کوتاه آمدن نیست چرا که ماهیت دعوا، ایلی - قبیله ای، یا ایدئولوژیکی - مذهبی، است. و چنین دعوایی نیز سرانجامی ندارند و تا ابد می شود نشست و به دعوا ادامه داد. من، تا پیش از خواندن کتاب های آقای فواد روحانی، بویژه کتاب زندگی سیاسی مصدق، و دو جلد کتاب با ارزش خواب آشفته نفت از مورخ و تحلیلگر جدی معاصرمان آقای دکتر محمد علی موحد، پیش از مراجعه به اسناد محاکمه دکتر مصدق که توسط وکیل مدافع خود او به چاپ رسیده، و پیش از خواندن خاطرات کسانی چون رزولت و وودهاوس و هندرسن، براساس همان آگاهی های بسیار احساساتی و تزریق شده به خودمان در همان دوران جوانی که همگی طرفدار مصدق بودیم و در ۳۰ تیر فریاد «یا مرگ یا مصدق» مان گوش فلک را کر کرده بود، همین دید سطحی نگر و کودتا بین بدون توجه به دلایل و زمینه های کودتا را کورکورانه برای خودم تکرار می کردم چون با احساسات دوره جوانی ام سازگار بود. ولی پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ - پس از آن که ضربه خمینیزم فرود آمد و همه ما را به تأمل و تفکر واداشت، و بخصوص پس از آن که قلمها به کار افتاد و اسناد و کتابها و خاطرات یکی پس از دیگری منتشر شدند و ما هم نشستیم و خواندیم و افسوس خوردیم، دیگر موجی نمی بینم که همچنان مانند آن جوان ۱۷ ساله ای که بودم و فریاد می زدم «یا مرگ یا مصدق» عمل کنم، همچنان چشمم را به روی اسناد ببندم، و همچنان فکر کنم که جدال مصدق در ماجرای نفت، جدال میان «نور» و «ظلمت» بوده، یک طرف هیچ گناهی نداشته و طرف دیگر به کلی مجسمه گناه و خیانت و توطئه بوده است. این خلاف واقعیت، خلاف حقیقت، خلاف وجدان و داوری اخلاق است. فرصت کم بنده، که این روزها بیشتر در سفرم تا در حضر، اجازه ورود به مطلب را بیش از این حد نمی دهد چرا که ناچار خواهم شد دوباره به اسناد و مدارک روی بیاورم و برای هر عبارت و گزاره ای سندی ارائه بدهم و این عجلتاً در امکان وقت و فرصت من نیست. اگر بخواهم

قراردادن ۲۸ مرداد برای جلوگیری از اتحاد نظر و عمل ایرانیان در برخورد با برخی مسائل حاد امروزی که سرنوشت ما و نسل های آینده ما در گروه حل آنهاست - مثلاً ضرورت مبارزه ملی با جمهوری اسلامی برای برقراری دموکراسی در ایران - به نظر من تفرقه اندازی در اتحاد عمل مردم، و بنابراین، خدمت به آخوندها و خیانت به آرمان های ملی خواهد بود. خلاصه این که حدت مسائل فعلی و ضرورت همداستانی در عمل برای مقابله با آنها نباید عاملی شود که ما هیچ فرد یا گروهی را از نگرش به مسائل گذشته بازداریم و از او بخواهیم که زبان اش را ببندد و چیزی نگوید، و نباید هم محملی و بهانه ای باشد برای این که بنشینیم و ورد گذشته ها را بگیریم و برای مصائب گذشته آنچنان اشک بریزیم و تعزیه گردانی کنیم که هیچگونه اتفاق نظر و اتحاد عملی برای پاسخگویی به مسائل امروز جامعه امکان پذیر نشود. هر دو طرف این افراط کاری ها نادرست است. گذشته را باید خردمندانه دید، از آن پند گرفت اما در بند آن اسیر نماند.

تلاش - آقای علی اصغر حاج سیدجوادی در مقاله خود در نیمروز تحت عنوان (مرثیه ای بر «فاجعه کربلای مرداد» - اگر آن تجربه سرکوب نمی شد) در پاسخ به پرهام می گوید:

«تجربه بزرگ ملی شدن صنعت نفت اگر به توطئه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یعنی خیانت محمدرضا شاه و توطئه آمریکا و انگلیس گرفتار و سرکوب نمی شد هم حقوق ملت در قانون اساسی مشروطه که بدست شاه پایمال شده بود اعاده می شد و هم دست بیگانگان از دخالت در سیاست ایران قطع می شد و هم زمینه برای کشیده شدن ملت ایران به سوی انقلاب و انتقال نظام سیاسی مملکت از سلطنت خودکامه شاه به ولایت مطلقه آخوند فراهم نمی گردید.»

آیا فکر نمی کنید این گفته های آقای حاج سید جوادی - که تنها نظر ایشان نیست و چندین دهه است که ما آنها را همواره و به تکرار می شنویم - جایگزین ساختن تخیل و آرزو بجای واقعیت هاست؟

آثار چندی که در همین چند ساله گذشته منتشر شده اند، چهره دیگری از واقعیت های جهان، ایران در برابر نهضت و رهبری آن ارائه می دهند. آیا امروز می توان گفت اگر نگاه رهبری نهضت ملی نسبت به امکانات خود و «توان ملی» و از عهده برآمدن مشکلات واقع بینانه تر بود، آنگاه ایران سرنوشتی دیگر می یافت؟

پرهام - طرح مساله به شیوه ای که شما از قول آقای حاج سید جوادی (به نقل از نشریه نیمروز) آورده اید تکرار همان برخورد احساساتی، از سر حب و بغض، بدون توجه به رویدادها و اسناد است که اغلب ما - ما، یعنی طرفداران مصدق و مخالفان شاه، که خود من نیز تا سال های سال جزوشان بودم - در گذشته داشته ایم. بنا را یکسره بر «خیانت» شاه، «مظلومیت» مصدق، و «توطئه» انگلیس و آمریکا گذاشتن، بدون طرح این سؤال ها که چرا مصدق در کار حل مساله نفت فروماند، چرا همه پیشنهادها را رد کرد، چرا به نصایح و نظرات سفرای آمریکا - گریدی، و بعد هم هندرسن تا دست کم دوسه ماه مانده به کودتا - در مورد حقایق و واقعیات مربوط به سلطه کارتل

ولی پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ - پس از آن که ضربه خمینیزم فرود آمد و همه ما را به تأمل و تفکر واداشت، و بخصوص پس از آن که قلم‌ها به کار افتاد و اسناد و کتاب‌ها و خاطرات یکی پس از دیگری منتشر شدند و ما هم نشستیم و خواندیم و افسوس خوردیم، دیگر موجبی نمی‌بینم که همچنان مانند آن جوان ۱۷ ساله‌ای که بودم و فریاد می‌زدم «یا مرگ یا مصدق» عمل کنم، همچنان چشمم را به روی اسناد ببندم، و همچنان فکر کنم که جدال مصدق در ماجرای نفت، جدال میان «نور» و «ظلمت» بوده، یک طرف هیچ گناهی نداشته و طرف دیگر به کلی مجسمه گناه و خیانت و توطئه بوده است. این خلاف واقعیت، خلاف حقیقت، خلاف وجدان و داوری اخلاق است.

نظرم را در باره نحوه عمل و شخصیت مرحوم دکتر مصدق در چند جمله خلاصه کنم، مثل گذشته (یعنی مصاحبه گذشته) خواهم گفت دکتر مصدق از مردان پاکدامن و میهن پرست، در عرصه سیاست کشور ما بود که در زمینه حکومت و فرمانروایی به قانون مشروطه وفادار بود، عقاید لیبرالی داشت، به قانون احترام می‌گذاشت. ولی هنگامی که مسئولیت حل مساله نفت را که خود از بانیان آن بود (در ماجرای طرح ملی شدن صنایع نفت) پذیرفت و در مقام نخست وزیر قرار گرفت وظیفه داشت این مساله را با توجه به امکانات جامعه ما در حل مساله به سرانجامی برساند و آن را به دعوایی تبدیل نکند که یافتن راه برون رفت از آن نه در اختیار و توانایی

۱۳۳۲ در سازمان جوانان حزب ایران در رشت رفت و آمد و فعالیت داشتم. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ادامه رفت و آمده‌ایم با دوستان همان سازمان و اظهار احساساتم در انشاهایی که در دبیرستان می‌نوشتم باعث دستگیری‌ام شد. چند روزی در زندان به سربردم و بعد پرونده‌ام که به دادگستری رفته بود با صدور قرار کفالت موقتاً مسکوت ماند و آزاد شدم. بعد از چند ماه دوباره در ۱۳۳۳ به همین دلائل بازداشت شدم. این بار پرونده‌ام به بازپرسی ارتش رفت ولی پس از قرار بازپرسی دوباره آزاد شدم. رسیدگی بعدی به آن پرونده‌ها در دادرسی ارتش منجر به یک محکومیت شش ماهه به زندان شد. باری، از ۱۳۳۳ به بعد عملاً از آن گونه فعالیت‌های دوره دانش آموزی و جوانی کناره گرفتم و در نتیجه در طول پنجاه سال گذشته‌ای که از عمرم می‌گذرد در حزب و دسته‌ای فعالیت و عضویت نداشته‌ام. ولی احساسات دوره دانش آموزی مان در طرفداری از مصدق و نهضت ملی تا سال‌های سال همچنان در من بود. یاد نمی‌رود که در ۳۰ تیر ۱۳۳۱، که علیه قوام السلطنه در رشت تظاهرات می‌کردیم و فریاد «یا مرگ یا مصدق» را در جلوی صف سربازان مسلح تیپ رشت، که سرنیزه‌های تفنگ‌هایشان درست روی سینه‌های ما که در صفوف اول بودیم قرار داشت، آن قدر ادامه دادیم و آن‌ها نیز آن قدر ایستادگی کردند تا زمانی که حوالی ساعت ۶ بعدازظهر خبر رسید که قوام استعفاء کرده است. سربازان به دستور فرمانده خویش کنار رفتند و ما شادی کنان در حالی که هزاران تن پشت سرما بودند به میدان شهرداری رشت سرازیر شدیم. باری، با آن که از ۱۳۳۱ به بعد درگیر هیچ فعالیت حزبی و سیاسی نبوده‌ام اما چنانکه گفتم ذهنیت سیاسی مان از همان ایام و تحت تأثیر همان رویداد ۲۸ مرداد، بسته شدن احزاب و تحکیم سلطه سیاسی استبدادی بر جامعه ما، شکل گرفته بود و این ذهنیت تا روزی که آخوندها جنبش اعتراضی آزادیخواهانه و مشارکت سیاسی طلبانه نیروهای دموکراتیک جامعه مدنی ما را در سال‌های ۵۵ و ۵۶ قاپدند و همه چیز زیر سلطه آنان درآمد و به «انقلاب اسلامی» انجامید ادامه داشت. ضربه همین سلطه آخوندی بود که همه ما را به فکر کردن واداشت و درآمدن آثار و کتاب‌های تازه در باب رویدادهای پس از مشروطیت، روی کارآمدن رضاشاه (کتاب بسیار خواندنی و با ارزش سیروس غنی از مهم‌ترین آن‌هاست) و

خودش باشد نه در اختیار و توانایی کل جامعه ما. ولی متأسفانه مصدق چنین نکرد. او بر تلقی صرفاً حقوقی‌اش از موضوع ملی شدن پافشرد، به نصایح و راهنمایی‌های سفرای آمریکا توجه نکرد، کار را به جایی رساند که سفیر آمریکا نیز ناگزیر به واشنگتن برگشت و به مسئولان دولت خود خبرداد که امید مصالحه با مصدق داشتن بی پایه است، بروید و هر کاری که می‌خواهید بکنید. در نتیجه، انگلستان در نقشه‌های خودش کامیاب شد. یعنی زمینه همکاری آمریکا با انگلیس، که از آغاز طرفدار اقدام کودتایی علیه مصدق بود، فراهم گردید. در نتیجه، من می‌گویم سرداری که لشگرش را بدون در نظر گرفتن میزان توانایی‌های خودش و قدرت دشمن‌اش به جنگ دشمنی ببرد و دعوایی را آغاز کند که از پیش معلوم است جز شکست و از دست دادن لشگریان‌اش نتیجه‌ای نخواهد داشت، سردار لایقی نیست و به جای خدمت ممکن است در عین حُسن نیت بدبختی به بار بیاورد. این تیره‌کسانی نیست که کودتای ۲۸ مرداد را به صورتی که رخ داد به راه انداختند. این بازشناسی سهم خود مصدق و جبهه ملی در دادن بهانه و فراهم کردن شرایط آن اشتباه تاریخی - یا هر چه که می‌خواهید اسمش را بگذارید - است. اشتباه فاجعه باری که شرایط را برای برآمدن روحانیت مدعی قدرت و برباد رفتن مشروعیت پادشاهی محمد رضاشاه و سلطه آخوندها برکشورما در ۱۳۵۷ آماده کرد.

تلاش - آقای پرهام پس از این دو پرسش، اجازه دهید اندکی به جزئیات یعنی حوادث آن روزهای بحرانی ۲۵ تا ۲۸ مرداد بازگشته و بیاری مشاهدات و خاطرات شما بعنوان شاهد عینی به تصویر زنده تری از چگونگی واقعیت‌های پشت پرده سیاست دست بیاوریم.

فکر می‌کنم سال‌های پیکار نفت مصادف بوده است با سنین جوانی شما. بنظر نمی‌آید شما در آن روزها ناظر بی عمل بوده باشید. مهم‌ترین مشاهدات شما در این روزها چه بود؟

پرهام - من در ماجرای به قدرت رسیدن دکتر مصدق و دعوی نفت دانش آموزی ۱۶ ساله بودم، و طرفدار مصدق. در فاصله سال‌های ۱۳۳۰ تا مرداد

فهمیدیم که قضیه چیست و آن حادثه‌ای که پان ایرانی است ها منتظرش بودند چه بوده. ولی هنوز نمی‌دانستیم که این جماعت طلیعه افراد کودتاجی هستند. گروهی بودند در حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر. از ظاهرشان پیدا بود که بیشتر عمله و اکره، پرتقال فروش (چون بعضی‌ها تخته پاره‌های جعبه‌های پرتقال فروشی را در دست داشتند) و خلاصه از لات و لوت‌های طبقه پائین شهری‌اند. این‌ها را که دیدیم من به دوستم گفتم ناصر نکند این‌ها در کوچه ظهیرالاسلام به حزب ایران حمله کرده باشند. با این حرف، همان طور که این گروه به سمت اول خیابان خانقاه و به طرف پان ایرانی است ها نزدیک‌تر می‌شدند، من و دوستم به سوی کوچه ظهیرالاسلام به راه افتادیم. چون به کلوب حزب ایران رسیدیم معلوم شد حدس ما درست بوده: این افراد قبل از سرازیر شدن به خیابان شاه آباد به قصد پان ایرانی است ها کلوب حزب ایران را خراب کرده و همه چیزش را شکسته و توی حیاط ریخته بودند. ما دوتا، باز در حال و هوای درگیری‌های معمولی بین احزاب بودیم و اصلاً به فکر کودتا نبودیم. زیرا روز ۲۵ مرداد دولت اعلام کرده بود کودتا شکست خورده و افسران مسئول آن دستگیر شده‌اند. در روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد نیز من همراه شوهر خواهرم در دیگر نقاط شهر، از جمله میدان سپه، میدان ۲۴ اسفند، و مانند این‌ها، شاهد تظاهرات مردم، بویژه افراد حزب توده، و انداختن مجسمه‌های شاه و پدرش رضاشاه بودم. بنابراین اصلاً باورمان نمی‌شد که موضوع دیگری جز برخورد معمولی میان احزاب مخالف، که آن روزها دیده می‌شد، چیزی شده باشد. به همین دلیل دونفری، من و دوستم، شروع کردیم به جمع و جور کردن اثاث درهم ریخته و شکسته کلوب حزب ایران و به خیال خودمان مرمت کردن خرابی‌ها. چندساعتی که از این ماجرا گذشت گاه عابرینی از توی کوچه ظهیرالاسلام از در ورودی سری به داخل حیاط می‌انداختند و چون ما دوتا را سرگرم جمع و جور کردن می‌دیدند به ما می‌گفتند خارج شوید و به منزلتان بروید. کودتا شده است. جانتان در خطر است. ولی ما دوتا کله خر همچنان به کار خودمان سرگرم بودیم تا هوا تاریک شد و ساعت نزدیک ۸ شب. صدای اتوموبیل پلیس که بلندگوش داشت اعلام می‌کرد که از همکاری هم وطنان متشکر است و از آنان می‌خواست که به منزل بروند چون می‌گفت حکومت نظامی برقرار شده است و کسی نباید در خیابان‌ها باشد. باری، اینجا بود که ما دوتا تصمیم گرفتیم از در زیر چاپخانه خارج شویم و از یکدیگر جدا شویم. من به سمت خیابان مخصوص، که خانه خواهرم در آنجا بود، به راه افتادم. گلپایگانی هم به طرف خانه خودش یا بستگان اش رفت. دیگر هم همدیگر را ندیدیم. من همانطور که پیاده از شاه آباد و مخبرالدوله و لاله زار به خیابان سپه رسیدم و داشتم به طرف انتهای سپه حرکت می‌کردم که به سمت مخصوص بروم، دیدم وضع عجیبی است. افرادی از مردم، که غالباً سروضع درستی نداشتند، هرکدام چیزی در دست یا در بغل دارند: یکی رادیو دارد، یکی بخاری، یکی پرده، یکی در و دیگری پنجره یا چیزهایی شبیه به این. همه از طرف خیابان کاخ می‌آمدند و در خیابان سپه و کوچه‌ها و خیابان‌های اطراف آن پراکنده می‌شدند. به خانه که رسیدیم فهمیدیم قضیه چیست: اینان غارتگران خانه مصدق بودند که در حوالی ساعت ۷ شب که مقاومت محافظان آنجا تمام شده بود و خانه به تصرف مهاجمان درآمده بود خانه

کتاب‌های دیگر در مورد نفت و جریان نهضت ملی که به آن‌ها اشاره کردم زمینه ساز ذهنیت تازه‌ای در من شد که آثارش را امروزی می‌بینید. بنابراین، به قول شما، من با همه نوجوانی در آن سال‌های ۳۰ تا ۳۲، «ناظر بی عمل» نبودم. درگیر بودم. نخستین سفرم به تهران در روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ بود. خواهرم با مردی ازدواج کرده به تهران رفته بود. من برای اولین بار به تهران می‌رفتم تا از خانواده خواهرم و شوهر و بچه‌های او دیداری داشته باشم. صبح روز ۲۵ مرداد که از گاراژ شیشه، یکی از بنگاه‌های مسافبری رشت، به راه می‌افتادیم رادیوی اتوبوس خبر دستگیری سرهنگ نصیری و شکست کودتای او را اعلام داشت. دونفر دیگر از دوستان هم‌دوره مدرسه در این سفر با من بودند. با یکی از آن‌ها قرار گذاشتیم که روز ۲۸ مرداد در اولین فرصت در باشگاه حزب ایران در کوچه ظهیرالاسلام همدیگر را بازیبیم. اسمش ناصر گلپایگانی بود. بعدها به ارتش رفت و افسر شد و من دیگر هرگز او را ندیدم.

صبح روز ۲۸ مرداد بنا به قرارمان به کوچه ظهیرالاسلام آمدیم. باشگاه حزب ایران در آن کوچه در طبقه دوم ساختمانی قرار داشت که طبقه زیرین اش یک چاپخانه بود. از درون حیاط ساختمان دری به آن چاپخانه باز می‌شد که از آنجا می‌توانستی به چاپخانه و بعد از طریق در ورودی چاپخانه به خیابان شاه آباد راه بیایی. باری، ما دوتا نخست به کلوب حزب ایران رسیدیم. حدود ساعت ۹ صبح بود. در کلوب، که درش باز بود، کسی غیر از ما نبود، جز گویا فردی که سرایدار و آبدارچی آنجا بود. پس از اندکی توقف از کلوب حزب ایران بیرون آمدیم و به طرف میدان بهارستان راه افتادیم که ببینیم در باشگاه حزب زحمتکشان ملت ایران و مرکز حزب پان ایرانی است فروهر چه خبر است. آن موقع، باشگاه حزب دکتر بقایی سرنیش ورودی خیابانی که اکنون اسمش را فراموش کرده‌ام و در نیش جنوبی‌اش ساختمان وزارت آموزش و پرورش بود قرار داشت. در سمت شمالی میدان، اوائل خیابان خانقاه صفی‌علیشاه، نیز باشگاه پان ایرانی است ها بود. یادم آمد، اسم خیابان دم در وزارت آموزش پرورش، اکباتان بود. ما دونفر سرخیابان اکباتان ایستاده بودیم و تعدادی از بچه‌های پان ایرانی است را که خود فروهر نیز در بینشان بود و بعضی از آنان چوب و حتی شمشیر در دست داشتند در طرف دیگر میدان، اوائل خیابان صفی‌علیشاه، می‌دیدیم که سرگرم برو و بیایی هستند و گویی منتظر حادثه‌ای‌اند. ما خیال می‌کردیم این از همان حوادث معمولی درگیری مابین احزاب مخالف هم است. شاید گروهی از احزاب مخالف دارند به سمت این‌ها می‌آیند و این‌ها هم دارند خودشان را آماده مقابله می‌کنند. ولی حدس ما درست نبود. در همین فکرها بودیم که دیدیم یک درجه دار ارتش سوار بر دوچرخه، که یکی را نیز جلوی خودش سوار کرده بود، از پیش ما که سرمیدان ایستاده بودیم گذشت و نرسیده به در باشگاه حزب زحمتکشان بقایی به صدای بلند فحش بسیار زنده‌ای نثار «زن مصدق» کرد. بعد هر دو از دوچرخه پیاده شدند و به داخل کلوب رفتند. درگیرودار این بودیم که این چه بود و چرا این بابای ارتشی چنین فحش رکیکی به مصدق داد، که سروصدایی از جانب کوچه ظهیرالاسلام بلند شد و ما سرو کله افرادی را که از آن کوچه با شعارهای «جاوید شاه»، «مرگ بر مصدق»، خارج می‌شدند و از راه خیابان شاه آباد به طرف پان ایرانی است ها می‌آمدند دیدیم. تازه

ایرانی است ها درگیر شوند. در کلوب نیروی سوم که من نبودم و خبرنگارم آیا کسی برای مقابله بود یا نه. در کلوب حزب ایران اصلاً کسی نبود چنانکه گویی هیچ کس در فکر و گمان هیچ اقدام مخالفی نبوده. در کلوب پان ایرانی است های فروهر نیز تعداد افرادی که ما مشاهده کردیم خود را برای دفاع آماده می کنند از حدود ده تن، شامل خود فروهر، بیشتر نبود. گویا همین افراد نخستین دسته ای بودند که برای حمله به مراکز احزاب طرفدار مصدق به راه افتاده بودند. چون به مقاومتی برخوردند به تدریج بر تعدادشان و دامنه حملات افزوده شد. و سرانجام نوبت به افسران ارتش و حمله به ادارات و رادیو و بالاخره منزل دکتر مصدق رسید و بدین سان با غارت خانه مصدق کار کودتا در حوالی شامگاه روز ۲۸ مرداد تکمیل شد. البته من این ها را از خاطره می گویم. دقیق اش را فؤاد روحانی نوشته است. باید به کتاب او رجوع کرد.

این افراد سردسته چه کسانی بودند؟ از ظاهرشان پیدا بود که لات و لوت اند. هندرسون در خاطرات شفاهی اش (Oral History Interview with Loy W. Henderson, Jun 14, ۱۹۷۳, July 5, ۱۹۷۳, Trunan Presidential Museum and Library) که مصاحبه اش گویا در ۱۹۷۳ صورت گرفته ولی از ۱۹۷۶ برای همه باز شده است (opened January 1976) می گوید گروهی از «اعضای یک باشگاه معروف ورزشی [a group of members of a wellknown atheletic club] به راه افتادند با «انواع سلاح ها» و مردم را دعوت می کردند برای همراهی با آن ها برای سقوط مصدق و «برگرداندن شاه». شعبان جعفری، گویا در روز حادثه در زندان بوده. ولی از گفت و گوی اش با سرکار خانم هماسرشار پیداست که از درون زندان به «پروین آژدان قزی» که به ملاقات او آمده بوده پیغام داده به برویچه های خودش که «بروند و شلوغ کنند» [هما سرشار، شعبان جعفری، ص ۱۶۱]. آن افرادی که من در خیابان شاه آباد و بعد در میدان سپه و خیابان ناصرخسرو دیدم هم از قماش همین برویچه های امثال شعبان جعفری بودند. تعدادشان زیاد نبود. اگر در همان ساعات نخستین حمله و هجوم آن ها مقاومتی از سوی مردم صورت می گرفت همه آن ها در اندک مدتی تارومار می شدند و کار بالا نمی گرفت و ارتشی ها به احتمال زیاد به میدان نمی آمدند. ولی من به چشم خود دیدم که در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، برخلاف روزهای قبل، که زمین زیر پای صفوف در هم فشرده افراد حزب توده که رقص کنان و فریاد زنان در گروه های چندین هزار نفری از بالای شهر می آمدند تا پائین شهر و می گفتند «ز قدرت توده ها - شاه فراری شده» می لرزید، هیچ کس در خیابان های تهران و در مراکز احزاب طرفدار مصدق نبود. هیچ صدائی برخاست و کسی از جا نجنبید. جمعی درب و داغون که سلاحی هم در دستشان نبود جز چوب و چماق و تخته پاره و چاقو توانستند راه را برای ورود افراد ارتشی کودتاچی و حمله به مراکز دولتی و خانه مصدق بازکنند. و مصدقی که می خواست در برابر امپراتوری انگلیس بایستد و تن به سازش ندهد به این آسانی در برابر یک مشت اجامر و اوباش که امثال آقای شعبان جعفری و احتمالاً دکتر بقایی و افرادی نظیر این ها بسیج کرده بودند شکست خورد. تفکر در باب همین مساله که تهران به این بزرگی که دو روز پیش ترش صدها هزار نفر در آن سرگرم تظاهرات و میتینگ و پائین انداختن

مصدق را چپاول کرده و هرکس چیزی از آنجا به تصرف برداشته بود. البته در مورد ساعت ختم مقاومت شاید حرف من دقیق نباشد، ولی من آن مردم را حدود همان ساعت ۸/۵ تا ۹ شب در آن حوالی در همان وضع دیدم.



شعبان جعفری در کودتای ۲۸ مرداد

از آن شب به بعد دیگر ماندن در تهران برایم بسیار غم انگیز و دردناک بود. دوسه روزی دیگر نیز به خیابان ها سر زدم. در یکی از همین سرکشی های به خیابان بود که در اطراف خیابان سوم اسفند شعبان جعفری را سوار بر ماشین (کادیلاک؟) روباز با چهار نفر از یارانش می دیدم که خودش ایستاده بود و یک تمثال قاب گرفته بزرگ شاه را با دست راست اش نگه داشته بود. این ها در خیابان چرخ می زدند و زهر چشم می گرفتند. خود این منظره، یعنی ماشین و سرنشینان اش، بعدها در روزنامه ها چاپ شد و در کتاب سرکار خانم هماسرشار نیز آمده است. یک منظره جالب دیگر مشاهده افرادی بود در حدود ۱۵۰ نفر که در یک صف، هر ردیف دونفر، از خیابان ناصرخسرو به طرف میدان سپه می آمدند. در سرصف مرد بزن بهادری بود با چاقوی برهنه در دست راست اش، که با همان دست چاقو را در هوا تکان می داد و شعاری می داد که دیگران در جواب اش حرفی را تکرار می کردند. او می گفت: «شاهنشاه پیروز است»، و افراد پشت سرش در صف که از قماش خود او بودند، جواب می دادند: «بچه سه راه سیروس است»!

باری، برمن معلوم شد که همان ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفری که از کوچه ظهیرالاسلام سردر آوردند طلبیه به اصطلاح غیرارتشی سپاه کودتا بودند که نخست به کلوب حزب نیروی سوم خلیل ملکی، سپس به کلوب حزب ایران، حمله کردند و پس از ویران کردن این دو کلوب می رفتند تا با بچه های پان

اقدام دسته‌های اجیر شده خود او باز بماند. متأسفانه مطالب هندرسن در آخرین دیدارش با مصدق نشان می‌دهد که دکتر مصدق در این دام افتاده و در حضور خود هندرسن به شهربانی دستور داده است که جلوی هرگونه تظاهرات را بگیرد.

استاد موحد، در کتاب خود، خواب آشفته نفت، جلد دوم، ص ۸۱۴ در این مورد نوشته‌اند:

«... مصدق ساعتی پیش از ملاقات با هندرسن (تاکید از من) - و ظاهراً به دلیل امیدواری‌هایی که هنوز برای امکان کمک از آمریکا داشت - دست‌ور داده بود که فرمانداری نظامی از تظاهرات خیابانی جلوگیری نماید و همین مساله، چنان که پیش‌تر آوردیم، از نظر سربازان، ماموران انتظامی به منزله جواز سرکوبی کسانی که برضد شاه تظاهرات می‌کردند تلقی گردید و چه بسا اگر مصدق می‌دانست که حاصل ملاقات هندرسن چه خواهد بود سکوت خود را حفظ می‌کرد و دستور جلوگیری از تظاهرات را نمی‌داد.»

○ نظر درست و سنجیده در باب ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

منوط به این است که همه جوانب این مساله با

دید امروزی - یعنی با داشتن اطلاعات امروزی -

مورد بررسی قرار گیرد. یک چنین بررسی نه تنها

غیر ضروری و زائد نیست بلکه برای همه

علاقمندان به سیاست در کشور ما از واجبات

است.

ولی در واقع چنین نبوده. زیرا هندرسن می‌گوید دستور جلوگیری از تظاهرات در حضور خود او تلفنی به شهربانی داده شده [یا به هر منبع دیگری، مثلاً فرمانداری نظامی] و بر روی تعبیر «حضور من» در خاطرات شفاهی‌اش تاکید می‌کند و می‌گوید: «in my presence» این تعبیر بسیار معنی دارد:

«مصدق تلفن اش را برداشت و چند دقیقه‌ای با رئیس پلیس صحبت کرد... در تلفن، در حضور من [تاکید از من]، دستور داد که شلوغی‌های خیابانی، اعمال خشونت باید بیدرنگ قطع شود. و هنگامی که من از او جدا شدم، حدود یک ساعت بعد، دیدم که پلیس، ظاهراً با خوشحالی دارد دستور را اجرا می‌کند و دسته‌های حاضر در خیابان‌ها را متفرق می‌سازد و می‌خواهد نظم را برقرار کند...»

به نظر می‌رسد که دکتر مصدق همین دستور را به روسای احزاب، بویژه احزاب ملی نیز داده باشد، با توجه به گفته‌های آقای لطفی وزیر دادگستری مصدق در دادگاه، لطفی در حضور دکتر مصدق در دادگاه نظامی گفته است:

... یک سیاست‌هایی است که در خارج از هیأت دولت بوده است که مربوط به آقایان نهضت ملی و افراد آن و یا مطبوعات و یا جمعیت‌ها از قبیل اصناف و غیره که مربوط به رئیس دولت بوده و همیشه این‌ها می‌دیدم که در منزل آقای دکتر محمد مصدق به اجتماع یا به انفراد آمد و شد داشتند و من در اتاق انتظار مدتی معطل می‌ماندم که برای لوایح خدمت ایشان برسم

مجسمه‌ها بودند، چه طور به تسخیر مشتی لات و لوت درآمد اشک در چشمان من جمع می‌کرد و نمی‌توانستم در آن شهر بمانم و دوسه روزی پس از حادثه به رشت برگشتم.

تلاش - راز سر به مهر عدم حضور گسترده مردم در خیابان‌ها در آغاز روز ۲۸ مرداد در دفاع از دکتر مصدق و دولت وی چه بود؟ بنظر نمی‌رسد ترس و وحشت از سرکوب توضیح دهنده ماجرا باشد. زیرا قوه قهر در آن روزها هنوز رسماً در دست دولت بود و نیروهای انتظامی زیر فرمان دکتر مصدق.

پرهام - می‌رسم به «راز سر به مهر عدم حضور گسترده مردم» که شما در سؤال تان عنوان کرده‌اید. حضور گسترده که چه عرض کنم. من حتی حضور ناگسترده هم ندیدم. چرا ندیدم؟ جواب اش را در «خاطرات شفاهی» آقای هندرسن یافتیم. اگر مطالبی را که هندرسن در مورد آخرین دیدارش با دکتر مصدق، در روز ۲۷ مرداد ۱۳۳۲، می‌گوید در کنار مطالبی که خود دکتر در دادگاه نظامی گفته بگذاریم شاید بتوانیم این به قول شما «راز سر به مهر» را باز کنیم و جوابی برای آن بیابیم.

شما می‌دانید که پس از دستگیری سرهنگ نصیری، کیم روزولت از ادامه برنامه‌اش دست نکشید و گمانم بیشتر به ابتکار خودش در تهران ماند و به اقدامات خود به کمک برادران رشیدیان، برادران معروف به «بوسکو» و دیگر افرادی از ایرانیان، اعم از ارتشی یا غیر ارتشی، که با وی همکاری داشتند ادامه داد. نگرانی مهم روزولت از ناحیه مردم و عکس‌العمل مردم در حمایت از مصدق بود. او از یکسو از اقدامات حزب توده که تهران را به آشوب کشیده، مجسمه‌ها را پائین آورده و جوئی به کلی ضد شاه و بویژه ضد آمریکائی ایجاد کرده بود خوشحال بود و معتقد بود «این بهترین اتفاقی بود که باید برای ما پیش می‌آمد» (کودتا در کودتا، چاپ تهران، ص ۱۹۳) زیرا این گونه اتفاقات هم از نظر احساسات توده ارتشی‌ها و افسران طرفدار شاه که تعدادشان کم نبود، هم از نظر جلب همکاری بخشی از روحانیت با کودتاچیان مؤثر می‌افتاد و مؤثر هم افتاد. اما از سوی دیگر نگران بود که مبدا افرادی که وی می‌خواست به کمک عوامل خودش به عنوان پیشقراولان نیروهای کودتاچی به میدان بفرستد با مقاومت مردمی، بویژه از سوی احزاب ملی و حزب توده، روبه رو شوند و در همان لحظات نخستین میدان را خالی کنند و در نتیجه افراد ارتش نیز جرأت نکنند دنبال کار را بگیرند. به این دلایل، وی می‌کوشید از یک سو بردامنه آشوب‌های حزب توده افزوده شود، و از سوی دیگر حمایت نیروهای انتظامی را می‌خواست که جلوی هرگونه تظاهرات را در ۲۸ مرداد بگیرد تا میدان برای عمل دسته‌هایی که خود او بسیج کرده بود باز بماند. به روایت روزولت، و نیز به روایت خود هندرسن که روز ۲۶ مرداد به تهران برگشته بود، این دو با هم دیدار می‌کنند و روزولت از هندرسن می‌خواهد به ملاقات مصدق برود و او را از این که کشور به سمت آشوب و هرج و مرج کمونیستی می‌رود و جان و مال اتباع آمریکایی در امان نیست، و مانند این‌ها برساند و به مصدق ایراد بگیرد که چرا کنترل اوضاع در دست اش نیست. تاکتیک روزولت این بود که مصدق کاری در جهت کنترل بیشتر بر نیروی انتظامی اعمال کند تا این نیرو جلوی تظاهرات و حضور مردم در خیابان‌ها را بگیرد و میدان در روز موعود برای

پیشگاه ملوکانه توضیحاتی بخواهم. پس از تحقیق معلوم شد اول وقت روز یکشنبه [یعنی ۲۵ مرداد] از کلاردشت به رامسر و از آنجا به بغداد رهسپار شده‌اند [جلیل بزرگمهر، همان، ص ۴، بخش دوم] [تاکیدها از من]

پیداست که اولاً مصدق پادشاه را قبول داشته و از او با عنوان «علیحضرت شاهنشاهی» یاد می‌کند. ثانیاً از همان صبح روز ۲۵ مرداد می‌دانسته که فرمانی در کار بوده و دروغ هم نبوده زیرا شاه باشنیدن خبر دستگیری نصیری از کشور خارج شده است. خوب چرا مطالب را بیدرنگ در جلسه کابینه مطرح نکرده و همه وزرا، را در جریان نگذاشته است؟ چرا با وجود اظهار علاقه‌ای که به شاه کرده و تاکید کرده است که اگر او می‌خواست «در خدمت باقی نمی‌ماندم» پس از آن که فهمید شاه در کشور نیست و تشدید جو ضد شاه و ضد آمریکا از سوی احزاب و بویژه حزب توده ممکن است به نتایج وخیمی بینجامد هیچ اقدامی در جلوگیری از حرکات حزب توده و تظاهرات خیابانی و جلوگیری از پائین آوردن مجسمه‌ها نکرده است؟ این سؤال‌ها از دید شخصی من مطرح می‌شود، که ممکن است موافق یا مخالف شاه یا مصدق باشم؛ سوالاتی است که از دید یک ناظر و در قالب منطق حاکم بر سیاست آن روز کشور طرح می‌شود. مصدق نه تنها هیات دولت اش را در ابهام و بی‌خبری گذاشت بلکه موضوع دستخط را از مردم نیز پنهان نگاه داشت و از همه مهم‌تر این که، دولت مصدق در بیانیه‌ای که از رادیو منتشر شد اعلام کرد که «نقشه کودتا بلااثر شده» بی‌آن که کلمه‌ای در آن بیانیه از موضوع عزل خود و دیدن فرمان شاه، حالا اعم از این که حقیقی بوده یا جعلی، صحبتی نکند. پس مردم خیالشان جمع بود که کوشش برای کودتا صورت گرفته ولی ناکام مانده است و دیگر خطری را انتظار نداشتند. این موضوع یکی دیگر از اشتباهات تاکتیکی مصدق بود. اشتباه تاکتیکی دیگر استفاده نکردن از رادیو و آگاهی ندادن به مردم پس از اطلاع برماحصل جریان و خروج شاه از کشور بود. هنگامی که مصدق دریافت فرمانی در کار بوده، زیرا شاه از کشور خارج شده است، باید حدس می‌زد که قضیه ممکن است بیخ پیدا کند و بنابراین می‌بایست آماده بود. او می‌توانست نطقی در رادیو ایراد کند، بی‌آنکه مردم را بشوراند، از مردم بخواهد دست به اقدامات آشوبگرانه، که حزب توده به آن‌ها دامن می‌زد، نزنند، مجسمه‌ها را پائین نیآورند، آرامش خود را حفظ کنند ولی بیدار و هوشیار باشند و بویژه آمادگی خود را برای مقابله با هر خطر دیگری از دست ندهند. به ماموران پلیس نیز می‌توانست همین دستور را بدهد. به جای یک تلفن در حضور هندرسن و دستور قطع کلی هرگونه تظاهرات، می‌توانست در حضور هندرسن دستور نهد و به روسای انتظامی‌اش بگوید جلوی تظاهرات و افراط‌گری‌ها را بگیرید ولی مواظب باشید که دشمن هم آماده ضربه زدن است و اگر کسانی مثلاً برضد من به راه افتادند باید با آن‌ها مقابله کرد.

از همه این‌ها که بگذریم، سکوت مردم معنا دار است. مردم نکوشیدند جلوی آن افراد را بگیرند. تعداد کسانی که با شعار «مرگ برمصدق» از کوچه ظهیرالاسلام درآمدند و به خیابان شاه آباد و بهارستان ریختند به راستی آنقدر کم شمار بود که همان افراد کوچه و محل و بازاری‌های گذر اگر حرکتی برضد آن‌ها انجام می‌دادند کافی بود. ولی نکردند. پس می‌بینیم که صحبت از یکپارچگی مردم در حمایت از مصدق در آن لحظات نیز نمی‌تواند

[مصدق در محکمه نظامی، به کوشش جلیل بزرگمهر، کتاب اول، جلد اول، بخش دوم، ص ۸]

پیداست که مصدق با هیات وزیران، یا دست کم با جمعی از آنان، آن رابطه‌ای را که با سران احزاب و جمعیت‌ها داشت نداشته و بعضی جریان‌ها را خود شخصاً در ارتباط با سران جبهه ملی یا افراد مورد اعتماد خودش، در دست می‌گرفته و می‌چرخانده است. عین همین مساله در مورد چگونگی آمدن نصیری و به اصطلاح موضوع کودتا نیز صدق می‌کند: مصدق موضوع را به طور کامل برای همه افراد هیات وزیران نگفته بود و هیات دولت نمی‌دانست که حکم عزلی نیز در کار بوده است. باری، حدس من این است که مصدق علاوه بردستور به رئیس شهربانی به رهبران احزاب، دست کم احزاب ملی، دستورهایی داده باشد. به همین دلیل روز ۲۸ مرداد در مقر احزاب، دست کم حزب ایران که من دیدم، پرنده پر نمی‌زد و همه چنان غایب بودند که گوئی هیچ خبری نیست. این که هندرسن روی تعبیر «در حضور من» تاکید کرده بسیار معنا دار است. می‌شود حدس زد که هندرسن این دستور مصدق و اطمینان از این که فردا از سوی احزاب در خیابان‌ها خبری نخواهد بود را بیدرنگ به روزولت اطلاع داده است. او نیز با اطمینان از این که افراد او با مقاومت مردمی رو به رو نخواهند شد حرکت اش را آغاز کرده است. و اما چرا خود مردم از جا نجیبند و با آن یک مشت رجاله مقابله نکردند؟ این نیز به نظر برمی‌گردد به موضوعی که من آن را یکی دیگر از اشتباهات تاکتیکی مرگبار مرحوم دکتر مصدق می‌دانم. دکتر مصدق پس از دستگیری نصیری خیال کرد کودتا را شکست داده و عوامل اش را دستگیر کرده است. به همین دلیل خبردرست قضیه را حتی به هیات دولت خودش نداد. در جواب آزموده، دادستان ارتش، که می‌پرسد شما پس از دیدن فرمان عزل خودتان چه عکس‌العملی داشتید، دکتر جواب می‌دهد.

○ اگر بخواهم نظرم را در باره نحوه عمل و شخصیت مرحوم دکتر مصدق در چند جمله خلاصه کنم، مثل گذشته (یعنی مصاحبه گذشته) خواهم گفت دکتر مصدق از مردان پاکدامن و میهن پرست، در عرصه سیاست کشور ما بود که در زمینه حکومت و فرمانروایی به قانون مشروطه وفادار بود، عقاید لیبرالی داشت، به قانون احترام می‌گذاشت. ولی هنگامی که مسئولیت حل مساله نفت را که خود از بانیان آن بود (در ماجرای طرح ملی شدن صنایع نفت) پذیرفت و در مقام نخست‌وزیری قرار گرفت وظیفه داشت این مساله را با توجه به امکانات جامعه ما در حل مساله به سرانجامی برساند و آن را به دعوایی تبدیل نکند که یافتن راه برون رفت از آن نه در اختیار و توانایی خودش باشد نه در اختیار و توانایی کل جامعه ما.

«... در اصالت فرمان مشکوک شدم. زیرا اعلیحضرت شاهنشاهی خوب می‌دانستند که اگر می‌فرمودند مایل به ادامه خدمت من نیستند دقیقه‌ای در خدمت باقی نمی‌ماندم... تردید در اصالت فرمان سبب شد که این جانب از

نفت و مبارزه با مطامع استعماری انگلیس را پشت سرگزارده بودند؟

پرهام - اگر منظور شما افرادی چون مکی، بقایی، شمس قنات آبادی، آیت الله کاشانی، حائری زاده و امثال اینهاست، من نمی دانم آیا می شود آن ها را «متهم به خیانت و وابستگی به منافع بیگانگان» کرد یا نه. زیرا هیچ سند و مدرکی در مورد وابستگی آنان به بیگانگان یا عدم وابستگی شان، در دست ندارم.

تلاش - در برخی از نوشته ها و خاطرات گفته شده است؛ در اطلاعیه دولت که صبح روز ۲۵ مرداد در مورد حوادث شب قبل، از طریق رادیو انتشار یافت، هیچ اشاره ای به فرمان عزل دکتر مصدق و فرمان انتصاب سرلشگر زاهدی نشده بود. به چه دلیل و بنا به چه مصلحتی خبر این «فرامین» پنهان نگاه داشته شد؟

پرهام - قبلاً در این مورد نظرم را گفته ام. خود دکتر مصدق می گوید در اصالت فرمان شک داشته، ولی خود او تصدیق می کند که از همان صبح روز ۲۵ مرداد خواسته با شاه تماس بگیرد و بفهمد که آیا چنین فرمانی صادر شده است یا نه. و می گوید تماس برقرار نشد زیرا فهمیدیم که شاه همان روز صبح از کشور خارج شده است. خوب، همین اطلاع از خروج شاه از کشور، منطقی باید دکتر مصدق را به این نتیجه رسانده باشد که فرمان بی پایه نیست و شاه در این مورد نقشی داشته است. ولی چرا پس از یک چنین نتیجه گیری که به عقل هر کسی می رسیده باز موضوع فرمان را مخفی نگاه داشته است، نمی دانم. به همان سؤال هایی می رسیم که در پاسخ به سؤال های قبلی عنوان کردم.

○ **سرداری که لشگرش را بدون در نظر گرفتن میزان توانایی های خودش و قدرت دشمن اش به جنگ دشمنی ببرد و دعوایی را آغاز کند که از پیش معلوم است جز شکست و از دست دادن لشگریان اش نتیجه ای نخواهد داشت، سردار لایقی نیست و به جای خدمت ممکن است در عین حُسن نیت بدبختی به بار بیاورد.**

در این جا بد نیست یادآوری کنیم که به شهادت اسناد «سیا» محمدرضا شاه تا آخرین لحظات در باب شرکت در این اقدام و همکاری با خارجیان تردید داشته و مقاومت می کرده است. استاد موحد، پس از بررسی آخرین اسناد منتشر شده «سیا» در این زمینه، در کتاب کوچک دیگری که به عنوان «تکمله» بر خواب آشفته نفت منتشر کرده می نویسد:

«حتی بعد از آن که آیزنهاور در ۱۳ مرداد (۴ اوت) به صراحت از ایران سخن گفت شاه هنوز برتردید و دو دلی خود چیره نگشته بود و چنین می نماید که

سخنی مطلقاً واقع بینانه باشد. من خودم که یکی از آن افراد مردم بودم به حدی از بی اعتنائی و نجیبیدن مردم آزرده خاطر شده بودم که نتوانستم دیگر در آن شهر بمانم. هرچه بود، واقعیت این بود که مردم نیز نجیبیدند.

باری، تناقض های موجود در رفتار دکتر مصدق و اشتباهات تاکتیکی و بیدقتی های وی را نمی شود به این آسانی توجیه کرد. دکتر مصدق، به گونه ای که وکیل مدافع او، سرهنگ جلیل بزرگمهر، در مقدمه دو جلد کتاب مصدق در دادگاه نظامی آورده، مردی بسیار محتاط و دوراندیش در سیاست بود، بویزه به ریزه کاری های حقوقی در امر سیاست بیش از آنچه لازم بود می اندیشید و احتیاط می کرد. من گفتم که وی از موضوع ملی شدن نفت نوعی تلقی صرفاً حقوقی داشت و به جوانب دیگر مساله نمی اندیشید. شاید تحصیلات وی که در رشته حقوق بود، و استفاده او از این تحصیلات در امر سیاست و قانون گذاری و قانون دانی و قانون شناسی، به مصدق جایگاه والایی در بین سیاستمداران آن دوران ایران داده بود و بگمانم خود دکتر مصدق نیز به این جایگاه والای خودش که از برکت تحصیلات حقوقی خویش بدان رسیده بود آگاه بود و ته دل اش به آن می بالید. من کمتر فردی را در ایران دیده ام که وقتی امضاء می کند عنوان تحصیلی اش را نیز کنار اسمش بگذارد. همه ما امضاء دکتر مصدق را می شناسیم. او همیشه امضاء می کرد: دکتر محمد مصدق. حالاهمین دکتر محمد مصدق را می بینیم که در آخرین روزهای حیات سیاسی اش در مصدر نخست وزیری اشتباه پشت اشتباه مرتکب می شود. در نفت لجاجت می کند و کار را به جایی می رساند که حتی دومین پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا را که به عقیده جناب فؤاد روحانی، و حتی دیگر متخصصان ما، «بهترین پیشنهادی بود که به دولت ایران تسلیم گردید» و «با مقررات قانون ملی شدن منطبق» بود رد می کند. بر اثر همین لجاجت ها بود که هندرسن نیز از او قطع امید کرد. چند ماه مانده به کودتا به کشورش رفت و اعلام کرد نمی شود با مصدق کنار آمد. هرکاری می خواهید بکنید. همین مصدق در آخرین روزهای حکومت اش در برخورد با نصیری و کودتا آن اشتباهات را می کند، در حالی که از مدت ها پیش به گفته خودش انتظار چنین حرکتی را داشته است. چرا؟ چرا مصدق این مرد محتاط و دوراندیش قانوندان، چنین اشتباهاتی را کرده است؟ آیا می شود گفت خود او نیز در سویدای خاطرش می دیده که در کار خویش شکست خورده و کشور را به بن بست کشانده است و تنها راهی که برای حفظ وجهه اش - که این قدر بدان پای بند بود که مرحوم خلیل ملکی از کاربرد تعبیر «فریفته عوام» در باره اش خودداری نکرده است - باقی مانده بود بیرون رفتن با «وجهه» از صحنه بود، و این نمی شد مگر این که دستی از غیب بیرون آید و وی را به زور کنار بزند. آیا می شود گفت که خود مصدق ته دل اش، آرزوی کودتا را می کرد؟

تلاش - تردید و تزلزل بخش هایی از نیروهای سیاسی و جمعی از همزمان سابق دکتر مصدق در نهضت ملی کردن نفت در دفاع از وی از کجا سرچشمه می گرفت. آیا می توان همه آن ها را - همانگونه که تا کنون متداول بوده است - متهم به خیانت و وابستگی به منافع بیگانگان نمود؟ کسانی که سال ها در معیت و در پشتیبانی از دکتر مصدق مراحل مختلف کامیاب پیکار

همین کار را می‌کرد. و شاه نیز که آن موقع اکثریت نمایندگان مجلس را با خود داشت به آسانی می‌توانست کابیه دیگری را مأمور حل مساله نفت کند و انتخابات جدیدی راه بیندازد. قبول دارم که ممکن بود با مخالفت جبهه ملی، حزب توده و حتی شاید، مخالفت باطنی و تحریک‌های خود دکتر مصدق رو به رو شود و کار مخالفت‌ها و تظاهرات بالا بگیرد. اما او به عنوان پادشاه مسئول اجرای قانون اساسی و دفاع از حاکمیت کشور بود. می‌توانست برای خواباندن شورش‌ها حتی از افراد ارتش و نیروهای انتظامی کمک بگیرد، یا در رادیو حاضر شود و مسائل را بی‌پرده پوشی با مردم در میان بگذارد و از آنان کمک بخواهد. حتی اگر در این میان شورش برپا می‌شد و خونی ریخته می‌شد به نظر من درست تر، خردمندانه تر و قانونی تر از همکاری ناگزیر با عوامل بیگانه بود. زیرا آن همکاری ناگزیر با عوامل بیگانه، چنانکه در جای دیگری گفته‌ام، پایه‌های مشروعیت پادشاهی‌اش را سست کرد و زمینه را برای روی کار آمدن روحانیت قدرت طلب فراهم ساخت. من براین باورم که سلطنت محمدرضا شاه نه در ۱۳۵۷ بلکه در مرداد ۱۳۳۲ سقوط کرد، آن هم نه بر اثر خیانت او، بلکه بر اثر اشتباه مرگبار او، در کنار اشتباهات مرگبار مصدق.

تلاش - خبر ترک خاک کشور توسط شاه چگونه و چه زمانی پخش شد. انعکاس این خبر در میان مردم و نیروهای سیاسی چه بود؟ گفته شده است که برخی از روحانیون از زمان آگاهی از این خبر طرفداران خود را بر علیه دکتر مصدق به حرکت درآوردند. صحت این گفته تا کجاست؟ اگر چنین باشد، پس بعید بنظر می‌رسد خیابان‌ها در آن روز تنها در فرق "أجامر"، "اوباش"، "فواحش" و "مزدبگیران" انگلیس و آمریکا بوده باشند؟

پرهام - در باب این مسائل مورخان ما [فوادروحانی و محمد علی موحد و دیگران] به حد کافی بحث کرده و اطلاعات لازم را ارائه داده‌اند. بهتر است به کارهای آنان رجوع کنیم.

تلاش - آقای پرهام با سپاس فراوان از فرصتی که در اختیار ما گذاشتید.



تلاش را بخوانید و بدوستان خود هدیه دهید!

مقاومت شاه بر اصرار روزولت می‌افزود و او روز به روز بیشتر معتقد می‌شد بر این که کودتا بدون همراهی شاه محکوم به شکست خواهد بود...» این در حالی است که در ۱۲ مرداد، روزولت، خود، به ملاقات شاه رفته و با لحن تهدید آمیز به وی گفته بود: «هیچ راه دیگری وجود ندارد که از آن طریق بتوان دولت را تغییر داد... شاه باید توجه داشته باشد که شکست این طرح ممکن است به ایجاد یک ایران کمونیست و یا یک کره دوم بینجامد. دولت وی (یعنی آمریکا) آمادگی پذیرش چنین احتمالی را ندارد و ممکن است طرح‌های دیگری به مورد اجرا گذاشته شود.» [تاکید از من]

○ گذشته را باید خردمندانه دید، از آن پند گرفت اما در بند آن اسیر نماند.

ملاحظه می‌فرمائید که برای شاه ظاهراً راه دیگری باقی نگذاشته بودند: مصدق لجاجت کرده و کار را به بن بست کشانده بود. عوامل خارجی دست به کار شده و در داخل کشور شاه را تهدید می‌کردند که «ممکن است طرح‌های دیگری به مورد اجرا گذاشته شود». در چنین اوضاع و احوالی است که شاه، به گفته استاد موحد، به رامسر می‌رود در حالی که هنوز چیزی را امضاء نکرده است. در رامسر دو فرمان تهیه شده توسط رشیدیان و بهبودی را برای او می‌فرستند و «شاه در ۲۲ مرداد ظاهراً به اصرار ملکه ثریا آن‌ها را امضاء می‌کند» [موحد، گفته‌ها و ناگفته‌ها، ص ۲۴].



محمدرضا شاه و ثریا در فرودگاه رم

کاش محمدرضا شاه به جای رفتن به رامسر و امضاء آن دوفرمان به ترتیبی که گفته شد و خروج از کشور پس از شنیدن خبر دستگیری نصیری، دکتر محمد مصدق را که به قول خودش «اگر می‌فرمودند مایل به ادامه خدمت من نیستند دقیقه‌ای در خدمت باقی نمی‌ماندم» به حضور می‌خواند و به وی می‌گفت شما در کار و برنامه حکومتان با شکست مواجه شده و کار کشور را به بن بست کشانده‌اید. من مایلم استعفاء شما را ببینم. حتماً دکتر مصدق نیز

نهضت ملی نفت در ترازوی داوری تاریخی



گفتگو با دکتر حسن منصور

- ترازوی داوری تاریخی، مصالح بلندمدت ملت است و درست نیست این هدف والا به تعصب‌ورزیها گرفتار شود. ملت‌های بزرگ جهان، ضمن اینکه رهبران بزرگ خود را به درجه قهرمانی رسانده‌اند و در تاریخ ماندگار ساخته‌اند هنگامی که پای مصالح عالیه ملت در میان بوده از آنان نیز با حفظ حرمتها عبور کرده‌اند
- پوپولیست بودن، معادل دموکرات بودن نیست؛ فسادناپذیر بودن، فضیلت لازم است و کافی نیست؛ غایت عمل سیاسی، مصالح بلندمدت ملی است و وجیه‌المله بودن نیست.
- تحلیل گر تاریخ، علاوه بر شعور و آگاهی، نیازمند شهامت مدنی نیز هست تا در ارزیابی نقش شخصیت‌ها مصالح ملی را چراغ راهنمای خود کند، از رنجش این و آن پروا نداشته باشد.

جستجوی نفت نه تنها در قاره آمریکا بلکه در اروپا و سایر سرزمین‌های دارای لایه‌های فسیلی خاورمیانه و شمال آفریقا نیز آغاز شده و به کشف و استخراج این ماده، بعد استراتژیک داده بود. تلاش‌های متعددی نیز بتوسط اتباع فرنگ در ایران دوران قاجار، بمنظور آغاز جستجو و کشف این ماده در ایران انجام گرفته بود که از جمله مهم‌ترین آن‌ها می‌توان از قرارداد شگفت انگیز بارون ژولیوس رویتر انگلیسی با ناصرالدین شاه قاجار، و سپس قرارداد تبعه دیگر امپراتوری، ویلیام ناکس داری در سال ۱۹۰۱ نام برد: قرارداد بارون رویتر برای کشف و بیرون بردن این «ماده سیاه متعفن» که به توشیح ناصرالدین شاه رسیده بود، از حیث جامعیت ابعاد آن که تقریباً کلیه منابع طبیعی - باستانای طلا و نقره - را در برمی گرفت و ایجاد خطوط آهن، تلگراف و تلفن و نظام گمرکات، جزوی از آن شمرده می‌شد، در واقع قرارداد واگذاری ایران بود به یک تبعه خارجی، و از بس غیر متعارف بود که روس‌ها را به مخالفت رقیب انگلیسی‌شان برانگیخت و سرانجام به ناکام ماندن این قرارداد منتهی شد. ولی قرارداد ویلیام ناکس داری در سال ۱۹۰۹ در میدان مسجد سلیمان به کشف مخزن بزرگی انجامید که توجه جهان را بسوی آن جلب کرد. پیشینه نفت در ایالات متحده آمریکا، هرگز نمونه میدان باین باروری را نشان نداده بود. اگر هرچاه نفت تکزاس، بطور متوسط ۱۵ بشکه نفت خام بیرون می‌داد، این میدان با ۵۰ هزار بشکه برای هرچاه، رکورد صنعت تولید را دگرگون کرد و صنعت را با افق‌های جدیدی روبرو ساخت. توفیق داری در کشف و استخراج این میدان، تب جستجوی نفت در میداین دیگر ایران و سپس عراق و عربستان را دامن زد. و گروه‌های متعددی از جستجوگران نفت را باین سوی جهان متوجه ساخت. بزودی، صنعت نفت، بصورت یک صنعت بین المللی درآمد و شرکت‌های عمده نفتی از ساختار

تلاش - نفت این ماده پراهمیت، بیش از سه ربع قرن است که در حیات اجتماعی - سیاسی ما حضوری نه تنها سنگین و تعیین کننده داشته، بلکه بنا به روایت‌هایی این حضور همواره با رد پائی از نبرد و ستیز، مرارت و رنج و ناکامی همراه بوده است.

محمد علی موحد در دیباچه کتاب «خواب آشفته نفت» می‌گوید: «نفت نشان از آشفته‌گیها و درگیری‌ها دارد. هرکه نفت در خواب بیند به مصیبتی گرفتار آید.»

آیا در این دوران واقعیت دیگری در مورد نفت - جز آنچه گفته می‌شود - در خور رؤیت و توجه نیست؟ بنظر می‌رسد چنین روایت‌هایی بیشتر بیان استیصال در اداره و بهره گیری نه چندان آسان از مهم‌ترین منابع طبیعی باشد. وگرنه نفت هنوز هم می‌تواند پشتوانه تحقق بسیاری از آرزوهای دست نیافتنی ملتی قرار گیرد؟

دکتر منصور - آری نفت بمثابه «روغنی که از سنگ می‌تراود (Petroleum)، یا ماده رطوبت زا «(Naphta) طی هزارها سال تاریخ، اینجا و آنجا جلوه‌هایی داشته و منبع بسیاری از «آتش‌های جاویدان یا مقدس» (آتورپات) آتشکده‌ها و شمع‌های همیشه فروزان برخی آبگرم‌ها و یا ماده سیاه و متعفن برخی چشمه‌سارها بوده است ولیکن صنعت نفت در دهه‌های پایانی سده نوزدهم آغاز شد و در نیمه سده بیستم در ایالات متحده آمریکا شکوفا شد در طی نیم سده گسترش چشمگیری یافت و بصورت یک فعالیت درهم بافته (Integrated) و بغرنج اقتصادی درآمد. توسعه موتور درونسوز و صنایع اتومبیل و شبکه راه‌ها با این صنعت نوین درآمیخت و چهره سیستم حمل و نقل را دگرگون ساخت. در اواخر سده نوزدهم و اوائل سده بیستم

صنعت نفت را که با نظام مالکیت منابع و محتوای حقوقی «امتیازها» ی
اکتشاف و استخراج و صدور رابطه‌ای تنگاتنگ دارد، بازگو می‌کند و در واقع
آئینه تمام نمای برخورد نظام مدرن است به نظام سنتی ماقبل مدرن. در
یکسو، غرب، و در مورد ما امپراتوری بریتانیا بمثابه نمونه تبلور نظام مدرن،
حضور دارد که از سده پانزدهم، انسجام نهادی پیدا کرده و با گذار از مراحل
ادغام بازارها، ادغام زمین‌ها، تحول از نظام کارگاهی و صنفی به نظام
کارخانه‌ای (مانوفاکتوری)، تولّد علم در سده شانزده و هفده، و ادغام علم و
تولید، از مجرای کولونیالیسم (Colonialism)، شاخه‌های خود را به ایالات
متحده، نیوزلاند، استرالیا و اقصی نقاط جهان پراکنده است که در قرن
نوزدهم با گذار از انقلاب فنی اول، تفوق جهانی خود را، احراز می‌کند و از
سوی دیگر، ایران حضور دارد که درست از دوران صفویه - که دوران خیزش
غرب است بسوی تمدن مدرن - در غفلت از آنچه بنیاد جهان را دگرگون
کرده، خواب زده و پریشان از ذلت دوران قاجار سر بدر آورده است و با چنان
کوله باری از غفلت، نادانی، عقب ماندگی و نخوت ناشی از آن‌ها بخود
می‌پیچد که به هیچ روی توان درک تمدن بالنده غرب را ندارد. نفت، تنها
یکی از مواردی است که به گره گاه این دو دنیای ناهمگون بدل شده است.
این نفت، که برای تمدن بالنده غرب، منبع انرژی حرکتی و حرارتی است،
برای ناصرالدین شاه، ماده سیاه متعفن است که تبعه فرنگی می‌خواهد از
کشور بیرون ببرد. در همان قرارداد رویتز، در کنار ده‌ها ذلت دیگر، برداشت
عامیانه ناصرالدین شاه از مقوله «ثروت» بطور روشنی بروز می‌کند که وی با
«زیرکی»، طلا و نقره را از شمول قرارداد استثناء می‌کند چون در این درک
بدوی مرکانتیلیسم، این طلا و نقره است که تبلور ثروت است و نفت محلی
از اعراب ندارد. در واقع نیز، آنچه به نفت، قیمت می‌دهد، صنایع بگرنج غرب
است، صنایع موتور، اتومبیل، هواپیما، حمل و نقل و بعدها پتروشیمی است
که مصارف و فایده مندیهای (Útíleity) این ماده سیاه را تعریف و تدوین
می‌کنند. شما این تقابل دو روحیه، دو انسان، دو فرهنگ، دو نظام ارزشی را
با چشم‌های شگفت زده در کلیه رویارویی‌های هیئت‌های نفتی انگلیسی با
«همتاهای ایرانی» آنان خواهید دید. در همان قرارداد داری اول، در قرارداد
تجدید نظر شده سال ۱۹۳۳، و سپس به شیوه‌ای دیگر در جریان ملی شدن
صنعت نفت ایران، از یکسو شما انسان‌های صاحب علم و فن و آشنا به رموز
بازار را در طرف انگلیسی می‌بینید و در جای ایران کسانی را می‌بینید که
حتی علیرغم حسن نیتشان، با احساسات عامیانه حرکت می‌کنند و از
بگرنجی‌های صنعت و اقتصاد مدرن بی‌خبرند. بیان استعاره دکتر مؤحد را
باید در زمینه این تقابل فهمید و تفسیر کرد.

تلاش - مبارزه علیه دادن امتیازهای غیرعادلانه سیاسی و اقتصادی به اتباع
خارجی و دول قدرتمند در ایران دارای قدمتی بیش از جریان مبارزات نفت
می‌باشد. چگونه و از چه زمانی نفت در مبارزات ضد استعماری در ایران نقش
تعیین کننده یافت؟

دکتر منصور - برای پاسخ به این پرسش شما ناگزیرم نخست چند مفهوم را،
ولو به اجمال، روشن کنم: مفهوم استعمار (colonialism) امپریالیسم

درهم بافته افقی و عمودی برخوردار شدند و بصورت چند ملیتی درآمدند.
اکتشاف، استخراج، صدور و تصفیه نفت ایران در اختیار شرکت انگلوپرشن
(Anglo.Persian) قرار گرفت که بعدها، انگلو ایرانیین (Iranion -
Anglo) و در وهله آخر به بریتیش پترولیوم (British Petroleum) تغییر
نام داد.

تاریخ رشد صدو بیست - سی ساله نفت، نخست در ایالات متحده و سپس
در خاورمیانه و جهان، بدون تردید یکی از دل انگیزترین داستان‌های پرتب و
تاب تاریخ معاصر است که پرداختن بآن در حوصله این مقال نیست. ولیکن
نکته‌ای که از اشارت بآن گزیری نیست عبارت است از تکوین و تحول
سیستم قیمت گذاری نفت جهان: در مرحله نخست تکوین این صنعت، که
منبع عمده نفت در ایالات متحده و نقطه ثقل صدور آن خلیج مکزیک است
سیستم قیمت گذاری «تک پایه خلیج مکزیک (Single - basing)»
(point) می‌گیرد و موافق آن، قیمت هربشکه نفت خام معادل است با
قیمت آن در خلیج مکزیک، اعم از اینکه این نفت در حوزه خلیج مکزیک
تولید شده باشد یا در آغاجاری و مسجد سلیمان. عبارت دیگر قیمت نفت
آغاجاری معادل است با قیمت نفت خام خلیج مکزیک منهای هزینه حمل و
نقل از آغاجاری تا خلیج مکزیک. یعنی، این نفت باید این هزینه گزاف حمل
و نقل را باصطلاح «جذب» کند و بهای خالص نفت با مسافت میدان مبدأ
خلیج مکزیک، رابطه معکوس دارد. در مرحله بعدی از تکوین و تحول
صنعت نفت، بعلت تفوق کمی تولید در میداین ایران، سیستم قیمت گذاری
دو پایه خلیج مکزیک و خلیج فارس (Double - basing point) برقرار
می‌شود که بموجب آن، دونقطه صدور خلیج مکزیک و خلیج فارس، بعنوان
مبدأ قیمت گذاری پذیرفته می‌شوند و قیمت یک بشکه نفت مشابه در این
دو مبدأ، با هم برابر فرض می‌شود و در نتیجه قیمت یک بشکه نفت در
بازار کشور وارد کننده معادل است با قیمت همان نفت در مبدأ صدور (خلیج
مکزیک یا خلیج فارس) بعلاوه هزینه حمل و نقل از آن مبدأ تا بازار.
بدینسان بازار جهانی به تناسب نزدیکی و دوری فاصله به این دو مبدأ
تعریف می‌شود و مرز بازار (watershed line) در نزدیکی ایتالیا تعریف
می‌شود که در آنجا قیمت یک بشکه نفت خلیج مکزیک با بشکه نفتی خلیج
فارس برابر می‌شود. بدیهی است که این برابر انگاشتن قیمت‌ها در این دو
مبدأ، صرفاً یک امر قراردادی میان شرکت‌های نفتی است و الا هزینه تولید
نازل تر نفت خلیج فارس، امکان می‌داد که نفت خلیج فارس، مقادیر زیادی از
هزینه حمل و نقل را «جذب» کرده و بازار گسترده تری را بزبان نفت
آمریکا بخود اختصاص دهد. این سیستم نیز علیرغم اینکه قریب دو دهه
بربازار نفت تسلط داشت سرشار بود از کمی و کاستی و تعارض. از جمله
اینکه، افزایش تقاضای نفت برای یک مبدأ، چون موجب افزایش تقاضای
تانکرهای نفتکش نیز می‌شد، بهای حمل و نقل را افزایش می‌داد و چون
قیمت بشکه نفت معادل بود با بهای آن در یکی از مبدأهای دوگانه بعلاوه
هزینه حمل و نقل، پس با افزایش هزینه حمل و نقل، قیمت نفت آن مبدأ
تنزل می‌کرد (پارادوکس رالف کاسادی (Ralf cassady paradox). از اوائل
دهه پنجاه، سیستم قیمت گذاری قیمت‌های اعلان شده، (Posted price)
جای سیستم‌های دوگانه را گرفت. این مختصر، شمه‌ای از جنبه بین المللی

که «بگذارید بروند این مغزهای الکل زده را» ده هزار ده هزار به جلای وطن ناگزیر کرد بی آنکه پروای استقلال و سربلندی ملت را داشته باشد ولی همین آوارگان از خانه و کاشانه رانده شده، در درون نظام مدرن هرکدام بمتابه متجاوز از یک میلیون دلار ثروت متبلور در سرمایه انسانی معنی پیدا کردند و مثلاً در یک سال معادل چهار برابر تولید ناخالص ملی ایران، برای آمریکا ثروت افزودند. همینطور است فهم مکانیسم قدرت. قدرت بی انتها و زوال ناپذیر تمدن مدرن، در ذات حق مند فرد متفرد نهفته است که تمام می‌کند حق اعتراض اقلیت ولو یک تن باشد، مورد حمایت کلیه نظام است و قدرت نظام از این سرچشمه جوشان برمی خیزد. فهم عمیق این دومعنی کجا، و باور به این اسطوره کجا که «ثروت غرب از غارت شرق بدست آمده است!» و یا «آمریکا مثل کوه یخی دارد ذوب می‌شود» همین امروز، حدود ۸۰ درصد تولید جهانی در ۱۷ کشور جهان (ایالات متحده، ژاپن و پانزده کشور اروپائی) بعمل می‌آید و ۲۰ درصد در ۱۸۰ کشور دیگر جهان. چگونه قابل فهم است که این ۸۰ از چاییدن آن ۲۰ نتیجه شده باشد؟ وانگهی، سیر مدام بازتولید گسترده این نظام را چگونه می‌توان توضیح داد؟

با این مقدمه مفهومی، می‌توان به «مبارزات ضد استعماری ملت ایران» در طی صد و اند سال گذشته نگریست و مثلاً نهضت تنباکو را در زمینه کشاکش دو قدرت رقیب روس و انگلیس بازخوانی کرد.



مدرسه نوآموزان ایرانی در مسجد سلیمان

نکته دیگری را باید در مورد تصویر غرب در ایران عنوان کرد: انگلستان بعلت حضور چند سده‌ای در سیاست ایران و منطقه، و نفوذ در میان لایه هائی از تجار و روحانیون و خوانین، مورد سوءظن افکار عمومی ایران بوده است ولی تقریباً تا نیمه‌های سده بیستم به تصویر منفی از آمریکا در اذهان مردم برنمی‌خوریم. مثلاً شما کتاب «در باره سیاست» شادروان احمد کسروی را، که اندیشه ورزی ناسیونالیست است در نظر بگیرید که چگونه از آمریکا و رئیس‌جمهور آن ویلسون به نیکی و آزادگی نام می‌برد. لیکن پس از حوادث شهریور بیست، برکناری رضاشاه تا آغاز حکومت ذکاء الملک فروغی، پنه شدن اصلاحات رضاشاهی و آغاز یک دوره ده - دوازده ساله بلشوی سیاسی و تولد حزب توده ایران، بتدریج آمریکا بعنوان «امپریالیسم»

(imperialism)، سلطه (dominance)، و این اواخر، استکبار (arrogance)، هریک وجهی از دریافت یک کل بغرنج را بمیان می‌نهد و از توضیح تمامی آن ناتوان‌اند. استعمار، بلحاظ لغوی عبارت است از «خواستار عمران و ترقی» کشور و منطقه و مردمی شدن، بواسطه اعزام جمعی نظامی، بازرگان، مدیر و مبلغ، از غرب متروپل به کشور ماقبل مدرن؛ مفهوم امپریالیسم، علیرغم تعدد معانی و مدلول‌هایش، در دست لنین بمتابه «آخرین مرحله سرمایه داری»، «سرمایه داری مالی» و «سرمایه داری میرا» (moribund)، تعریف شد و به پشتوانه دستگاه تبلیغاتی شوروی به رقبای جهانی آن اطلاق شد؛ مقوله سلطه را اقتصاددان فرانسوی، فرانسوا پرو (Perro) پرداخت و آنرا برای توضیح جنبه سیاسی و مدیریتی برخورد دو جهان مدرن و غیر مدرن صیقل داد که در بیان باوران آقای خمینی، شکلی بسیار معشوش بخود گرفت؛ و مقوله استکبار، که در اصل، یک مقوله هدایتی و دینی است در اصل قرآنی مترادف است با سرپیچیدن از پیام هدایت، بطوریکه فرعون بهمین معنی «استکبار می‌ورزد». ملاحظه می‌فرمائید هرکدام از این واژگان - و نظایر آن‌ها - از زاویه دید متفاوتی به یک پدیده بغرنج ناظر است و معانی ناقص و مبهمی از آن را بذهن متبادر می‌کند.

نظام مدرن، بنا به سوخت و ساز درونی‌اش، نظامی است گسترش‌کننده و ادغام‌گر. توقف (stagnation) یا رشد صفر برای این نظام معادل است با مرگ و انهدام و این یکی از رموز شگرف نظام مدرن است که بلندپروازترین اندیشه وران را به چالش طلبیده و تاریخ اندیشه اقتصادی سرشار از حضور و سوز و گداز آنان است. این نظام در سیصد و پنجاه سال اخیر عمر تاریخی خود، شرایط وجود اجتماعی، تکوین، و بازتولید انسان را بشدت دگرگون کرده، شبکه‌ای از راههای جهانی، بازارهای جهانی، خطوط ارتباطی جهانی، پست جهانی، نظام پولی جهانی و نظامی از پیمان‌های سنجش جهانی پدید آورده و در مرحله کنونی «جهانی شدن» اش با ارمغان کردن پست الکترونیک، دانش پردازش داده‌ها و حمل و نقل عظیم و سریع جهانی، جهان را به «دهکده» ای مانند کرده است. هیچ نقطه‌ای، از سنجه‌های نظام مدرن استقلال ندارد؛ هیچ دیواری، نه دیوار چین، نه دیوار سرخ و سبز از امواج پیاپی نوآوری‌های علمی و فنی آن استقلال ندارد و بدینسان مفهوم انسان نیز در سراسر جهان در یک پروسه همگرایی قرار گرفته است. نمود بیرونی این نظام، که بچشم غیرمسلح نیز می‌توان دید - قدرت، ثروت و تکنولوژی است. ولی تفاوت‌ها آنجا آغاز می‌شود که دنیای اسیر سنت، می‌خواهد با معیارها و سنجه‌های خود، این قدرت و ثروت و تکنولوژی را توضیح دهد و اینجاست که «جنگ هفتاد و دو ملت» وارد تعبیر می‌شود و ره افسانه گشوده است. مجال نیست بپردازیم به کج فهمی‌های آدم سخت سری مثل جلال آل احمد، روضه خوانی‌های شادروان شریعتی و بیگانه ترسی‌های آقای خمینی و امثال آن‌ها. در مجموعه کاغذهای در پنجاه سال اخیر در کشورمان در این زمینه سیاه کرده‌اند این نکته بروشنی دریافت نشده است که مکانیسم تولید ثروت در اندرون این نظام مدرن است و آنچه نیز که از «بیرون» به درون آن انتقال پیدا می‌کند در آن هضم شده به ثروت بدل می‌شود همانگونه که در مورد نفت اشارت کردم. مثال دیگری بگیرید: نظام جمهوری اسلامی، خیل درس خواندگان دانشگاهی را با کلام «طلائی» امام

دکتر منصور - در این یک سده و نیم اخیر، خودآگاهی ملت ایران، خودآگاهی انفعالی است. در حقیقت ذلت و جهل فتحعلی شاهی، با فتوای ملایان به جنگ‌های ایران و روس کشانده می‌شود و دچار شکست و خذلان می‌شود. بزرگ ملای زمانه، ملاً احمد نراقی، با طرح تز «ولایت فقیه» ملایان را سپر بالای فتحعلی شاه قرار می‌دهد و این جنگ و شکست را به مشیت ایزدی خدا نسبت می‌دهد. تکه پاره شدن کشور، اعطای کاپیتولاسیون به روس‌ها و آشفته‌گی و پریشانی پیامد این «چکی» است که سلطان اسلام پناه از دست «کفار» خورده است. عکس العمل به این درماندگی، آوردن مسشار است از غرب، اعزام دانشجویست به غرب، تأسیس مدرسه دارالفنون است، ایجاد مدارس نظامی، و برپا کردن گمرکات و بانک‌هاست ولی اینان با همه اهمیتی که دارند در متن مبادی درست قرار نمی‌گیرند و نتیجه‌ای هم عاید نمی‌کنند. متفکران مشروطه، آنهم بهترین بخش آنان، می‌خواهند از غرب اقتباس کنند و چون «پای بست» را نمی‌بینند به «نقش ایوان» می‌پردازند. مثلاً میرزاملکم خان ناشر قانون، از قانون در غرب چه درکی دارد؟ اینان بدون آنکه بفهمند قانون غرب، قانون مبتنی بر مبانی فلسفی سده‌های ۱۶ و ۱۷، و فلسفه حق جان لاک و تالی‌های اوست، به نفس قانون بدون توجه به مبادی قانون تأکید می‌ورزند و نتیجه این می‌شود که نهضت «عدالتخانه» طلبی مشروطیت، از قانون اساسی ابتر، متمم عقب افتاده و قانون مدنی گرفتار در دست فقیهان سردر می‌آورد. اینان بمانند آقای خاتمی در یک سده بعد، نفهمیدند که اهمیت قانون در غرب از آنجاست که بر حقوق بشر ابتناء دارد. با این زمینه تاریخی است که می‌رسیم به نهضت ملی دکتر محمد مصدق. این نهضت از یکسو انفجار غرور یک ملت صاحب تاریخ است در برابر تحقیری که از تسلط یکسویه امپراتوری بریتانیا بر مقدرات تاریخی او حس می‌شود. از سوی دیگر، مکانیسم درونی نهضت نیز طی رقابت‌های سیاسی دهه ۲۰ شکل گرفته و در متنی از جدال‌های ناشی از تکوین دنیای دوقطبی جنگ سرد هدایت می‌شود. دکتر محمد مصدق که در اوج یک حرکت ناسیونالیستی توانسته بود قانون ملی کردن صنعت نفت را «بنام سعادت ملت ایران» از تصویب مجلس بگذراند نامزد می‌شود که قانون خود را پیاده کند. بدینسان دولت مصدق تنها با دو پروژه تشکیل می‌شود: ملی کردن صنعت نفت و اصلاح قانون انتخابات. بدیهی است که در این مجال، تمرکز را روی پروژه نخست می‌گذارم و به دومی نمی‌پردازم. وقتی از شرکت نفت ایران و انگلیس، بنام سعادت ملت ایران و حاکمیت دولت خلع ید بعمل آمد، دوران بغرنجی از کشاکش‌های فنی، اداری، حقوقی، مالی و سیاسی آغاز گردید که قریب به دو سال بطول انجامید. مدیران و مهندسان و تکنسین‌های خارجی کشور را ترک کردند و اداره این صنعت بزرگ بعهده کادر ایرانی افتاد که در مجموع با شایستگی به کار برخاستند و بتدریج تجربه علمی، فنی و اداری لازم را کسب کردند. در عرصه حقوقی، دولت ایران علیرغم احراز حق حاکمیت به منابع خود، از حل مناقشات ناشی از دعاوی طرف انگلیسی ناتوان ماند و درک درست از شرایط روز و انعطاف بموازات منافع و مصالح ملی را از خود نشان نداد. رهبری سیاسی نهضت در سال دوم، بویژه در شش ماهه آخر نهضت دچار رکود است و هیچ ابتکاری از خود نشان نمی‌دهد. علیرغم، شخصیت نافذ دکتر مصدق نه خود وی و نه مشاوران نزدیک نفتی

در افکار عمومی ایران تصویر می‌شود و با سقوط حکومت ملی مصدق مهر می‌خورد.

تلاش - حرکت‌هایی نظیر جنبش تنباکو، تلاش برای تأسیس بانک ملی در مقابل بانک‌های بیگانه شاهی انگلیس و استقراضی روس، مقابله با حضور مستشاران خارجی در ادارات و وزارتخانه‌های مالی و گمرکات، گوشه‌هایی هستند از مبارزات ضد استعماری در صدر مشروطیت. در این دوران از یک سو ما شاهد آگاهی و سرسختی ایرانیان در دفاع از منافع خود و در مقابله با نفوذ بیگانگان بوده و از سوی دیگر به موازات آن ناظر ادبیات و آثار بسیاری از مشروطه خواهان صاحب نام در تمجید و ستایش از فرهنگ، تمدن و پیشرفت کشورهای غربی هستیم. در برخی از این آثار میزان پذیرش، احترام و اعتماد به سیستم اجتماعی و نظام‌های سیاسی غربی تا جایی است که نشان می‌دهد سرانی از رهبران جنبش مشروطه، غرب را بعنوان الگوی آرمانی در ایجاد نظم و اداره و هدایت کشور قرار داده بودند. اما برعکس در جریان مبارزات ملی شدن نفت که عده ای آن را دنباله و مرحله دوم مشروطیت می‌دانند، ما برای نخستین بار شاهدیم که قضاوت در مورد غرب یکپارچه و یگانه شده و بتدریج و بشکل فزاینده‌ای این قضاوت تنها از مسیر ستیز و عداوت با غرب به مفهوم قدرت استعماری عبور کرده و بکارگیری عناوینی چون امپریالیسم، ستمگران یا غارتگران بیگانه و... بشکل چشم گیری عمومیت می‌یابد. صنعت و رشد روزافزون غرب نه حاصل مکانیسم درونی نظام‌های اجتماعی - سیاسی - اقتصادی بلکه محصول غارت شرق محسوب شده و چشم بردمکراسیهای درونی، فرهنگ و دانش متحول و رو به رشد دائم آن بسته می‌شود.

ریچارد کاتم در مقاله‌ای تحت عنوان "ناسیونالیسم در ایران قرن بیستم و دکتر مصدق" در توضیح مواضع رهبر نهضت ملی شدن نفت به نکته بسیار ظریفی اشاره دارد. کاتم مساعی مصدق را در بیان مفاهیم لیبرالی بقدر کافی بارز ندانسته و جهت منفی کار وی را نمادهایی می‌داند که او در اشاره به امپریالیسم و ستم ملی بکار برده است. ریشه این تغییر برخورد به غرب در کجا نهفته و نتایج و پیامدهای آن برفهنگ سیاسی ما چه بوده است؟

○ دکتر مصدق، که بحق بعنوان شخصیت سیاسی فسادناپذیر ملت ایران مورد ستایش ملت است، از دو کمبود آسیب دید. اینکه خود را اسیر محبوبیت ناشی از شعارهای خود یافت و بلوغ یک سیاستمدار نگران سعادت ملت را از خود نشان نداد، و دیگر اینکه منهای یکی دو شخصیت نظیر شادروان دکتر غلامحسین صدیقی که وزیر کشور وی بود، با کسانی کار می‌کرد که در قیاس با خودش، تنها کوتوله‌های سیاسی بودند.

مصالح دراز مدت ملت ایران جامعه عمل ببوشاند و هم نهضت را بجائی نکشاند که شکست آن زمینه‌ای برای بروز فاجعه جمهوری اسلامی بشود.

تلاش - نهضت ملی شدن نفت از پیشروان مبارزات ملی و استقلال طلبانه‌ای محسوب می‌شود که اواخر قرن نوزده و اوائل قرن بیستم بسیاری از کشورهای آسیائی، آفریقائی و آمریکای لاتین را در بر گرفت. تحت تأثیر این مبارزات در ایران که تحت رهبری سرآمدن و نخبگان سیاسی کشور و در حمایت گسترده قشر روشنفکری، تحصیل کردگان و طبقات متوسط جامعه قراردادداشت، مفاهیمی چون " ملی " و " استقلال " تا مرحله " تقدس " عروج یافتند.

اگر بخواهیم تعبیر و تعریفی از این مفاهیم برمبنای درک آن دوران - یا تا حد ممکن تعریفی نزدیک به آن درک - ارائه دهیم، این تعریف چه خواهد بود؟ متأسفانه علیرغم وجود اسناد، مدارک، کتب، مقالات و رسالات بیشمار از آن دوره یا در مورد آن دوره ما هنوز تعریف دقیقی از مفهوم پراهمیتی چون " استقلال " و در رابطه با مقتضیات و نیازهای سیاسی و اقتصادی کشورمان در آن دوره‌ها در دست نداریم. حاصل جمع بحث‌ها و گفت‌وگوهای سیاسی به ارث مانده از آن دوران بیش از هر چیز بکار انداختن جدائی و زدن اتهام متقابل " وابستگی "، " خیانت " و ... می‌باشد.

دکتر منصور - در دوران ملی شدن نفت، استقلال مفهوم مخالف تفرعن شرکت نفت ایران و انگلیس بود در ایران. همینطور، مفهوم مخالف دخالت سفارتخانه‌های خارجی بود در امور سیاسی داخلی و عزل و نصب مقامات لشگری و کشوری. در نتیجه، «استقلال طلبی» هم در خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس و اجنبی ستیزی تبلور پیدا کرد. سیاستی که طی این دوران بکار بسته شد، عبارت بود از تشویق تولیدات داخلی - نظیر منسوجات - جاگزینی واردات، و تلاش به بی نیاز شدن از درآمد نفتی. ولی اینهمه، مارا به دریافت مفهوم استقلال نزدیک نمی‌کند. مثلاً آیا مطلوب است که از تقسیم کار جهانی مستقل باشیم؟ آیا مطلوب یا ممکن است که از علم و فن و مدیریت و الزامات مزایای نسبی مستقل باشیم؟ آیا دیوار بدور خود کشیدن و انزوا طلبی، عین استقلال است؟ آیا ورود و صدور سرمایه، وابستگی است؟ آیا مطلوب است که اقتصاد ملی از درآمد نفتی چشم ببوشد؟ این پرسش‌ها هنگامی پاسخ روشن می‌یابند که مفهوم استقلال را هم بلحاظ نظری و هم در پرتو شرایط کنکرت تعریف کرده باشیم و در دوران نهضت ملی و دهه‌های تالی آن، ما باین مرحله دست نیافتیم. نا درست خواهد بود اگر درک آنروزی از استقلال طلبی را با معیارهای امروزی محک بزنیم زیرا آنروز، افق‌های امروز ناپیدا بودند و بسیاری از ملت‌ها می‌رفتند تن به تجربیاتی بسپارند که ما امروز بر اثر آن‌ها به مفهوم دیگری از استقلال پی ببریم. دهه پنجاه، از یکسو مصادف است با اوجگیری جنگ سرد در دنیای دوقطبی، از سوی دیگر اتحاد شوروی و سپس چین می‌روند که تا دهه‌ها دچار انزواجوئی بشوند؛ و هندوستان می‌رود که سال‌ها بعد تجربه سترگی در سیاست جاگزینی واردات انجام دهد و تجربه کشورهای اسکاندیناوی، ژاپن و سنگاپور هنوز تکوین نیافته است بنابراین آنروز اگر «خودکفائی» معادل

- سیاسی وی نظیر مهندس حسینی و مهندس بازرگان... نه این را می‌دانند که شرکت نفتی انگلیس در همان یکسال نخست به بازسازی منابع تولید خود پرداخته و دیگر رگ حیاتش به تولید ایران بستگی ندارد و این ایران است که به درآمد نفت نیازمند است؛ و نه از این بن بست راهی دارند که نمی‌توان صنعتی را ملی کرد ولی نه با شرکت - به بهانه اینکه منحل شده - و نه با دولت سهامدار آن - بیهانه اینکه طرف معامله نیست - وارد مذاکره نشد. آخرین پیشنهادی که از سوی ایزنهاور و چرچیل برای حل مناقشات ناشی از ملی شدن صنعت نفت به دکتر مصدق ارائه شد، بیست سال با آنچه که در قرارداد کنسرسیوم به ایران تحمیل شد، به منافع ملت ایران نزدیک تر بود. ایران این شرایط را تنها در سال ۱۹۷۳ توانست احراز کند. در واقع دکتر مصدق، که بحق بعنوان شخصیت سیاسی فسادناپذیر ملت ایران مورد ستایش ملت است، از دو کمبود آسیب دید. اینکه خود را اسیر محبوبیت ناشی از شعارهای خود یافت و بلوغ یک سیاستمدار نگران سعادت ملت را از خود نشان نداد، و دیگر اینکه منهای یکی دو شخصیت نظیر شادروان دکتر غلامحسین صدیقی که وزیر کشور وی بود، با کسانی کار می‌کرد که در قیاس با خودش، تنها کوتوله‌های سیاسی بودند.



اولین چاه نفتی ایران در منطقه مسجد سلیمان

مجموعه این‌ها، و نقش آفرینی دیگر بازیگران از جمله شاه و کاشانی، به کودتای ۲۸ مرداد انجامید که بهیچوجه محتوم و گزیرناپذیر نبود. این حادثه آغازی شد که در مجموع بزبان کشور و مردم ایران انجامید: سلطنت بعلت استعانت از خارجی بمنظور طرد دولت قانونی، حرمت خود را باخت و هرگز به مرمت آن توفیق نیافت؛ نیروهای سیاسی قطبی شدند و بخشهای افزاینده‌ای از آن‌ها باین نتیجه رسیدند که سلطنت اصلاح پذیر نیست و باید بدنبال براندازی بود. نیروهای جوان دست به سلاح بردند و مجال دیالوگ سیاسی هرچه تنگ تر شد. بدون تردید، یک مصدق بادرایت تر، می‌توانست هم به

ملت است و درست نیست این هدف والا به تعصب ورزی‌ها گرفتار شود. ملت‌های بزرگ جهان، ضمن اینکه رهبران بزرگ خود را بدرجه قهرمانی رسانده‌اند و در تاریخ ماندگار ساخته‌اند هنگامی که پای مصالح عالی‌ه ملت در میان بود ه از آنان نیز با حفظ حرمت‌ها عبور کرده‌اند. شما، چرچیل قهرمان ملت انگلیس و فاتح جنگ دوم جهانی را ببینید که چگونه کنار گذاشته شد و یا ژنرال دوگل، بنیانگذار جمهوری پنجم فرانسه و آزاد کننده فرانسه از اشغال نازی‌ها را ملاحظه کنید که چگونه بتوسط ملت مجبور شد از قدرت کناره گیرد. هنوز هم نام چرچیل در انگلستان و نام دوگل در فرانسه، احترام برمی‌انگیزد ولی این ملت‌ها اسیر این محبوبیت‌ها نماندند. مصدق مردی درستکار، ایران‌دوست، ضد استبداد و فسادناپذیر بود ولی اشتباهات بزرگی نیز مرتکب شد که نهضت را به تحلیل برد و در نهایت آنرا در برابر مخالفان جدی‌اش به گل نشاند ما از تجربه مصدق می‌آموزیم که ضد استبداد بودن، مترادف آزادیخواهی نیست؛ پوپولیست بودن، معادل دموکرات بودن نیست؛ فساد ناپذیر بودن، فضیلت لازم است و کافی نیست؛ غایت عمل سیاسی، مصالح بلند مدت ملی است و وجهی المله بودن نیست. تحیل گر تاریخ، علاوه بر شعور و آگاهی، نیازمند شهامت مدنی نیز هست تا در ارزیابی نقش شخصیت‌ها مصالح ملی را چراغ راهنمای خود کند، از رنجش این و آن پروا نداشته باشد.

تلاش - در پرتو مبارزات ضد استعماری مشروطه، نهضت ملی کردن صنعت نفت و انقلاب اسلامی ما به استقلال خود دست یافتیم و دست نفوذ بیگانگان را از میهنمان کوتاه کردیم. در اینکه امروز حکومت اسلامی یکی از "مستقل‌ترین" رژیم‌های تاریخ است هیچ نیروئی نه دوست و نه دشمن تردیدی ندارد. اما اینکه ارمغان این "استقلال" برای کشور و مردمان چیست، حقیقت تلخی است که باید در چشم آن نگریست و به تعمقی ژرف در مفهوم "استقلال" وادار شد.

امروز به مسئله نفت و نهضت‌های استقلال طلبانه و به واقعه ۲۸ مرداد تنها در چارچوب نگاه گذشته نگریسته نمی‌شود و نگاه‌ها در تداوم خط تاریخ از آن روزها فراتر رفته و به واقعیت‌های امروز می‌رسند. امروز نیروهای گسترده‌ای بویژه در میان نسل جوان تر - آنانکه پیوند عاطفی اشان با آن روزها سست تر است - بدنبال یافتن پاسخی اساسی ترند. اینکه نتایج بدست آمده و بهره ما از چنین جنبش‌ها و صفندیها و جدال‌های بی‌انتهای ایجاد شده در حول و حاشیه آن‌ها در جهان سوم چیست؟

آیا "استقلال" و "استقلال طلبی" مفاهیمی پوچ و بی معنا شده‌اند؟ یا اینکه نه! "استقلال" اصل خدشه ناپذیری بوده و هست و خواهد ماند، تنها در الزامات و پیش شرطهای دستیابی بدان باید واقعیت‌های زمانه را دید و همواره آماده تجدید نظر بود؟

استقلال و استقلال طلبی امروز به چه معناست و در پرتو کدامین الزامات و شرایط و واقعیت‌های روز باید بدان نظر داشت؟

دکتر منصور - بنظر من، خود این پرسش اندکی تأمل نیاز دارد. ما هنوز استقلال را معنی نکرده‌ایم. پس چگونه می‌توانیم حکم کنیم که مثلاً «حکومت اسلامی یکی از مستقل‌ترین رژیم‌های تاریخی است و هیچ

استقلال گرفته می‌شد اگر چه جای ایراد بود ولی باندازه امروز جای ملامت نبود. در این پنجاه سال چندین ده کشور برای تأمین استقلال به تجربیات گرانبهائی دست زده‌اند که گنجینه‌ای از اصول و معیارها را در اختیارمان قرار داده است. در عالم نظری نیز، تحولی که در این پنجاه سال در رشته اقتصاد بین‌المللی پدید آمده به کلیه تحولات این رشته از علم اقتصاد در سیزده سال پیش از آن برتری دارد و به تبع آن مفاهیم استقلال و وابستگی هم از مضامین نوینی برخوردار شده‌اند.

○ نظام مدرن، بنا به سوخت و ساز درونی اش، نظامی است گسترش کننده و ادغام گر. توقف (stagnation) یا رشد صفر برای این نظام معادل است با مرگ و انهدام و این یکی از رموز شگرف نظام مدرن است که بلندپروازترین اندیشه وران را به چالش طلبیده و تاریخ اندیشه اقتصادی سرشار از حضور و سوز و گداز آنان است.

تلاش - آیا اساساً بقصد بررسی وقایع تاریخی نظیر نهضت نفت و واقعه ۲۸ مرداد از زاویه نتایج و پیامدهای آن، می‌توان از کنار نتایج رفتار و عملکرد شخصیت‌ها و چهره‌های صاحب نفوذ و صاحب نقش در آن وقایع عبور کرد؟ آیا پرداختن به نتایج عملکرد سیاسی به منزله در مقام قضاوت در آمدن، نسبت به شخصیت‌ها و چهره‌های تاریخی و در خدمت پراچ کردن یا بی مقدار ساختن آن‌هاست؟ زدودن هاله‌های "تقدس" و "تکفیر" از چهره‌ها و شخصیت‌های تاریخی، آیا پیش شرط ثمر بخشی چنین روشی، یعنی بررسی وقایع تاریخی از زاویه نتایج و پیامدهای آن در ادامه حیات اجتماعی، است یا محصول اجتناب ناپذیر آن؟

دکتر منصور - پرند تاریخ از کنش‌های (action) انسان مدنی بافته می‌شود و لازمه کنش، نسبتی از آزادی است و آن نیز در رابطه تنگاتنگ با کثرت (pluralism) قرار دارد. کنش، بمحض اینکه از عامل صادر شود در شبکه کنش‌های دیگران وارد شده و حیاتی مستقل از عامل خود پیدا می‌کند. در این میان برخی گرایش‌های فکری وجود دارند که مایل‌اند نقش عامل را کم بها داده و بگویند «چون شرایط فراهم شده بود اگر فلانی این کار را نمی‌کرد، بهمان به انجام آن برمی‌خاست». این نوع جبر در تاریخ فعلیت ندارد و شخصیت‌ها گاه نقش تعیین کننده در تاریخ ایفا می‌کنند. نهضت ملی بدوش شخصیت فسادناپذیری چون محمد مصدق استوار شد و با او یکی شد. خواه و ناخواه، شخصیت مصدق تأثیر ژرفی در جریان، توفیق‌ها و شکستهای آن داشته است. نقش دیگر عوامل نظیر شاه، کاشانی، مکی، قوام، رهبران حزب توده، گلشائیان، دکتر بقائی، حسینی، بازرگان و دیگران نیز در آن‌ها مؤثر بوده است. منتها ضمن این که این نهضت در نفس خود به بن بست رسید، رهبران مصدق نیز بنحوی «مظلوم» واقع شد و این «مظلومیت» سبب شد که تاریخ معاصر بجای برخورد عقلی و تحلیلی به نحوه تفکر، عمل و رهبری وی از وی یک «تابو» بسازد و کسانی نیز از تولید آن به نام و منزلتی برسند. ترازوی داوری تاریخی، مصالح بلند مدت

تلاش - آقای دکتر منصور با سپاس بی پایان از حوصله‌ای که به خرج دادید.



نشر نیما

WWW.nimabook.com
Nima Verlag
Lindenalle 75, 45127 Essen, Germany
Tel.: 0049 (0) 201 20 868
Fax: 0049 (0) 201 20 869
nimabook@gmx.de

فروش فوق العاده در نشر نیما

دائرة المعارف فارسی، سه جلدی با قطع رحلی، ۳۴۰۰ ص،

دکتر غلامحسین مصاحب، ۱۵۰ یورو

حیات مردان نامی، چهار جلدی، پلو تارک - م: رضا مشایخی،

۳۵ یورو

گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی در ایران، پنج جلدی،

دکتر رجاء دکتر شجاع الدین شفا، ۲۵ یورو

ابومسلم نامه، چهار جلدی، به روایت ابو طاهر طرطوسی،

به کوشش حسین اسماعیلی، ۴۰ یورو

آذربایجان در سیر تاریخ ایران، سه جلدی، رحیم رئیس نیا،

۲۰ یورو

سفرنامه گویا، هشت نوار کاست، شهبانو فرح پهلوی، ۲۵ یورو

تبریز زیر چکمه های ارتش سرخ قوام و نجات آذربایجان،

موسوی زاده، ۲۰ یورو

شاهنامه فردوسی با عکسهای رنگی نفیس، حکیم ابوالقاسم

فردوسی طوسی، ۲۹ یورو

تحولات فرهنگی ایران در دوره قاجاریه و مدرسه دارالفنون،

دکتر احمد هاشمیان، ۹ یورو

تازه های کتاب از ایران

فرهنگ بزرگ سخن، به سرپرستی دکتر حسن انوری،

دوره هشت جلدی، ۱۶۰ یورو

اسرار شاه حکایت هویدا، مشروح محاکمات هویدا از روی

نوار، بهرام افراسیابی، ۱۸ یورو

بازخوانی هابرماس، درآمدی بر آراء، اندیشه ها و نظریه های

یورگن هابرماس، حسینعلی نوذری، ۱۸ یورو

سلوک، رمان، محمود دولت آبادی، ۶ یورو

نیروئی، نه دوست و نه دشمن تردیدی (در آن) ندارد». بنظر من، این اسطوره از همان قماش تعاریف استقلال یا استعمار ناشی شده است که هیچ ربطی به دنیای واقعی ندارند. اگر فقدان استقلال را چنین معنی کنیم که مثلاً فلان قدرت خارجی به رهبران حکومت امریه صادر می‌کنند که چنین و چنان کنید، در آنصورت نه تنها حکومت جمهوری اسلامی مستقل است بلکه شاه بسیار مستقل تر بود. اگر داشتن دوستان و همفکران مترادف باشد با فقدان استقلال، در آنصورت جمهوری اسلامی بدرستی مستقل‌ترین نظام‌هاست چون بی دوست‌ترین آنها نیز هست. وقتی از این مقدمه حرکت می‌کنیم ناگزیر باین نتیجه نیز می‌رسیم که «استقلال» برای کشور و مردمان چیزی عاید نکرده است و بعد می‌رسیم باینکه استقلال و استقلال طلبی «مفاهیمی پوچ و بی معنی شده‌اند».

برای پرداختن به مفهوم استقلال، طرح چند سؤال مفید خواهد بود: آیا ژاپن، که نظام آن زیر اشغال نظامی آمریکا بفرماندهی داگلاس مک آرتور (۱۹۵۲ - ۱۹۴۵) (شکل گرفت و قانون اساسی آن بتوسط همین فرماندهی نوشته شد - و نه دولت کی جوروشیده هارا (Kijuro Shidehara) نخست وزیر گذار، کشور مستقلی هست یا نه؟ آیا دولت‌های سوئد و دانمارک، که در شبکه بازرگانی جهانی تنیده شده‌اند و ملی‌ترین صنایعشان نظیر اتومبیل سازی Volvo سوئد آمیخته‌ای از تولیدات ده‌ها کشور جهان است، مستقل‌اند یا خیر؟ یا سنگاپور، که عمده درآمد آن از محل ارزش افزوده خدمات علمی و فنی بر روی تولیدات دیگر کشورها حاصل می‌شود و توانسته است در عرض ۳۵ سال به ردیف غنی‌ترین کشورهای جهان عروج کند و نام و آبروی محل غبطه جهانیان برای شهروندان خود پدید آورد، کشور مستقلی است یا نه؟ از سوی دیگر، آیا جمهوری اسلامی ایران که بعلت بی یار و یاور بودن، منافع ملی را در غرب کشور به صدام وامی گذارد، در جنوب اسیر هیاهوی شیوخ است بخاطر سه جزیره ایرانی مورد ادعا، و در بحر خزر از روس‌ها توسری می‌پذیرد و ناگزیر است برای جلب حمایت مثلاً سوریه، آنهمه باج بپردازد نظام مستقلی است؟ آیا تصمیم در مورد سیاست خارجه ایران در نزد رهبران این نظام با توجه به مصالح عالیه ملت ایران انجام می‌پذیرد؟ آیا جمهوری اسلامی از کج اندیشی و خرافه باوری استقلال دارد؟ آیا، بخاک نشاندن اقتصاد ملی، نابودی دانشگاه‌ها، در پرتو مصالح ملی انجام می‌پذیرد؟

استقلال اصل خدشه ناپذیری است و هرگز پوچ و بی معنی نخواهد شد. ولی استقلال با شرکت بسیار فعالانه در تقسیم کار جهانی، با سرمایه گذاری جهانی، با مبادلات فکری و علمی - فنی در سطح جهان، با حضور در بازارهای جهان نه تنها منافاتی ندارد بلکه بستگی بآن دارد. در نظام مدرن، محور اقتصاد، با فناوری است. پس هیچ کشور مستقلی نباید در صدد «استقلال» از علم - اندیشی و فن ورزی باشد. مسابقه جهانی برای ثروتمندتر شدن، عالم تر شدن، شایسته تر شدن لازمه استقلال است. امروزه اقتصاددانان می‌توانند برای بغرنج‌ترین اقتصادها مدل‌هایی تنظیم کنند که شرایط اساسی سیاست‌های اقتصادی را معین کند، مزایای نسبی دینامیک را در پرتو استراتژی توسعه مشخص کند و کشور را در کنار کشورهای غنی و سربلند جهان بنشانند.

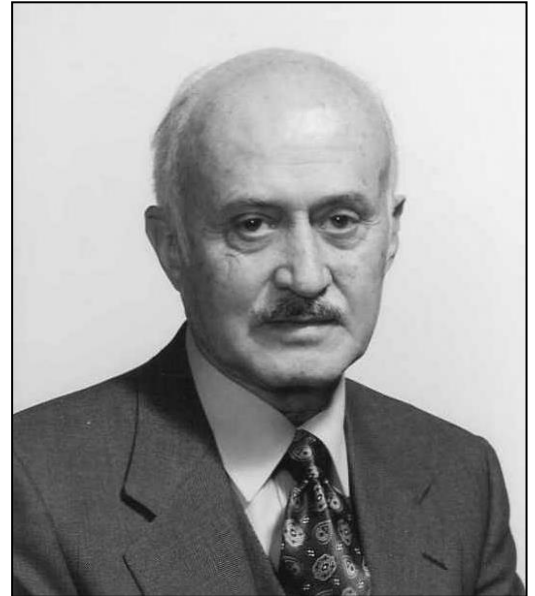
مروری بر جریان و تحولات ملی شدن صنعت نفت ایران

گفتگو با دکتر پرویز مینا

در آغاز تأکید بر این نکته واجب است که در تحت شرایط و نحوه ای که شرکت سابق نفت انگلیس و ایران با حمایت دولت انگلیس بر صنعت نفت ایران حکومت می‌نموده اصل ملی کردن نفت، یک امر ضروری و غیرقابل اجتناب بود و هیچ شکی نیست که مرحوم دکتر مصدق مردی وطن پرست، آزادی خواه و ناسیونالیست بود و کشور ایران توسعه و پیشرفت در این صنعت عظیم ملی را مدیون اقدام وطن پرستانه آن مرحوم است.

متأسفانه ملی شدن صنعت نفت ایران مقارن با زمانی بود که هشت شرکت عمده بین المللی نفت بیش از نود درصد ظرفیت تولید و پالایش و توزیع نفت در جهان آزاد و هشتاد و پنج درصد ظرفیت ناوگان نفتکش های دنیای آزاد را در اختیار انحصاری خود داشتند.

علاوه بر این قدرت فنی و اقتصادی، این هشت شرکت از حمایت کامل سیاسی و اقتصادی نظامی دولت‌های متبوع خود برخوردار بودند و نمونه بارز آن طی مذاکرات بادولت مصدق به خوبی آشکار گردید.



تلاش - تا چه میزان تصور دکتر مصدق و مشاوران و یارانش از قبل از این مشکلات دقیق و روشن بود؟ آیا می‌توان تصور نمود که اگر وی اشراف کافی نسبت به واقعیت‌های جهان قدرت و توازن نیروی خفته در ثروت و تکنولوژی پیشرفته کشورهای غربی داشت بازهم تا آخرین مرز یعنی لغو عملی قرارداد و قطع روابط سیاسی پیش می‌رفت؟

دکتر مینا - دکتر مصدق و مشاورین و اطرافیان نزدیک او به علت عدم آگاهی صحیح از اوضاع و احوال بین المللی نفت و وضع عرضه و تقاضای نفت در جهان آزاد تصور می‌کردند با قطع صادرات نفت ایران، دنیا دچار کمبود نفت خواهد شد و شرکت‌های نفتی به زانو در خواهند آمد و به ناچار تسلیم خواسته‌های ایران خواهند شد. حال آنکه در سال ۱۹۵۱ یعنی در زمان ملی شدن نفت تولید ایران در سطح ۶۶۰ هزار بشکه در روز و کل تولید دنیای آزاد ۱۰/۹ میلیون بشکه در روز بود. ولی در عرض یک سال، با افزایش میزان تولید در کشورهای عراق و کویت و عربستان و آمریکا که کنترل و اداره آن در دست هشت شرکت عمده مذکور در بالا بود، سطح تولید در جهان آزاد به ۱۳ میلیون بشکه در روز رسانده شد. یعنی بیش از سه برابر آنچه در ایران تولید می‌شد، از چهار کشور نامبرده تأمین و به بازار عرضه گردید و از این طریق بدون آنکه کوچک‌ترین کمبودی از نظر عرضه نفت در جهان آزاد احساس شود، از صدور نفت ایران جلوگیری بعمل آمد.

تلاش - به روایتی از میان مجموعه پیشنهادهای که ظرف ۲ سال برای حل مسئله نفت میان ایران و انگلیس ارائه شد. پیشنهاد دوم (پیشنهاد مشترک آمریکا و انگلیس) بیشترین مطابقت را با اصول و قانون ملی شدن صنعت

تلاش - مسئله استیفاء حقوق ملت بر منابع نفتی و موضوع ملی شدن صنعت نفت تا کنون مفاهیمی تنگاتنگ و یگانه تلقی شده‌اند. بدنبال تجربه تاریخی نهضت نفت که به ملی شدن این منابع انجامید و اداره، کنترل و بهره برداری از آن حق مسلم ایران شناخته شد، ثابت شد که مرحله استفاده و بهره برداری عملی از این حقوق - یعنی از قوه به فعل درآوردن آن‌ها - بود که دکتر مصدق را با موانع عظیمی مواجه ساخت. تنها در این مرحله بود که حقیقت نیاز ایران به جهان بیرون با فشار و هرچه بیرحمانه تر آشکار گردید. ظاهراً دکتر مصدق قبل از واقعه ۲۸ مرداد در حل مسئله نفت به بن بست رسیده بود. مشکلات اساسی که دکتر مصدق بعد از قطع رابطه با انگلیس تا مرحله فرارسیدن ۲۸ مرداد و سرنگونی دولت وی با آن‌ها مواجه شد چه بود؟

دکتر مینا - صنایع نفت در کشورهای عضو اوپک از جمله ایران بدین سبب ملی شدند که قراردادهای نفتی معمول در آن زمان که همه از نوع امتیاز (concession) بودند و اختیار کل و مطلق اداره عملیات و نحوه و میزان تولید و صادرات و قیمت گذاری در اختیار شرکت‌های نفتی خارجی قرار داشت، از هر لحاظ مغایر حق حاکمیت ملی و مانع استقلال سیاسی و اقتصادی کشورهای صاحب نفت بود.

در ایران مسئله نفت از آغاز کشف آن توسط دارسی در سال ۱۹۰۸ تا کنون مهم‌ترین عامل اساسی در تعیین خط مشی سیاسی و اقتصادی کشور بوده است. در بررسی تاریخ نود و پنج ساله صنعت نفت ایران بحث انگیزترین موضوع اصل ملی شدن صنعت نفت در سال ۱۹۵۱ و وقایع و حوادث متعاقب آن می‌باشد.

موضوع غرامت وارد تفصیل نمی‌شد و آنچه اظهار می‌داشت، با مقررات قانون منافات نداشت ولی هیچیک از شرایط اساسی ۲، یعنی اداره کامل و کنترل مطلق عملیات بدست ایران و ۵، در مورد تعلق کلیه درآمد نفت به دولت ایران را تأمین نمی‌نمود.

۴ - پیشنهاد بانک جهانی

در این پیشنهاد، بانک جهانی اصولاً فقط به عنوان واسطه بی طرف و موقت وارد عمل می‌شد و مداخله‌اش بدین منظور بود که طی مدت دو سال یا بیشتر، نفت ایران را به نحوی به جریان بیندازد تا طرفین اختلافاتشان را رفع کنند. اصل ملی شدن را می‌پذیرفت و پیشنهاد می‌کرد که اداره عملیات نفتی موقتاً به یک سازمان بین المللی که از طرف بانک تعیین می‌شد، واگذار گردد و تسهیم منافع بر مبنای پنجاه پنجاه تعیین گردد ولی اختیار صادرات و فروش نفت در دست شرکت سابق باقی بماند.

۵ - اولین پیشنهاد مشترک چرچیل - ترومن

این طرح بیش از چهار پیشنهاد قبلی به تأمین اصول و شرایط قانون ملی شدن نزدیک می‌شد شرط اول یعنی اصل ملی شدن را تصدیق می‌کرد، درباره شروط ۲ و ۳ یعنی واگذاری اداره عملیات بدست ایران و گماشتن تدریجی ایرانیان بجای کارشناسان خارجی تلویحاً موافقت داشت، نسبت به شروط ۴ و ۵ در مورد فروش نفت و تسهیم درآمد و منافع، کلیاتی ذکر می‌نمود که با مقررات قانون منافات نداشت ولی تعیین ترتیبات نهائی را موکول به مذاکرات بعدی می‌نمود. درباره غرامت ذکر خسارت و عدم النفع شرکت سابق برای دولت ایران ایجاد نگرانی می‌نمود.

۶ - دومین پیشنهاد مشترک چرچیل - ترومن

این پیشنهاد با مقررات قانون ملی شدن نفت منطبق و بدون تردید بهترین پیشنهادی بود که به دولت ایران تسلیم گردید. شروط ۱، ۲ و ۳ یعنی اصل ملی شدن و واگذاری اداره کامل عملیات نفتی به دولت ایران و استفاده از کارشناسان خارجی به شرط جایگزینی تدریجی آنان توسط ایرانیان را بدون هیچ قید و شرطی می‌پذیرفت. درباره شرط ۴ یعنی صادرات و فروش نفت ترتیبی پیشنهاد می‌نمود که بر اساس آن یک کنسرسیوم بین المللی متشکل از تعدادی شرکت‌های نفتی جهان آزاد که در آن شرکت سابق نیز عضویت داشته باشند، با شرکت ملی نفت ایران قرارداد دراز مدت برای خرید مقادیر عمده نفت ایران منعقد نماید و بخصوص این حق را برای ایران قائل می‌شد که مقادیر تولید مازاد برفروش به کنسرسیوم مزبور را مستقیماً در بازارهای جهان به فروش رساند.

در مورد شرط ۶ یعنی رسیدگی به دعاوی و مطالبات حقه طرفین پیشنهاد شده بود مسئله تعیین غرامت به دیوان داوری بین المللی لاهه واگذار گردد که بر مبنای ضوابط و شرایطی که دولت انگلیس در مورد ملی کردن صنایع ذغال سنگ آن کشور عمل نموده بود، به دعاوی ایران و شرکت سابق نفت انگلیس و ایران رسیدگی و اتخاذ تصمیم نماید. ضمناً برای رفع مضیقه مالی ایران پرداخت کمک مالی اولیه از طرف دولت امریکا به میزان یکصد میلیون دلار که به تدریج از طریق خرید نفت مستهلک گردد، در این

نفت داشت که دکتر مصدق وفادارانه مصر به رعایت آن‌ها بود. مفهوم ملی شدن نفت از نظر رهبران نهضت در آن مقطع چه بود؟ چرا "پیشنهاد دوم" از سوی بسیاری از کسانی که نسبت به این مذاکرات و درگیری‌ها تا کنون تا قدری بیطرفانه نظر داده‌اند، منطبق‌ترین راه حل با قانون ملی شدن نفت ارزیابی شده است؟

دکتر مینا - اصول و شرایط ملی شدن صنعت نفت ایران آنگونه که به موجب قانون مقرر گردید بشرح زیر بود:

۱ - تصدیق و قبول اصل ملی شدن نفت و حاکم بودن آن بر کلیه شئون صنعت نفت ایران.

۲ - قرار گرفتن همه عملیات صنعت نفت در دست دولت ایران با پیش بینی تشکیل شرکت ملی نفت ایران و با این تفاهم که هیچ قسمت از عملیات مزبور به سازمانی واگذار نشود که به تمام معنی مجری تصمیمات دولت ایران نباشد.

۳ - مجاز بودن استفاده از کارشناسان خارجی به شرط اجرای ترتیباتی برای گماشتن تدریجی ایرانیان بجای آن‌ها.

۴ - فروش نفت به مشتریان شرکت سابق به مقادیری که قبلاً مورد معامله بوده با این شرط که مشتریان نسبت به مقادیر زاید بر آن با تساوی شرایط حق تقدم خواهند داشت.

۵ - تعلق کلیه درآمد نفت و فرآورده‌های نفتی به دولت ایران با این تفاهم که تحویل گیرنده نفت ایران هیچگونه انتفاعی جز تحت عنوان معامله خرید نخواهد داشت.

۶ - رسیدگی به دعاوی و مطالبات حقه شرکت سابق و دعاوی و مطالبات متقابل دولت ایران با پیش بینی تودیع ۲۵ درصد از عایدات خالص نفت به منظور پرداخت غرامت به شرکت سابق.

در دوران حکومت دکتر مصدق در مراحل مختلف پیشنهادات مشروحه زیر به ترتیب به دولت ایران تسلیم گردید:

۱ - پیشنهاد میسیون جکسون (Jackson) عضو هیئت مدیره شرکت نفت انگلیس و ایران این پیشنهاد در هیچ قسمت با شرایط و اصول ششگانه مذکور در بالا منطبق نبود. اصل ملی شدن را فقط به شکل مشروط تصدیق می‌کرد و برای ایران استقلال در اداره صنعت نفت خود و انجام معاملات فروش و استفاده از درآمد نفت جز بر اساس رژیم تسهیم منافع بر مبنای پنجاه پنجاه قائل نمی‌گردید.

۲ - پیشنهاد میسیون هاریمن (Harriman) فرستاده مخصوص رئیس جمهور امریکا در نقش میانجی در این پیشنهاد فقط اصل ملی شدن نفت را بدون قید و شرط می‌پذیرفت ولی در سایر شرایط مشابه پیشنهاد جکسون بود.

۳ - پیشنهاد میسیون استوکز (Stokes) وزیر کابینه انگلیس شرط اول یا اصل ملی شدن را تصدیق می‌کرد، از مضمون شرط سوم استقبال می‌نمود، نسبت به شرط ۴ یعنی صادرات و فروش نفت و شرط ۶

پیشنهاد منظور شده بود.

نسبت به شرط ۵ یعنی موضوع درآمد و تسهیم منافع فروش اصولاً معلوم بود که تحت شرایط آن زمان استفاده ایران از تمام درآمد فروش بر مبنای بهای رسمی بازار غیرممکن بود زیرا ایران مجبور بود نفت خود را با واسطت شرکت‌های بزرگ بین المللی که صاحب کلیه وسائل پالایش و حمل و نقل و توزیع بودند، به فروش رساند که در آن صورت طبق شرایط معمول در سایر کشورهای تولیدکننده، تنصیف درآمد فروش با آن‌ها لازم می‌آمد، یا با زحمات زیاد مستقیماً به بازارهای جهان برساند که در آن صورت اعطای تخفیف‌های عمده به خریداران لازم می‌گردید. کما اینکه معاملات محدودی که شرکت ملی نفت با خریداران ژاپنی و ایتالیائی انجام داد همگی متضمن اعطاء تخفیف به میزان پنجاه درصد از بهای رسمی بازار بود که با روش اول تفاوتی نداشت.

دولت ایران در مورد پیشنهادهای ممالک اروپای شرقی به علت ملاحظه از دولت امریکا و احتیاج به پشتیبانی از طرف آن دولت اصولاً قصد جدی به انجام معامله با آن‌ها نداشت ولی در عین حال هم برای نرنجاندن آن دولت‌ها و هم برای تهدید امریکا ظاهر را حفظ می‌کرد. از مجموع بیش از دو بیست پیشنهاد که از طرف دولت‌های بعضی ممالک اروپای شرقی مانند لهستان و چکسلواکی و مجارستان و غیره رسیده بود حتی یکی هم عملی نگردید و دولت ایران نسبت به این پیشنهادها دست به دست می‌کرد.

۷ - اصلاحیه دومین پیشنهاد مشترک چرچیل - ترومن / روزولت در این اصلاحیه که در فوریه سال ۱۹۵۳ توسط لویی هندرسن سفیر امریکا در تهران به دکتر مصدق ارائه شد و آخرین پیشنهاد تسلیمی به دولت ایران در دوران حکومت مصدق بود، کلیه اصول و شرایط مندرج در پیشنهاد مشترک دوم بجا باقی مانده و اضافه شده بود که از نظر ایجاد تسهیلات بیشتر مالی برای دولت ایران در مورد تسویه حساب گرامت که از طرف دیوان داوری بین المللی لاهه تعیین خواهد شد، پرداخت گرامت در هر سال از بیست و پنج درصد درآمد خالص فروش نفت بیشتر نگردد و این کاملاً با رویه پیش بینی شده در اصل ششم قانون ملی شدن نفت مطابقت داشت.

تلاش - مذاکرات بر سر این پیشنهاد بدلیل اختلاف میان دکتر مصدق و مشاوران اش و انگلیس بر سر تعیین میزان و دامنه گرامت به شرکت نفت انگلیس و ایران شکست خورد. آیا در میان پذیرش و تحمل ادامه قرارداد غیر عادلانه داری - " خیانت " - یا قطع مناسبات اقتصادی - سیاسی با کشورهای قدرتمند غربی و توقف تولید و فروش و تحمل خسارت - " خدمت " - انتخاب دیگری برای ایران وجود نداشت؟

دولت انگلیس بعنوان ابرقدرت جهانی که به قدرت برتر خود و ناتوانی حریف کاملاً واقف بود، چرا باید به نرمش و سازش با دکتر مصدق تن در می‌داد؟

دکتر مینا - مرحوم دکتر مصدق در رد پنج پیشنهاد اول کاملاً محق بود زیرا هیچ یک از آنها شرایط و اصول مندرج در قانون ملی شدن نفت را بطور کامل تأمین نمی‌نمود ولی پیشنهاد آخر یعنی دومین پیشنهاد مشترک چرچیل - ترومن، و اصلاحیه مشترک چرچیل ترومن / روزولت، کلیه اصول و اهداف

قانون ملی شدن را در برمی گرفت.

طبق نوشته آقای دکتر فؤاد روحانی در کتاب «زندگی سیاسی مصدق»، خود دکتر مصدق شخصاً پیشنهاد آخر مشترک آمریکا و انگلیس را قابل قبول می‌دانست و اکثر مشاورانش نیز همین نظر را داشتند ولی دو نفر از آن‌ها، (مهندس حسینی و دکتر شایگان)، عقیده داشتند که شرایط مربوط به تعیین گرامت یک دام حقوقی است که پیش پای ایران گسترده شده و اگر ایران در آن قدم گذارد، دچار آنچنان سقوطی خواهد شد که دیگر نخواهد توانست قد علم کند. آقای دکتر روحانی در تأیید نظریه فوق شرح زیر را در کتاب خود عیناً نقل نموده‌اند:

«این مطلب متکی به اطلاع شخصی نگارنده است به این شرح که عصر روز ۱۸ اسفند دکتر مصدق سهام السلطان بیات، رئیس شرکت ملی را احضار کرد و با خوشوقتی اظهار داشت که کار نفت بخوبی انجام یافته است و از او خواست که صبح روز بعد او و اینجانب (بعنوان مشاور حقوقی) نزد ایشان برویم تا دستوری در این زمینه به شرکت ملی داده شود. صبح روز ۱۹ اسفند به منزل ایشان رفتیم. هنگام ورود ما به اتاق ایشان یکی از مشاوران مزبور از نزد ایشان بیرون آمد. دکتر مصدق به محض ورود ما از جا بلند شد و با حالت آشفته گفت: دیدید که این‌ها باز نقشه ای برای محکوم کردن ما طرح کردند. دکتر مصدق نمی‌خواست بیش از این در این باب بحث شود. سهام السلطان و اینجانب به دفتر شرکت رفتیم و چون همه همکاران در شرکت پیشنهاد مورد بحث را رضایت بخش می‌دانستند همان روز هیئتی مرکب از مهندس پرخیده، مهندس اتحادیه، حسن رضوی و نگارنده از طرف شرکت نزد مهندس رضوی رفته و نظر مزبور را به تفصیل بیان کردیم. مهندس رضوی نیز با نظر شرکت موافقت کرد و گفت به فوریت در آن باب با نخست وزیر مذاکره خواهد کرد. ولی هیچگونه خبری از اقدام مشارلیه به شرکت نرسیده. اما روز ۲۰ اسفند دکتر شایگان در یک مصاحبه اظهار کرد که اگر آتونی ایدن گفته است دولت‌های انگلیس و آمریکا در پیشنهادهای اخیر پافشاری خواهند کرد ما هم در رد آن‌ها پافشاری خواهیم نمود».

در آغاز تأکید بر این نکته واجب است که در تحت شرایط و نحوه ای که شرکت سابق نفت انگلیس و ایران با حمایت دولت انگلیس بر صنعت نفت ایران حکومت می‌نموده اصل ملی کردن نفت، یک امر ضروری و غیرقابل اجتناب بود و هیچ شکی نیست که مرحوم دکتر مصدق مردی وطن پرست، آزادی خواه و ناسیونالیست بود و کشور ایران توسعه و پیشرفت در این صنعت عظیم ملی را مدیون اقدام وطن پرستانه آن مرحوم است.

ترس دکتر مصدق بعلت تلقین و نظرات دو نفر از مشاورینش از این بود که بعلت نامشخص بودن ادعاهای شرکت سابق نفت تعیین میزان گرامت به نحوی حل و فصل گردد که برای مدت طولانی تمام درآمد نفت ایران صرف پرداخت گرامت به شرکت سابق شود.

این شک و تردید و هراس از نظر تعیین میزان و نحوه پرداخت گرامت بی مورد بود زیرا:

شرکت سابق نفت با آقای دکتر حسین پیرنیا مدیرکل امتیازات و نفت وزارت دارائی که در ماه سپتامبر ۱۹۴۸ در تهران انجام گرفت و منجر به عقد قرارداد الحاقی نافرجام گس - گلشانیان گردید که مشروح آن در صفحه ۳۸۹ کتاب «تاریخ شرکت بریتیش پترولیوم» جلد دوم سال‌های ۱۹۵۴ - ۱۹۲۸ منتشر شده است، اشاره شود:

آقای گس سعی نمود دولت ایران را قانع نماید که اصل تسهیم منافع بر مبنای پنجاه پنجاه که در ونزوئلا مورد توافق قرار گرفته است، به عنوان مقایسه با وضع ایران مناسب نیست زیرا درآمد نفتی دولت ونزوئلا فقط بر اساس عملیات نفتی در داخل کشور ونزوئلا حاصل می‌شود. حال آنکه درآمد شرکت نفت انگلیس و ایران هم در داخل و هم در خارج از ایران بدست می‌آید.

چنانچه دکتر مصدق با موقعیت و محبوبیتی که در آن زمان داشت آخرین پیشنهاد مشترک چرچیل و ترومن را پذیرفته بود، و به عقد قراردادی جدید بر مبنای آن توافق نموده بود، نه تنها اداره کامل تمام عملیات صنعت نفت از همان سال بدست شرکت ملی نفت ایران سپرده شده بود، بلکه مسیر تاریخ و سرنوشت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران بکلی تغییر می‌کرد. نه واقعه ۲۸ مرداد اتفاق می‌افتاد و نه ملت ایران به بالای انقلاب اسلامی دچار می‌گردید.

در کتاب «خواب آشفته نفت» تألیف آقای دکتر محمدعلی موحد در صفحه ۱۱۳ در ارتباط با مذاکرات سپهبد رزم آرا با شرکت سابق نفت انگلیس و آمریکا شرح داده شده است: «هنگامی که ده روز بیشتر از امضای قرارداد پنجاه پنجاه در عربستان سعودی سپری نگشته و خبر آن در تمام دنیا پیچیده بود، در ۲۱ بهمن ماه، رزم آرا بار دیگر مسئله تصنیف منافع را با نماینده شرکت سابق مطرح ساخت. نماینده شرکت پاسخ داد تنها در صورتی حاضر به چنین بحثی است که منافع شرکت در ایران از آنچه به فعالیت‌های خارج از ایران مربوط می‌شود تفکیک گردد».

در صفحه ۱۲۴ همان کتاب نیز با اشاره به مذاکرات تیمسار رزم آرا و سفیر بریتانیا چنین آمده است: سفیر بریتانیا در روزهای آخر دولت رزم آرا به او اطلاع داده بود که شرکت سابق حاضر است با فرمول پنجاه پنجاه هم موافقت کند لیکن اساس آن تشکیل یک شرکت فرعی از سوی کمپانی و تفکیک فعالیت‌های مربوط به ایران از سایر فعالیت‌های کمپانی و سپردن آن به دست این شرکت فرعی بود.

با توجه به مراتب مشروحه فوق می‌توان نتیجه گرفت که اصرار نمایندگان شرکت نفت انگلیس و ایران در مورد تفکیک عملیات و درآمدهای آن شرکت در داخل و خارج از ایران و قابل مقایسه ندانستن وضع درآمد دولت ونزوئلا و ایران به سبب فعالیت‌های شرکت مزبور در خارج از ایران به این دلیل بوده است که آن شرکت نسبت به حق ایران به بیست درصد دارائی‌های شرکت‌های تابعه خود در خارج از ایران واقف بوده و سعی داشته در صورت تجدید نظر در قرارداد این مشکل را از سر راه خود بردارد. در اینجا

اولاً - دیوان داور بین المللی لاهه که در مراحل اولیه ملی شدن در خصوص تعیین صلاحیت دیوان برای رسیدگی به شکایات و دعاوی شرکت سابق نفت بر علیه ایران حتی قاضی انگلیسی نیز به نفع ایران رأی داده بود و بی طرفی مطلق خود را ثابت کرده بود. دیگر دلیلی وجود نداشت که دیوان در مسئله تعیین غرامت برخلاف عدالت رأی دهد.

ثانیاً - در آخرین پیشنهاد مشترک چرچیل - ترومن قید شده بود که پرداخت غرامت نقدی در هیچ سالی از ۲۵ درصد درآمدخالص حاصله از فروش نفت ایران نباید تجاوز نماید و لذا وحشت از دست رفتن تمام درآمد نفت برای مدت طولانی موردی نداشت.

ثالثاً - مهم‌تر از همه در صورت قبول ارجاع موضوع غرامت به دیوان داور لاهه، دولت می‌توانست دعاوی و مطالبات حقه ایران مربوط به عملکرد چهل و پنج ساله شرکت سابق نفت انگلیس و ایران را مطرح نماید. یکی از عمده‌ترین اقلام دعاوی ایران بیست درصد سهم ایران در تأسیسات و دارائی‌های شرکت سابق نفت انگلیس و ایران در خارج از ایران بوده که همگی از محل درآمدهای حاصله از عملیات نفتی در ایران بدست آمده بود.

در قرارداد سال ۱۹۳۳ که در زمان سلطنت رضاشاه فقید منعقد گردید، در مقدمه قرارداد، تحت عنوان تعاریفات قید شده است:

کمپانی یعنی شرکت نفت انگلیس و ایران محدود و تمام شرکت‌های تابعه آن. شرکت تابعه یعنی هر شرکتی که در آن کمپانی حق تعیین بیش از نصف مدیران را مستقیماً و یا غیر مستقیم داشته باشد و یا آن که در آن شرکت بطور مستقیم و یا غیر مستقیم مالک یک مقداری سهام باشد که بیش از پنجاه درصد حق رأی در مجمع عمومی شرکت مزبور را برای کمپانی تضمین نماید. علاوه بر این در ماده قرارداد مربوط به امور مالی قید شده است. مبالغی که کمپانی باید طبق این قرارداد به دولت بپردازد عبارت‌اند از:

• الف - بهره مالکانه سالیانه از آغاز ژانویه سال ۱۹۳۳ به میزان چهار شیلینگ بر تن نفت که برای مصارف داخله ایران فروخته شود و یا از ایران صادر گردد.

• ب - پرداخت مبلغی معادل بیست درصد که بعنوان سود سالانه عاید صاحبان سهام عادی شرکت نفت انگلیس و ایران می‌گردد.

بر طبق مفاد فوق الذکر قرارداد سال ۱۹۳۳ تردیدی نیست که ایران علاوه بر ذخائر و تأسیسات نفتی موجود در ایران، مالک بیست درصد از سهام دارائی‌های کلیه شرکت‌های تابعه شرکت نفت انگلیس و ایران در خارج از کشور نیز بوده است و دولت می‌توانسته در دعاوی خود بر این حقیقت نیز تکیه کند.

در تأیید نظریه فوق لازمست به مذاکرات بین آقای گس، عضو هیئت مدیره

در میان عامه مردم توجه نموده و برای حفظ آن تدریجاً موضوع قطع رابطه با دولت انگلیس و مبارزه ضداستعماری بر علیه بریتانیای کبیر را جایگزین چاره جوئی برای حل مسئله نفت و استیفای کامل حقوق ملت ایران بر منابع نفتی و احیاء صنایع نفت و اقتصاد کشور نمودند و چون بیم آنرا داشتند که متهم به سازش با شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت انگلیس شوند، راه هرگونه توافق را حتی در چهارچوب مقررات قانون ملی شدن صنعت نفت بر خود سد نمودند.

بجا خواهد بود که بحث درباره جریان ملی شدن نفت واشتباه دکتر مصدق و مشاورین او در رد آخرین پیشنهاد مشترک چرچیل - ترومن با اظهارات لرد فریزر (Fraser) رئیس شرکت نفت انگلیس و ایران که پس از سقوط دولت دکتر مصدق و عقد قرارداد کنسرسیوم در سال ۱۹۵۴ بیان شده و در صفحه ۵۱۱ کتاب تاریخ شرکت بریتیش پترولیوم مندرج است خاتمه داده شود.

«فریزر و هیئت مدیره به این واقعیت پی برده بودند که شرکت دیگر احتیاج مبرم به نفت ایران نداشت ولی به دعوی با ایران از نظر حیثیت و اعتبار می‌نگریست که شرکت نمی‌توانست به هیچ قیمتی از دست بدهد چون به موقعیت آن در سایر کشورهای تولید کننده صدمه می‌زد. از این بابت اعتبار و شهرت شرکت به نحو رضایت بخشی حفظ گردید. زیرا نه تنها در کنسرسیوم نفت ایران چهل درصد سهمیم گشت، بلکه مهم‌تر از آن، روند غیرقابل تردید بسوی حذف و خروج قطعی شرکت از ایران به جهت عکس سوق داده شد. از اینرو شرکت برخلاف عقیده باطنی، خود را به مصدق مدیون می‌داند که با وجود آنکه با بازی کردن مؤثر با ترس شدید امریکا از کمونیزم و بدست آوردن امتیاز پس از امتیاز از انگلیس‌ها که منجر به پیشنهاد فوریه ۱۹۵۳ گردید و در نتیجه آن، ایرانی‌ها اختیار کامل عملیات صنعت نفت را خود بدست می‌گرفتند و شرکت فقط با سهم کوچکی در کنسرسیوم بین المللی خریدار نفت ایران باقی می‌ماند در آن مرحله اشتباه بزرگی مرتکب شد و پی نبرد که آنچه امتیاز امکان داشت، بدست آورده بود.»

با سقوط دولت دکتر مصدق کوشش‌های اساسی حکومت ملی یا ناتمام ماند و یا اصولاً منتفی شد. اما یک اقدام دکتر مصدق که در واقع وثیقه پیشرفت صنعت نفت ایران به سمت ملی شدن واقعی بود و در زمان حیات او انجام یافت بوجود آمدن و تشکیل شرکت ملی نفت ایران و مجهز شدن آن برای تصدی کلیه عملیات صنعت نفت بود. در نتیجه این اقدام، صنایع نفت و گاز ایران طی یک دوره ۲۵ ساله یعنی از بدو تأسیس شرکت ملی نفت در سال ۱۳۳۱ تا وقوع انقلاب چنان سیر تکامل و توسعه ای راپیمود و به چنان توانائی‌هایی دست یافت که شرکت ملی نفت ایران موفق گردید از نظر نیروی انسانی کارآزموده درجه تخصص و کاربرد تکنولوژی‌های پیشرفته و توانائی مدیریت در کلیه رشته‌های عملیاتی، از اکتشاف و تولید و پالایش تا پخش فرآورده‌های نفتی، کشتی رانی و حمل و نقل بین المللی و بازاریابی در داخل و خارج از کشور، و خدمات ستادی مانند امور مالی، حقوقی و آموزشی در ردیف یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های عمده بین المللی نفت در جهان قرار گیرد و اعتبار و شهرت جهانی بدست آورد.

در سال‌های پس از ملی شدن صنعت نفت و عقد قرارداد کنسرسیوم در سال ۱۹۵۴، شرکت ملی نفت ایران تصمیم گرفت که برای توسعه فعالیت‌های

لازم به یادآوری است که شرکت سابق نفت انگلیس و ایران صاحب دارائی‌ها و تأسیسات قابل ملاحظه ای در نقاط مختلف جهان و تعدادی بی شمار شرکت‌های تابعه در خارج از ایران بود که مهم‌ترین آن‌ها عبارت بودند از:

- شرکت نفتکش بریتانیا
- شرکت‌های پالایش و توزیع نفت در کشورهای مختلف جهان
- جایگاه‌های فروش بنزین در اقصی نقاط دنیا
- پنجاه درصد سهام شرکت نفت کویت
- ۴۷/۵ درصد سهام شرکت نفت عراق

بایک بررسی اجمالی از آنچه در بالا شرح داده شد می‌توان نتیجه گرفت که آخرین پیشنهاد مشترک چرچیل - ترومن که در فوریه سال ۱۹۵۳ به دکتر مصدق تسلیم گردید نه تنها کلیه اصول و اهداف ملی شدن صنعت نفت را تأمین می‌نمود، بلکه با توجه به احوال بین المللی نفت در آن زمان بهترین پیشنهاد و شرایطی بود که به علت مداخله مؤثر و فشار دولت امریکا و شخص ترومن حصول آن امکان پذیر گردیده بود.

بنابراین با کمال تأسف باید به این نتیجه رسید که دکتر مصدق با رد این پیشنهاد، یک موفقیت طلایی و بی نظیر را که برای هیچکس جز او حاصل نمی‌شد از دست داد. چنانچه دکتر مصدق با موقعیت و محبوبیتی که در آن زمان داشت آخرین پیشنهاد مشترک چرچیل و ترومن را پذیرفته بود، و به عقد قراردادی جدید بر مبنای آن توافق نموده بود، نه تنها اداره کامل تمام عملیات صنعت نفت از همان سال بدست شرکت ملی نفت ایران سپرده شده بود، بلکه مسیر تاریخ و سرنوشت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران بکلی تغییر می‌کرد. نه واقعه ۲۸ مرداد اتفاق می‌افتاد و نه ملت ایران به بلای انقلاب اسلامی دچار می‌گردید.

تلاش - پرسش فوق، طرح پرسش دیگری از زاویه عکس را ضروری می‌سازد، بدین مفهوم که؛ آیا نهضت ملی کردن نفت تنها به منظور و با هدف استیفای کامل حقوق ملت ایران بر منابع نفتی سازماندهی و هدایت شد؟ یا اینکه در حقیقت این نهضت ملی وسیله و ابزاری بود برای مبارزه با ابرقدرت انگلیس؟

دکتر مینا - با برجا ماندن دولت مصدق و احیاء مجدد صنعت ملی شدن نفت و رونق گرفتن اقتصاد ایران، سنت و اصل بر سرکار آمدن و فعال بودن مجالس شورا و دولت‌های منتخب مردم پا برجا می‌ماند و ادامه می‌یافت. ارتکاب این خطا از طرف دولت دکتر مصدق که صرفاً معلول اصرار و نظرات غلط مشاورینی بود که از اوضاع و احوال فنی و اقتصادی و سیاسی نفت در صحنه بین المللی بی اطلاع بودند باعث گردید که نه تنها شخص مصدق و شاه در نهایت شکست بخورند، بلکه ملت ایران بازنده اصلی این اشتباه فاحش تاریخی شد که هنوز هم گرفتار عواقب وخیم آن است.

متأسفانه مصدق و مشاورین و اطرافیان او در جبهه ملی در اتخاذ تصمیمات خود بیش از هر چیز به موقعیت سیاسی و وجاهت و محبوبیت شخصی خود

در سال‌های آخر قبل از وقوع انقلاب ظرفیت تولید نفت خام ایران به سطح شش میلیون بشکه در روز و حجم کل صادرات نفت از ۵/۲ میلیون بشکه در روز تجاوز نموده بود. از کل صادرات حجم فروش مستقل شرکت ملی نفت در بازار بین‌المللی به دو میلیون بشکه در روز بالغ گردیده بود و بقیه به شرکت‌های عضو کنسرسیوم و طرف‌های دوم قراردادهای خدمات فروخته می‌شد. کلیه فروش‌ها بر مبنای بهای روز بازار و در سال‌های آخر براساس قیمت رسمی اوپک که قبل از انقلاب از ۱۳ دلار هر بشکه تجاوز نموده بود، انجام می‌گرفت. در مورد شرکت‌های عضو کنسرسیوم چون طبق مفاد قرارداد فروش و خرید نفت منعقد در سال ۱۹۷۳ شرکت‌های مزبور تعهد نموده بودند که طی پنج سال اول قرارداد که برنامه‌های وسیع توسعه عملیات اکتشاف و تولید انجام می‌گرفت چهل درصد از سرمایه‌های لازم را تأمین نمایند، و سرویس‌های فنی و خدمات مورد نیاز در مناطق نفت خیز در اختیار شرکت ملی نفت بگذارند، برای جبران این تعهدات تخفیفی معادل بیست و دو سنت هر بشکه بر مبنای بهای اعلام شده توسط اوپک منظور می‌گردید.

تلاش - جناب آقای دکتر مینا از بابت فرصتی که در اختیار ما قرار دادید صمیمانه سپاسگزاریم.

اکتشافی و تولیدی در خارج از حوزه قرارداد کنسرسیوم از سرمایه و تکنولوژی شرکت‌های نفتی خارجی استفاده نماید و بدین منظور دو قانون نفت یکی در سال ۱۹۵۷ و دیگری در سال ۱۹۷۴ تدوین و مرحله اجرا گذارده شد که طبق آن قراردادهای نفتی ایران در یک سیر تکاملی و همگام با بالا رفتن توان مدیریت و تخصص شرکت ملی نفت ایران، از مرحله امتیاز (قبل از ملی شدن) به عاملیت (قرارداد کنسرسیوم) و سپس به مشارکت و تشکیل شرکت‌های مختلط و بالاخره به نوع قرارداد خدمات (RISK SERVICE CONTRACTS) تبدیل گردید و در آخرین نوع قرارداد یعنی خدمات شرکت‌های خارجی صرفاً بصورت پیمانکار و سرویس دهنده تحت نظارت و کنترل دقیق و کامل شرکت ملی نفت ایران عمل می‌کردند و در این نوع قرارداد طرف دوم یا پیمانکار هیچ گونه حقی از نظر مالکیت و یا سهم ذخایر مکشوفه و تأسیسات نداشت و با آغاز بهره برداری تجاری وظایف پیمانکار خاتمه می‌یافت و طبق یک قرارداد فروش حداکثر پنجاه درصد از نفت تولیدی برای مدت پانزده سال به قیمت روز بازار منتهای تخفیفی که حداکثر از پنج درصد قیمت روز بازار تجاوز نمی‌نمود، به پیمانکار فروخته می‌شد. این تخفیف صرفاً برای جبران ریسک سرمایه گذاری در اکتشاف و تأمین سرمایه توسعه و کارمزد خدمات و سرویس‌های انجام شده منظور می‌گردید.



پالایشگاه آبادان برارزش صادرات نفتی می‌افزاید.

نماینده پخش «تلاش» در شهر برلین

فروشگاه سینا

آدرس:

Sina
Niebuhr Str. 64
10629 Berlin

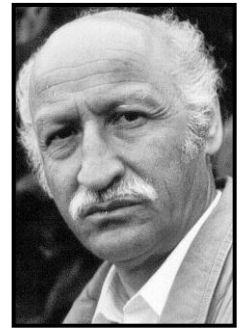
0049 / 030 / 32 70 55 22

تلفن:



❖ متأسفانه مصدق و مشاورین و اطرافیان او در جبهه ملی در اتخاذ تصمیمات خود بیش از هر چیز به موقعیت سیاسی و وجاهت و محبوبیت شخصی خود در میان عامه مردم توجه نموده و برای حفظ آن تدریجاً موضوع قطع رابطه با دولت انگلیس و مبارزه ضد استعماری بر علیه بریتانیای کبیر را جایگزین چاره جوئی برای حل مسئله نفت و استیفای کامل حقوق ملت ایران بر منابع نفتی واحیاء صنایع نفت و اقتصاد کشور نمودند و چون بیم آنرا داشتند که متهم به سازش با شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت انگلیس شوند، راه هرگونه توافق را حتی در چهارچوب مقررات قانون ملی شدن صنعت نفت برخورد سد نمودند.

در سال ۱۹۷۳ با لغو قرارداد ۱۹۵۴ کنسرسیوم و عقد قرارداد جدید فروش و خرید نفت اصول و اهداف قانون ملی شدن صنعت نفت در حوزه آن قرارداد نیز بطور کامل و به مفهوم واقعی تحقق یافت در صورتی که درست بیست سال قبل از آن فرصت و امکان دستیابی به این موفقیت عظیم به مرحوم دکتر مصدق داده شده بود.



دکتر حسن کیانزاد

قیام سی‌ام تیر ماه ۱۳۳۱ و کودتای امرداد ماه ۱۳۳۲ دو رویداد سرنوشت ساز پیروزی و شکست آفرین در دو نگاه

ملامت و سرزنش دگراندیشانی، که در گذشته دشمنان قسم خورده ما بودند، بپردازیم. و آنگاه با اشاره به انقلاب فاجعه آفرین ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و پیامدهای ویرانگر آن در جامعه ایرانی، نوشتیم که این انقلاب، این درس را بما آموخت، که در پهنه گفت و شنودهای سیاسی، این آموزه والای فرهنگ مان را که «با دوستان مروت، با دشمنان مدارا» آویزه گوش بداریم و مهر و بردباری و راستی راه پایه مناسبات انسانی و سیاسی و اخلاقی خود قرار دهیم. و من با باور راستین به این آموزه، کوشش براین می‌دارم، که برپایه دانستی‌ها و یادآورهای از حافظه تاریخی خود از آن دوران، بگونه یک شاهد فعال و پرخروش ملی گرا، تحلیلی از کودتای ۲۸ امرداد ماه ۱۳۳۲ و قیام سی‌ام تیرماه ۱۳۳۱ در دو نگاه برشته تحریر در آورم.

در آغاز سخن اشاره کردم، که تا کنون پژوهشگران سیاسی و اجتماعی و تنی چند از رجال و سردمداران گروه‌ها و احزاب سیاسی در گذشته و همچنین کارشناسان حرفه ای، که در مذاکرات حل مساله نفت در سالهای ۳۰ تا ۳۲ شرکت داشتند، نوشتارها و کتاب‌های بسیاری در پنجاه سال گذشته نوشته‌اند. آنچه را که من مورد تحلیل قرار می‌دهم و یا پرسشی که پیش روی من قرار دارد، اینست که چه عواملی سبب شدند، که در یک فاصله زمانی کوتاه ۱۳ ماهه از قیام سی‌ام تیرماه سال ۱۳۳۱ تا ۲۸ امرداد ماه ۱۳۳۲، از آنهمه شور انقلابی، آمادگی برای جانبازی و دفاع از نهضت ملی و رهبرش دکتر مصدق، که مردم در سراسر ایران زمین در سی‌ام تیرماه از خود بروز داده بودند، بگونه ای که حکومت چند روزه قوام السلطنه را سرنگون نمودند، در ۲۸ امرداد ماه ۱۳۳۲، نه تنها از آن اثری برجای نمانده بود، بلکه همه چیز در سردی یأس و ناامیدی و شکستی تلخ منجمد گردیده بود. در شامگاه ۲۸ امرداد ماه مردم ایران، بجای اینکه بار دیگر حماسه پیروزی و افتخار آفرین ۳۰ ام تیرماه ۳۱ را با سربلندی جشن بگیرند، با سرشکستگی و درد و غمی گران و مات و مبهوت از آنچه که در آن روزهای پرتنش بر میهن ما گذشته بود، فاصله گرفته و به انتظار روزهای تاریک از آینده خود و سرنوشت میهمی که در پیش داشتند، نشستند. اما بازگردیم به پرسش نخستین و کالبد شکافی یک قیام پرشکوه و غرور آمیز ملی، که در شامگاه سی‌ام تیرماه ۱۳۳۱، مردم ایران با همبستگی و هم آوایی و یکپارچگی ملی، بار دیگر مصدق را به کرسی نخست وزیری بازگرداندند. این پیروزی در شرایطی نصیب ملت ایران گردید، که دکتر مصدق نه تنها در اوج قدرت سیاسی از محبوبیت و مهر مردم ایران بخود بهره مند بود، بلکه برای خود و ملت ایران و میهن مان در جهان هم احترام و اعتبار سیاسی بدست آورده بود. پس از

پیشگفتار: در این میان پنجاه سال از کودتای ۲۸ امرداد ماه ۱۳۳۲ می‌گذرد و در درازای دهه‌های گذشته، بسیاری از رجال و شاهدان زنده سیاسی آن دوران و همچنین کارشناسانی که در مذاکرات نفت حضور داشته‌اند، یادآوردهائی تحقیقی و تاریخی را از خود بجای گذارده‌اند، که بکمک آن‌ها و اسناد دیگری که از سوی مراجع خارجی در دسترس قرار گرفته است، پژوهشگران و علاقمندان سیاسی و اجتماعی می‌توانند به آن رخدادهای سرنوشت ساز تاریخ ملت ایران، که هنوز هم با پیامدهای سیاسی آن دست بگریبانیم، بپردازند.

ناگفته نگذاریم، که هنوز هم بخش بزرگی از همه آن کسانی که در پایان دهه ۲۰ و آغاز دهه سی و بویژه در بُرش زمانی آغاز جنبش ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران و پایگیری دولت دکتر مصدق، از نزدیک دست برآتش داشته و شاهدزنده رُخدادهای قیام سی‌ام تیرماه و کودتای ۲۸ امرداد ماه ۱۳۳۲ بوده‌اند، به سبب جزم گرایی‌های اندیشه وری، وابستگی‌های گروهی و حزبی و تقدس گرایی‌های ناسازوار، تا کنون نخواسته و یا نتوانسته‌اند، بدور از زنگارهای کینه توزانه دیرین، راستی‌ها را شفاف برای نسل جوان بیان بدارند. اینک که مسئولین نشریه تلاش بمناسبت پنجاهمین سالروز کودتای ۲۸ امردادماه ۱۳۳۲ شماره ویژه ای را به این رخداد تاریخی و سرنوشت ساز اختصاص داده تا شاهدان هنوز زنده آن دوران، از جمله اینجانب بتوانند در این باره دیدگاه‌های خود را پیش روی خوانندگان بگذارند، سپاس خود را بیان می‌دارم.

* * *

در تاریخ ۳۰ شهریور ماه ۱۳۷۵ (۲۰ سپتامبر ۱۹۹۶) اینجانب در پاسخ به سلسله نوشتارهایی از سوی یکی از نخبگان و سردمداران دیرین حزب توده ایران در نیمروز چاپ لندن، که به بررسی و ارزیابی رویدادهای ۲۵ تا ۲۷ امرداد ماه ۱۳۳۲ و کودتای ۲۸ امرداد پرداخته و اتهامات نادرستی را به تنی چند از رهبران یکی از احزاب آن دوران نسبت داده بود، برای روشنگری در چند شماره آن نشریه به پاسخ دست یازیده و آنهنگام در آغاز سخن نوشتیم: با توجه به این سالهای پرمحنت و دربردی و دوری از وطن، که دل‌های ما ایرانیان همدرد را بیکدیگر نزدیک نموده است و همچنین رویدادهای سیاسی تحول آفرینی، که موجب فروپاشی نظام‌های توتالی‌تر در بلوک شرق و دگرگشت اندیشه وریهای جزم گرایانه مارکسیستی - لینیستی گردیده است، که در این میان باورمندان چپ سنتی ایرانی هم از آن برکنار نمانده‌اند، هیچ هنگام نخواستیم دفتر زنگار بسته گذشته را بازگشائی‌ام و با زخم زبان به

تصویب طرح ملی شدن نفت در مجلسین ایران و قانونی شدن آن در تاریخ ۲۹ اسفند ماه ۱۳۲۹ و خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران، دولت انگلیس نخست اصل ملی شدن صنعت نفت را برطبق قرارداد ۱۹۳۳ باطل دانسته و به شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت می‌برد. دکتر مصدق با حضور خود در نشست سازمان امنیت در تاریخ ۲۴ مهرماه ۱۳۳۰ و دفاع از حق ملی کردن صنعت نفت، که یکی امر داخلی است توانست نظر اکثر نمایندگان شورای امنیت را بنفع ایران جلب کرده و این ادعای دولت انگلیس را، که ایران با ملی کردن صنعت نفت صلح جهانی را تهدید کرده، به مسخره گرفته و می‌گوید، که این پادشاهی بریتانیا است که کشتی‌های جنگی‌اش را به آبادان فرستاده است. «ایران ناوچه توپدار در تایمز مستقر نکرده است.» ملی کردن یک امر داخلی است و با ملی کردن‌های مکرر صنایع انگلیس از طرف دولت آن کشور هیچ فرقی ندارد. اگر لندن اصل ملی کردن را پذیرفته است، که نماینده آن در شورای امنیت مدعی آن است، پس دیگر موضوعی برای مباحثه باقی نمی‌ماند. تنها مسئله مهمی که می‌ماند نحوه اجرای آن است، بویژه ترتیب صحیح گرامت. دولت انگلیس از شکایت خود به شورای امنیت ناکام مانده و دکتر مصدق بایک پیروزی بی نظیر بسوی ایران بازگشته و از سوی مردم سپاسگزار و بردبار ایران، پرشور پیشواز می‌گردد. دکتر مصدق پس از انجام انتخابات مجلس دوره هفدهم، که جبهه ملی اکثر کرسی‌های مجلس را بدست آورده بود، دوباره به نخست وزیری برگزیده گشته، اما یک هفته پس از آن به سبب اختلاف برسر اختیار وزارت جنگ چون با شاه به نتیجه نمی‌رسد استعفا داده و شاه قوام السلطنه ۸۴ ساله را مأمور تشکیل دولت نموده و او در تاریخ ۲۶ تیرماه ۱۳۳۱ از طرف مجلسی که حد نصاب نداشت، رأی تمایل گرفت. انگلیس‌ها قوام السلطنه را مردی می‌دانستند، که می‌تواند مشکلمان را حل کند. در این میان یکی از معاونان وزارت خارجه انگلیس گفته بود، که اگر چنین نشود (یعنی قوام السلطنه نخست وزیر نشود) و نظام حکومتی ایران از هم بپاشد و روس‌ها در شمال مداخله کنند، ما هم در صورت نیاز می‌توانیم در جنوب براساس توافق‌های گذشته، یک منطقه نفوذ برای انگلستان ترتیب دهیم. حسین مکی در کتاب وقایع ۳۰ تیر ۱۳۳۱ از جمله با اشاره به آنچه که موجب استعفای دکتر مصدق از مقام نخست وزیری و انتصاب قوالسلطنه به جانشینی وی انجامید، می‌نویسد «با ملاحظه مکاتبات و اسنادی که به آن اشاره شد و حاکی از روابط تیره دربار و قوام می‌باشد، پرواضح است، که اگر از یک طرف فشار سیاست خارجی و از طرف دیگر ناراحتی دربار از حکومت دکتر مصدق نبود، شاید غیرممکن بود که شاه به حکومت قوام تن بدهد.»

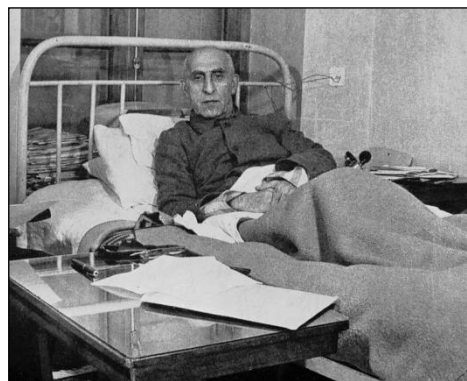
قوام السلطنه که در مقطع زمانی ۲۷ تا ۳۰ ام تیرماه با تظاهرات گسترده مردم و اعتصابات چند روزه در سراسر ایران و بویژه در تهران روبرو شده بود، اعلامیه تندى را برای ارباب مردم بگونه زیر منتشر می‌کند: ... وای بحال کسانی که در اقدامات مصلحانه من اخلال نمایند و در راهی که در پیش دارم مانع بتراشند، یا نظم عمومی را برهم زنند. اینگونه آشوبگران باشدیدترین عکس العمل از طرف من روبرو خواهند شد و چنانکه در گذشته نشان داده‌ام بدون ملاحظه از احدی و بدون توجه به مقام و موقعیت مخالفین، کیفر اعمالشان را در کنارشان می‌گذارم. حتما ممکن است تا جائی بروم، که با

بویژه در حل مسئله نفت و پیشبرد مذاکرات، که تا آنگاه به نتیجه نرسیده بود، گردد. اما نه تنها این چنین نگردید بلکه ادامه سیاست دولت برمنوال گذشته، شرایط نابسامانی را در کشور فراهم آورد، که فصل مهمی از مبارزات ملت ایران در راستای رسیدن به آزادی، عدالت اجتماعی و رفاه، به کزراهه کشیده شد و با کودتای ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ بگونه ای متوقف گردید، که من در زیر به علل آن می‌پردازم:

- ۱ - شکست مذاکرات پیرامون حل مسئله نفت
- ۲ - آغاز نفاق و اختلافات در میان رهبران جبهه ملی و گروه‌ها و احزاب و حامیان دکتر مصدق بر سر کسب قدرت و شهرت
- ۳ - اختلاف میان دربار (شاه و مصدق)
- ۴ رکود اقتصادی
- ۵ - نقش ویرانگر حزب توده در تضعیف حکومت و نهادهای ساختاری آن

۱ - با توجه به اسناد مذاکرات و همچنین گفت‌وگوهای کارشناسان نفتی و سیاسی، که در گفت و شنودها شرکت داشتند، می‌توان گفت، که این مذاکرات می‌توانست به نتیجه برسد، اگر دکتر مصدق با توجه به اوضاع نابسامان کشور و بحران اقتصادی و فشار روزافزون بر زندگی مردم و نارضایتی‌ها، با انعطاف‌پذیری، سیاستی گام به گام و میانه را در پیش می‌گرفت و به توصیه مشاورین مصلحت‌گوش فرا می‌داد و از امکانات موجود از جمله پشتیبانی آغازین آمریکا در حل مسئله نفت بهره می‌برد. ما می‌دانیم هنگامیکه دکتر مصدق برای شرکت در شورای امنیت در آمریکا بسر می‌برد، رئیس‌جمهور آمریکا ترومن در هنگام صرف نهار با او، می‌گوید که «من نگران هستم که چالش با بریتانیا ایران را تضعیف کند» و هشدار داد که اگر سریعاً راه حلی پیدا نشود، ممکن است «لاشخور» روس از راه برسد، به نفت چنگ بزند، جا خوش کند. تا جنگ جهانی تازه ای را به راه اندازد. از نظر ترومن و مشاورین اش، نفوذ شوروی در ایران با پیشینه جدائی آذربایجان و تحریکات در کردستان و ترس از گسترش کمونیسم، مسئله اصلی بود و نه نفت و بهمین سبب هم آنها به انگلیس فشار می‌آوردند که باید با ایران بیک توافق برسد. مک‌گی یکی از مقامات عالی‌رتبه وزارت خارجه آمریکا پس از مذاکره با دولت انگلیس به مصدق خبر می‌دهد، که انگلیس اصل ملی کردن نفت و مسئله غرامت را پذیرفته و تنها مشکل تعیین بهای نفت است. از سوی دیگر دولت انگلیس که نخست وزیر آن اتلی از حزب کارگر بود می‌خواست که مسئله نفت از راه مذاکره و مصالحه حل شود و بهمین سبب هم مداخله نظامی به جنوب ایران و تسخیر منابع نفتی را که از سوی وزیر خارجه و دفاع اش پیشنهاد شده بود رد کرده و اشاره می‌کند، که این احتمال وجود دارد، که اتحاد شوروی براساس قرارداد های موجود، شمال ایران را به اشغال خود در آورده و ایران تجزیه گردد. از این شرایط مناسب دولت مصدق می‌توانست برفع ایران با تدبیر و دوراندیشی سیاسی بهره برده و مذاکرات نفت را بدور از جنجال سیاسی پایان برد، که این چنین نشد و هنگامیکه چرچیل پس از شکست حزب کارگر در انتخابات، با پیروزی حزب محافظه کار به نخست‌وزیری رسید و آخرین پیشنهادات مشترک ترومن و چرچیل هم از سوی دولت ایران رد گردید، دیگر امیدی

مردم در برابر هزاران هزار نفری که در درون و برون از باشگاه حزب فرآمده بودند، با شوری انقلابی و پر تأکید بمردم قول داد که دولت تا سه ماه دیگر تمام مسئولین خونریزی و کشتار مردم را، از جمله قوام السلطنه را، دستگیر و محاکمه نموده و برطبق قانون به مجازات خواهد رساند. من و دوستانم که باین سخنان در آن شامگاه پرافتخار گوش سپردیم، هرگز به سامان یابی آن قول و گفتمان، که از دل برخاسته بود، شک نبردیم. اما آن مسئولین کشتار مردم و شخص قوام السلطنه هیچ هنگام مورد مواخذه و دادرسی قرار نگرفتند. با گذشت کمتر از سه ماه از آن قیام پرشور ملی، بار دیگر تحریکات از هر سو بر ضد حکومت مصدق آغاز گردیده و عوامل سرسپرده به بیگانه از چپ و راست با برخورداری از رسانه‌های گروهی بشمار به تش‌های ناشی از وضع ناسازوار اقتصادی در جامعه، که بمدت نزدیک به دو سال از عواید فروش نفت محروم مانده بود، دامن زده، پیگیر به آشوب آفرینی دست یازیده و در این راستا از هیچ ترفندی ابا نکردند. عدم پیشرفت در حل مسئله نفت، افزایش مشکلات مالی دولت، رد تقاضای قرضه ۲۵۰ میلیون دلاری دولت ایران از آمریکا، فشار روزمره زندگی بر مردم، شکاف و چندگانگی و آغاز اختلافات در میان یاران همراه مصدق شرایطی را در کشور فراهم آورد، تا سناریوی کودتای ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ سیزده ماه پس از آن قیام شکوهمند به اجرا گذاشته شود و همه دستاوردهای غرور آفرین اش از میان برود. اینکه چرا دکتر مصدق نتوانست از پیامدهای آن خیزش مردمی در اوج قدرت و محبوبیت از سوی مردم، پیروزی در شورای امنیت و دیوان داوری لاهه و برخورداری از پشتیبانی جبهه ملی و یاران وفادارش، به اوضاع مملکت سامان بخشد و آنرا بسوی آبادانی و رستگاری رهنمون گردد و سرانجام حکومت اش در ۲۸ مرداد ماه با کودتائی که بیگانگان از ماه‌ها پیش برنامه انجام اش را فراهم آورده بودند، سرنگون گردد، نگاهی دیگر از یک رخداد تلخ و غم انگیز از تاریخ زندگی ملت ما است، که پیامدهای آن تا به امروز هنوزم ادامه دارد و ما هنوز حتا پس از انقلاب فاجعه آفرین ۲۲ بهمن ۵۷ نتوانسته‌ایم درس عبرت از گذشته گرفته و تحلیلی درست از آنچه در پنجاه سال گذشته برملت مان رفته است، ارائه دهیم.



اداره مملکت از سوی او در خانه مسکونی اش و در اطاق خواب و در حال استراحت انجام می‌گرفت

فرآیند قیام سی‌ام تیر ماه ۱۳۳۱، می‌توانست نقطه عطف و یک دگرگونی بنیادین در سیاست کلی اداره کشور و همچنین در روند سیاست خارجی و

کردم، به عقیده من این عمل صحیح نیست. گفت چرا؟، گفتم آقا، حکومت را سه قوه نگه می‌دارد، یکی قوه نظامی، یکی افکار عمومی ملت است. اما قوه نظامی را شما واقعاً ندارید، نظامی‌ها با شما همراهی نمی‌کنند، اما افکار عمومی را شما دارید. اما این افکار عمومی، مثل افکار عمومی دو سال پیش نیست، خسته شدند، دوسه سال است بلاتکلیف ماندند، در میان خودمان اختلاف افتاده، یک عده ای از رفقای ما علیه ما برگشتند، افکار عمومی را مردد کردند. با وجود این افکار عمومی را شما دارید، ولی افکار عمومی برای آوردن حکومت خوبه، ولی برای نگهداری مرتب و پیوسته این کافی نیست، می‌ماند قوه قانونی. قوه قانونی هم از دو قوا مرکب است، شاه است و مجلس، اما شاه با شما مخالفه، بنابراین حالا مجلس می‌ماند. اگر مجلس را منحل کردید، دیگر چه چیزی برایت باقی می‌ماند؟ این مجلس اکثریت اش بشما رأی خواهد داد و شما نترسید، مجلس جرأت نمی‌کند، علیه شما رأی مخالف بده، مجلس را منحل نکنید. بعد ایشان به من گفتند، آقا شما پریشان گوئی می‌کنید. یک قدری ایشان ناراحت شد. گفتم آقای دکتر مصدق، شما اگر مجلس را منحل کردید، یا با یک کودتا و یا یک فرمان عزل مواجه شدید، چه اقدامی خواهید کرد؟ خلاصه این حرف‌ها را من آن روز زدم. اطلاع دارم رفقای دیگر هم کم و بیش، دکتر معظمی با او مخالفت کرده بود. شایگان هم مخالفت کرده بود. ولی مصدق پیشش موجه شده بود، که این مجلس به او رأی مخالف خواهد داد و بعد بوسیله همین مجلس که خودش انتخاب کرده، یک قراردادی مخالف قانون ملی شدن نفت وضع خواهند کرد. به هر صورت مصدق بنظر بنده یک اشتباهی کرد در انحلال آن مجلس، که وسیله شد برای اینکه کودتا و فرمان عزل فراهم شود.»

این شیوه برخورد را در آن روزهای سرنوشت ساز و بحرانی در مملکت، دکتر مصدق نسبت به همه کسانی که بنوعی زبان به انتقاد از کنش‌های فردگرایانه‌اش گشوده بودند، از خود نمایان ساخته بود.

در تنگنای آن روزهای بحرانی، آیت الله کاشانی در ۲۷ مرداد ماه ۱۳۳۲ به دکتر مصدق درباره خطر قریب الوقوع کودتا از جمله این چنین می‌نویسد: ... شما خودتان بهتر از هر کسی می‌دانید، که هم و غم در نگهداری دولت جنابعالی است، که خودتان به بقاء آن مایل نیستید. از تجربیات روی کار آمدن قوام و لجبازی‌های اخیر برمن مسلم است، که می‌خواهید مانند سی‌ام تیر کذائی یکبار دیگر ملت را تنها گذاشته و قهرمانانه بروید. حرف اینجانب را در خصوص اصرارم در عدم اجرای فرماندوم نشنیدید و مرا لکه حیض کردید. خانه‌ام را سنگ باران و یاران و فرزندانم را زندانی فرمودید. مجلسی را که ترس داشتید شما را ببرد، بسته و حالا نه مجلسی هست و نه تکیه گاهی برای این ملت گذاشته‌اید، زاهدی را که من با زحمت در مجلس تحت نظر و کنترل نگاه داشته بودم با لطائف الحیل خارج ساختید و حالا همانطور که واضح بود، در صدد کودتا است... سپس آقای کاشانی از مصدق می‌خواهد که اگر او مایل باشد پسرش سید مصطفی و ناصر خان قشقائی را برای مذاکره نزد ایشان خواهد فرستاد.

دکتر مصدق کوتاه چنین پاسخ می‌دهد: مرقومه حضرت آقا وسیله آقای حسن سالمی زیارت شد، اینجانب مستظهر به پشتیبانی ملت ایران هستم والسلام.

برای حل مسئله نفت از راه مذاکره باقی نماند، باتوجه به اینکه جمهوری خواهان انتخابات را در آمریکا برده و رئیس جمهور جدید آیزنهاور و دستیارانش در سیا و وزارت خارجه، یعنی برادران دالس با چرچیل، طرح براندازی حکومت مصدق را بطور مشترک فراهم آورد. و آقای کریمیت روزولت را مأمور اجرای آن نمودند. ناگفته نگذاریم که بهای نفتی که پس از کودتای ۲۸ مرداد، میان کنسرسیوم نفت با دولت زاهدی برقرار گشت، بشکه ای ۲۵ سنت کمتر از پیشنهادی بود که به مصدق شده و مورد قبول قرار نگرفته بود.

۲ - با پیروزی قیام سی‌ام تیرماه و انجام انتخابات دوره هفدهم مجلس، که اکثریت نمایندگان آن از جبهه ملی و طرفداران دکتر مصدق برخوردار بوده و آیت الله کاشانی هم رئیس مجلس گردیده بود، و همچنین حل اختلافات میان شاه و دکتر مصدق، از جمله آزاد گذاردن مصدق در انتخاب وزیر دفاع و همچنین پی بردن انگلیس و آمریکا باین حقیقت، که مصدق از پشتیبانی مردم ایران برخوردار است و برای آن‌ها بهتر است که از راه مصالحه با دولت او در حل مشکل نفت برآیند، برای دکتر مصدق و دولت او بهترین شرایط کار آماده گردیده بود، که بجای انعطاف ناپذیری مطلق در حل مشکلات کشور، از جمله مسئله نفت، مدیرانه و دولتمردانه راهکارهای راهگشائی را برگزیند، که با امکانات موجود داخلی و بین المللی و تشخیص درست جو سیاست جهانی و توازن قدرت‌ها، سازگاری داشته باشد. برعکس دکتر مصدق نخست از مجلس خواستار اختیارات شش ماهه برای رتق و فتق امور و اداره کشور می‌شود و پس از پایان مدت ۶ ماهه تمدید یکساله آنرا از مجلس می‌طلبد، که این مقصود با مخالفت نزدیک‌ترین پشتیبان و یاران او، یعنی دکتر بقائی کرمانی، حسین مکی و شخص آیت الله کاشانی رئیس مجلس می‌گردد. آقای کاشانی طی نامه ای به مجلس و نمایندگان تمدید اختیارات را برخلاف قانون اساسی دانسته و از نمایندگان می‌خواهد که به تصویب آن سر در ندهند. اما سرانجام این اختیارات بار دیگر در دیماه ۱۳۳۱ تمدید می‌گردد. و شاه که با تمدید این اختیارات مخالف بود، تصمیم می‌گیرد، از کشور برای مدتی خارج شود، که با مداخله آیت الله کاشانی و بهیبهانی از این تصمیم منصرف می‌گردد. در این میان دامنه این اختلافات بالا گرفته، بطوریکه دکتر مصدق در رابطه با انتخابات ریاست مجلس شورای ملی توصیه می‌کند که از انتخاب آیت الله کاشانی جلوگیری شود، که در نتیجه دکتر عبدالله معظمی در جلسه دهم تیرماه ۱۳۳۲ با ۴۱ رأی بر کرسی ریاست مجلس می‌نشیند.

بدنبال این کشمکش‌ها و تنش آفرینی‌ها، روز بیستم تیرماه ۱۳۳۲ علی زهری از دوستان نزدیک دکتر بقائی و عضو حزب زحمتکشان در مجلس دولت دکتر مصدق را استیضاح می‌کند. پس از این استیضاح دکتر مصدق از ترس اینکه بر تعداد مخالفین او هر روز در مجلس افزوده گردد، تصمیم به انحلال مجلس گرفته و آنرا در بیستم مردادماه ۱۳۳۲ به فرمانم گذاشته، که نتیجه‌اش به انحلال مجلس می‌انجامد، این تصمیم مصدق با مخالفت شاه و بسیاری از یاران و نزدیکان او روبرو می‌شود که از جمله دکتر کریم سنجابی در مصاحبه ای زیر عنوان «داستان انقلاب» می‌گوید، «رفتم خدمت دکتر مصدق، به ایشان گفتم آقای دکتر مصدق، راجع به انحلال مجلس من فکر

جبران اهمال و سهل انگاری امروز به عمل آید خیلی دیر خواهد بود...» آیزنهاور در تاریخ ۲۱ ژوئن ۱۹۵۳ (هشتم تیرماه ۱۳۳۲) به نامه دکتر مصدق پاسخ داده می‌نویسد «عدم موفقیت ایران و انگلستان در رسیدن بنوعی توافق، دست دولت آمریکا را در کمک به ایران بسته است» در این راستا دولت آمریکا از دادن قرضه ۲۵۰ میلیون دلاری مورد درخواست دولت ایران امتناع ورزیده و در همان نامه آیزنهاور می‌نویسد، وقتی ایران می‌تواند با توافق معقولی در مورد پرداخت غرامت به شرکت نفت انگلیس و ایران، نفت خود را در مقیاس وسیعی در بازارهای جهانی به فروش برساند، افزایش کمک اقتصادی آمریکا به ایران تحمیل غیر عادلانه ای بر دوش مالیات دهندگان آمریکائی خواهد بود، در این توجیه حقیقتی نهفته است، که اگر دولت مصدق با انعطاف پذیری بگونه ای طی مذاکرات دوساله نفت با هیئت‌های گوناگونی که رهسپار ایران گردیده بودند، به نتیجه ای مثبت رسیده بود، دیگر نیازی نداشتیم دست‌گدائی بسوی صاحبان زر و زور دراز نمائی‌ام.

۵ - نقش ویرانگر و ضد ملی حزب توده از آغاز نهضت ملی شدن صنعت نفت تا پایان حکومت مصدق در ۲۸ مرداد:

حزب توده به سبب وابستگی‌اش به بیگانه و سرسپردگی به انترناسیونالیسمی که تنها در خدمت امیال و منافع دولت شوروی و در خط زنجیره ای اردوی کشورهای سوسیالیستی (اقمار وابسته شوروی) قرارداشت، و فرمانبرداری از آن مرکزیت را هم بدون چون و چرا پذیرفته بود، هیچگاه نمی‌توانست و اجازه نداشت، بطور مستقل در رابطه با رویدادهای ملی و سرنوشت سازی که انحراف در جهت گیری‌های ایدئولوژیک و استراتژیکی که مسکو تعیین کرده بود، ابراز نظر کرده و یا گام بردارد. یکی از این آماج‌های استراتژیک دولت شوروی، گرفتن امتیاز بهره برداری از نفت شمال بود، که هواداران حزب توده در پشتیبانی از آن پس از شهریور ۲۰ تظاهراتی را برپا کرده بودند، ولی لایحه امتیازی را که دولت قوام السلطنه به مجلس پانزدهم ارائه داده بود، از سوی نمایندگان آن مجلس ردگردید. حزب توده دکتر مصدق را عامل مزدور امپریالیسم آمریکا دانسته و در تمام دوران حکومتش چه در رخداد قیام سی‌ام تیرماه و چه در مقطع زمانی ۲۵ تا ۲۷ مرداد ماه ۱۳۳۲ نقشی ویرانگر و ضد ملی را برعهده داشته، که می‌توان از جمله تظاهرات ماجراجویانه ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰ حزب توده برضد هریمین فرستاده ویژه ترومن به ایران در رابطه با حل مشکل نفت یاد برد و این بار دیگر در گستره فرصت طلبی‌های آن حزب بهانه ای بود برای نمایش قدرت و تبلیغات دستوری و شعارگونه برضد «امپریالیسم جهانخوار آمریکائی» و متهم نمودن دولت دکتر مصدق به سازش با آن‌ها، آقای نورالدین کیانوری در نامه ای پس از کودتای ۲۸ مرداد ماه در دفاع از مواضع رهبری در رابطه با مبارزات مردم ایران علیه شرکت نفت و قیام سی‌ام تیرماه این چنین می‌نویسد: «رفقا یکبار دیگر دچار اشتباه بزرگی شدیم و در جریان مبارزات اولیه علیه شرکت نفت، روشی نادرست در پیش گرفتیم، ولی گناه بزرگ این نبود، که اشتباه کردیم، بلکه اینکه خیلی دیر به آن پی بردیم و وقتی هم که مسیر حوادث علیرغم لجاج ما آن را بما فهماند، بازهم حاضر نشدیم آن را اعتراف کنیم... در جریان سی‌ام تیر ماه در حقیقت نیروهای حزبی نقش کوچکی داشتند، اولاً دیر به میدان آمدند و

این شیوه برخورد دکتر مصدق در آن روزهای حساس و بی‌اعتنائی او به توصیه‌ها و ابراز نظر حامیان و یارانی که همواره از او پشتیبانی کرده بودند، نشان می‌دهد که او نسبت به پیرامونیان و نزدیکان خود بی‌اعتماد و بدگمان گردیده بود و انحلال مجلسی که خود از پشتیبانی اکثریت نمایندگانش برخوردار بود، دال بر درست بودن آن بدگمانی و بی‌اعتمادی است، که مصدق نسبت به شاه و مجلس و هرکس که تسلیم به رأی و نظر او نمی‌گردید، نابردبارانه از خود بروز می‌داد. از دیده نباید بدور داشت، که مصدق سالیان دراز از ضعف جسمی بیمارگونه ای رنج می‌برد و بهمین سبب هم دیگر نه در مجلسی حضور می‌یافت و نه در دیگر مراسمی که بهر روی نخست وزیر کشور وظیفه دارد در آن‌ها شرکت جسته و از نزدیک با مسئولین و مردم سخن بگوید. اداره مملکت از سوی او در خانه مسکونی‌اش و در اطاق خواب و در حال استراحت انجام می‌گرفت و بهمین سبب هم او همواره نمی‌توانست از نزدیک و بگونه روبرویی و حاضر در صحنه کار نهادهای اداری و سیاسی کشور که نیاز به گفتمان حضوری داشت شرکت کند، این نیاز از سوی نزدیکانی که مورد اعتمادش بودند برآورده می‌شد، آنگونه که «آقا» را دچار تشویش نکنند.

۳ - در رابطه با اختلافات شاه و مصدق در مقطع زمانی قیام سی‌ام تیر ماه و رویدادهای پس از آن سخن به تفصیل بردیم. از آنچه که بیشترین پژوهشگران و تاریخ نویسان آن دوران از خود بجای گذارده‌اند، برمی‌آید که شاه در شش ماهه نخستین نخست وزیر دکتر مصدق از او حمایت می‌کرده، او پیروزی دکتر مصدق را در شورای امنیت با یک دستخط تلگرافی باو تبریک می‌گوید و او را تشویق می‌نماید. به این دستخط دکتر مصدق در تاریخ ۲۱ اکتبر ۱۹۵۳ از نیویورک پاسخی گرم و دوستانه داده و از جمله می‌نویسد، هر موفقیتی در هر جا و در هر مورد تحصیل شده مرهون توجهات و عنایات ذات اقدس ملوکانه است که همه وقت دولت را تقویت و رهبری فرموده‌اند. خود شاه درباره روابط خود با مصدق در اوایل زمامداریش می‌نویسد «هنگامیکه من مصدق را به نخست وزیر منصوب نمودم، کسی نبود که بتواند در برابر او ایستاده و با او برای احراز این مقام رقابت نماید». شاه سپس ادامه می‌دهد که ادامه حمایت او به سبب «افکار لجوجانه» و اقدامات «ناشیانه» و خودسرانه مصدق برایش ملال انگیز بود. که سرانجام دلیل بروز اختلاف میان او و مصدق گردید.

۴ - رکود اقتصادی

تحریم فروش نفت ایران از سوی بریتانیا بمدت بیش از دوسال، اوضاع اقتصاد ایران را به وخامت و نابسامانی کشانیده و مصدق خود در اوایل خردادماه ۱۳۳۲ طی نامه ای به آیزنهاور رئیس‌جمهور آمریکا می‌نویسد: «ما امیدوار بودیم، در زمان حکومت جنابعالی توجه و عنایت بیشتری به اوضاع ایران مبذول گردد، ولی بدبختانه چنین بنظر می‌رسد، که تا کنون هیچگونه تغییری در رویه آمریکا نسبت به ایران حاصل نشده است... باید متذکر شویم که در نتیجه اقداماتی که از طرف شرکت سابق نفت و دولت انگلیس به عمل آمده، ملت ایران با مشکلات اقتصادی و سیاسی عظیمی روبرو شده است. اگر این وضع ادامه یابد، نتایج وخیمی از نظر بین المللی ببار خواهد آورد و اگر کمک فوری و موثری به این کشور نشود، اقداماتی که فردا برای

که اگر این چنین می‌شد، آن پیروزی، پیروزی آزادیخواهان و ملیون و ایران پرستان نمی‌بود، بل سایه شوم حاکمیتی بود، که نجات از آن حداقل تا فروپاشی بلوک سرسپرده شرق به اتحاد شوروی، به درازا می‌انجامید و در این رهگذر خون هزاران هزار دگر اندی‌شان ملی گرای ایرانی بر زمین جاری می‌گشت. بهرروی، سقوط دولت دکتر مصدق و شکست سیاستی که او در حل مشکل نفت در پیش گرفته بود، علل گوناگونی داشت که من به تفصیل از آن سخن بمیان آوردم. در این میان نباید چشم از عامل تأثیر برداری روانی در کنش‌ها و کشمکش‌های اجتماعی و سیاسی بدور داشت. ما دو رویداد تاریخی از زندگی مردم ایران را در دو نگاه مورد بررسی قرار دادیم. از اینکه چرا در قیام سی‌ام تیرماه مردم یکپارچه و با شعار «یا مرگ یا مصدق» به پیشباز تانک و توپ رفتند و بسیاری هم جان باختند، اما در ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ در خانه‌های خود ماندند و زانوی غم بغل گرفتند، و این همان عامل روانی است که توده‌های مردم را نسبت به بی‌عملی حکومت و حتا فرمندانش چون مصدق بی‌اعتماد نمود و ناامید و سرخورده.

دکتر کریم سنجایی واقعیات جامعه سرخورده ایرانی را به دکتر مصدق دوستانه یادآوری می‌کند، باو می‌گوید، افکار عمومی دوسال پیش نیست، خسته شدند، دوسه سال است بلاتکلیف مانده‌اند، در میان خودمان اختلاف افتاده، یک عده ای از رفقای ما علیه ما برگشتند. پاسخ به این راستی‌ها از سوی دکتر مصدق اینستکه، «آقا شما پریشان گوئی می‌کنید» و این آن عامل روانی است، که آن رهبر فرم‌اند (کاریسما تیک) بآن توجه نداشت و فکر می‌کرد، که همواره از پشتیبانی مردم برخوردار است. و براین باور هم در بحرانی‌ترین روزهای حکومت اش، که آیت الله کاشانی دست کمک بسوی او دراز کرده بود، تنها با یک سطر باو پاسخ می‌دهد، «مرقومه حضرت آقا وسیله آقای حسن سالمی زیارت شد. اینجانب مستظهربه پشتیبانی ملت ایران هستم، والا سلام، دکتر محمد مصدق - ۲۷ مرداد ۱۳۳۲».

عامل اثر گذار روانی دیگر بر مردم، آن تظاهرات و کنش‌های گسترده تبلیغاتی حزب توده بود، که خود را مترصد گرفتن قدرت می‌دید و برپائی یک جمهوری دموکراتیک توده ای را در چند گامی خویش، که اکثریت میلیونی مردم ایران از یک چنین اسارتی نفرت داشته و بد موجود را به هزار بار بدترش ترجیح می‌دادند، حقیقتی که امروز ۲۵ سال پس از انقلاب فاجعه آفرین ۲۲ بهمن در رابطه با رژیم گذشته، همگان بآن باور دارند.

پنجاه سال پس از رخداد ۲۸ مرداد، هنوز هم در نگاه بسوی تحولات آینده زندگی ملت مان، پرسش‌ها و اگرهای بسیاری پیش روی ما قرار دارند. به برخی از آن‌ها تاریخ دهه‌های گذشته پاسخ راستین را داده است، که اگر ما برآنها ارزش گذاریم و آموزه هائی را بگوش بداریم، شاید که بتوانیم با هوشیاری و خردمندی براه رستگاری و خوشبختی ملت ایران رهنمون گردیم. به امید آن روز...

در تهران هم در گرماگرم مبارزه صبح ۳۰ تیر مقدار کمی از نیروهای ما در میدان بودند، در حالیکه قریب ۲۵ هزار نفر افراد متشکل در سازمان‌های مخفی تهران بودند...

حزب توده با برخورداری از همه امکانات انسانی، مالی و تبلیغاتی‌اش، در برش زمانی ۲۵ تا ۲۷ مردادماه ۱۳۳۲، تنها میداندار آن فضای آشفته و بی ثبات گشته، با طرح و تبلیغ شعار جمهوری و انحلال رژیم مشروطه پادشاهی، پنداری که خود را در چندگامی کسب قدرت دیده بود. در آن روزهای سرنوشت ساز، احزاب ملی و پایوران دکتر مصدق از دو سو غافلگیر شده بودند، از یکسو با تزلزل سیاسی و فتنه و آشوبگری‌ها در روزهای ۲۵ تا ۲۷ مرداد ماه و از سوی دیگر با هیولای بیدار گشته و مترصد گرفتن قدرت یعنی حزب توده. و در این میان، حکومت که در بلاتکلیفی بسر می‌برد، نتوانست به موقع و با قاطعیت راه را بر تحریکات و تبلیغات ماجراجویانه حزب توده ببندد و برنگرانی‌های به حقی که در مردم پدید آمده بود، چیره گردد. دکتر سیف پورفاطمی می‌گوید: برای سه روز دکتر مصدق قدرت در دستش بود، متاسفانه دکتر مصدق نجنبید، در آن سه روز در شهر تهران عده زیادی از مخالفین با سلطنت و توده ای‌ها در شهر تهران نمایشاتی دادند و مجسمه‌ها را پائین آوردند. مصدق روز ۲۸ مرداد دستور داد، جلوی هرگونه مخالفین و هرگونه راه پیمائی برعلیه شاه را در هر شهر بگیرند، که دیگر خیلی دیر شده بود...

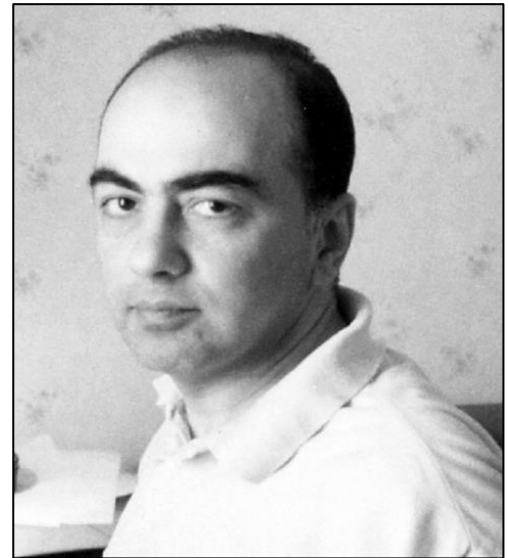
در این رابطه یکی از سردمداران جداشده از حزب توده می‌گوید: «در ۲۸ مرداد، اگر حزب توده وارد عمل می‌شد، هدفی جز برپائی ۳۰ تیر دیگر و حمایت از دولت مصدق نداشت». این سردمدار پیشین حزب توده، بی‌عملی حزب توده و عاطل نگاه داشتن تشکیلات حزب در جریان ۲۸ مرداد را نتیجه خطای عمده و سرنوشت ساز سیاست و اقدامات رهبری در چند روز مقدم بر ۲۸ مرداد بشمار می‌آورد. بی‌خبر و یا با خبر از اینکه در صبح ۲۸ مرداد ماه پس از بحث در باره سخنان مصدق در کمیته مرکزی حزب توده، حاضرین به این نتیجه می‌رسند که مصدق سازش کرده و با موافقت اوست که این کودتا صورت می‌گیرد. بنابراین اگر حزب الان اقدامی بکند، خودکشی است... کمیته مرکزی تصمیم می‌گیرد، که به افراد و مسئولین حزبی دستور بدهد که دیگر در انتظار کسب دستور نباشند... چرا که همه جریان خیمه شب بازی است و با موافقت مصدق سازشکار برای به مسلخ کشیدن حزب توده به راه افتاده است. (در قطعنامه‌های پلنوم چهارم تصریح هم می‌شود که این تصمیم به اتفاق آراء گرفته شده).

امروز پس از گذشت نیم قرن از آن رخداد تاریخی، این حقیقت را نباید کتمان کرد، که این «بی‌عملی» و تصمیم رهبری حزب توده را بایستی بقال نیک گرفت، زیرا که اگر حزب توده در روز ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ با برخورداری از نیروهای بالقوه و بالفعل خود، از جمله سازمان نظامی‌اش با بیش از ۶۵۰ افسر تحصیل کرده با تانک و زره پوش و نارنجک و اسلحه ذخیره سازی شده و همچنین ۲۵ هزار نفر افراد متشکل در سازمان‌های مخفی تهران که آموزش رزمی داشتند، وارد عمل می‌شدند، آنهنگام برای آن نیروی کودتاجوی که با چند تانک و زره پوش و بدون پشتیبانی گسترده مردم در خیابان‌های تهران براه افتاده بودند، چه شانسی برای مقابله باقی مانده بود؟ شکی نیست



خداوند هم قادر نیست کاری بکند تا آنچه شده است نشده باشد

گفتگو با دکتر رامین کامران



تحریف تاریخ ندارد. البته این تحریف انگیزه‌ای هم دارد که سال‌ها پیش جرج اورول در کتاب ۱۹۸۴ به ایجاز تمام بیان کرده است: «هر کس گذشته را در ید اختیار داشته باشد صاحب اختیار امروز است». این تحریف تاریخ در حکومت‌های توتالی‌تر که حکومت اسلامی ایران نمونه سست و زهوار در رفته و جهان سومی آن است، به اوج می‌رسد، ولی حکومت‌های اتوریتر نظیر حکومت رضا شاهی یا حکومت آریامهری هم دائم در این راه می‌کوشند. اگر به گذشته خود نگاه کنید به روشنی می‌بینید که ظرف بیست و پنج سالی که از کودتای بیست و هشت مرداد تا انقلاب اسلامی را در برمی‌گیرد، چگونه امکانات تمامی دستگاه‌های تبلیغاتی حکومت ایران که دستگاه‌های امنیتی را هم باید مکمل آن‌ها شمرد، معطوف به این بود که نام مصدق را از تاریخ ایران بزدايد و از ۲۸ مرداد تصویری، طبعاً پر دروغ، ولی منطبق با مصالح نظام سیاسی آن روز ایران به همگان عرضه نماید. بستن دهان دیگران شرط موفقیت، هرچند موقت، این دروغ پراکنی بود و به همین دلیل از دستگاه‌های امنیتی هم صحبت کردم. چون باز گذاشتن دهان دیگران افسانه «قیام مردمی به قصد جلوگیری از خطر کمونیسم» را که در اصل ساخته طراحان خارجی کودتا بود و بیست و پنج سال به حلق مردم ایران رفت، از بن بی اعتبار می‌ساخت و مشروعیت حکومتی را که از این واقعه سر برآورده بود، به باد می‌داد.

در حقیقت راجع به وقایع تاریخی از نوع بیست و هشت مرداد، کار فقط به شناخت تاریخی وقایع و مرتب کردن آن‌ها ختم نمی‌شود که فکر کنیم با تحقیق بیشتر و روشن شدن چند و چون وقایع می‌توان به همفکری رسید. در باره واقعه‌های سیاسی به این اهمیت که در حقیقت مترادف با تغییر راه نظام سیاسی ایران از دموکراسی به سوی حکومت اتوریتر بود، گرایش‌های سیاسی افرادی که به این واقعه نظر دارند همانقدر تعیین کننده است که داده‌های تاریخی. فرض این امر ممکن است که موافقان و مخالفان کودتا بتوانند بر سر شرح وقایع یا بخشی از آن‌ها با هم به توافق برسند، ولی این به معنای توافق آن‌ها در باب معنای این واقعه و هم‌رایی بر سر ارزیابی آن نمی‌شود. ۲۸ مرداد نقطه تصادم دو انتخاب سیاسی لیبرال و اتوریتر بود و اشخاصی که به یکی از این دو گرایش تمایل دارند نمی‌توانند از آن ارزیابی مشابه داشته باشند. ایرانی بودن یا نبودنشان و احساسی هم که می‌توانند نسبت به شخصیت مصدق یا اطرافیان او داشته باشند، تأثیری در این امر نمی‌نهد. موضعگیری هر دو طرف هم به عبارت کلی «منطقی» است، زیرا تابع منطق سیاسی گرایشی است که برگزیده‌اند. اشکال از آشتی ناپذیری این دو منطق سیاسی است، سعی در آشتی دادن آن‌ها در حکم کوشش در راه جمع آوردن اضداد است و بی عاقبت.

تلاش - آقای کامران در مدخل کتابتان «ستیز و مدارا» جمله‌ای از ارسطو برگزیده‌اید بدین عبارت:

«خداوند هم قادر نیست کاری بکند تا آنچه شده است نشده باشد.»

در کنار اعتبار تردید ناپذیر عبارت فوق، اما این ادعا نیز درست است، که هیچ خدائی هم قادر نیست، کنجاوی و سیردائی فکر جو یای نزدیک‌ترین پاسخ‌ها به واقعیت «چرائی آنچه که شده است» را متوقف سازد. همانگونه که تلاش شما در کتاب فوق، در ریشه یابی و نقد و بررسی پدیده واقع شده‌ای بنام انقلاب اسلامی و مولود آن حکومت اسلامی قابل توضیح و تأیید است.

با استناد به سخن ارسطو، بازگرداندن واقعه ۲۸ مرداد به عقب و ناممکن ساختن آن امری محال است. اما بازنگری، ریشه یابی آن بر بستر شرایط اجتماعی - سیاسی آن دوران و تلاش برای نزدیک شدن به همه واقعیت‌های مؤثر در آن واقعه و آنهم پس از کسب پنجاه سال تجربه و به یاری آگاهی‌های نوین، چقدر می‌تواند برفکر و رفتار سنگی شده طرفداران سرسخت «قیام» یا «کودتا» با «تکرار همان سخن‌های قدیمی» تأثیر گذار باشد؟

کامران - ذکر جمله‌ای که ارسطو نقل کرده است شروع بسیار مناسبی است. طبعاً هیچکس قادر به تغییر دادن گذشته نیست، نه گذشته خود و نه گذشته دیگران. البته بسیاری در این راه می‌کوشند ولی کارشان هم نامی جز

عوام کوسه و ریش پهن.

تلاش - آیا رسیدن به یک تعبیر و موضع مشترک در خصوص وقایع تاریخی معین، پیش شرط ادامه حیات اجتماعی و سیاسی است؟

کامران - من تصور نمی‌کنم رسیدن به یک تعبیر مشترک از تاریخ شرط ادامه حیات سیاسی و اجتماعی باشد. کفایت به اطراف خود نگاه کنید، کدام جامعه ایست که همه مردم آن از تاریخ خودشان برداشت واحدی داشته باشند. توافقی که اسباب آرامش اجتماعی را فراهم می‌آورد توافق سیاسی است، نه توافق تاریخی یا علمی و یا از این قبیل. این توافق هم معمولاً در دموکراسی صورت می‌بندد چون در دیگر نظام‌های سیاسی قرار نیست که کسی غیر از حکام نظری داشته باشد تا توافقی صورت بگیرد، همان اطاعت کفایت.

طبعاً در کشورهایی هم که این توافق سیاسی در کار است گفتار تاریخی مسلط، آنکه توسط اغلب مردم پذیرفته شده و از جمله در کتب درسی جا گرفته است دو خاصیت دارد. یکی اینکه بسیار نزدیک به واقعیت است، چون اگر از واقعیت دور شود از مورخان گرفته تا روزنامه نگاران همه در راه نقد آن و پس زدن نادرستی‌هایش می‌کوشند. خاصیت دوم انطباق با فکر لیبرال است که پایه دموکراسی است. تصدیق می‌فرمائید که نمی‌توان در دموکراسی زیست و هنگام صحبت از تاریخ میراث دموکراسی را به نفع انواع دیگر حکومت پامال کرد. هیچ نظام سیاسی نمی‌تواند ارزش‌هایی را که ضد خود اوست تبلیغ کند و سر پا بماند. تفاوت دموکراسی با بقیه در این نیست که تاریخش جهت دارد، در این است که به دلیل آزادی، راه نقد را باز می‌گذارد، آنچه که دست آخر به عنوان گفتار تاریخی برمی‌گزیند به واقعیت نزدیک‌تر است و راه تصحیح آن همیشه باز است.

تلاش - برخلاف نظر شما فکر نمی‌کنم هنوز همه اسباب و لوازم قضاوت و صدور حکم در مورد گرایش سیاسی جریان‌ها و افراد و انتخاب قطعی آن‌ها - البته نه در آرمان بلکه در عمل - میان دو نظام لیبرال و اتوریته را بتوان در «نقطه ۲۸ مرداد» متمرکز و فراهم دید. چه، بسیار کسان و جریان‌های سیاسی که از سرسخت‌ترین مخالفان ۲۸ مرداد، از مبارزین چندین دهه علیه شاهان پهلوی و دیکتاتوری اشان و از ستایشگران بدون تردید دکتر مصدق و نهضت ملی، چه در مقطع ۲۸ مرداد و چه پس از آن محسوب شده و می‌شوند، ولی در لحظه‌ها و نقطه‌های هر چند اندک، اما موجود در طول ۲۵ سال - پس از ۲۸ مرداد تا انقلاب اسلامی - در منصفانه‌ترین قضاوت، نشانه‌های چندانی از بلوغ و آگاهی‌شان نسبت به انتخابی که در مقطع ۲۸ مرداد، که شما از آن سخن می‌گوئید، در دست نیست. اکثریت بزرگی از آنان در عاقبت نامیمون خود در دامان انقلاب اسلامی گرفتار آمدند و حضور بسیاری از آن‌ها را هم هنوز می‌توان در صف مدافعین «جمهوریت» جمهوری اسلامی نظاره کرد.

پس هنوز هم برای اینکه بتوانیم بررسی دقیق‌تری از این دوران و شرایط و بستر وقوع ۲۸ مرداد انجام دهیم، از مهم‌ترین امکانات ما همان «شناخت تاریخی وقایع و مرتب کردن» فاکت‌های پراهمیت و مؤثر است. همچنین اگر

پرسیدید که من تصور می‌کنم طرفداران متحجر کودتا با سخنان نو یا کهنه نظر عوض می‌کنند یا خیر. افراد متحجر بنا بر تعریف چنین کاری نمی‌کنند، نباید هم در بند مجاب کردن آن‌ها بود، از نظر سیاسی انتخابی کرده‌اند و براساس آن تاریخ کشورشان را ارزیابی می‌کنند، برآنها حرجی نیست، باید به حال خود رهایشان کرد تا گذر زمان هر روز از شمارشان بکاهد.

تلاش - آیا می‌توان برداشت و تعبیر از گذشته را نزد هر کس به هر شکل رها نمود و زندگی را دوباره آغاز کرد، آنهم با کمترین تأثیر و نفوذ سیاسی و عاطفی از حوادث گذشته؟ و اساساً تحلیل، تعبیر و مواضع نسبت به وقایع گذشته را تا چه میزان می‌توان معیار قضاوت و صدور حکم در نوع تفکر و رفتار امروز نیروهای اجتماعی - سیاسی قرارداد؟

کامران - طبعاً هر کس در پرداختن عقیده خویش نسبت به گذشته آزاد است، هم باید این آزادی را محترم شمرد و هم راه بیان عقاید مختلف را باز گذاشت تا هر کس فرصت داشته باشد با شناختن و سنجیدن آن‌ها عقاید خود را سامان بدهد.

البته نباید آزادی عقیده را مترادف همسنگی تمام عقاید گرفت، نه در زمینه تاریخ و نه در هیچ زمینه دیگر. باید این عقاید را به محک حقیقت سنجید. حقیقت یک واقعه تاریخی نظیر بیست و هشت مرداد فقط به تدقیق حوادث ختم نمی‌شود، آن جنبه‌اش هم که مربوط به نظام سیاسی است موضوع واری است. واری اینکه کدام نظام سیاسی از نظایر خود برتر است. ممکن است برخی نظام اسلامی یا نظام آریامه‌ری را بهترین نظام سیاسی بدانند، ولی به تصور من سخنان در برابر سخن آن‌هایی که دموکراسی لیبرال را بهترین نظام می‌شمردن وزنی ندارد. البته تاریخ جزو «علوم تجربی» نیست ولی تجربه تاریخی هم معناو کاربردی دارد که به تصور من به نفع نظام لیبرال رأی می‌دهد نه به نفع رقبایش.

برداشت هر کس از واقعه‌ای نظیر بیست و هشت مرداد فقط بیانگر نظرات تاریخی او نیست، روشن‌گر نظرات سیاسی او نیز هست. همانطور که فرمودید عقاید در این باب گوناگون است و موافق و مخالفی در کار هست. طبعاً عقیده هم آزاد است، ولی کسی را که از کودتا دفاع می‌کند نمی‌توان لیبرال خواند و اگر خودش هم چنین ادعایی کند نمی‌توان جدی گرفت. باید بین عقیده‌ای که ابراز می‌کنیم و برداشتی که از تاریخ داریم هماهنگی باشد. شما کسی را نمی‌بینید که فرضاً در ولایت آلمان ادعای دموکرات بودن بکند و سنگ ویلهلم دوم را به سینه بزند، حال از هیتلرش صحبتی نمی‌کنم. تازه اگر چنین کسی پیدا شود دیگران جدی‌اش نمی‌گیرند. یا مثلاً کسی در ایالات متحده مدعی طرفداری آزادی سیاهان باشد و به لینکلن بد و بیراه بگوید یا برای قاتل او مجلس یادبود برگزار کند. این وضعیت نشانه حد اقل انضباط در فکر تاریخی و موضعگیری سیاسی است که در کشورهای آزاد و به یمن آزادی عرضه و برخورد عقاید، جا افتاده. متأسفانه در ایران همه تن به این مختصر انضباط نمی‌دهند. البته دلیلی هم دارد. گفتن اینکه «دمکرات نیستم» قدری ثقیل است و امروزه، بر خلاف دو دهه پیش، برای زایل کردن اعتبار سیاسی هر کسی کفایت. بنابراین باید گفت دموکراتم و دق دل را بر سرتاریخ خالی کرد، به مصدق نیش زد و در عوض از میراث پهلوی دفاع کرد، به قول

از نزدیکان مصدق بودند، سال‌ها با دیکتاتوری مبارزه کردند و به دلیل شعور و شهامتشان از پیوستن به موج خمینی بازی رو برتافتند و در مقابلش هم ایستادند. در جریان انقلاب دو نفر با اتکای به فکر لیبرال چنین فراسر و جرأتی از خود نشان دادند، یکی غلامحسین صدیقی بود و دیگری شاپور بختیار که با تمام قوا و تا آخرین لحظه‌ای که برایش مقدور بود در مقابل خمینی مقاومت کرد. رفتار این دو نفر با احتساب پیشینه سیاسی‌شان منطقی بود، چون به راهی رفتند که مصدق رفته بود، و رفتار امثال سنجابی در حکم انحراف بود از این راه. به هر صورت در بلشوی انقلاب که به خاطر داریم همه، از وکلا و وزرای حکومت شاه تا توده‌های تازه از زندان درآمده، چگونه به موج تظاهرات اسلامی پیوسته بودند، آن دو سیاستمداری که از خطای رایج دوران اجتناب کردند و کوشیدند تا جلوی فاجعه قدرتگیری خمینی را بگیرند، کسانی بودند که درمکتب لیبرال مصدق تربیت شده بودند و این امراتفاقی نیست.

دیگر به اشتباهات و جهالت‌های سیاسی موافقان کودتا نمی‌پردازم که ثمره مساعی‌شان برپایی حکومت آریامهری بود. آن‌ها از همان زمان کودتا مرتکب اشتباهی شدند که امثال سنجابی بیست و پنج سال بعد مرتکب گشتند، یعنی پس زدن پروژه لیبرال و رفتن به دنبال نوعی از دیکتاتوری. حاصل این اشتباه هم بیست و پنج سال حکومت استبدادی بود که این‌ها در خدمتش پیر شدند و تا انقلاب اسلامی بدرقه‌اش کردند. بحث در باب درایت سیاسی گروه اخیر هم در حد سنجیدن هوش سیاسی توده‌های هاست و وقت تلف کردن است. این پاسخ مقدمه، حالا بپردازیم به دو پرسش.

پرسش اول. سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ دوران تاخت و تاز حزب توده است که متأسفانه در سیاست ایران تأثیر بسیار منفی بر جا گذاشته است. حزب توده برپایی سازمان و تبلیغ ایدئولوژی خود را به محض تأسیس شروع کرد و با استفاده از فضای ناسالم سیاسی ظرف چند سال بارخود را به خوبی بست. به ترتیبی که وقتی پس از سوء قصد به شاه واداره فعالیت زیرزمینی شد، توانست به راحتی به کارخود ادامه بدهد و حتی دائم روزنامه چاپ بکند و به در خانه این و آن بفرستد.

دوران حکومت مصدق دوران رشد حزب توده نیست. این حزب قبل از این دوران رشد کرده بود و بالغ هم شده بود، فقط وادار شده بود مدتی مخفی شود. با آزادی دوران مصدق دوباره فعالیت علنی خود را شروع کرد ولی از این آزادی بیش از آنکه بهره برد آسیب دید. به این دلیل که در رویارویی با فکر لیبرال و استقلال طلب مصدق که در بین مردم ایران این همه خواستار داشت، در موضع ضعف قرار گرفت. شعار کهنه‌اش که ایران محل حکومت یک طبقه‌حاکم فاسد است و باید بین این گروه و حزب توده یکی را انتخاب کرد، رنگ باخت. خود را با حکومتی لیبرال، مدافع آزادی و منافع مردم ایران و برخوردار از پشتیبانی ملت روبرو دید که تیغ ایدئولوژی توده‌ای در برابرش کند بود. تمام حملات شدیدی که توده‌ای‌ها به مصدق می‌کردند و تمام شعارهای نخ نمایی را که نثار او و پیروانش می‌نمودند، در حقیقت تکرار حرفهای قدیم بود در موقعیتی که تغییر کرده بود و دیگر به این شعارها میدان نمی‌داد. دلیل این همه پرخاشجویی‌شان نسبت به مصدق و ابراز

معتقدیم، در آن دوره امکان گزینش میان نظام‌های سیاسی - البته به سهولتی که شما می‌گوئید - فراهم بوده است، باید علاوه برفاکتها و وقایع، همچنین به درکهای موجود از بسیاری مفاهیم اساسی تفکر و عمل لیبرالیستی نیروها و جریان‌های تأثیرگذار در آن مقطع تاریخی بپردازیم.

اجازه دهید سخن خود را در جهت شناخت وقایع - آنچه که به واقعیت نزدیک‌تر است - ادامه دهیم و ابتدا همان «افسانه خطر کمونیسم» برای ایران را پی بگیریم. بدین منظور از توصیف بسیار موجز و گویای شما در مقاله «هواداری از سیاست آمریکا یا حفظ منافع ایران» در توضیح سادگی امکان گرفتن قدرت توسط کمونیست‌ها یاری می‌گیرم، شما در این مقاله گفته‌اید:

«نقطه قوت کمونیسم در ورزیدگی آن برای قدرتگیری بود - در دوران جنگ سرد - و ساختار حزب لنینی هم که به نفع شوروی در همه جا بچه کرده بود خاصیتی جز تسهیل قدرت گیری و تحت اختیار گرفتن دستگاه دولت نداشت. برقراری کمونیسم هم اصلاً چیزی جز این نبود: قدرت گیری حزب، جنگ انداختنش به اسباب اصلی اداره جامعه که همان دستگاه دولت است و بالاخره تحمیل روزمره ایدئولوژی خود به جامعه تحت امرش»

حال چند پرسش -

- آیا مابین سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲، آن بچه حزب لنینی به «جوان برومندی» بدل نشده بود که بتواند نیات «پدر» یا بقول خود کمونیست‌ها «برادر بزرگ» را برآورد؟

- آیا اساساً به نظر شما از سوی شوروی سوسیالیستی، «نیستی» یا چشم داشتی نسبت به ایران وجود نداشت؟

کامران - می‌فرمائید بسیاری از مخالفان سرسخت بیست و هشت مرداد بعدها بلوغ سیاسی چندانی از خود نشان ندادند. بسیار صحیح است. این را هم اضافه کنم که بسیاری از این مخالفان، مقصودم توده‌ای‌هایی است که به هر حال آن‌ها هم مخالف کودتا بودند، قبل از این واقعه هم درایت سیاسی چندانی از خود نشان نداده بودند که بعد نشان بدهند. می‌مانند طرفداران جبهه ملی یا به عبارت دیگر مصدقی‌ها. شک نیست که آنها هم طی فرصت‌های کوتاهی که پس از کودتا دوباره امکان فعالیت سیاسی پیدا کردند اشتباهاتی مرتکب شده‌اند، بخصوص در جریان انقلاب اسلامی. اول نوع این اشتباهات را مشخص کنیم. یک بخش اشتباهاتی است که بعضی در عین پابندی به فکر لیبرال مرتکب شده‌اند. دسته دیگر اشتباهاتی است، البته اگر بتوان نام چنین خطای عمده‌ای را اشتباه گذاشت، که برخی با بریدن از فکر لیبرال مرتکب شده‌اند. دسته اول از نوع اشتباهات تاکتیکی است، مثلاً اینکه چرا در فلان موقع بیسار اعلامیه را صادر کرده‌اند یا بهمان تظاهرات را ترتیب داده‌اند که می‌توان راجع به آن بحث کرد. اما خطاهای نوع دوم است که اساسی است. خطای اشتباه گرفتن میراث مصدق با میراث شیخ نوری یا سید کاشی. تصور می‌کنم که اشاره شما هم به این نوع دوم باشد که برای ما بسیار مصیبت بار بوده است. به عقیده من هم فاصله گرفتن از فکر سیاسی لیبرال از بن نادرست است و نتیجه‌ای هم جز از این قبیل که دیدیم نمی‌تواند به بار بیاورد. آنچه که خطای مدعیان پیروی از مصدق را روشن‌تر و بارگناه آن‌ها را سنگین‌تر می‌کند، وجود کسانی است که

وی از مرحله طرح وارد مرحله عمل شود این نبود که ناگهان همه ترس ورشان داشت که کمونیست‌ها قدرت را بگیرند، ابدأ طراحان کودتا آنقدر خوب به سستی حزب توده در برابر مصدق آگاه بودند که برای تضعیف دولت وی تظاهرات راه می‌انداختند و به حزب توده نسبت می‌دادند تا خطر این حزب را بزرگ جلوه بدهند و کار خود را پیش ببرند، مدارکش را هم که چاپ کرده‌اند و دیده‌ایم. آنچه باعث شد وارد عمل شوند ضعف ناگهانی سیاست خارجی شوروی یا به عبارت دقیق‌تر فلج شدن سیاست این کشور بود که با مرگ استالین پیش آمد. مرگ وی در مارس ۱۹۵۳ واقع شد و بلافاصله در همان ماه چراغ سبز به اجرا گذاشتن طرح کودتا به عاملان خارجی و ایرانی آمریکا و انگلستان داده شد. چون خیال این دو کشور که از ترس واکنش شوروی، در مقابل مصدق احتیاط پیشه کرده بودند، برای مدتی راحت شده بود، یعنی کودتا در زمانی انجام نگرفت که خطر قدرت‌گیری توده‌ای‌ها زیاد شده بود، بر عکس درست در زمانی انجام شد که خطر قدرت‌گیری کمونیست‌های ایران که بی اجازه شوروی آب هم نمی‌خوردند، از همیشه کمتر بود.

سه قدرت به ایران چشم طمع دوخته بودند. شوروی از میدان خارج شد، آمریکا برنده شد و انگلستان هم انتقام خود را گرفت و هم سهمی برد، کودتاچیان هم برای بیست و پنج سال نانشان در روغن افتاد، آنکه سرش بی کلاه ماند و تاوان ماجرا را پرداخت، ملت ایران بود.



دکتر شایگان، دکتر مصدق، دکتر حسین فاطمی، ایستاده نوه دکتر مصدق

تلاش - البته پیش از آنکه بخواهیم رفتار و نگرش نیروهای مؤثر و میزان انحراف یا اشتباهاتشان در آن دوره یا دوره‌های بعدی را با محک ارزش‌ها و بنیادهای تفکر لیبرالیستی مورد سنجش قرار دهیم، ضروری است در چارچوب بحثی که آغاز کرده‌ایم، برای خوانندگان خود روشن کنیم، واقعه ۲۸ مرداد بر بستر چه شرایط و وضعیتی از ایران امکان تحقق یافته است.

برخلاف گفتار شما که سازمان افسری حزب توده و شبکه نظامی آن را متشکل از افسرانی از کادر پزشکی، اداری و پشت میز نشین و لذا فاقد امکان کودتا می‌دانید، یا اینکه فشارهای سندیکائی آن حزب را شکست خورده و بی اثر ارزیابی می‌نمائید، آقای بابک امیر خسروی از رهبران سازمان جوانان

خسونت‌های خیابانی آن‌ها را باید در اینجا جست. در اینکه دیدند میدان از دستشان به در رفته است. حزب توده فقط شعار آزادی می‌داد وگرنه آزادی برای حزبی که فقط می‌توانست با ترساندن مردم از خفقان حرف خود را پیش ببرد سم قاتل بود. توده‌ای‌ها حکومت لیبرال را بیش از هر نوع حکومت دیگر دشمن می‌دانستند زیرا رفرمه‌ایش زیر پای انقلاب رؤیایی آن‌ها را جارو می‌کرد. این دیکتاتوری است که روزنه امید انقلاب را باز نگه می‌دارد نه دمکراسی. در دوران مصدق حزب توده حتی توان فرستادن یک نماینده را هم به مجلس پیدا نکرد. در انتخابات دوره هفدهم، در تهران که بزرگ‌ترین محل قدرت نمایی حزب توده بود، حتی یکی از نامزدهای این حزب هم نتوانست به مجلس راه پیدا کند. این بود مبارزه واقعی با حزبی که تمام قدرتش را مدیون نشریات فحاش و تظاهرات خیابانی پُر زد و خورد بود. اینکه نشان داده شود در میان مردم پایه‌ای ندارد و دولت ملی هم با آن از سر آشتی در نمی‌آید. فقط کسانی از این حزب می‌ترسیدند که در مقابل دو تظاهرات و چهار فریاد دست و پای خود را گم می‌کنند، چنانکه دیدیم در انقلاب گم کردند. وگرنه مرد سیاسی استخواندار که باشعار خیابانی از میدان به در نمی‌رود، مثل مصدق که قدرت و مثل بختیار که در مقابلش ایستاد.

البته برخی می‌گویند که حزب توده اصلاً نمی‌خواست از طریق مسالمت آمیز و با پیروزی انتخاباتی به قدرت برسد و خیال کودتا داشت. اول این را اضافه کنم که حزب توده تمامی راه‌های قدرت‌گیری را در آن دوره آزمود. پشتیبانی از فرقه دمکرات آذربایجان که با مانور سیاسی درخشان قوام السلطنه ختم شد، ترور که در مورد شاه به انجام نرسید ولی قربانیان دیگری گرفت، فشار سندیکایی که آن هم به جایی نرسید و بالاخره انتخاباتی که در دوره مصدق به سختی شکست خورد. می‌ماند کودتا که برخی مدعی هستند قرار بوده توسط سازمان افسران این حزب انجام شود. البته خود این شبکه پس از بیست و هشت مرداد کشف شد ولی هیچ وقت طرح کودتایی نزد اعضای آن یافت نشد. دلیل هم داشت. شما وقتی به ترکیب اعضای سازمان افسری حزب توده نگاه کنید می‌بینید که هیچکدام از اعضای آن در رده رهبری واحدهای زرهی که وجودشان برای پیروزی کودتا لازم بود، خدمت نمی‌کرده‌اند، یا پزشک بوده‌اند یا افسر پشت میز نشین و یا در نیروی دریایی و هوایی که هیچکدام در آن زمان به حساب نمی‌آمده. به عبارت صریح تر اصلاً سازمان نظامی حزب توده توان کودتا نداشت که طرحش را بریزد، آن‌هایی توانش را داشتند که کودتا کردند و دیدیم، همانطور که مستحضرید هیچکدام هم توده‌ای نبودند و سرشان جای دیگری بند بود.

پرسش دوم. در این مسئله که شوروی نسبت به ایران طمع داشت کوچک‌ترین شکی نیست. ولی فقط شوروی نبود که به ایران نظر داشت، انگلستان بود که ایران را ملک طلق خود می‌دانست و آمریکا هم بود که می‌خواست جای انگلستان را بگیرد. در این میان مصدق می‌خواست ایران در دست ایرانی‌ها بماند، از هر نوع نزدیکی به شوروی اجتناب کرد و فحشش را از حزب توده خورد، انگلستان را از ایران راند و دشمنی‌اش را به جان خرید و آخر هم از آمریکا شکست خورد و به زندان و تبعید رفت.

این را هم باید به یاد داشت که مصدق از رقابت این سه برای مانور دادن و حفظ منافع ملی ایران بهره می‌برد. آنچه که باعث شد تا کودتا علیه حکومت

محل و نوع خدمت آن‌ها را هم مشخص کرده و نتیجه گرفته که از عهده کودتا بر نمی‌آمده‌اند. سخنان او مرور بر خاطرات نیست، واریسی منابع و مدارک است. از آنجا که خودش هم قدیم توده‌ای بوده، بی‌نهایت بعید است که خواسته باشد حزب توده را کوچک کند، کما اینکه در باقی کتابش کم در اهمیت این حزب قلمفرسایی نکرده است. این را هم اضافه کنم که گاه توده‌ای‌های سابق معتقدند «یادش به خیر، جوان که بودیم خیلی خطرناک بودیم». در پاسخ باید عرض کرد جوان بودن به جای خود، اینقدرها هم خطرناک نبود، و اگر بودید لازم نبود آمریکا و انگلستان پول بدهند و تظاهرات قلابی به اسمتان راه ببندند. تازه اگر هم خطری داشتید کودتا برای جلوگیری از خطر شما نبود، شما بهانه‌اش بودید و هدفش مصدق بود. بانمک است اعتبار ملی شدن نفت را سلطنت طلب‌ها می‌خواهند به حساب شاه بگذارند و کودتا را هم توده‌ای‌ها می‌خواهند ببرند، سهم مصدق هم لابد همان ملک احمدآباد است.

در اینجا لازم است به نکته‌ای اشاره کنم. از زمانی که مصدق روی کار بود بین مخالفان وی، در عین داشتن انگیزه‌های گوناگون، نوعی همزیستی مسالمت آمیز برقرار بود که تا به امروز هم ادامه پیدا کرده است. این همزیستی بین طرفداران دربار و توده‌ای‌ها بسیار بارز است. طرفداران حکومت اتوریتر کودتا را با اغراق در خطر حزب توده توجیه کرده‌اند و توده‌ای‌ها هم این تبلیغات را به ریش گرفته‌اند و باورشان شده که کودتا محض گل روی آن‌ها انجام شده. در نتیجه هر دو طرف در باب قدرت حزب توده داد سخن می‌دهند و علاوه بر این گاه به سخنان یکدیگر رفرانس می‌دهند که کم با نمک نیست. بانمک تر توده‌ای‌های سابق هستند که بعداً به جرگه طرفداران شاه پیوسته‌اند و این حرف‌ها را می‌زنند که میانبر زده باشند. این دو گفتار ضد مصدق به هم مدد می‌رساند ولی فقط متکی به هم است و همینطوری است که سرپا مانده و گرنه هیچکدام اتکالی به واقعیت ندارد.

البته برخی هم از سر ندامت و با رسیدن به این نتیجه که اعمال سیاسی دوران جوانیشان خطا بوده، ناگهان دل‌بسته نظامی شده‌اند که آن‌ها را زمانی سرکوب کرده. به این گروه هم باید گفت که اگر می‌خواهند تا از احساس گناه برهند، بهتر است کم به پیشبرد دموکراسی ببندند و دست از سرتاریخ بردارند.

به هر حال مسئله اصلی ارتش ایران این نبود که توده‌ای‌ها در آن نفوذ کرده بودند، ساختار و اساس آن بود. اگر آتاتورک که بسیاری مایل‌اند رضا شاه را با او مقایسه کنند، ارتشی ساخت که به درد ترکیه بخورد، بنیانگذار سلسله پهلوی ارتشی درست کرد برای خود و خانواده‌اش. ارتشی که در اصل استفاده داخلی داشت و هدف اصلیش از روز اول تا آخر دفاع از نظام اتوریتر بود و به همین دلیل در بین مردم این اندازه بی طرفدار بود. بی دلیل نبود که این ارتش در شهریور ۱۳۲۰ به آن افتضاح از هم پاشید و حتی نتوانست به اندازه ارتش صدام حسین هم که چیزی از همان قماش بود ولی لااقل سه هفته در برابر نیروی آمریکا تاب آورد، مقاومت از خود نشان بدهد. محمدرضا شاه هم به اینکه قدرت و موقعیتش در نهایت متکی به ارتش است آگاه بود و به همین دلیل با رد درخواست مصدق برای تصدی وزارت دفاع بحران

و دانشجویی و از مسئولین حزب توده، نیروی نظامی آن حزب را ده برابر نظامیان طرفدار نهضت ملی اعلام نموده و آن را صاحب سازمان نظامی پر قدرتی می‌دانست. وی در تدوین خاطرات آن دوران خود بخش گسترده‌ای را به نقش آفرین‌ها و حضور حزب در صحنه سیاسی آن سال‌ها اختصاص داده و از حادثه آفرین‌های مداوم حزب در دوران حکومت دکتر مصدق سخن می‌گوید؛ از درگیری‌های ۲۳ تیر، ۷ و ۸ آبان ۱۳۳۰ اشغال دانشگاه و گروگان‌گیری، درگیری‌های ۸ فروردین ۱۳۳۱، اعتصاب‌های بزرگ بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ نظیر اعتصاب مهرماه کارگران راه آهن، اعتصاب اردیبهشت دخیانیت (مهم‌ترین محل درآمد دولت در زمانی که امکان فروش نفت نبود)، اعتصاب کارگران کوره پزخانه و بسیاری از این اقدامات و اغتشاشات که با سرکوب نیروهای انتظامی و لاجرم خونریزی همراه بود.

حتی اگر اینگونه رفتار و اینگونه حضور در صحنه سیاسی کشور از سوی «حزب لنینی ایران» ضرورتاً مُثَبِّتِ امکان واقعی قدرت‌گیری حزب توده (از طریق یافتن پایگاه توده‌ای یا کودتا و ...) نباشد، اما آیا می‌توان منکر تأثیر روانی آن در ایجاد احساس ناامنی در مردم نسبت به وجود «خطر کمونیسم» شد؟ نگرانی و ترس مردمی که هنوز فرصت از یاد بردن خاطره تلخ حضور نیروهای روس در شمال و غرب ایران و خطر تجزیه دو بخش عظیم خاک کشور را نیافته و تنها پنج سالی بیشتر از واقعه ۲۱ آذر نمی‌گذشت.

کامران - از مسئله ارتش شروع می‌کنم. این حرف که نفوذ حزب توده در ارتش بیش از نفوذ طرفداران نهضت ملی بود، متکی به این امر است که حزب توده سازمان نظامی داشت و لیبرال‌ها نداشتند. ولی اول تذکر بدهم که ارتشیان ایران قانوناً از عضویت در احزاب منع شده بودند و اصلاً طرز فکر و نوع سازماندهی و اهداف سیاسی لیبرال‌ها از نوعی نبود که بخواهند در هر سازمان کشوری و لشکری هسته نفوذ درست کنند. حسابشان این بود که وظیفه ارتش دفاع از میهن است و ارتشیان وطن پرست هم که تعدادشان، بخصوص در بین افسران جوان هیچگاه کم نبوده، در کنار ملت هستند. به هر صورت از نفوذ حزب توده در ارتش نمی‌توان نتیجه گرفت که توان کودتا داشت.

سخنان آقای امیرخسروی از زمره خاطرات جوانی است و یادگار همان اغراق‌هایی که توده‌ای‌ها همیشه در باره اهمیت خود، میهن پرستی خود، انساندوستی خود، سازمان خود، توان خود و غیره انجام داده‌اند و گاه در عین بریدن از حزب، دست از این اغراق‌ها بر نمی‌دارند. اینکه می‌گوید نفوذ حزب توده در ارتش ده برابر ملی‌ها بوده است از اینجا آب می‌خورد که شمار افسران شاخه نظامی را با چند امیر ارتش و افسری که به طرفداری از نهضت ملی شهرت داشتند، مقایسه می‌کند. فرضاً با تیمسار ریاحی و سرتیپ افشارطوس که با توطئه کودتاچیان و از جمله شراکت تیمسار زاهدی (برادر یا خویش نزدیک سرلشکر فضل‌الله زاهدی) ربوده شد و با آن وضع فجیع به قتل رسید تا راه کودتا باز شود، یا احیاناً با افسران محافظ خانه مصدق، نظیر سرهنگ ممتاز. اگر عرض کردم افسران توده‌ای در موقعیت کودتا نبودند با اتکالی به تحقیق آبراهامیان (ایران در بین دو انقلاب) بود. آبراهامیان فهرست تک تک اعضای مهم شبکه افسری را به دست داده و

تنش نداشت. طبعاً دولت هم چنانکه باید در مقابل واکنش نشان می‌داد. ختم اعتصابات مختلف که همه اسباب زحمت بود ولی هیچکدام نه به سقوط دولت انجامید و نه توانست چرخش کارها را در مملکت متوقف سازد، نشانه شکست این تاکتیک سندیکایی و تظاهراتی بود. بخصوص که نفوذ حزب توده در کارخانه‌ها و ادارات و دانشگاه، در برابر نفوذ طرفداران نهضت ملی و بالاخص «نیروی سوم» خلیل ملکی که کار سندیکایی مداوم می‌کرد تحلیل می‌رفت. در ضمن شما کدام دمکراسی را می‌شناسید که در آن اعتصاب جزو امور عادی نباشد؟ این قبیل اختلافات در نظام‌های لیبرال جزو مسائل روزمره است. بسا اوقات هم هدف از این کارها، حتی در دمکراسی‌های جا افتاده اروپایی، فقط به دست آوردن امتیازات اقتصادی نیست، تضعیف دولت است.

به هر حال همانطور که قبلاً عرض کردم نقطه قوت حزب توده نشریات فحاش و آشوبگری‌های پر خشونتش بود. با این کارها مزاحمت می‌توان ایجاد کرد ولی نمی‌توان به این راحتی دولت را ساقط نمود، آن هم دولتی که از پشتیبانی مردم برخوردار باشد. آنجا که پای شمارش نیروها در میان می‌آید، حزب توده در شلوغ بازی و تظاهرات خیابانی جلو بود چون سازماندهی‌اش مناسب این کار بود و اعضایش هم به قول معروف این کاره بودند، ولی هر جا که شمارش دمکراتیک در میان بود از بقیه عقب می‌ماند. حزب توده مرکب از اقلیتی بود سازمان یافته و چون می‌دانست که در اقلیت است از دمکراسی باک داشت و با آن مبارزه می‌کرد، آنچه را که نخوانده بود این بود که با رفتن آزادی سر خودش هم به باد خواهد رفت.

در مورد احساس نا امنی از شلوغ بازی توده‌ای‌ها فرموده بودید. حق دارید، این کارها آرامش جامعه را بر هم می‌زند. در بحرانی بودن وضعیت مملکت سخنی نیست، سخن از این است که چگونه می‌توان بحران را به آرامش رساند. در مقابل تنش اجتماعی کار دولت نه سراسیمگی است و نه سرکوب، رفتن است به سوی آرامش در عین تسلط بر اوضاع. راهی که مصدق می‌رفت راه آزادی و دمکراسی بود و هیچ دمکراسی هم بی تنش نیست. راهی که دیگران پیش گرفتند راه سرکوب بود، آرامش به قیمت حذف آزادی به دست آمد، پرداخت بهایش قدری عقب افتاد ولی در انقلاب اسلامی همه دیدیم که این بها چه اندازه سنگین بوده است.

تلاش - بدون تردید، همه دلایل وقوع ۲۸ مرداد را نمی‌توان در حضور و فعالیت‌های حزب توده در ایران خلاصه نمود. طبعاً در یک شرایط آرام و در یک وضعیت تسلط کامل و یا حتی نسبی بر اوضاع، مقابله و خنثی نمودن خطر جریان‌ات انحرافی با کمترین هزینه‌ها امکان پذیر است. اما امروز بسختی بتوان از تسلط دولت دکتر مصدق بر اوضاع کشور در آن زمان سخن گفت.

متأسفانه پیکار نفت بعنوان مهم‌ترین بخش مبارزات استقلال طلبان ایرانیان، به بن بست و عاقبت غم انگیزی دچار شده بود. پس از تحریم نفتی ایران توسط کشورها و شرکت‌های نفتی غربی که تا آن زمان خریداران ۳۵ میلیون تن نفت ایران بودند آنهم بدلیل اعمال فشار و سیاست انگلیس، تنها دولت‌هایی از مجموعه کشورهای اروپای شرقی چون لهستان (هزار تن و

سی تیر را پیش آورد. وقتی مصدق اختیار ارتش را به دست آورد چه کرد؟ یک عده از امرا و افسران را که قرار بود در سیاست دخالت نکنند ولی طرفدار شاه و در خدمت پیشبرد خواسته‌های سیاسی او بودند و لابد فکر می‌کردند که این کارشان دخالت در سیاست نیست و وظیفه اصلی آن‌هاست، با رعایت تمام حقوقشان بازنشسته کرد که رفتند کانون بازنشستگان ارتش درست کردند و دور سرلشکر زاهدی جمع شدند تا به ضرر مصدق و به نفع دربار فعالیت کنند و شلوغی راه بیان‌ازند و در نهایت به کودتا مدد برسانند. این که انقلابیان، سال‌ها بعد، افسرانی را که دستگیر کرده بودند با آن قساوت اعدام کردند شاید به این دلیل بود که سابقه دوران مصدق را به یاد داشتند و نمی‌خواستند دوباره گرفتار دستگاهی از نوع کانون افسران بازنشسته بشوند.

به هر حال شاه بهره‌ای را که می‌خواست در بیست و هشت مرداد از ارتشش برد. ارتشی که شرط ترقی در آن، بخصوص در رده امیران، وفاداری به شخص پادشاه بود نه میهن پرستی و اگر نگاه کنید می‌بینید که هم در شهریور بیست و هم در مرداد سی و دو همین امرا بودند که از برابر دشمن گریختند یا به یاری دشمنان شتافتند. بعد هم دیدید ارتشی که شعارش «خدا، شاه، میهن» بود در انقلاب به چه روز افتاد. وقتی کس دیگری نماینده‌خدا شد و شاه هم از مملکت رفت، باز همین امرای ارتش که با ساقط شدن نظام اتوریتر عملاً علت وجودی خود را از دست داده بودند، تنها کاری که برای دفاع از میهن به نظرشان رسید اعلام بی طرفی بود که کردند و دیدیم. این بار بر خلاف بیست و هشت مرداد برنامه ریز خارجی در میان نبود که بخواهد جمع و جورشان کند و کودتا کردن یادشان بدهد. برویم سر مسئله حادثه آفرینی‌های حزب توده و اغتشاشاتی که در بین کارگران راه می‌انداخت.

در وجود هیچکدام این‌ها شکی نیست. حزب توده در طول عمر خویش با هیچ دولتی به اندازه دولت لیبرال مصدق دشمنی نکرده است، میزان فحش‌هایی که نثار او و دولتش کرده بی حساب است. هدف این حزب از روز اول کوبیدن مصدق بود، به چند دلیل. اول اینکه دولت شوروی هیچ تمایلی به پیدا شدن سیاستی که دوری‌گزیدن از هر دو بلوک را پیشه سازد، نداشت و مثل آمریکا معتقد بود که هر کس با ما نیست بر ماست. پس سیاست مصدق را که به چنین راهی می‌رفت و بعدها از سوی بسیاری تعقیب شد و نام «عدم تعهد» گرفت، مضر می‌شمرد. حق هم داشت، این روش برای سیاست جنگ سردی دو بلوک به نهایت مضر بود.

دیگر اینکه حزب توده فکر می‌کرد اصلاحات اساسی در ایران اعتبار وی را تقلیل می‌دهد و در دراز مدت به حاشیه‌اش میراند و ترجیح می‌داد مصدق شکست بخورد، این تصور درست بود و نفع حزب توده در آن منظور شده بود نه منافع ملت ایران. دلیل آخر اینکه حزب توده خیال می‌کرد با بالا رفتن تنش راه قدرت‌گیری خود را باز نگه می‌دارد. این تصور به نهایت غلط از آب درآمد و تاوانش را هم توده‌ای‌ها پس از سقوط مصدق با زندان و اعدام پرداختند.

تظاهرات پرخشونت و زدوخوردهای خیابانی، چه با نیروهای انتظامی، چه با طرفداران نهضت ملی و چه با راستگرایان افراطی، هدفی جز ایجاد و تداوم

حساب حبس سیاسی می‌گذارند. این دولت سر آخر در عین محاصره نفتی و فشار داخلی و خارجی آنقدر محکم بود که دشمنان فقط با توپ و تانک و کودتا از عهده‌اش برآمدند، تازه موفقیتشان پس از شکست اول به مقدار زیاد مدیون بخت آن‌ها و بدقابالی ملت ایران بود. اگر این تسلط بر اوضاع نیست چه چیزی را می‌توان تسلط شمرد؟ مملکت در بحران استیغاف حقوق اقتصادی و سیاسی خود از انگلستان و حقوق سیاسی خویش از مخالفان داخلی دمکراسی بود، اوضاع پر تنش بود، از حزب توده در منتهای چپ تا حزب سومکا در منتهای راست همه آتش بیار معرکه بودند. مصدق هیچکدام این مخالفت‌ها را ناپود نکرد ولی قدرت سیاسی همه آن‌ها را مهار کرد. آدمی که دمکرات و لیبرال است دیگر چه قرار بود بکند؟ همان‌هایی که آن زمان برای تضعیف و ساقط کردن وی اغتشاش راه می‌انداختند امروز مدعی‌اند که بر اوضاع مسلط نبود. اگر مملکت شلوغ باشد تقصیر دولت است که بگیر و ببند نمی‌کند یا آن‌هایی که به هر قیمت هست می‌خواهند شلوغی راه بیندازند؟ آزادی تنش ساز نیست، فقط به تنش‌های موجود مجال بیان می‌دهد. جایی که آرامش مطلق بر آن حکمفرماست گورستان است نه مجمع مردمان زنده. آن‌هایی هم که سال‌ها شعار بی تسلطی مصدق بر اوضاع را داده‌اند، اوضاع آن زمان را با دوران حکومت محمدرضا شاهی مقایسه می‌کنند که حدود دو دهه و به بهایی که میدانیم، بر اوضاع مسلط بود و دیدیم که تا دو تا تظاهرات در خیابان‌ها راه افتاد کار آن تسلط به کجا کشید.

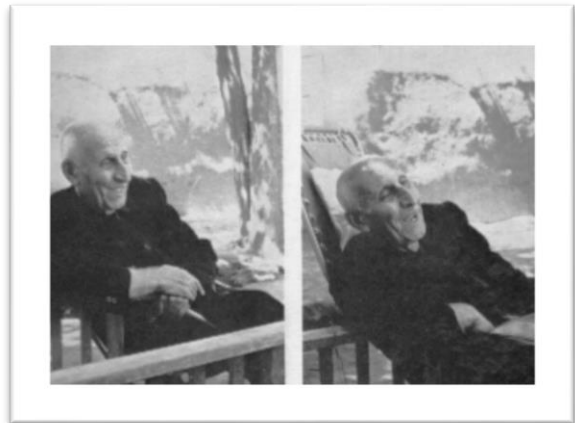
به بن بست کشاندن مسئله نفت هم سخنی است که مثل همان قضیه تسلط بر اوضاع بیشتر تبلیغاتی است تا تحلیلی. مصدق با ملی کردن نفت می‌خواست این ثروت عظیم را به ملت ایران بازگرداند ولی در همان قانون ملی شدن نفت هم ترتیباتی برای رفع خسارت انگلستان درج کرده بود. انگلستان به هیچوجه مایل به پذیرفتن این وضعیت جدید نبود، هم منافع اقتصادی‌اش را می‌خواست، هم منافع سیاسی‌اش را می‌طلبید و هم حس انتقامجویی داشت. به همین دلیل در درجه اول کوشید تا اصل ملی شدن را نپذیرد، وقتی در دادگاه لاهه شکست خورد و ناچار شد این اصل را قبول کند، پیشنهادهایی به ایران عرضه کرد که همگی مستلزم بازگشت به اوضاع قبلی بود و ملی شدن نفت را به شیر بی یال و دم و اشکم تبدیل می‌کرد. طبعاً مصدق این پیشنهادها را رد کرد و پیشنهادهای متقابلی داد که انگلستان هیچکدام را نپذیرفت. معروف‌ترین آن‌ها پیشنهادی است که با کمک جرج مک گی تدوین شد و با پشتیبانی و نظر موافق آمریکا به انگلستان عرضه گشت که باز هم رد شد. عیب جویان دائم در این میانه به سرسختی مصدق ایراد می‌گیرند و اسمش را لجاجزی می‌گذارند و شعارهای تبلیغاتی آن دوره انگلستان را تکرار می‌کنند. از این همه وطن پرست هم یکی پیدا نمی‌شود بگوید چرا انگلستان پیشنهادهای ایران را نپذیرفت - گویی پیشنهاد دادن حق مطلق دیگران است و ایرانیان وظیفه‌ای جز پذیرفتن ندارند.

غیر از دلایل سیاسی، مهم‌ترین دلیل استنکاف انگلستان از قبول راه حل معقول این بود که می‌دانست رفتن به دادگاه برای تعیین میزان خسارت مستلزم بازبینی حساب‌های شرکت نفت است و با ترتیبی که این شرکت

چکسلواکی ۵۰۰ هزار تن) آمادگی خود را برای خرید نفت ایران اعلام نمودند که صرف نظر از ناچیز بودن این مقدار، خرید همین میزان نیز بدلیل در اختیار نداشتن نفتکش به سرانجام نرسید. شوروی حتی در مقابل ۵۰ درصد تخفیف دولت ایران - که دکتر مصدق با استفاده از اختیارات خود با لغو ماده ۷ قانون منع امتیاز موانع داخلی سرراه آن را برای بازاریابی فروش نفت از میان برداشته بود - از خود علاقمندی به خرید نفت از ایران نشان نداد و در همان حال با ارائه نفتی ارزان‌تر از حتی انگلیس به ژاپن این کشور را از خرید نفت ایران رویگردان ساخت. بر بستر چنین وضعیتی است که میرفندرسکی (مترجم دولت مصدق در ملاقاتهای با شوروی بر سر استرداد طلا) گفت: «وضعیت اقتصادی فلاکت بار است.»

آیا فکر نمی‌کنید، نداشتن ارزیابی درست از آرایش و تناسب نیروها در سطح جهان، بی توجهی به «توان ملی» در مقابله با مشکلات عظیم اقتصادی و بی پشتوانه کردن کشور و راندن آن تا مرز انزوای کامل اقتصادی و سیاسی در سطح جهان از سوی دکتر مصدق و مشاوران نزدیک وی و به موازات آن گشودن هرروزه جبهه‌ای جدید در درگیری با نیروهای داخلی، عملاً زمینه ساز بن بست گشت که اجرای هر طرح دیگری با مداخله خارجی را هم می‌توانست قرین موفقیت گرداند. از جمله امکان لشکر کشی انگلیس‌ها به جنوب ایران و بدنبال و به بهانه آن اشغال شمال کشور توسط شوروی‌ها و سپس توافق آن‌ها بر سر تقسیم کشور؟

فراموش نکنیم، نادر نیستند نمونه کشورهایی که مقارن همین دهه‌ها به شمالی و جنوبی یا شرقی و غربی تقسیم شدند و یاد آوری سرنوشت آن‌ها هنوز هم موجب دلهره وصف ناپذیر نزد هر ایرانی است.



کامران - دولت مصدق بیست و هشت ماه بر سر کار ماند، به یمن پشتیبانی مردم و با مهارت سیاسی کم نظیر، از مجلسی که یک روز هم در آن اکثریت نداشت، چندین بار با اکثریت قاطع، رأی اعتماد گرفت؛ نفت را ملی کرد و با نفوذ چندین ساله انگلستان مبارزه کرد؛ اصلاحات عمده انجام داد؛ صادرات غیرنفتی را بالا برد؛ علیرغم محاصره اقتصادی حقوق کارمندان را به موقع پرداخت؛ با انواع و اقسام توطئه‌های داخلی و خارجی مبارزه کرد؛ نه کسی را کشت و نه مخالفی را زندانی کرد. بگذریم که برخی که در آن زمان به دلیل شرکت در اغتشاش‌های خیابانی چند روزی بازداشت شده‌اند، امروز آنرا به

دست به لشکرکشی نزد یا تا آنجا که دیدیم کودتای توده‌ای راه نیانداخت، به دلیل احتراز از درگیری با دول بزرگ غربی و در رأس آن‌ها آمریکا بود. مصدق از این تعادل برای حفظ استقلال ایران استفاده می‌کرد و جداً معتقد بود که دول ضعیف فقط هنگام وجود تعادل بین دول قوی می‌توانند نفسی به راحتی بکشند و اگر فقط با یک دولت قوی طرف باشند، چنانکه امروز در عمل با آمریکا پیش آمده، استقلال و به دنبال آن آزادیشان به باد می‌رود. بدیهی است که مصدق خواستار دمکراسی به سبک غربی و مراوده با دول مغرب زمین بود، منتها نه به بهای ماندن در رده کشورهای شبه مستعمره و یا جا گرفتن در سلک خدمتگزاران بلوک غرب. آنچه که تغییر کرد و اسباب سقوط او را _ باز هم تأکید می‌کنم _ به یاری بخت فراوان دشمنانش، فراهم آورد، از یک طرف روی کار آمدن آیزنهاور و چرچیل بود و از طرف دیگر مرگ استالین و فلج شدن سیاست شوروی که این تعادل را بر هم زد و به آمریکا و انگلستان جرأت داد تا با راحت شدن خیالشان از سوی شوروی دست به کودتا بزنند. تصدیق می‌فرمائید که پیش بینی این امر هم از عهده مصدق بر نمی‌آمد و به فرض هم که او چنین پیش بینی می‌کرد دلیل نمی‌شد خود را تسلیم دول غربی کند و اختیار ملت ایران را به دست آن‌ها بسپارد. من نمی‌دانم آن‌هایی که به مصدق ایراد می‌گیرند چرا با دول قدرتمند طرف شده، اگر هندی بودند و ناچار شده بودند با چندین سال مبارزه با دادن کشته‌های بسیار دست استعمار را از وطن خود کوتاه کنند، چه می‌کردند. لابد به جای مبارزه فقط یک عدد خودآموز زبان انگلیسی می‌خریدند و به خدمت کمر می‌بستند.

به دست آوردن استقلال و آزادی کار آسانی نیست، زحمت و فداکاری بسیار می‌خواهد. مگر همین کشورهای غربی که ما این اندازه حسرت دمکراسی‌شان را می‌خوریم، از خود انگلستان و آمریکا گرفته تا بقیه، بی‌کوشش و از خود گذشتگی آزادی خویش را به دست آورده‌اند که ما چنین به دستش بیاوریم؟ البته تن دادن به بندگی از مبارزه آسان‌تر است ولی تصور نمی‌کنم این دلیل خوبی برای انتخاب بندگی باشد.

در مورد انزوای اقتصادی و سیاسی ایران در زمان حکومت مصدق بسیار اغراق شده است، سخنی که از میرفندرسکی نقل کرده‌اید حرف فوق العاده‌ای نیست. البته که موقعیت سخت بود. ایران درگیر محاصره نفتی بود و انگلستان هم دارایی ارزی ما را که در لندن به امانت بود، مسدود ساخته بود ولی مراودات اقتصادی ایران با دیگر کشورها برقرار بود و به همین دلیل افزایش صادرات غیر نفتی که مرهمی بر زخم اقتصاد بود، ممکن گشت. ولی مگر قبل از مصدق این اقتصاد چه وضعی داشت؟ ضعیف بود و متزلزل که مقداری از این تزلزل هم ثمره سیاست‌های غلط و دولتی کردن بیش از حد اقتصاد در زمان رضا شاه بود. دوره‌ای که اصلاً درآمد نفت در بودجه منظور نمی‌شد و مستقیماً زیر نظر شاه برای ارتش خرج می‌شد. به خاطر همه هست که مجلس ایران پس از شهریور بیست دائم بودجه‌یک دوازدهم تصویب می‌کرد و دولت قبل از ملی شدن نفت هم دائم در مضیقه بود. دولت مصدق در مملکتی فقیر و دچار اقتصادی بیمار روی کار آمده بود و یکی از اهدافش طبعاً سر و صورت دادن به این اقتصاد بود. روش اقتصاد بدون نفت را به دلیل محاصره نفتی در پیش گرفت ولی صرفنظر از این محاصره، چنین

بدون هیچ نوع نظارت از سوی ایرانیان اداره شده بود، جایی برای گرفتن خسارت باقی نخواهد ماند و حتی ممکن است چیزی هم بر مطالبات ایران علاوه شود. خود مصدق هم می‌گفت که هنگام رسیدگی به خسارت، ایران نیز مطالباتی دارد که عنوان خواهد کرد.

دو پیشنهاد در این میان مایه بحث شده. اولی از طرف بانک بین المللی آمد که در حقیقت مسئله ملی شدن را معوق می‌گذاشت تا نفت را به فروش برساند. سه سال پیش جلسه‌ای به دعوت خانم مهشید امیرشاهی به مناسبت پنجاهمین سالگرد ملی شدن نفت در پاریس در دانشگاه سوربن برگزار شد که سخنرانانش آقایان فریبرز لاچینی، سیروس صابری، منوچهر برومند و خود بنده بودیم. در آن جلسه آقای برومند به طور مفصل به پیشنهاد بانک بین المللی پرداخت و توضیح داد که چرا این طرح علیرغم شایعاتی که در باره آن رواج دارد، مطلقاً منافع ملت ایران را تأمین نمی‌کرد. مصدق در رد این پیشنهاد بسیار ذیحق بود، چون هدف اصلیش به انجام رساندن امر ملی شدن بود و می‌دانست که با تعویق این امر اگر دولت وی به هر ترتیب ساقط شود هیچکس مرد میدان نخواهد بود که کار را به انجام برساند و قضیه به احتمال قوی به ترتیبی که منافع ایران در آن ملحوظ نشود، فیصله خواهد یافت. دیدیم که بعد از سقوطش قضیه به چه صورت ختم شد.

دومی هم از طرف دولت چرچیل آمد و بیش از آنکه به قصد حل اختلاف عرضه شود، ترفندی بود برای انحراف نظر دولت ایران از کودتایی که در شرف انجام بود. محتوای آن عرضه کردن مسئله تعیین خسارت به دادگاه لاهه بود و مصدق تنها شرطی که برای قبول تعیین کرد، معین شدن حد اکثر میزان خسارت مورد مطالبه از طرف انگلستان بود تا بتواند پس از جلب موافقت مجلس این راه حل را بپذیرد. طبعاً جوابی هم نگرفت چون انگلستان قصد دوباره پیش گرفتن راه لاهه را که یک بار از آن دست خالی برگشته بود، نداشت. البته از آن دوران بسیاری کسان به رد این پیشنهادها بدون توجه به محتوای آن‌ها و موقعیت سیاسی آن روز ایراد می‌گیرند. ولی این حرف‌ها اساس محکم ندارد و از قماش سخنان قالبی است که در باب مصدق زده‌اند و شنیده‌ایم. در دوران صدارتش به صدای بلند می‌گفتند، پس از سقوطش زرمه می‌کردند و حالا دوباره به صدای بلند می‌گویند.

برویم سر مسئله تناسب نیروها. اگر منظور از توجه نداشتن به تناسب نیروها این است که نباید با قوی تر از خود طرف شد که البته حرفی است. ولی در این صورت بهتر است مردم ممالک کوچک در مملکت خود را تخته کنند و دنبال کار دیگری بروند. اگر مقصود بی توجهی به امکانات مانور است _ خیر، بنده تصور نمی‌کنم که مصدق به این مسئله بی اعتنا بوده باشد او کاملاً آگاه بود که در مبارزه با دولت قدرتمندی چون امپراتوری بریتانیا نمی‌تواند فقط به نیروی ایران متکی باشد. خط اصلی سیاست خارجی‌اش بهره برداری از تعادل بین دو بلوک بدون پیوستن به هیچکدام آن‌ها بود و در این راه بسیار موفق هم بود. آنچه انگلستان را از لشکرکشی به ایران باز داشت قدرتمندی خود ایران نبود، ترس از واکنش شوروی بود. کما اینکه دیدیم در ابتدای ماجرای ملی شدن، دولت انگلستان تشبثاتی در این زمینه کرد و ناو جنگی به خلیج فارس فرستاد ولی چون دید که بنیه سیاسی رفتن به این راه را ندارد، جل و پلاسش را جمع کرد. به همین ترتیب اگر شوروی

سیاسی خود را صرف برقراری دموکراسی در ایران کرده بود. از دید او قطع نفوذ انگلستان هم شرط پیشبرد دموکراسی بود و هم لازمه بالا رفتن ثروت ایران. برای مصدق همیشه رسیدن به دموکراسی هدف اصلی بود.

در مجلس دوم، رادیکال‌های آن زمان، یعنی امثال تقی زاده که باید پدران توده‌ای‌های نسل بعد و پدربزرگ چریک‌های نسل بعدی شمرده‌شان، قانون انتخابات دو درجه‌ای را با هو و جنجال و تحت عنوان پیش رفتن به سوی دموکراسی، تبدیل به انتخابات همگانی کردند. در انطباق این شیوه رأی‌گیری با دموکراسی شک نیست ولی این کار در ایران آن روزگار با توده دهاقین و ایلیاتی‌های بیسوادش که همه دست بسته روابط سنتی بودند، در حکم هدیه یک مشت رأی دهنده ثابت به ملاکین و رؤسای عشایر بود. مصدق و امثال وی که به درستی با این تغییر مخالف بودند و آنرا در عین داشتن ظاهر قابل قبول به حال دموکراسی تازه پا مضر می‌شمردند، نتوانستند جلوی این کار را بگیرند و از این تندروان بی مسئولیتی که بعداً بسیاریشان به خدمت رضا شاه شتافتند، مهر مخالفت با پیشرفت را خوردند. از آن زمان اختیار مجلس ایران به دست ملاکان و رؤسای ایلات افتاد و کار نهضت مشروطیت که در اصل نهضتی شهری بود از دست گروه‌های شهرنشین به در رفت. هر بار هم انتخابات آزاد شد همان دو گروه با راه انداختن رعایا، صندوق‌های رأی شهرها و بلوکات را پر کردند و مجلس را قبضه نمودند و از این قدرت برای تثبیت موقعیت خود و جلوگیری از هر اصلاحی که به ضررشان بود استفاده کردند. مصدق بارها کوشید تا این قانون را اصلاح کند، انتخابات شهرها را از بلوکات جدا کند که بیسوادان صندوق‌های رأی شهری را پر نکنند و بر تعداد نمایندگان شهرها بیافزاید تا قشرهای تحصیلکرده و طبقه متوسط نوپا به مجلس راه پیدا کنند. هر بار هم کوشش او توسط همان مجلس موجود فلج شد. آخر با استفاده از اختیارات فوق العاده خود این قانون را اصلاح کرد و می‌خواست انتخابات دوره هجدهم را به ترتیب نوین برگزار کند که کودتا مهلتش نداد.

این تثبیت رژیم لیبرال یک وجه دیگر هم داشت که محدود کردن قدرت شاه بود. محمدرضا شاه از ابتدای سلطنت در راه تجدید حیات نظام اتوریتر پدرش می‌کوشید، البته می‌گفت چون درسوئیس درس خوانده‌ام دموکراسی را می‌پسندم و حواسش جای دیگر بود. با استفاده از احساسات مثبتی که پس از سوء قصد دانشگاه نسبت به وی پیدا شده بود، مجلس مؤسسان قلابی راه انداخت، بر اختیارات خود در قانون اساسی که هنوز توان تعطیلش را نداشت، افزود؛ بعد هم هر بار توانست بی رأی تمایل مجلس دولت تعیین کرد. مصدق که معتقد بود شاه باید سلطنت کند نه حکومت، تنها برداشت موجه از قانون اساسی مشروطیت را برداشتی می‌شمرد که حقوق شاه در آن صوری و تشریفاتی باشد. زیرا معتقد بود و به حق هم معتقد بود که اگر غیر از این باشد صحبت از مشروطیت بی معناست. کشمکش با دربار به تشکیل هیئت هشت نفره حل اختلاف کشید و به تنظیم متنی مبتنی بر اعتبار تفسیر لیبرال قانون اساسی انجامید ولی بالاخره به نتیجه نهایی نرسید. چون شاه این متن را امضاء کرد ولی وکلای مخالف مصدق، به تحریک دربار، به هر قیمت بود از تصویب آن در مجلس جلوگیری کردند، یعنی مانع تدقیق و تثبیت مشروطیت نظام شدند. بنا بر این مصدق در داخل از یک طرف با وکلای

تغییری برای اقتصاد ایران لازم بود و می‌بینید که هنوز هم متخصصان می‌گویند که لازم است و راه چاره سلامت اقتصادی را رهایی از درآمد انحصاری نفت می‌دانند. چنین تغییری در سیاست بنیادی اقتصادی، در هیچ کجا جز با زحمت ممکن نیست، کافیست نگاهی به کشورهای آزاد شده بلوک شرق ببینید تا ببینید با چه زحماتی راه سلامت اقتصادی را باز یافته‌اند، تازه با انواع کمک‌هایی که از کشورهای ثروتمند دریافت می‌کنند. مشکل اصلی این نوع تغییر سیاست‌ها، مهار کردن فشاری است که متوجه طبقات کم درآمد می‌شود و با تمام مشکلاتی که مصدق بر سر راه داشت، از این بابت کارنامه روشنی دارد. طبعاً اگر این سیاست اقتصادی ادامه پیدا می‌کرد، ما تغییری را که تا به حاضر عقب انداخته‌ایم، در آن زمان انجام داده بودیم و امروز اقتصاد سالمی می‌داشتیم و نوسانات بازار نفت گره طنابی را که اقتصاد تک محصولی بر گردنمان انداخته این طور شل و سفت نمی‌کرد. این را هم فراموش نکنیم، آن حسابی که با ملی شدن نفت برای بالا رفتن درآمد ایران باز شد، مصدق برای ما باز کرد، البته ولخرجی‌هایش را بقیه کردند و پزیش را هم دیگران دادند ولی اگر او پا به میدان نگذاشته بود، معلوم نبود ما تا کی بابت ثروت ملی مان باید دست‌گذاری پیش دولت صاحب امتیاز دراز کنیم. این دیگرانی که سال‌ها به مصدق بد و بیراه گفته‌اند، نه فکری به بلندی او داشته‌اند و نه جرأت وارد شدن در مبارزه‌ای اینچنین اساسی. بسیاریشان اگر صحبت از نفت می‌شد به گرفتن رشوه‌ای برای خود راضی بودند و به وضع ملت کاری نداشتند.

به هر حال محاصره نفتی هم با فروش نفت به ایتالیا و ژاپن ترک برداشته بود. این فروش‌ها به مقدار کم انجام گرفت ولی می‌رفت که توسعه پیدا کند. هیچ دولتی هم آن قدر به انگلستان دلبسته نبود که در دراز مدت از سر نفت ارزان بگذرد و بالاخره نفت ایران به بازار سرازیر می‌شد. طبعاً این امر هم به نوبه خود یکی از دلایلی بود که تسریع ساقط کردن مصدق را برای دشمنانش لازم می‌ساخت. به هر حال این دشمنان آگاه بودند که با فشار اقتصادی صرف حریف مصدق نخواهند شد و باید کار را از طریق دیگری به انجام برسانند.

از نظر سیاسی هم فقط رابطه با انگلستان قطع شده بود و آن هم به تصمیم ایران و برای جلوگیری از فتنه‌انگیزی آن دولت. برای همین هم بود که شبکه‌های جاسوسی انگلستان از زمان بسته شدن کنسولگری‌ها و سفارتخانه آن کشور متکی به شبکه اطلاعاتی آمریکا شد. قطع رابطه با یک کشور هم، حال هر قدر این کشور مهم باشد، معنای انزوای سیاسی نمی‌دهد. حال برویم سر مسئله داخلی که فرموده‌اید دولت مصدق هر روز جبهه تازه‌ای می‌گشود.

مصدق دو جبهه بیشتر نگشود که آن هم برای تمامی دوران صدارتش کفایت کرد. اولی جبهه مبارزه با انگلستان در زمینه سیاست خارجی و دیگری جبهه تثبیت دموکراسی در داخل. اولی مسئله ملی کردن نفت بود و دومی اصلاح قانون انتخابات. این دو بند برنامه دولت مصدق بود که در ابتدا به مجلس عرضه شد و بسیار هم موجز و اساسی بود. راجع به اولی تا اینجا زیاد صحبت کرده‌ایم، اجازه بدهید به دومی بپردازم. چون اگر مصدق فقط در دهه ۱۳۲۰ مساعی خود را متوجه به ملی کردن نفت کرد، تمامی عمر

تلاش - مواجهه با عقب مانده ترین نوع حکومت استبداد دینی و فلاکت و درماندگی عمومی در کشورمان، آنهم پس از دهه ها مبارزه به نام «آزادی» و «استقلال» مانع از «دست برداشتن از سرتاریخ» می شود. شناخت آن کیج راه ها و بیراهه هائی که به پدیده حکومت اسلامی در ایران ختم شد، چاره ای جز زیر و رو کردن اجزاء تاریخ نمی گذارد. ریشه یابی و نقد اشتباهات گذشته مسلماً موجب استحکام دموکراسی در آینده ایران خواهد شد و پُر مسلم تر ندامت از آن ها اگر آزادانه و به اختیار باشد نشانه بزرگ منشی است. اما قبل از طرح آخرین پرسش ها، ذکر چند نکته را در برابر گفته های شما لازم می دانم تا شاید تعمق و تأمل بیشتری را در موضوع و حواشی آن موجب شوند. از پیش بابت طولانی شدن سخن از حضور شما پوزش می طلبم.

در خصوص به میان کشیدن موضوع ارتش، قضاوت در مورد ماهیت و عملکرد این نهاد از سوی شما، بعنوان مسئله ای که بحث اش در اینجا مورد نظر ما نبوده است، زیرا ضرورت توجه به تاریخ حوادث پراهمیت ایران و نقش ارتش در آن ها نگاه بلندتر و جامع تری می طلبد که در این محدوده نمی گنجد. اما اجمالاً ناگزیر از طرح چند نکته ام. در سراسر تاریخ پیدایش ارتش منظم و نوین ایران حوادث پراهمیتی وقوع یافته که نقش تعیین کننده و مثبت ارتش در آن ها را به هیچ عنوان نمی توان نادیده گرفت - صرف نظر از اینکه چه کسی به چه انگیزه های این ارتش را ایجاد یا به حفظ و تقویت آن کوشیده است.

- ایجاد امنیت در مرزها، سرکوب اشرا، یاعیان و خوانین در گوشه و کنار کشور در مقطع فرماندهی رضاشاه بر ارتش که اهمیت آن امروز دیگر توسط کمتر کسی مورد تردید است.

- نقش ارتش در واقعه آذربایجان و ممانعت از جداشدن این استان و کردستان از ایران

- حتی اگر قضاوت قطعی و یکپارچه ای در مورد ارتش و نقش آن در لحظات تاریخی مهمی نظیر ۲۸ مرداد یا انقلاب اسلامی وجود نداشته و موضوع هنوز محل اختلاف نظر و دعوی بسیار باشد، اما تنها مقاومت ۸ ساله ارتش در برابر ارتش تلویحاً مورد احترام شما یعنی ارتش عراق (احترام به دلیل مقاومت سه هفته ای آن در برابر نیروهای نظامی ابرقدرت آمریکا و انگلیس)، آنهم پس از یکسال سرکوب، تصفیه های خونین و تحت فرماندهی حاکمان اسلامی که امتیاز نام شهروند نیز برایشان زیادی است، چه رسد افتخار فرماندهی نیروهای نظامی ایران، کافی است که پنجاه سال تحقیر، خفت و تبلیغات کینه توزانه روشنفکران بر علیه این نهاد پراهمیت کشور، بی اعتبار شده و تعمق و تجدید نظر در اطلاق آن به عنوان ارتش «خدا، شاه، میهنی» شاهی و پوزش خواهی از این نوع نگرش اجتناب ناپذیر گردد.

ارتشی که شاهدش رفته بود، خدایش از هیچ جنایت و کشتار و تحقیری بر علیه ژنرال ها، افسران جزء، درجه داران، سربازان و خدمه اش کوتاهی نمی کرد، روشنفکر انقلابی اش از قتل و نابودی و آرزوی انحلال آن سر از پا نمی شناخت، علیرغم همه این ها، افراد چنین ارتشی که در وحشت از دست دادن کار و ممر درآمد و درماندن از پاسخگوئی به نیاز زن و فرزند تا رعب مرگ، امروز را به فردا می رساند، با وجود همه این ها، با آغاز جنگ ایران و

طرف بود که می خواستند مجلس فقط در جهت تحکیم قدرت اجتماعی آن ها قدم بردارد و از طرف دیگر با شاه.

او غیر از این دو جبهه که عرض کردم جبهه دیگری نگشود، این دیگران بودند که در برابرش جبهه گرفتند. یکی توده های ها که از ابتدا به ریشه اش می زدند و دیگر آخوندها که به دلیل محافظه کاری به سبک بروجردی یا اسلامگرایی به شیوه سید کاشی، چشم دیدن رژیم لیبرال را نداشتند. آنچه را که در طول حیات دولت مصدق می بینید رادیکال شدن مخالفت با اوست از طرف سه گروه: طرفداران حکومت اتوریتر، رادیکال های کمونیست، اسلامی ها. این مخالفتی نبود که به دلایل شخصی یا اتفاقی پیش آمده باشد، بسیار منطقی و بنیادی بود چون این هر سه گروه که هر کدام می خواست نظام سیاسی دلخواه خود را در ایران بر پا سازد، از بن با دموکراسی لیبرال مخالف بودند و هر چه مصدق به هدف اصلی تمام عمرش که برقراری چنین نظامی بود، نزدیک تر می گشت، جدایی اش از آن ها عیان تر و دشمنی آنان با وی شدید تر می شد. این را هم عرض کنم که برقراری دموکراسی در بسیاری موارد از ورای چنین رودررویی گذشته است. کفایت فرضاً به تاریخ آلمان که خود در آن سکونت دارید نگاه کنید.

تصور این که دموکراسی با موافقت و همراهی و آشتی کنان این چهار خانواده سیاسی برقرار شود، در بین ایرانیان رایج است ولی تصویری است باطل. این که همه قبول کنند تحت حکومت قانون و با گردن گذاشتن به رأی اکثریت با هم زندگی کنند، یعنی قبول خود دموکراسی و پذیرفتن درستی نظرات لیبرال ها، نه اختراع چیز جدیدی فراتر از دموکراسی. اینکه می بینید مخالفان مصدق این اندازه از سیاست نفتی او حرف می زنند و ایرادهای بی اساس به کار وی می گیرند، به این دلیل است که نمی خواهند وارد بحث دموکراسی در داخل کشور بشوند و دلیل بنیادی مخالفتشان را با مصدق به صراحت بیان کنند. این مسئله در مورد کسانی که ادعای مشروطه خواهی می کنند پر تضادتر از دیگران است. زیرا اگر مشروطه خواهی یعنی پابندی به دموکراسی لیبرال در عین نگاهداری نهاد سلطنت، تصور نمی کنم بتوان از مصدق مشروطه خواه بهتری پیدا کرد. البته اگر دموکراسی حرف باشد و پابندی به سلطنت دلمشغولی اصلی، طبعاً باید به مصدق ایراد گرفت تا بشود ادعا کرد که فکر و عمل لیبرال در ایران سابقه ای ندارد و حالا قرار است عده ای آنرا از نو اختراع کنند آنهم با جا زدن سلطنت به جای لیبرالیسم.



آوردن دکتر مصدق به جلسه محاکمه در حال صف بندی با کمک وکیل اش

دائم، بخصوص که قصد رفتن به سوی دموکراسی باشد. آنچه که مهم است احتراز از افراط و تفریطی است که گاه گریبان برخی را می‌گیرد و باعث می‌شود تا از یک گفتار ضد دموکراتیک به یک گفتار ضد دموکراتیک دیگر کوچ کنند و حتی وسط راه هم در جایی اطراق نکنند.

چند نکته‌ای در باب ارتش عرض کنم. درست است که بحث اصلی ما ارتش نبوده ولی ارتش ایران عامل کودتای بیست و هشت مرداد بود که کار کوچکی نبود، وقتی از این واقعه صحبت می‌شود از اشاره به ارتش گزیر نیست.

به دو مسئله اشاره کرده‌اید. اولی سرکوبی اشرار و یاغیان و غیره. در اینکه ارتش ایران در تمام طول حیات خویش در زمینه ایجاد امنیت داخلی نقش داشته است، شکی نیست ولی هیچگاه این امر از مسئله حفظ نظام اتوریتر پهلوی تفکیک نشده است. از همان دوره رضا شاهی که در موردش اغراق کم نشده است تا به امروز که این اغراق‌ها از سر گرفته شده. تثبیت قدرت رضا شاه که انجامش تغییر سلسله و برقراری حکومت اتوریتر بود، مستلزم از بین بردن یا مهار کردن هر نیروی مستقل از قدرت فرمانده ارتش بود. ارتش این خدمت را برای بنیانگذار خود انجام داد و با خشونت بسیار هم انجام داد و بسا اوقات با غارت و غنایم همین سرکوبی‌ها بود که جیب برخی فرماندهان و در رأس آن‌ها «فرمانده کل قوا» را پر کرد و مخارج پیشبرد برنامه‌های سیاسی وی را تأمین نمود. تبلیغات دوران پهلوی هر کس را که ارتش سرکوب می‌کرد یاغی و غیره معرفی می‌کرد که این طور نبود. یاغی خواندن هر کسی که رضا شاه از سر راه خود برداشته یعنی قبول بی چون و چرای روایت تاریخی طرفداران استبداد پهلوی. بازنگری به گذشته مستلزم فرارفتن از این گفتار تبلیغاتی است که هرچند کهنه و ریشه دار است، نمی‌توان به این دلیل معتبرش شمرد. در ایران هر کس از خود قدرتی داشت یاغی نبود. طی قرن‌ها همین اشخاصی که صاحب قدرتی مستقل از حکومت مرکزی بودند با همراهی با دولت مرکزی، ایران را حفظ کرده بودند. اگر قرار بود همه این‌ها یاغی باشند که مملکتی نمانده بود تا به رضا شاه برسد. دولت سنتی ایران هیچگاه اقتداری قابل مقایسه با دولت‌های مدرن نداشت، از دوران قاجار ضعفش به مقدار زیاد تحت فشار دولت‌های روس و انگلیس تشدید شده بود که گاه نیرومندان محلی را نیز به خدمت سیاست خود می‌گرفتند. وقتی از این دو یکی از میدان به در رفت، دیگری روش خود را عوض کرد. اول کوشید تا ایران را تحت الحمایه کند (حکایت قرارداد ۱۹۱۹) که نشد. بعد همین راه را ادامه داد و از کودتا و قدرت رضا خان آن زمان و رضا شاه بعدی، پشتیبانی کرد. کار ندارم که حساب‌هایش چه اندازه درست از کار درآمد، ولی در مورد نفت که اهم منافعش بود ضرری ندید.

در مورد آذربایجان هم نقش ارتش به نهایت محدود بود. مسئله آذربایجان به طریق سیاسی و بدون کاربرد نیروی نظامی حل شد و آن هم به تدبیر قوام السلطنه نه محمدرضا شاه. آن نیروی نظامی که پشتوانه حل این مشکل بود و بدون اینکه به میدان بیاید درسوق دادن جریان به سوی منافع ملی ایران، نقش داشت، نیروی نظامی آمریکا یعنی رقیب قدرتمند شوروی بود. ارتش ایران کاری که کرد دوباره گرفتن اختیار آذربایجان با پشتیبانی مردم خود آذربایجان بود که از حکومت فرقه دموکرات به تنگ آمده بودند، آن هم پس

عراق، بدون کوچک‌ترین تردید در دفاع از خاک کشور به جبهه‌های جنوب و غرب کشور شتافت تا میهن اش را حفظ کند، تا نگذارد استان‌های جنوب و غرب ایران به استان دهم عراق بدل گردند. (کویت استان نهم عراق نامگذاری شده بود) ارتش ایران در این جنگ کشته‌های فراوان داد - چند لشگر آن بویژه لشگر ۷۷ خراسان و لشگر قزوین چندین بار در طول جنگ بازسازی انسانی شدند. ارتش ایران از این نبرد سرفرازانه به جلاخانه درون بازگشت. اگر بند خفقان و رعب سازمان سیاسی - ایدئولوژی به دلیل فلاکت رژیم از یکسو و مبارزات مردم از سوی دیگر در سایر ادارات و مؤسسات دولتی پوسیده و شل شده است، اما بروید و بپرسید که این نهاد پلیسی - مذهبی جنایت پیشه هنوز در ارتش چه آتش‌ها که نمی‌افروزد!

آیا زمان آن نرسیده است که به دور از تأثیر عواطف و نظرات سیاسی - تاریخی، از سر نهاد ارتش که شاید برای کمتر کشوری به اندازه ایران در منطقه وجود قدرتمند آن ضروری باشد، دست برداریم؟! عمل رضا شاه؛ تن دادن به اخراج و عدم مقاومت ارتش به دلیل ناتوانی در مقابله با سپاه متفوقین و اشغال کشور توسط ابرقدرت‌های انگلیس و شوروی و به منظور جلوگیری از تقسیم خاک ایران (دچار شدن به سرنوشتی چون آلمان) و مقایسه آن با «مقاومت» سه هفته‌ای صدام و ارتش وی در برابر ابرقدرت آمریکا و انگلیس (قیمتی که بابت آن پرداخت شد، ظاهراً در برابر نشان دادن میزان استقلال طلبی و مقاومت در برابر قدرت‌های «زورگو» اهمیت چندانی ندارد) را بهتر است به قضاوت مردم ایران بسپاریم.

و اما دنباله پرسش‌ها:

شاید برسر میزان قدرت و نقش حزب توده و امکان خطر کمونیسم برای ایران در آن دوران هرگز توافقی میان مخالفین و موافقین واقعه ۲۸ مرداد ایجاد نشود. اما آیا این واقعیت‌ها را نیز می‌توان نادیده گرفت که اولاً حزب توده سازمان نظامی خود را تنها برای خالی نبودن عریضه نمی‌خواست و دوم، تلاش این حزب در گسترش نفوذ هرچه بیشتر خود در ارتش ایران - که هیچگاه حتی در زمان حکومت اسلامی و در اوج دفاع از «امام» و مبارزات ضدامپریالیستی وی وانگذاشت - تنها از سر تفنن و شوخی نبوده است؟

دیگر اینکه ایران به هر دلیلی به دامان کمونیسم در نغلطید. اما پس از مشاهده تجربه نمونه‌های کافی از کشورهایی که به یاری «بچه حزب‌های لنینی» خود به دامان کمونیسم، سوسیالیسم عقب مانده جهان سومی و بعضاً اسلامی یا «راه رشد غیرسرمایه داری» در غلطیدند - آخرین نمونه فلاکت بار آن کودتای حزب دموکراتیک خلق افغانستان به رهبری نورمحمد ترکی در ۱۹۷۸ بر علیه حکومت داود خان و پس از آن کودتاهای پی در پی خونین کمونیستی و... در این کشور - حداقل مشاهده این تجربه‌ها و مقایسه با شرایط ایران در سالهای حکومت مصدق و دوران اوج گیری این حزب، آیا نباید ما را در خصوص صدور حکم قطعی در مورد «افسانه خطر کمونیسم» محتاط تر نماید؟

کامران - در مورد لزوم پرداختن به تاریخ شکی نیست و بازبینی گذشته هم برای پی ریزی آینده‌ای بهتر لازم است. من به هیچوجه در حسن نیت اشخاص شکی ندارم و قبول اشتباهات گذشته را هم نشانه بزرگمشی می

مشروطه. اگر هدف پشتیبانی از قدرت شاه بود که همان بربگاد قزاق کفایت می‌کرد و این همه دردسر لازم نبود. هنگامی که ارتشی درست رفتار نکند اطلاق صفت «ملی» به آن مشکل خواهد شد و توقع محبوبیت هم نباید داشته باشد. به عنوان مثال کفایت به تاریخ فرانسه نگاه کنید. ارتش این کشور در طول قرن نوزدهم همان مشکلاتی را با مردم مملکت خود داشت که ارتش ما در قرن بیستم، یعنی مخالفان جدی داشت و دائم مورد طعن بود. به این دلیل که دو بار کودتا کرده بود (نابلئون و ناپلئون سوم) و چند بار هم به روی مردم آتش گشوده بود. تازه این ارتشی بود که سابقه فتوحات ناپلئونی داشت نه سرکوب عشایر.

در پایان این توضیح را هم اضافه کنم که می‌بایست در ابتدای مصاحبه می‌دادم و از آن غفلت کردم: من تا به حال هیچ مطلبی که مشخصاً مربوط به بیست و هشت مرداد باشد ننوشته‌ام و مصاحبه‌ای هم در این زمینه انجام نداده‌ام، چون مسئله به نظرم روشن‌تر از آن بوده که احتیاج به این کارها داشته باشد، حتی در چند ساله اخیر که نوعی رویزیونیسم در باره کودتا باب شده. به این دلیل که بیست و هشت مرداد را مشکل آن‌هایی می‌دانم که مایل‌اند توجیهش کنند. به هر حال هیچگاه هم، نه در مصاحبه حاضر و نه در جای دیگر، قصدم مجاب کردن کسی نبوده، مقصودم عرضه هر چه روشن‌تر نظرات خودم بوده و بس، طبیعی است که همه جا قضاوت را بر عهده خوانندگان و شنوندگان گذاشته‌ام. البته از این که می‌بینم شما در این مصاحبه _ و حتماً مصاحبه‌های دیگر این شماره _ موضعی مخالف موضع مصاحبه شونده اتخاذ کرده‌اید بسیار راضی‌ام، چون معتقدم که مطلب به این طریق بهتر روشن می‌شود. ولی باز هم تأکید می‌کنم قصد من نه مجاب کردن سرکار است و نه هیچکدام از کسانی که متن حاضر را خواهند خوانند. قضاوت به هر صورت با دیگران است. برویم سر سؤال‌ها.

در پاسخ این سؤال فقط فهرست وار عرض کنم که در زبان‌بار بودن برنامه حزب توده به حال ملت ایران و نیز در همگامی آن با سیاست شوروی کوچک‌ترین شکی نیست. شک جدی در توان حزب توده است برای کودتا کردن. اینکه توده‌ای‌ها خود ادعای قدرت می‌کنند چیز جدیدی نیست ولی باید این ادعا را مثل باقی ادعاهای این حزب، واریسی کرد. این امر هم که طرفداران کودتا از قدرت حزب توده سخن می‌گویند دلیل روشن دارد. می‌خواهند کارشان را که جلوگیری از رفتن به راه دمکراسی بود به حساب مبارزه با کمونیسم بگذارند. این دو طرف سخن هم را با انگیزه‌های متفاوت تأیید می‌کنند ولی حرف خالی کافی نیست، باید به تاریخ مراجعه کرد. به تصور من تاریخ داستان پردازی‌های هیچکدام این دو گروه را تأیید نمی‌کند. این مسئله هم که در کشورهای دیگر و در زمانهای دیگر، کودتا شده یا نشده گرهی از کار این دو گروه نمی‌گشاید. مورد ایران را باید در درجه اول با مراجعه به اسناد و مدارک مربوط به این کشور ارزیابی کرد نه وقایعی که در جای دیگر اتفاق افتاده است. این اسناد هم نقداً خطر کمونیسم را در حدی که از آن سخن رفته تأیید نمی‌کند.

تلاش - شما وجود اوضاع سخت و بحران اقتصادی را تأیید می‌کنید. اما فائق آمدن بر آن را خارج از حیطه توان دولت دکتر مصدق ارزیابی نمی‌

از بیرون رفتن ارتش سرخ و فرار فدائیان فرقه - فتحی در کار نبود! نقش عمده قائل شدن برای ارتش در ماجرای آذربایجان محور مساعی دستگاه تبلیغات محمدرضا شاهی برای کم بها جلوه دادن زحمات قوام السلطنه است که سیاسی و دیپلماتیک بود، به قصد ریختن امتیاز این پیروزی به حساب پهلوی دوم و در حقیقت با احاله نقشی که ارتش آمریکا بدون وارد شدن در جنگ بازی کرده بود، به ارتش ایران آن روز.

این نکته را هم تذکر بدهم که من نه تصریحاً و نه تلویحاً ابراز احترامی به ارتش عراق نکرده‌ام، متن مصاحبه ما که کتبی است نباید جایی برای چنین سوء تفاهمی بگذارد. من گفته‌ام که این دو ارتش از یک قماش بود، یکی سه روزه از هم پاشید و دیگری سه هفته‌ای. از نظر صرفاً نظامی آن که بیشتر مقاومت کرده امتیاز بیشتری به حساب خود می‌گذارد ولی قضاوت من در باره این هر دو ارتش اساساً از دیدگاه سیاسی انجام شده، یعنی هر دوی آن‌ها را در درجه اول وسیله‌ای برای تداوم یک نظام سیاسی معین و فاسد می‌دانم. اگر می‌بینید که ارتش ایران طی سالهای دراز مورد علاقه مردم ایران نبود به این دلیل بود که اسباب محروم کردن مردم از حقوق سیاسی‌شان شده بود. سخت بتوان برای ارتشی که در داخل زور می‌گوید و اگر فرصت دست داد کودتا هم می‌کند و علاوه بر این‌ها در مقابل خارجی سابقه شهرت بیست را هم دارد، کسب محبوبیت کرد. این حکایت کینه روشنفکران نیست، موضوع کارکرد یک نهاد دولتی است. روشنفکران شاید در انتقاد از ارتش عراق کرده باشند ولی کارنامه ارتش هم در برابر ماست.

نکاتی را که در باب مقاومت ارتش ایران در برابر عراق شمرده‌اید بیشتر در تأیید عرایض بنده است تا رد آن‌ها. باید از خود پرسید چرا این ارتش تنها باری که برای دفاع از مملکت کارساز شد زمانی بود که دیگر نه سلسله پهلوی در کار بود و نه امیرانی که برگزیده فرمانده کل قوا بودند؟ همانطور که قبلاً هم اشاره کردم، بدنه ارتش ایران بسیار سالم تر از فرماندهی آن بود و همین بدنه بود که قابلیت خود را در جنگ ایران و عراق نشان داد، البته باز هم متأسفانه مجبور به فرمانبرداری از افرادی بود که نه از نظامیگری درک درستی داشتند و نه از جنگ، در درجه اول در پی حفظ حیات خود و نظام توتالیتری بودند که با انقلاب بر پا شده بود، نقشی را هم که دو پادشاه پهلوی برای حفظ قدرت خود به گردن ارتش گذاشته بودند، به پاسدار و بسیجی و غیره محول ساخته بودند. این حکایت هم که رضا شاه تسلیم را پذیرفت تا ایران به دو منطقه تقسیم نشود قابل قبول نیست. اول به این دلیل که رضا شاه جز ترک مخاصمه چاره‌ای نداشت. ارتشی که بر پا کرده بود به دلیل کاراندانی فرماندهان و گاه فرار آن‌ها از هم پاشیده بود و خودش هم کمتر از زیردستان سراسیمه نبود، هم از اسارت به دست روس‌ها نگران بود و هم از به محاکمه کشیده شدن در خود ایران. دوم اینکه به هر حال ورود قوای بیگانه به ایران، منطقاً کشور را به دو منطقه تقسیم می‌کرد، کما اینکه دیدیم کرد و تا زمانی که نیروهای متفقین در ایران بودند این تقسیم بر جا ماند. حال چرا این تقسیم دائمی نشد، دلایلی دارد که می‌توان به آن‌ها پرداخت و ربطی به تصمیم رضا شاه ندارد.

در اهمیت ارتش شکی نیست ولی وظیفه ارتش دفاع از منافع ملت است که حفظ دمکراسی را هم می‌توان در آن منظور داشت، به خصوص در مملکت

دوم آن‌هایی که اوراق قرضه را می‌خریدند تا ارزان‌تر در بازار بفروشند و اعتبار قرضه و دولت را به این طریق متزلزل سازند و قصدشان هم از این کار که بسیار خرج برمی‌داشت، روشن بود. اطلاق صفت وابسته به بیگانه یا حتی خائن به کسانی که اینچنین در راه مبارزه ملت ایران مانع می‌تراشیدند، حتماً خوشایند آن‌ها نبوده ولی تصور نمی‌کنم بتوان اغراق آمیزش شمرد.

برویم سر مسئله پشتوانه پول. حتماً دقت دارید که مصدق از پشتوانه اسکناس برای پرداخت دستمزد کارگران استفاده نمی‌کرد. پشتوانه اسکناس طلا بود و دولت با سکه طلا به کسی حقوق نمی‌داد. مشکل مصدق دست تنگی دولت بود که ناچارش کرد بیش از حجم پشتوانه پول وارد بازار کند. کاری که امروز تمام دولت‌ها برای جبران کسر بودجه یا به دلایل دیگر اقتصادی انجام می‌دهند ولی مخل لیبرال بودنشان نمی‌شود. برای مصدق که به دگمهای عمده لیبرالیسم اقتصادی از جمله برابری حجم پول در گردش و پشتوانه پولی، پایبند بود، بسیار ناخوشایند و مشکل بود که حجم پول را افزایش دهد ولی چاره‌ای هم نداشت چون پولی در بساط دولت یافت نمی‌شد و موقعیت اقتصادی چنین اقتضاً می‌کرد. به عنوان مثال کفایت به مورد خود دولت انگلستان در طول جنگ جهانی دوم توجه کنید که حجم پول در گردش را به نحو سرسام آوری افزایش داد و چاره‌ای هم جز این نداشت مگر تسلیم در برابر آلمان. طبعاً این کسر بودجه عظیم که با وام گیری عمده از آمریکا همراه بود، بعد از جنگ به مرور و با مرارت برطرف شد. دولت مصدق هم کاری غیر از این نکرد که مستوجب این همه انتقاد باشد.



آرامگاه دکتر محمد مصدق

این حرف که مصدق چاپ اسکناس را از مجلس پنهان کرد نادرست است. هیئت نظارت بر اندوخته که عده‌ای از وکلای مجلس بنا بر قانون عضو دائم آن بودند، مداوماً بر تعادل حجم پول در گردش با پشتوانه اسکناس نظارت داشت ولی با پیروی از نظر دولت مسئله افزایش حجم پول را علنی نمی‌کرد تا باعث نگرانی و بخصوص افزایش نرخ تورم که پیامد منطقی آن بود، نشود. مشکل از آنجایی پیدا شد که حین تغییر دوره‌ای اعضای این انجمن، حسین مکی از طرف مجلس به عضویت آن انتخاب شد. مصدق می‌دانست که مکی از خبر افزایش حجم پول برای کوبیدن دولت استفاده خواهد کرد،

نمائید و از این زاویه سخن میرفندرسکی مبنی بر «فلاکتبار بودن اوضاع» را چندان مهم نمی‌دانید. در صورتیکه بی نتیجه ماندن یا عملی نشدن تصمیمات و اقدامات دولت در حل این بحران‌ها تصور ما را از اوضاع، بیشتر به سخن میرفندرسکی نزدیک می‌کند تا به نظرات شما. اقداماتی نظیر:

۱ - تقاضای قرضه ملی - یکسال پس از اعلام ملی شدن نفت - که از سوی اقشار و طبقاتی که به لحاظ مالی می‌توانستند دکتر مصدق را یاری دهند، یعنی صاحبان سرمایه و مالکان، مورد استقبال قرار نگرفت. و پس از آن دکتر مصدق با تلخ کامی بسیار آنان را خائنین به مملکت و وابستگان به بیگانه خطاب نمود، که معلوم نیست چگونه می‌توان تصور نمود یک طبقه یا یک قشر جامعه یکپارچه خائن به مملکت و عوامل بیگانه باشد.

۲ - استفاده از پشتوانه اسکناس به منظور پرداخت دستمزد کارگران و کارکنان دولت که طبعاً رویکرد به چنین راه حلی خود نشانه شرایط سخت بحرانی است. دکتر مصدق این امر را مدت‌ها از نمایندگان مجلس پنهان داشت و همین مسئله موجب استیضاح دولت و زمینه اختلافی دیگر در درون جبهه ملی شد. دکتر مصدق بجای پاسخ گوئی به مجلس به مراجعه به آراء مردم در دفاع از خود روی آورد و این حمایت را نیز دریافت داشت. اما این حمایت وی را در یافتن راه حل عملی برای رفع بحران یاری نمود.

۳ - تقاضای وام صد میلیونی از آمریکا و بقول خود دکتر مصدق «با احتساب هر بهره‌ای» که هرگز به وی پرداخت نشد. زیرا پرداخت این کمک از سوی آمریکا در گرو مسئله نفت قرار داده شده بود.

حل مشکل فروش نفت نیز برخلاف نظر شما چندان کوتاه مدت و نزدیک به نظر نمی‌رسید. چه در زمانی که ایران بشدت درگیر این مشکل بود با دستیابی به منابع جدید نفتی در عراق، کویت، عربستان و آمریکا - و همه تحت سلطه شرکت‌های نفتی انحصاری جهان - و افزایش قابل توجه تولید نفت در سطح جهان، می‌توانست تا مدت‌ها نفت ایران را بی اهمیت نماید. آیا فکر نمی‌کنید فاکتور زمان با توجه به همه این واقعیت‌ها نه به نفع دکتر مصدق بلکه کاملاً به زیان وی عمل می‌کرد. و با توجه به مشکلات همه جانبه درونی و بیرونی و امکان مانور کمتری برای وی باقی می‌گذاشت؟

کامران - سخن گفتن کلی از سختی وضعیت اقتصادی با کار تحلیل فرق می‌کند و به هر حال این تصور که دست تنگی ایران الی الابد ادامه پیدا می‌کرد، از واقع بینی به دور است، نه ایران از سیاست جهانی کنار گذاشتنی بود، نه نفتش از اقتصاد جهان. مسئله ساقط شدن دولت مصدق به دلایل اقتصادی هم به نهایت بعید است، کما اینکه مخالفانش به همین دلیل دست به کودتا زدند و گرنه به طریقی که با بی آبرویی کمتر همراه باشد به هدف می‌رسیدند.

و اما مسئله قرضه ملی. ابتدا عرض کنم که مصدق هم خود سرمایه دار و ملاک بود و هم بسیاری از خویشان و همکارانش. او به هیچوجه سخنی که کل این دو طبقه را هدف بگیرد نگفته است. سخنانش در مورد قرضه ملی متوجه به دو گروه است. اول آن‌هایی که برای کوبیدن دولت او قرضه را بایکوت کردند. یعنی از یک طرف توده‌های او و از طرف دیگر هواداران دربار.

همان گروه داد که نصیری با توپ و تانک به در خانه نخست وزیر ببرد. طبعاً این عمل شاه، یعنی عزل مصدق و نصب زاهدی، فقط در صورتی می‌توانست ظاهر قانونی پیدا کند که مجلس رسماً منحل شده باشد، ولی روشن است که در منطق کودتا این مسئله امر مهمی نبود.

پس از شکست اولین کودتا و خروج شاه از کشور، مصدق خود انحلال مجلس را اعلام کرد تا انتخابات جدید را طبق قانون جدید انجام دهد. برای جلوگیری از اغتشاش در شهرها، تظاهرات را ختم کرد و از طرفداران خود خواست که به خیابان‌ها نیایند. هنگامی که دومین کودتا شروع شد خیابان‌ها بر خلاف سی تیر و به خواست دولت خالی بود. وقتی کار تظاهرات ضد مصدق بالا گرفت و شهربانی هم به دلیل همراهی رئیس آن با کودتاچیان واکنشی نشان نداد، یک ستون نظامی به مرکز تهران اعزام شد تا تظاهرات مخالف دولت را مهار کند ولی فرمانده ستون هم به کودتاچیان پیوست و تانک‌هایش را در اختیار آنان گذاشت. کار کودتا به این طریق به انجام رسید. این که چند بار عرض کردم بخت کودتاچیان بلند بود به این دلیل است که در نهایت موفقیتشان مدیون جلب افسران یک ستون نظامی بود نه پشتیبانی وسیعی که بعد سال‌ها لافش را زدند.

مخالفان مصدق از ابتدا سعی کرده بودند تا دولت وی را در مجلس ساقط کنند که نقطه اوج مساعی‌شان حکایت سی تیر بود و بالاخره هم از جانب این نهاد بیشترین فشار را متوجه وی ساختند. تغییر شیوه انتخابات نفاذشان را به نحو چشمگیری در مجلس تقلیل می‌داد و می‌بایست قبل از انتخابات جدید کار را به انجام می‌رساندند. ایجاد بحران با کمک طرفداران دربار و بخصوص با کمک کسانی که به یمن پشتیبانی از مصدق وارد مجلس شده بودند و سپس به او پشت کرده بودند، ممکن شد و تا آنجا رفت که مصدق احساس کرد به هیچوجه نمی‌تواند با مجلس کار کند و به دنبال انحلال آن رفت. وضعیت آن روزگار وضعیت ایده آل نبود ولی گزیری هم از روشن کردن تکلیف مجلس که از روز اول به هر ترتیب در برابر مصدق اشکال تراشی می‌کرد، نبود. مخفی نبودن رفتارند که محل ایراد است نه در ایجاد بحران نقش داشت، نه در تشدید آن و نه در انجام کودتا. ریشه بحران قدیمی تر بود، شدتش به طور مداوم با افزایش قدرت مصدق افزایش یافته بود و کودتا هم اصلاً به قصد دفاع از مجلس یا سختگیری در باب قانون اساسی نبود، طرحش از مدت‌ها قبل ریخته شده بود، انجامش از اسفند ۱۳۳۱ یا فروردین ۱۳۳۲ شروع شده بود و نه ربطی به قانون داشت و نه به رفتارند و نه به دموکراسی، همان طور که نتیجه‌اش نیز نشان داد. قرار بود سی تیر دوباره‌ای باشد منتها با شدت عمل نظامی که اعضای دولت توقیف شوند و مردم هم سرکوب گردند. فقط شاه که از مصدق باک داشت حاضر نبود حکم عزل او را امضاً کند مگر با پشتیبانی مجلس که حاصل نمی‌شد. وقتی کار به رفتارند رسید تن به عزل مصدق داد و کار را به دست کودتاچیان سپرد.

بحران روابط ایران و انگلیس مربوط به عرصه روابط خارجی بود و بحران رابطه با شاه و مجلس مربوط به داخل و تعیین نظام سیاسی مملکت. این دو به هم گره خورده بود. آنچه که ایرانیان در آن دوران شاهدش بودند از یک طرف فشار شدید خارجی بود و از طرف دیگر بحران قانون اساسی یا به قول

یعنی هم با هوچیگری، تورم را که وجود داشت ولی مهار شده بود، تقویت خواهد کرد و هم خواهد کوشید تا با همکاری امثال بقایی و طرفداران دربار به این بهانه دولت را ساقط کند. این نگرانی از بابت سر و صدا راه انداختن مکی منطقی بود، هرچند در این باب که آیا او و همدستانش می‌توانستند دولت را به این وسیله ساقط کنند بسیار بحث شده. به هر حال و به هر دلیل مصدق جداً به این مسئله اعتقاد داشت و نگران بود که به این ترتیب همه زحماتش بر باد خواهد رفت.

این اعتقاد بود که باعث شد تا مصدق راه انحلال مجلس را در پیش بگیرد که مرکز تمام توطئه‌های ضد دولت شده بود و عملاً برخی از اعضایش با زاهدی دست اندر کار کودتا بودند _ حکایت شرکت بقایی در قتل افشارطوس هم شناخته شده ترین این توطئه‌ها بود. در کشورهایی که با اصول پارلمانی اداره می‌شود و در صدر آن‌ها انگلستان که مصدق آنرا سرمشق تمام حکومت‌های مشروطه می‌شمرد، حق انحلال مجلس با رئیس دولت است ولی در ایران نخست وزیر چنین حقی نداشت و این امر در تضعیف دولت‌های مشروطه نقش بزرگی بازی کرده بود _ به سابقه جریان در قانون اساسی و مثال‌هایش نمی‌پردازم چون طولانی است. برای سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ بهترین تحقیقی که در این زمینه انجام شده کتاب فخرالدین عظیمی (بحران دموکراسی در ایران) است که می‌توان به آن مراجعه کرد.

در ایران، شاه از آن مجلس مؤسسان قلابی که ذکرش رفت، حق انحلال مجلس را که قاعداً با غیرمسئول بودن پادشاه هیچ مناسبتی نداشت، گرفته بود. مصدق از همان زمان با افزایش اختیارات شاه مخالفت کرده بود و در موقعیتی نبود که فرضاً مثل قوام السلطنه که او هم با دست بردن در قانون اساسی از در مخالفت درآمده بود ولی علیرغم موضعگیری اولیه خود، در سی تیر از شاه حکم انحلال مجلس را خواسته بود، از شاه چنین درخواستی بکند. راهی که برگزید راه رفتارند بود. آنچه که در انجام این رفتارند به حق مورد ایراد است نفس مراجعه به آرای عمومی نیست که هرچند در قانون اساسی به این شکل منظور نشده بود، ولی با اصل حاکمیت ملی منافات نداشت. ایراد به ترتیب اجرای این رفتارند است که در آن صندوق‌های رأی موافق و مخالف از هم جدا شده بود، یعنی رأی گیری، بر خلاف اصول، مخفی نبود. مصدق معتقد بود که به این ترتیب جایی برای وارد آوردن اتهام تقلب انتخاباتی به دولت باقی نخواهد ماند _ دست بردن در صندوق‌ها شیوه کلاسیک تقلب انتخاباتی در ایران بود. این پیشگیری به قیمت مخفی نبودن انتخابات حاصل شد که اشکال کوچک‌تری نبود.

مصدق نتیجه رأی گیری را مستقیماً اسباب انحلال مجلس نکرد، بلکه آنرا پیش شاه برد تا پس از توشیح نتیجه، انحلال مجلس را اعلام کند، هم سابقه‌ای برای رفتارند و تقویت موقعیت رئیس دولت ایجاد کرده باشد و هم اختیار انحلال مجلس را که شاه به ناحق به دست آورده بود، به این ترتیب با رأی مردم محدود کند و به حد تأیید تشریفاتی تصمیم مردم تقلیلش بدهد _ مثل مورد توشیح قوانین مصوب مجلس. شاه انحلال مجلس را نپذیرفت ولی در عوض حکم نخست وزیری زاهدی را صادر کرد و به دست کودتاچیان سپرد تا در صندوق یکی از خانه‌های مخفی «سیا» در تهران به امانت نگه دارند و به موقع به صاحبش رد کنند. حکم عزل مصدق را هم به

عرض می‌کنم که منطق سیاست با منطق اقتصاد دو تاست. منطق سیاست چنین ایجاب می‌کرد که انگلستان به هر قیمت هست جلوی فروش نفت ایران را بگیرد و آمریکا هم از خرید آن اجتناب کند، ولی نه دلیلی بود که دیگران الی الابد از خرید نفت ارزان اجتناب کنند و نه اینکه ایران دست از مبارزه بکشد. حربه مصدق برای شکستن محاصره حجم نفت نبود که دیگران می‌توانستند جبران کنند، پائین آوردن قیمتش بود که کم کم راه بازار را برایش گشوده بود و در دراز مدت بالاچار مشتریان بیشتری را به سوی آن می‌کشید. این هم امکان نداشت که شرکت‌های غیرانگلیسی بهای نفت را محض خاطر انگلستان بشکنند تا ایران تحت فشار قرار بگیرد. این بود منطق زمان که به نفع مصدق حرکت می‌کرد و کودتاچیان هم خوب می‌دانستند که وی هر چه بر سر قدرت بماند، موضع محکم‌تری پیدا خواهد کرد، کما اینکه از بسیاری جهات پیدا هم کرده بود، هم با پیروزی در دادگاه لاهه و هم با ترک انداختن به محاصره نفتی انگلستان، هم با گرفتن و تمدید اختیارات فوق العاده از مجلس و هم با محدود کردن قدرت شاه. بحرانی که کودتاچیان در بیست و هشت مرداد از آن استفاده کردند، زائیده از ضعف بنیادی دولت مصدق نبود، بحرانی بود موضعی و گذرا که مصدق به هر حال و صرفنظر از ضعف یا قدرت کلی‌اش می‌بایست از آن عبور می‌کرد. بحرانی که طی آن دشمنی طرفداران نظام‌های غیر لیبرال با مصدق به نقطه اوج رسیده بود و باید از ورای حل آن تکلیف نظام سیاسی مملکت روشن می‌شد. دولت مصدق بر خلاف تبلیغات کودتاچیان در سرایش سقوط نبود، باید از پیچ خطرناکی عبور می‌کرد که بهترین موقعیت برای کوشش در سرنوشتی وی بود. دشمنانش از این موقعیت استفاده کردند و موفق شدند. کم شدن امکانات مانور مصدق در داخل منطقی و اجتناب ناپذیر بود ولی بالا رفتن قدرتش جبران می‌شد و طرح لیبرال را پیش می‌برد. کم شدن امکان مانور در خارج امری بود اتفاقی و زائیده نتیجه مشابه و منفی انتخابات ایالات متحده و انگلستان همراه با مرگ استالین که نه قابل پیش بینی بود و نه مصدق قدرت مهار کردنش را داشت. این دومی بود که در نهایت باعث شکست وی شد نه اولی.

تلاش - آخرین پرسش، گزینش دموکراسی به سبک غرب و رفتن به راه و روشی که بعدها کشورهای موسوم به «غیرمتعهد» (بیشتر اعضاء از کشورهای آسیائی و آفریقائی) در روابط بین المللی در پیش گرفتند و انتساب آن به دکتر مصدق، آیا ابهامات بیشتری را در درک آمل‌های لیبرالیستی و استقلال طلبانه دکتر مصدق ایجاد نمی‌کند؟

چه، در عمل و به تجربه، اکثریت مطلق این کشورها در دوران عدم تعهدشان به غرب سرمایه داری و شرق سوسیالیستی - صرف نظر از هند - نه در داخل خود به راه دموکراسی رفته‌اند - سیاست ناسیونال پوپولیستی (عوام‌فریبانه) شاید! که در تضاد ماهوی با لیبرالیسم قرار می‌گیرد - و نه در سیاست خارجی و مناسبات بین المللی به دلیل نیازمندی‌های شدید در زمینه‌های توسعه اقتصادی، فنی و تکنولوژی به کشورهای صاحب صنعت و ثروت، توانسته‌اند عدم تعهد و استقلال خود را حفظ نمایند. بسیاری از نمونه‌های آسیائی و آفریقائی این کشورها مسلماً هیچگاه نمی‌توانسته‌الگوی

فرنگی‌ها *Crise constitutionnelle*. گذشتن از این بحران دوم مستلزم تثبیت تفسیر لیبرال قانون اساسی بود و به همین دلیل است که نهضت ملی را باید دنباله منطقی نهضت مشروطیت شمرد، نهضتی که هدف اساسی آن محدود کردن قدرت شاه در چارچوبی دموکراتیک بود. این بحران دوم در حقیقت ادامه دعوا بر سر خود قانون اساسی بود نه دعوایی در چارچوب قانون اساسی. همانطور که عرض کردم رفرا ند مصدق عیناً مطابق این قانون نبود و نمی‌توانست باشد چون در حقیقت هدفش حذف یکی از حقوق ناحق شاه بود و انتقالش به رئیس دولت. کاری در جهت تحکیم موقعیت دولت در نظام لیبرال پارلمانی که اسماً نوع حکومت آن روز ایران بود. حرکت شاه نه فقط عیناً مطابق قانون اساسی نبود بلکه اصولاً در جهت تعطیل آن بود، چون هدفش برقراری حکومت مطلقه بود که انجام شد.

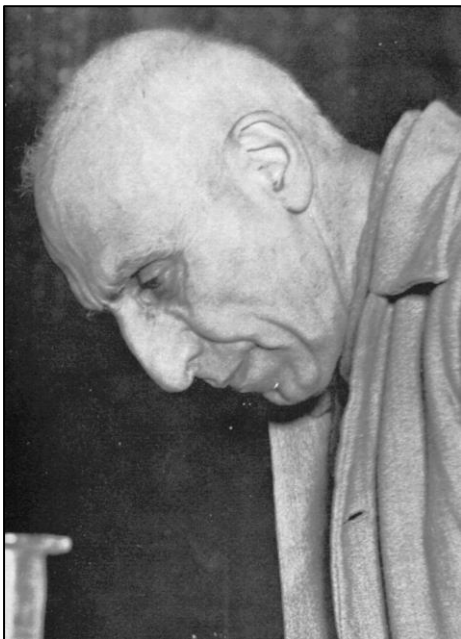
از این قبیل بحران‌هایی که موضوعش خود قانون اساسی است در تاریخ دموکراسی‌های قوام یافته غربی هم بسیار پیدا شده. فی المثل اختلاف فرانکلین روزولت با دیوان عالی ایالات متحده بر سر اعتبار تصمیمات رئیس جمهور در باب به اجرا گذاشتن سیاست تعدیل اقتصادی *New Deal* که به نفع روزولت پایان گرفت. یا فرضاً اختلافی که در هنگام سقوط جمهوری چهارم و برقراری جمهوری پنجم فرانسه بین دوگل و رئیس سنا در گرفت و در نهایت با تصویب قانون اساسی جدید به نفع دوگل ختم شد. در این دو مثال اختلاف بر سر انتخاب نظام سیاسی لیبرال یا اتوریتر نبود و بر سر نوع نظام لیبرال بود، ولی در قانون اساسی نمی‌گنجید و لزوم تفسیر جدید آنرا، مثل مورد آمریکا، و یا تغییر آنرا، مثل مورد فرانسه، پیش می‌آورد. در کشور ما این بحران بر سر انتخاب دو نظام متفاوت بود نه انتخاب بین انواع یک نظام و بالاخره با دخالت قدرتهای خارجی به نفع طرفداران نظام اتوریتر پایان گرفت. بزرگ‌ترین بختی که طی قرن بیستم برای رفتن به سوی دموکراسی نصیب ما شده بود، به این ترتیب از دستمان رفت. اگر می‌بینید که برخی، که من جزو شان نیستم، دست از سر حکایت بیست و هشت مرداد بر نمی‌دارند، چنانکه مداحان دیروز و امروز کودتا وانمود می‌کنند، به دلیل لجبازی‌های شخصی نیست، به دلیل اهمیت سیاسی آن است در تاریخ معاصر ما. از اینجا بود که ایران به سوی تقویت روزافزون قدرت مطلقه شاه و در نهایت انقلاب فاجعه بار اسلامی رفت. از دست دادن فرصت دستیابی به دموکراسی چیزی نیست که مردم به آسانی فراموش کنند و مسئولانش را ببخشند، حق هم دارند. اهمیت عامل اتفاق در پیروزی کودتا نیز به نوبه خود تشدید کننده این خشم فروخورده شده.

دو کلمه هم راجع به وام ندادن آمریکا بگویم. آمریکا متحد قدیمی و چندین ساله خود را نمی‌گذاشت که طرف ایران را بگیرد. انگلستان چنین کمکی را به ایران مخالفت با خودش تلقی می‌کرد و حق هم داشت. آمریکا در ابتدای اختلاف ایران و انگلیس سیاست بی طرفی پیش گرفت که طبعاً تحمل آن برای دولت قدرتمند بریتانیا بسیار کم زحمت تر بود تا ایران یک لا قبا. ولی حتی این سیاست هم که در دوران دموکرات‌ها مرعی بود، برای ایران قابل تحمل بود، هرچند با سختی. کار از آنجا به کلی خراب شد که جمهوریخواهان آمریکا یک سره طرف انگلستان را گرفتند و طرح کودتایی را که دموکرات‌ها به آن تن نداده بودند تصویب کردند و به اجرا گذاشتند. باز هم

کمونیسم در ایران بیاید، چند و چون عدم تعهدشان هم، چه اصیل و چه غیر اصیل، به خودشان مربوط است. به هر حال وابستگی مصدق به دموکراسی لیبرال بسیار محکم‌تر از آن بود که بخواهد به این کجراهه‌ها برود. مقصودش هم از استقلال روشن بود و اساساً سیاسی بود و گرنه به خوبی می‌دانست و به صدای بلند هم می‌گفت که ایران محتاج داد و ستد با دول غربی و فرا گرفتن از آن‌هاست، منتهی حاضر نبود برای این کار هر قیمتی را بپردازد.

محکوم کردن فکر دوری‌گزینی از دو بلوک عملاً در حکم صرف نظر کردن از دموکراسی در داخل بود، مثال‌هایش آنقدر زیاد است که لزومی به یادآوری نیست. در حقیقت آن‌هایی که از اعتبار مطلق سیاست دو قطبی صحبت می‌کردند، منطقاً پیشنهادی جز دست‌نشاندهی یکی از دو بلوک نداشتند و از این بابت هم مصدق را دشمن می‌داشتند و هم دموکراسی را. در تمام طول حکومت محمدرضا شاهی یکسره طرفدار پیروی از آمریکا بودند، به سبک پاکستان و با نتیجه‌ای که دیدیم. از وقتی هم که جهان دو قطبی از هم پاشیده و آمریکا یک‌ه‌تاز میدان شده، با اعتماد به نفس بیشتر صلا‌ی پیروی از ایالات متحده را در داده‌اند و اوضاع امروزین را دستاویز توجیه سیاست دیروزشان کرده‌اند، اگر هم دوباره به قدرت برسند معلوم است چگونه سیاستی در پیش خواهند گرفت. به هر حال اگر بخواهیم سخن مصدق را خلاصه کنیم دموکراسی لیبرال در داخل کشور و استقلال در سیاست خارجی است. خود او تا جایی که توان داشت به این راه رفت، رفتن باقی راه با دیگران است. راهی است پر خطر ولی تنها راه موجه است و اگر می‌بینید که محبوبیت مصدق در هر دوران با سودای آزادیخواهی مردم اوج می‌گیرد، به این دلیل است که هم آزادی را پاس داشت و هم اسباب سربلندی ایرانیان را فراهم آورد و منافع ملی ایران را با منافع هیچ کشور دیگری یکی نگرفت.

تلاش - آقای کامران با تشکر فراوان از وقتی که در اختیار ما قرار دادید.



مناسبی برای ایرانیان باشند. از بررسی نمونه‌های مصر، اندونزی، کوبا، پاکستان و یوگسلاوی سابق بهتر است درگذریم.

کامران - برویم بر سر آخرین پرسش که باید در ابتدای آن توضیحی بدهم. مسئله عدم تعهد اصولاً امری است مربوط به سیاست خارجی یک مملکت. مقصود از آن در جهان دو قطبی، پیوستن به هیچ‌کدام از دو بلوک بود و در پیش گرفتن سیاست مستقل ملی، یعنی آن شعاری که محمدرضا شاه می‌داد و به آن عمل نمی‌کرد. این قضیه اصلاً مربوط به سرمایه داری و سوسیالیسم یا انتخاب پدیده سومی نیست که هیچ‌کدام این دو نباشد، البته با سیاست داخلی یک کشور هم بی‌ارتباط نیست.

در زمان مصدق و تا دوره‌ای که جهان دو قطبی بود، غیر از عدم تعهد دو انتخاب کلی دیگر در برابر کشورهای جهان سوم بود. یکی پیوستن به بلوک سوسیالیستی و برقرار کردن نظام توتالی‌تری یا نوعی استبداد اتوریتر در داخل، مثل کوبا یا فرضاً الجزایر، و دیگر پیوستن به بلوک غرب و برقرار کردن نظامی اتوریتر مثل پاکستان یا ایران و احياناً دموکراسی مثل شیلی تا دوره پینوشه.

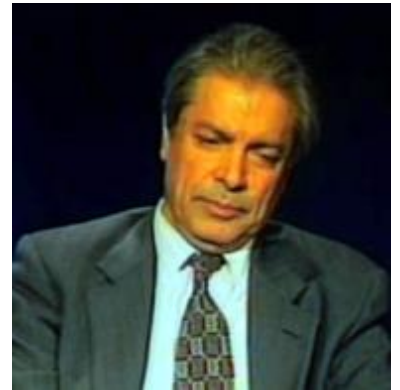
انتخاب مصدق بسیار روشن بود: عدم تعهد در زمینه سیاست خارجی و دموکراسی لیبرال در داخل. او این هر دو را لازم می‌شمرد چون اعتقاد داشت که از دست دادن استقلال در سیاست خارجی نظام داخلی مملکت را از دموکراسی دور می‌کند، همانطور که وجود دموکراسی در مملکت امکان دخالت کشورهای قدرتمند را محدود می‌کند؛ زیرا این کشورها موقعی می‌توانند منافع خود را به دست بیاورند که حکومت دست‌نشانده آن‌ها باشد و چون دموکراسی مانع از این امر می‌شود، استبدادی روی کار می‌آورند که تابع خودشان باشد. تجربه تاریخی ایران، چه قبل و چه بعد از دوران صدارت مصدق و نیز تاریخ کشورهای تابع دو بلوک، به نفع این دید رأی می‌دهد. تکلیف بلوک سوسیالیستی که روشن است چه نوع حکومتی به کشورهای دست‌نشانده تحمیل می‌کرد. در این سوی دیوار آهنین هم بارها دیدیم که وقتی حکومتی از منافع آمریکا دور افتاد، گرفتار کودتا و روی کار آمدن نظام‌های اتوریتر شد. شوروی که از بنیاد با حکومت لیبرال دشمن بود، آمریکا نیز منافع خود را می‌خواست، اگر لیبرال‌ها این منافع را تأمین می‌کردند با آن‌ها کنار می‌آمد و اگر نمی‌کردند کوشش خود را مصروف ساقط کردنشان می‌ساخت.

خلاصه کنم، روش سیاسی مصدق به روش سیاسی هند شبیه بود و سیاست محمدرضا شاه به سیاست پاکستان. البته اگر هند به دلیل تنش و اختلاف با چین به شوروی نزدیک شده بود، مصدق نه چنین انگیزه‌ای داشت و نه چنین سودایی، چون اصولاً و به دلیل پیوستگی با فکر لیبرال، با کشورهای غربی خویشاوندی فکری نزدیک تری داشت و علاوه بر آن به مشکلات همسایگی با شوروی نیز آگاه بود که این هم دلیل دیگری بود برای نزدیکی بیشتر با غرب.

اینکه دیگر کشورهای غیر متعهد چه کرده‌اند مسئولیتی متوجه مصدق نمی‌کند. قرار نبود این کشورها الگوی ما باشند تا ما نیز مانند برخی از آن‌ها به راه خطا برویم، ما در زمانی و از جهتی الگوی آن‌ها بوده‌ایم. همانطور که افتادن برخی از آن‌ها به دام کمونیسم نمی‌تواند به کار اثبات بالا بودن خطر

صد ساله گذشته ایران و پیکار جامعه ایرانی با مدرنیته (تجدد) آگورا در یک نظام بسته

داریوش همایون



بجای پافشاری بر شرایط خودش به دستبوس آخوند رفت و نخست دستار و سپس سر را در پایش انداخت. اگر آخوندها با چنان ترکیب باورنکردنی سست عنصری و کوردلی، هم در دوستان و هم در دشمنان خود، روبرو نمی‌بودند نه آن جنبش به انقلاب نیازی می‌یافت و نه آن‌ها به رهبری انقلاب می‌رسیدند. بیشتر قدرت آخوندها در سده گذشته از تصور نادرست دیگران برخاسته است. دیگران بوده‌اند که به طمع بهره برداری از آخوند بازیچه او شده‌اند. انقلاب اسلامی زنده‌ترین نمونه بود. چه رهبران جنبش اعتراض (بیشترشان از طیف گسترده ملی مذهبی) و چه رهبری سیاسی، به دست خود، آخوند را تا ماه رساندند. در همان سده هرگاه یک رهبری سیاسی نیرومند با آخوندها در افتاد با همه احساسات مذهبی توده‌ها دست بالاتر را یافت. مشروطه خواهان شیخ نوری را در میان هلهله شادی همگانی به چوب دار رئیس شهربانی ارمنی خود سپردند (قابل توجه آنان که اینهمه تاکید بر نقش مذهب و آخوندهائی که مردم را به شورش می‌خواندند از هیئت خاموش شدند؛ مصدق با انگلستان در افتاد و هنگامی که آخوندهای متحدش با او در افتادند به آسانی آن‌ها را منزوی گردانید؛ محمد رضا شاه در روزهای بهترش به پشتیبانی مردمی، برنامه اصلاحات ارضی را بر آخوندهائی که به جان می‌زدند تحمیل کرد) روستائیان آخوندهائی را که زمینهای تقسیم شده را غصبی می‌شمردند بیرون کردند و پس از مالک شدن زمین‌ها آنان را به ده بازآوردند). از دوره مشروطه هیچ رهبر مذهبی نتوانست تنها با تکیه بر دین، توده‌های مردم را به جنبش آورد. هر رهبر مذهبی پیروزمند به زور رهبران سیاسی و شعارهای ملی و ترقیخواهانه و نه مذهبی به جایی رسید. پیروزمندترین آنان خمینی، بار اول در ۱۹۶۳/۱۳۴۲ تا هنگامی که قهرمان ضد "کاپیتولاسیون" یا حقوق برونمرزی نظامیان امریکائی در ایران نشد از برانگیختن مردم برنیامد و خیزش نخستینش بر ضد اصلاحات ارضی و حق رأی زنان و برداشتن قید قسم به قرآن، بازتابی جز در اقلیتی از واپسمانده ترین عناصر جامعه که در انقلاب بعدیش به حکومت رسیدند نگرفت. در انقلاب اسلامی نیز روشنفکران چپ و مصدقی بودند که با شعارهای آزادی و استقلال (به زودی با زائده بسیار مهم حکومت و جمهوری اسلامی) به او پیوستند و پیروزی را فرا آوردند. چه در انقلاب مشروطه و چه در برداشتن حجاب، توده ایرانی بسیار از بیست و پنج سال پیش مذهبی تر بود. تفاوت را می‌باید در کیفیت سرامدان سیاسی و فرهنگی آن دوره‌های روشنائی با جهان سومی‌های قرون وسطای پایان سده بیستم ایران یافت.

بحث جمهوریت و اسلامیت نشان می‌دهد که همچنان در خم کوچه اسلام در سیاست و در استراتژی پیکار هستیم. هنوز مباحثات استراتژی تکیه به روحانیت کاملاً پایان نیافته روایت تازه ای از همان نگرش سنتی به اسلام و روحانیت برگفتمان بسیاری مخالفان چیره است. تا ده پانزده سالی پس از انقلاب، جریان اصلی مخالف رژیم اسلامی، در بند عوالم پس از انقلاب، همچنان به نقش تعیین کننده روحانیت می‌اندیشید - همان روحیه خود باخته که در ماههای پایانی، سران رژیم پادشاهی را به قول فردوسی به "لا به وگفتگو" با آخوندها واداشت و سیاستگران شکست خورده پیاپی اشتباه کرده را به استراتژی تسلیم به آخوندها راند. کسانی که هنوز مدت‌ها پس از بی اعتباری روحانیت می‌خواستند عملاً به نام و رهبری خود روحانیت، آن پیروزی را ناچیز کنند، گذشته از ناممکن بودن چنان آرزویی در دو جا اشتباه می‌کردند. نخستین اشتباه در ارزیابی تأثیر مذهب در جامعه ایرانی و نقش رهبری ذاتی آخوندها ریشه داشت. بجز دوره استثنائی رضاشاه، در طول سده گذشته از دستگاه پادشاهی که سیاست‌هایش درگیر نبردی به تناوب با رهبران مذهبی بود گرفته تا نیروهای مخالفی که همه به درجات، عرفیگرا بودند جملگی چشمی به رهبران مذهبی داشتند. تنها ناب‌ترین مارکسیست - لنینیست‌ها تا انقلاب در برابر این وسوسه ایستادگی نمودند ولی آن‌ها نیز سرانجام تاب نیاوردند و به جبران برخاستند.

بانکه در نخستین نگاه، نقش روحانیت در جنبش‌های مردمی سده گذشته ایران برجسته نمی‌نماید اگر از نزدیک‌تر بنگرند جز در انقلاب اسلامی، در دیگر جنبش‌ها ابتکار در دست رهبران سیاسی بوده است و آخوندها به آن رهبران نیازمندتر بوده‌اند. در انقلاب مشروطه و جنبش ملی کردن نفت، رهبران مذهبی نقش کمکی داشتند. حتی در انقلاب اسلامی نیز خمینی و آخوندهای انقلابی به جنبش اعتراض پیوستند و آن جنبش اعتراض بود که

به ملی مذهبی‌های درون و بیرون مانده تر شوند. پیکار آنان محکوم به شکست بود زیرا در مسابقه برای اسلامی جلوه کردن هیچ بختی در برابر "آیات" و حوزه‌های "علمی" نداشتند. اگر قرار باشد مردم به دستاویز تعصبات اسلامی برانگیخته شوند و حساسیت‌های مذهبی، حدود آزادی اندیشه را تعیین کند آخوندها خود در این زمینه هم صمیمی ترند و هم دست گشاده تری دارند و لازم نیست شعارهای متناقض ترقیخواهانه نیز بدهند. استراتژی جنگ با سلاح و در میدان دشمن و تسلیم به گفتمان او تنها به بی اعتباری ملی مذهبی‌ها افزود و بی شهامتی و ریا کاری، یا واپس ماندگی‌شان را نشان داد. آن‌ها "نهضت آزادی" وار از دمکراسی و حقوق بشر دم می‌زدند و "ملت مسلمان شیعه" از دهانشان نمی‌افتاد؛ غم ملت ایران می‌خوردند و بهائی و سنی و یهودی و مسیحی را از شمول انسانی و ایرانی بیرون می‌بردند و پیوسته بر بی اعتباری خود می‌افزودند. دنباله روانشان هنوز از بکار بردن لفظ ممنوع بهائی می‌پرهیزند زیرا روحانیت می‌رنجد. چرخ حقوق بشرشان در اینجا به گل می‌نشیند.

بحث ملی مذهبی نه از بابت اهمیت به خودی خود آن بلکه از این نظر که کژراهه تازه ای را بر طیف چپ - با آمادگی پایان ناپذیرش - گشوده است می‌باید دنبال کرد. پرداختن به این گرایش سیاسی - فکری در حالی که نمایندگانش از نظر لطف هم پیمانان پیشین خود افتاده‌اند از بدخواهی و تلافی جوئی نیز نیست. آن‌ها مدت‌هاست ارزش تلافی جوئی ندارند - در وضعی که ما همه خود را دچار کرده‌ایم چه کسی دارد؟ مدت‌هاست به دشواری کسی را می‌توان یافت که بخواهد بجای آن‌ها باشد. هر اشاره به ملی مذهبی‌ها به روحیه و زبان و تفکری بر می‌گردد که یادآورشان است. آن‌ها این دستاورد را نیز دارند که در زندگی‌شان می‌باید همچون مردگان به میراثشان پرداخت. دیگر چه مانده است که از آن‌ها برآید؟ اگر بخشی از نیروهای مخالف استبداد مذهبی و کسانی که دهه‌ها مدعی آزادی و ترقیخواهی می‌بودند خود را به ملی مذهبی‌ها نمی‌بستند (یک نتیجه فرعی استراتژی جنگیدن با سلاح دشمن) شاید این اندازه اشاره نیز لازم نمی‌نمود. اما چگونه می‌توان طرز تفکری را رها کرد که با همه موانعی که بر سر راه پیشرفت جامعه ایرانی گذاشته و هرچند زمانش بسر آمده است و اصلاً از آغاز هم نمی‌بایست زمانی می‌داشت، باز پاره ای نیروهای سازنده بالقوه جامعه ایرای را در چنبر خود گرفته است؟ این تازه‌ترین دگردیسی بخشی از چپ ایرانی نه تنها برای همه چپگرایان بلکه برای هر کس در آرزوی یک همرازی ملی برسر دمکراسی لیبرال و عرفیگراست مایه تأسف و نگرانی است. پس از همه این‌ها ما تازه می‌باید در این آشفته بازار اندیشه، یک چپ ملی مذهبی را از انبان نبوغ سیاسی خود بیرون کشیم؟ ملی مذهبی بیش از یک فرصت طلبی تاکتیکی است، حتا اگر با آن آغاز شده باشد. نگرستن به جامعه ایرانی بیست و چند سال پس از انقلاب اسلامی ما را به شکست در پیکار با جمهوری اسلامی می‌کشد و از آن بدتر توسعه سیاسی جامعه را عقب می‌اندازد. بیست و چند سال پیش پنداشتند ایرانیان مردمی مذهبی و در عین حال میهن دوست‌اند و به یک فلسفه سیاسی نیاز دارند که عناصر اسلامی و ناسیونالیستی را در خود آورد؛ و به یک رهبری سیاسی که دین و دنیا شان را به آن‌ها بدهد. این ناسیونالیسمی بود که با اسلام معنی می‌یافت

عرفیگرایی secularism در ایران ریشه‌های نیرومند دارد. سراسر دوران مشروطه - دوران تجدد ناهموار و ناهماهنگ ایران - در پوش عرفیگرایی، در نبرد غیر قطعی برای جدا کردن سیاست و حکومت از دین گذشت. اما چیرگی تفکر دینی تا آنجا بود که حتا عرفیگرایان به خود اجازه نمی‌دادند گره را بکشایند. به نام مصلحت، و از بیم آخوندها در پیشاپیش توده‌های مسلمان باورمند، هر جا می‌شد امتیاز می‌دادند (دنباله این رویکرد را امروز نیز در واکنش به "بیان نامه" اندیشه وری چون اکبر گنجی، که اگرچه عنوان جمهورخواهی دارد، در واقع بیان نامه عرفیگرایی است، می‌توان دید. او را سرزنش می‌کنند که "پشتیبانی ملت مسلمان ایران" را از دست می‌دهد و "میدان مستعد باورهای مذهبی" را به هم‌وردان می‌گذارد.) بسیاری از آنان اصلاً راهی بیرون از مذهب نمی‌دیدند. کسانی که چاره را در عرفیگرایی بی سازشکاری، می‌دانستند؛ و نیروی مذهب سیاسی را نه استوار بر خود بلکه در رابطه با عوامل دیگر می‌شناختند در اقلیت بودند. "ملت مسلمان ایران به رهبری آخوندها" پندار myth سیاست‌بازان بود، فرضیه ای بود که بی خودشان به اثبات نمی‌رسید. عرفیگرایی، نخست به جدا کردن سیاست‌بازی از مذهب نیاز می‌داشت. این را نه محمد رضا شاه درک کرد نه مخالفان "ملی" و "مترقی" او. آنقدر همه خواستند مذهب را بازیچه کنند که خود به رقابت یکدیگر بازیچه آن شدند.

دومین اشتباه در ارزیابی نقش مذهب و روحانیت در جامعه و سیاست ایران به انقلاب اسلامی بود که به دلیل اهمیت مرکزی آن می‌باید به آن بازگشت. پیروزی آخوندها در آن انقلاب چنان کامل بود که به دشواری می‌شد سیاستگران و استراتژهای گمراه را به بررسی نزدیک‌تر عوامل آن پیروزی خواند. آخوندها هم‌وردان خود را یکایک و از روی گرده کلاسیک (هر گروه به نوبه خود و به یاری دیگران) شکست داده بودند زیرا به نظر این شکست خوردگان، باتسلط بی قید و شرطی که مذهب بر ذهن و روان توده ایرانی دارد امکان دیگری نمی‌بود. کسی رنج این را به خود نداد که سهم اندازه نگرفتنی هر گروه را در پیروزی "اجتناب ناپذیر" آخوندها اندازه بگیرد. شکست پذیری defeatism رژیم پیشین که در آن هنگام آشکار شد تا کجای پوسیدگی رفته بود؛ با آمادگی برای زیرپا گذاشتن خودشان پیش از هر چیز دیگر، به آسانی از چشم‌ها دور ماند. کسانی از تصور توطئه بیگانگان، خودشان عامل اجرای چنان توطئه ای برای نابودی خویش شدند؛ کسان دیگری رمه وار خویشتن را به جریانی سپردند که بی آن‌ها چنان جریانی نمی‌شد. این درست است که آخوندها در انقلاب نیرومند بودند و مذهب به یاری روشنفکران (باز به یاری روشنفکران) قدرتی تازه در جامعه یافته بود؛ ولی به آسانی می‌شد در برابر موج بنیادگرایی ایستاد - چنانکه در جامعه هائی با تعصب مذهبی بسیار بیش از ایران ایستاده‌اند. از این گذشته ایران آن زمان هیچ به وضع یاس آور اقتصادی و سیاسی کشورهای دیگری که صحنه انقلاب شده‌اند نیفتاده بود. نرفتن به ژرفای انقلاب اسلامی بدین ترتیب یک دهه و نیمی وقت بسیاری مبارزان را در تلاش برای جلب نظر روحانیان که مستلزم دستکاری و به آب بستن پیام‌ها و برنامه‌ها می‌بود تلف کرد. رهبران کوتاه اندیش که شادمان از استادی خود می‌پنداشتند سلاح را از دست دشمن گرفته‌اند کوشیدند هر چه نزدیک‌تر به زبان آخوندها سخن بگویند و

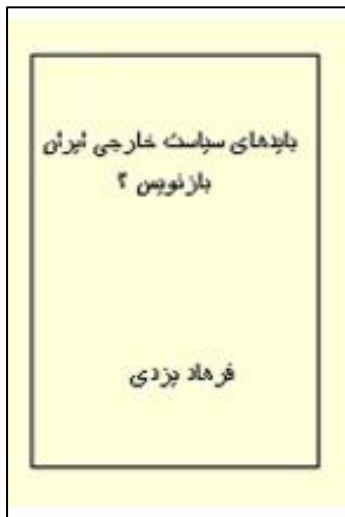
که سیاستگران زیانکار نهضت آزادی، که در باره آن‌ها می‌توان با وامگیری از زبان آخوندی خودشان گفت در برابر زر دیگران تنها مظلوم را برده‌اند. اصلاً یک عامل عمده در حاشیه قدرت ماندن دوم خردادیان در هر جایگاه که هستند همین پافشاری‌شان بر موضع ملی مذهبی است. اگر آن‌ها دچار این روحیه و جهان بینی میانه گیر و میانمایه نمی‌بودند و می‌توانستند همراه مردم آزاد شده ایران پیش بروند در حاشیه قدرت نمی‌ماندند. پیوستن کسانی که می‌توانند جنبش عرفی‌گرائی را پیش ببرند به این سیاست و فلسفه سیاسی ورشکسته که هیچگاه بختی نداشت ما را بینواتر می‌سازد. نمی‌باید پنداشت که با رهبرانی دیگر و بهتر به نیم مرده ملی مذهبی می‌توان جانی از نو بخشید. هر پیکاری رهبران سزاوار خود را می‌پرورد.

و اسلامی بود که علت وجودی آن ناسیونالیسم قلمداد می‌شد؛ دینی بود که دنیا هم در آن می‌بود و دنیائی که بی آن دین ارزشی نمی‌داشت. امروز می‌توان پذیرفت که ایرانیان مردمی میهن دوست و مذهبی هستند - با مذاهب گوناگون - هر چند تا آنجا که به شیعیگری ارتباط می‌یابد بسیار کمتر مذهبی، مگر در لایه‌های سالخورده تر و کوچک‌تر جامعه که خود را از مذهب حاکم هر چه بیشتر دور می‌گیرند، و بسیار بیشتر میهن دوست. اما اصرار بر آن فلسفه و رهبری سیاسی چه جایی دارد؟ جز آن‌ها که در حاشیه قدرت‌اند - اگر چه در مجلس و ادارات صاحب مقامات هم باشند - چه نیروی سیاسی در ایران می‌توان یافت که در صورت آزادی فعالیت، آمیزه ملی مذهبی را نمایندگی کند؟ یک فلسفه سیاسی که پایه‌های خود را حتا یکی از دو پایه خود را بر دین بگذارد به آینده ایران همان قدر بیربط است

فرهاد یزدی

بایدهای سیاست خارجی ایران مرکز پژوهش‌های راهبردی

II - قدرت‌های هسته ای منطقه



۱ - روسیه

۱۵ سال آینده هر سال برابر با ۸ درصد رشد داشته باشد (اکنونومیست ۲۱ ژوئیه سال ۲۰۰۱)، امری که بسیار بعید بنظر می‌رسد. در جدول فساد که توسط موسسه Transparency International تهیه شده است، در رده ۷۹ و پائین تر از مکزیک (رده ۵۱)، رومانی (رده ۶۹)، هندوستان (رده ۷۱) قرار گرفته است. روسیه برای اولین بار در تاریخ خود و پس از گذران یک دوران هفتاد و چند ساله در زیر چتر نظام تمامیت خواه کمونیستی، عناصر دموکراسی را وارد نظام خود کرده است و هم زمان روسیه با برخورداری از نوعی نظام سرمایه داری عقب افتاده (که سبب ایجاد انحصارات قوی و کاستن از رقابت و در نهایت کاستن از رشد ملی گردیده است) کوشش در بالابردن سطح زندگی ملت خود دارد. در هر حال راه درازی در پیش است تا روسیه بتواند به عنوان یک کشور صنعتی، دارا و دموکرات جای خود را در میان دیگر کشورها باز کند. این دوران، می‌تواند پراز تحولات غیر منتظره و حتا خطرناک باشد. به ویژه اگر تجربه کاپیتالیستی و دموکراسی نتواند بسرعت زندگی توده‌ها را بهبود بخشد و نوعی عدالت اجتماعی برقرار کند

جمعیت ۴۹،۱۴۵ میلیون نفر

تولید ناویژه داخلی ۴،۳۴۹ میلیارد دلار

درآمد ناویژه سرانه ۴۰۱ دلار

روسیه بسیاری از تضادهای موجود در سیستم شوروی را حفظ کرده است. در حالی که به خاطر زرادخانه عظیم اتمی و شگردشناسی پیش رفته در پاره ای از رشته‌ها (مانند فضا و تکنولوژی موشکی و هسته ای) در نشست هفت کشور صنعتی و دارای جهان (آمریکا، ژاپن، آلمان، انگلستان، فرانسه، ایتالیا و کانادا) شرکت می‌کند، تولید ناویژه داخلی آن تنها در حد تایوان است. تولید ناویژه سرانه آن کمتر از نصف تولید ناویژه سرانه جمهوری چک، کمتر از مجارستان و لهستان است. برای این که بتواند به سطح درآمد سرانه امروز پرتقال (یکی از فقیرترین کشورهای اتحادیه اروپا) برسد، احتیاج دارد که در

باعث می‌شود که غرب تا حد زیادی بتواند به نیروهای داخلی بازدارند از استفاده از این نوع سلاح در روسیه تکیه کند.

بنابراین با پذیرش تضمین‌های داده شده توسط پیمان ناتو، روسیه قادر است که برای نخستین بار در تاریخ نوین خود، دارای مرزهای غربی ایمنی باشد. این تحول به روسیه کمک می‌کند که بتواند آسان تر به هدف‌های زیر دست یابد:

- کاهش از بودجه نظامی که در دوران کمونیستی یکی از عوامل بازدارند توسعه اقتصادی بود.
- توجه بیشتر به امر سرکوب شورش‌های داخلی.
- تمرکز نیروهای نظامی، در مرزهای طولانی جنوب و بویژه با چین.
- اقدام به نوسازی ارتش و تطبیق آن با نیازهای سده بیست و یک.

با محو رژیم کمونیستی، نمی‌توان به طور خودکار پذیرفت که روسیه از نیروهای داخلی توسعه طلب عاری شده است. برعکس می‌توان با احتمال قوی پذیرفت که بخاطر عدم توسعه طلبی در غرب، توجه روسیه به مناطق ضعیف تر جلب خواهد شد. این کشورها، بطور تاریخی منطقه نفوذ و حتا بسیاری از آن‌ها بخشی از امپراتوری روسیه بوده‌اند. تمامی این کشورهای غیر دموکراتیک و دارای حکومت‌های فاسد هستند. در نتیجه، نفوذ روسیه در این مناطق آسان تر پذیرفته می‌شود. افزون بر آن، نیروهای نظامی روسیه به عنوان پاسداران مرزی در این کشورها مستقر هستند. از سوی دیگر با افزایش قدرت اقتصادی و نظامی چین، رقابت چین با روسیه در این کشورها به ویژه در خاور دریای مازندران، رو به افزایش خواهد گذاشت. چین برای گسترش، نگاه خود را معطوف مناطق کم جمعیت روسیه در شمال خواهد کرد. از نظر دور نداریم که ادعاهای مرزی چند بار سبب درگیری نظامی دو کشور کمونیست در گذشته نیز گردیده است.

با در نظر گرفتن تحولات روسیه و ایران، رابطه میان این دو کشور از دو نظر بسیار مهم است و امکانات و حدود هر یک باید مشخص شوند:

- نخست - عامل رقابت، کشورهای جنوبی روسیه در منطقه قفقاز و آسیای میانه، منطقه نفوذ فرهنگی ایران در سال‌های دراز بوده است. در آینده قابل پیش بینی، علاوه بر این دو کشور، آمریکا و قدرت‌های منطقه ای (مانند ترکیه در غرب و چین در شرق دریای مازندران) برای نفوذ و ایجاد منطقه امنیت به رقابت خواهند پرداخت. چون ابرقدرت آمریکا یک سرگردن از بقیه بالاتر است، رقابت اصلی میان ایران، روسیه و قدرت‌های منطقه خواهد بود. شکی نیست که روسیه از حربه قدرت نظامی خود روشن و یا پنهان و آن هم بطور روز افزون استفاده خواهد کرد. هم اکنون روش روسیه در مورد تقسیم منابع دریای مازندران در مقابل ما است. روسیه نه تنها می‌خواهد نظر خود را تحمیل کند، بلکه برای مشروعیت بخشیدن بیشتر به آن، دست به آزمایش دریائی می‌زند. این در حالی است که کشورهای دیگر فاقد ناوگان جنگی در این دریا هستند و روابط ایران و آمریکا تیره است. در نتیجه

که بخاطر ظهور ثروتمندان کلان در این کشور، بشدت مختل شده است، امکان رشد گروه‌های رادیکال، در این «سرزمین خشونت»، بسیار محتمل است.

آر سوی دیگر پیمان ناتو، با برنامه پذیرش کشورهای اروپای شرقی، نفوذ خود را تا مرزهای روسیه گسترش داده است. واکنش روسیه برابر تعرض آشکار توسط دشمن قسم خورده پیشین، به حیطة امنیتی خود، بسیار ملایم تر از آن چیزی بود که در وحله اول انتظار می‌رفت. دلایل اصلی تغییر سیاست روسیه در این زمینه عبارت‌اند از: نخست عدم قدرت روسیه و یا دست کم هزینه زیاد تغییر این سیاست. روسیه با دریافت مبالغ قابل توجه از آمریکا و دیگر کشورهای صنعتی غربی، اقدام به نابودی جنگ افزارهای هسته ای و دیگر سلاح‌های کشتار جمعی کرد، که توانسته برای گروهی از دانشمندان و کارگران تخصص بالا کار ایجاد بکند. لازمه نگاهداری این سلاح‌ها، هزینه بسیار بالا برای ملت نادر روسیه بوده و در عین حال از لحاظ امنیتی برای روسیه بسیار خطرناک است. جنگ افزارهای هسته ای، ممکن است، بر اثر تصادف و یا بی دقتی، به دست گروه‌های رادیکال داخلی و خارجی بی افتد و یا مشکلات دیگری ایجاد کند. روسیه می‌داند که در صورت مخالفت با گسترش ناتو، از کمک‌های مالی غرب محروم خواهد شد. نه به سود روسیه است و نه می‌تواند جلوی گسترش پیمان ناتو را بگیرد. روسیه دیگر در موقعیتی نیست که بتواند کشورهای اروپای شرقی را که در درازای تاریخ و به ویژه پس از جنگ دوم جهانی، که قربانی امیال توسعه طلبی روسیه بوده‌اند، از پیوستن به چتر حمایتی ناتو باز دارد.

دلیل دوم، به طبیعت پیمان ناتو بازمی‌گردد. روس‌ها یک بار توسط ناپلئون و دوبار در سده بیستم، از سوی غرب مورد هجوم قرار گرفتند بدون محاسبه کشتارهای ناشی از گرسنگی و بیماری، روسیه در دو جنگ اول و دوم جهانی بیش از سی میلیون نفر را از دست داد. صدمات وارده در جنگ اول، روسیه را بدامان یک انقلاب خونین افکند. خسارات وارده بر اثر جنگ دوم جهانی، برنامه‌های توسعه روسیه را سال‌ها عقب انداخت. در جنگ جهانی دوم، مشکل بتوان تصور کرد که روسیه می‌توانست بدون کمک غرب در گروه پیروزمندان جنگ قرار گرفته و در تقسیم غنائم سهم شیر را بصورت بلعیدن اروپای شرقی (و چند جزیره از ژاپن)، به دست بیاورد. در هر دو جنگ جهانی اول و دوم، نه تنها نظام روسیه بلکه نظام طرف مقابل، حکومت‌های خودکامه بودند.

استخوان بندی پیمان ناتو برپایه کشورهای دارای دموکراسی لیبرالی بنا شده است. برخلاف حکومت‌های خود کامه، دولت‌های دموکرات نمی‌توانند بدون تأیید ملت و تنها برپایه خواست هیئت حاکمه و آن هم به منظور گسترش سرزمینی، دست به عملیات نظامی بزنند، به ویژه که کشور مخاصم دارای جنگ افزار هسته ای نیز باشد. در برابر عدم تهدید جدی از سوی روسیه به عملیات نظامی بر علیه منافع حیاتی غرب و یا حمله به کشورهای عضو پیمان ناتو، آن کشور تا حد زیادی مطمئن است که مرزهای غربی آن کشور از تعرض مصون خواهد ماند. از سوی دیگر روسیه از زمان دستیابی به جنگ افزار هسته ای تا کنون از کاربرد آن خودداری کرده است. بدین سان عدم استفاده از این سلاح از سوی این کشور یک سنت پنجاه ساله است. این امر

شود. از سوی دیگر کالاهای مصرفی ایران که بطور طبیعی باید بتواند در روسیه بازار قابل ملاحظه ای داشته باشند، بخاطر وجود شرایط نامناسب تجاری روسیه، نخواهند توانست به امکانات بهینه دست یابند.

ایران و روسیه، هر دو در یک عامل مهم که آرامش منطقه است، اشتراک منافع دارند. هر دو برای ایجاد ثبات در داخل کشور و توسعه اقتصادی، احتیاج به منطقه ای آرام و بدور از برخورد نظامی و عملیات تروریستی دارند. هر دو کشور می‌توانند و باید با هم همکاری نزدیک در این زمینه بسیار مهم داشته باشند و باید از دست زدن به هرگونه عملیات تحریک آمیز (مانند مانور دریائی اخیر روسیه در دریای مازندران) خودداری کنند. مساله حقوقی دریای مازندران، می‌تواند به یک کشمکش درازمدت میان ایران و جمهوری‌های آذربایجان، قزاقستان، ترکمنستان و به ویژه روسیه تبدیل شود. روسیه بعنوان وارث اصلی نظام شوروی باید بتواند حسن نیت خود را با در نظر گرفتن منافع ایران و طبق قراردادهای پیشین ثابت نماید و این مسئله را با رضایت ایران حل کند. نشانه هائی دال بر وجود چنین حسن نیتی مشاهده نمی‌شود. ایران نیز به نوبه خود باید با مساله مسلمانان روسیه با خویشتن داری مواجه شود و از تحریک عواطف مذهبی در مناطق متشنج جنوب آن کشور خودداری کند.

۲- چین

جمعیت ۱۲۷۳ میلیون نفر

تولید ناویژه داخلی ۱۰۴۳ میلیارد دلار

تولید ناویژه سرانه ۸۱۸ دلار

معجزه اقتصادی چین، پس از مرگ مائو و پایان جنگ قدرت داخلی که به پیروزی هواداران اصلاحات انجامید، از سال ۱۹۷۹ آغاز گردید. در آستانه سده بیست و یکم چین آماده بود که جایگاه خود را در میان کشورهای با ثبات همراه با تجربه موفقیت آمیز بیش از بیست سال اصلاحات که توسعه اقتصادی مداوم با رشد بالای سالانه را به همراه آورده بود تثبیت کند.

اصلاحات اقتصادی چین با بهره گیری از ابزارهای اقتصاد بازار، توانست نتایج شگرفی بدست آورد. رهبران چین، حتا در دورانی که ناآرامی‌های میدان تیان من (صلح آسمانی) به بحرانی‌ترین زمان خود رسیده و اختلاف نظر میان رهبران به نقطه غیرقابل برگشت رسیده بود، نگران ادامه اصلاحات بودند. صورت جلسات مذاکرات آن روزها که بطور پنهانی از چین خارج شده (Foreign Affairs ژانویه و فوریه سال ۲۰۰۱)، حاکی از عزم راسخ رهبران چین برای ادامه اصلاحات بهرقیمت، می‌باشد. با جرئت می‌توان ادعا کرد که امروز پایه‌های اقتصادی چین مستحکم بنظر می‌رسد و می‌تواند نوید ادامه این روند در سال‌های آینده را بدهد.

هر چند نظام سیاسی چین توانسته خود را تا حد زیادی اصلاح کند. اما پیشرفت سریع اقتصادی، با آزادی‌های سیاسی هم گام نیست و این امر می‌تواند آرامش این کشور غول آسا را در هم ریزد. چین در هنگام ادغام هنگ کنگ و پس از آن رشد سیاسی خود را نشان داد و از دست زدن به

در سال‌های آینده شمال ایران پهنه رقابت‌های نه چندان مسالمت آمیز با روسیه خواهند بود.

افزون برآن روسیه به عنوان صادر کننده بزرگ نفت بیش از پیش نقش خود را در بازارهای جهانی نفت گسترده تر می‌کند. این کشور ترجیح می‌دهد که خارج از چهارچوب اوپک عمل کند. در نتیجه در بسیاری مواقع می‌تواند برخلاف تصمیمات اوپک که ایران به دلیل عضویت ملزم به رعایت آن است، رفتار کند. این امر سبب دیگری برای درگیری خواهد بود. انتقال مواد سوختی از شرق و غرب دریای مازندران به بازارهای جهانی که ارزان‌ترین و مطمئن‌ترین راه آن از سوی ایران می‌باشد، موضوع حاد دیگری خواهد بود.

روسیه مایل است که برای کنترل مواد سوختی، افزایش نفوذ و درآمد، تا حد ممکن شبکه لوله‌های نفت و گاز از خاک آن کشور عبور کند. خریداران غربی، به خاطر بی اعتمادی به سیاست‌های روسیه در دراز مدت و عدم اطمینان به ریشه گیری دموکراسی در آن سرزمین، تمایلی به این امر ندارند. فشار روسیه بر کشورهای تولید کننده نفت و گاز در حوزه دریای مازندران برای تحقق خواست آن کشور ادامه دارد. سیاست‌های ضد غربی ایران به انجام این امر کمک می‌کند. در شرایط آرام، صادرات بخش عمده ای از مواد سوختی، از راه ایران انجام خواهد شد.

○ دوم - موضوع بسیار مهم روشن کردن این نکته است که آیا ایران و روسیه، به غیر از آرامش منطقه، دارای منافع حیاتی مشترک در دراز مدت هستند یا خیر؟

در سده نوزده روسیه سه بار بر اثر عملیات نظامی، بخش‌های بزرگی از خاک ایران، برپایه قراردادهای گلستان و ترکمن چای، ۲۷۶ هزار کیلومتر مربع در قفقاز، برپایه قرارداد آخال ۲۱۶۱ هزار کیلومتر مربع در خوارزم و فرارودان، در جمع کمابیش ۳۴۳۸ هزار کیلومتر مربع را تجزیه و به خاک خود افزود. یک بار دیگر در سال ۱۳۲۴ آذربایجان وسیله روسیه در خطر تجزیه قرار گرفت. شاید اگر در آن هنگام موازنه قدرت نظامی بشدت بسود آمریکا نبود، روسیه تنها بخاطر دستیابی به منابع نفت شمال ایران، آذربایجان را تخلیه نمی‌کرد. این تنها موردی است که ارتش سرخ پس از اشغال، دست به تخلیه زده است. ۱

از سوی دیگر بخاطر قدرت اقتصادی کشورهای صنعتی غرب، روسیه کوشش در هم آهنگ کردن منافع خود با آن کشورها دارد. در نتیجه هرآنگاه که لازم باشد، بخاطر حفظ منافع خود کشورهای دیگر را رها خواهد کرد. روسیه جز موارد نادر نمی‌تواند شگردشناسی مطلوب در اختیار ایران قرار دهد. در احداث نیروگاه اتمی بوشهر، روشن نیست تکنولوژی روسیه، تا چه اندازه قابل اطمینان است. در هر حال با تزلزل هائی که تا کنون در این باره بخرج داده، می‌توان نتیجه گرفت که روسیه در مقابل فشارهای غرب بسیار ضربه پذیر است. روسیه در چندین مورد از نیروگاه بوشهر تنها جهت کسب امتیازات بیش تر از غرب استفاده کرده است. از این روی، روسیه نمی‌تواند به عنوان طرف قابل اعتماد ایران در دستیابی به توسعه اقتصادی درازمدت شناخته



اقتصادی برگزیده، تا آینده قابل پیش بینی ادامه خواهد داشت. حتی اگر حزب کنگره که پایه گذار نوعی سوسیالیسم در هندوستان بود، بتواند دوباره قدرت را به دست گیرد، نمی‌توان تصور کرد که این حزب بار دیگر دست به اجرای سیاست‌های در جهت افزایش مداخله دولت در اقتصاد بزند. افزایش رشد ملی (۶ تا ۷ درصد در سال) و موفقیت‌های چند سال گذشته، به ویژه در رشته الکترونیک و شگردشناسی اطلاعاتی که موقعیت ویژه ای در جهان برای هندوستان کسب کرده و سبب دست یابی این کشور نادر به ذخیره ارزی چشمگیری برابر با ۶۰ میلیارد دلار ۲ گردیده است، امکان بازگشت به سیاست‌های گذشته را که ناکارایی آن‌ها در درازی در بیش از سی سال حکومت نیمه سوسیالیستی حزب کنگره ثابت گردیده، مشکل می‌کند. از این روی می‌توان انتظار داشت که در سال‌های آینده شاهد دست آوردهای بیشتر اقتصادی هندوستان همانند چین باشیم، به ویژه که بخش بزرگی از جمعیت این کشور، زبان انگلیسی (زبان تجاری و صنعتی جهانی) را بخوبی می‌داند. نکته مهمی که هندوستان را از چین متمایز می‌کند، استحکام دموکراسی در این سرزمین شگفتی آفرین است. سرزمینی که مملو از اقوام مختلف، مذاهب مختلف (در برگرنده یکصد و پنجاه میلیون مسلمان) و زبان‌های مختلف، همراه با فقر بسیار شدید و اختلاف طبقاتی زیاد است. با این حال، هندوستان توانسته است در سایه دموکراسی (که دارای نقاط ضعف بسیار است که مهم‌ترین عامل منفی آن فقر می‌باشد) آرامش نسبی در میان مردم ایجاد کند. ثبات دموکراسی در هندوستان در پنجاه سال گذشته که شاهد ترور دو نخست وزیر وسیله تندروهای مذهبی بوده است، تضمینی برادامه این روش مسالمت آمیز حل مسائل اجتماعی در آینده خواهد بود. بدین سان، پیش بینی می‌شود که هندوستان در مسیر دموکراسی و آزاد سازی اقتصاد با آرامش نسبی (در مقایسه با تضادهای داخلی) حرکت خواهد کرد. درس‌های هندوستان و سرمشق آن برای ایران بسیار آموزنده است. همکاری بازرگانی با هندوستان برای هر دو کشور طبیعی و سود آور است. دو کشور هندوستان و چین، که یک سوم جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند، به سرعت در راه افزایش بازرگانی خارجی و جذب سرمایه گذاری خارجی هستند. سابقه درازمدت تاریخی و فرهنگی پایه‌های مناسبی برای بنا کردن روابط گسترده اقتصادی میان ایران و دو گول جهان، یعنی هندوستان و چین را فراهم می‌آورد. سیاست خارجی زنده و پویا که در راستای منافع ملی گام برمی‌دارد، نمی‌تواند در مقابل بهره گیری از این مناسبات بی تفاوت بماند. مهم‌ترین مزیت همکاری نزدیک تر با هندوستان، کاستن از خطر هسته ای پاکستان بر ایران است. سیاست ایران باید تا حد ممکن از این موقعیت استفاده کند.

زیر نویس:

۱ - مورد دوم، شکست ارتش سرخ در افغانستان بود.

۲ - نیورک تایمز هشت اوت ۲۰۰۲

هرگونه حرکت تندی خودداری کرد. چین، تا مقدار زیادی به تعهدات خود در برابر عدم تغییر نظام داخلی هنگ کنگ، پایدار ماند. چین در رابطه با جمهوری ملی چین (تایوان) بلوغ سیاسی خود را نشان داد و بارها بر تعهد خود دائر بر « یک کشور و دو نظام » اصرار ورزید و از دست زدن به هرگونه حرکت تندی در مقابل تایوان که می‌توانست به مداخله نیروهای دیگر نیز منجر گردد خودداری ورزید. البته چین، که گاه در مقابله با سیاست تایوان دال بر « دو کشور و دو نظام »، آن کشور را تهدید به عملیات نظامی کرده است. هیچ گاه این تهدیدها آن چنان خطرناک نبوده که کشور مزبور را به سوی جنگ سوق دهد. به نظر می‌رسد بیشترین نگرانی در مورد چین، مساله شکاف میان توسعه اقتصادی و عدم گسترش دموکراسی است. هرگاه در سال‌های آینده، اقداماتی برای جبران آن انجام نگیرد، می‌تواند به ناآرامی‌های داخلی شدید بی انجامد.

چین از چندین جهت می‌تواند در درازمدت شریک قابلی برای ایران باشد. نزدیکی با چین و گسترش روابط با این کشور و جلب حمایت آن، می‌تواند به عنوان نیروی موازنه ای در برابر روسیه و مقاصد توسعه طلبانه آن کشور عمل کند. نیروی اقتصادی، نظامی و انسانی چین، آن کشور را مجبور می‌کند که بیش از پیش حوزه نفوذ خود را گسترش دهد. آسیای میانه و مرزهای جنوبی روسیه، اولین حلقه این حوزه را تشکیل می‌دهند. ما باید انتظار داشته باشیم چین بطور فعال در آینده وارد این مناطق بگردد. سیاست‌های ایران می‌تواند با چین در مقابله با روسیه هماهنگ باشند. با فرض عدم درگیری‌های سیاسی که می‌تواند آرامش چین را در هم ریزد، انتظار می‌رود اقتصاد این کشور با آهنگ رشد بسیار بالائی به راه خود ادامه داده و همراه با آن شاهد اصلاحات اقتصادی گسترده تر و در سال‌های آینده نیز شاهد ورود بیش تر ابزارهای بازار آزاد باشیم. چین می‌تواند در توسعه اقتصادی ایران، بعنوان شریک تجاری و بازار بزرگی برای کالاهای ایران نقش بزرگی ایفا کند. افزون بر آن، چین با برخورداری از سطح بالای شگرد شناسی (در پاره ای از رشته‌ها) و بهای ارزان تولیدات آن در مقایسه با کشورهای صنعتی غرب، می‌تواند نقش مهمی در زمینه طرح‌های عمرانی ایران بازی کند. نیروی کار با انضباط و دارای تخصص بالای چین، می‌تواند به عنوان منبع مطمئنی برای تأمین کمبودهای تخصصی در ایران بکار گرفته شود. تجربه چین در آموزش نیروی کار و تعلیمات حرفه ای از موارد دیگر همکاری دو کشور می‌تواند باشد. کوتاه سخن: چین در راه تحقق منافع درازمدت ایران، مزایائی ارائه می‌دهد که باید مورد استفاده قرار گیرد.

۳ - هندوستان

جمعیت ۱۰۰۲ میلیون نفر

تولید ناویژه داخلی ۴۶۵ میلیارد دلار

تولید ناویژه سرانه ۴۶۴ دلار

هندوستان اصلاحات اقتصادی را دیرتر و با تعهدی کم تری از چین آغاز کرد. اما به نظر می‌رسد که راهی که هندوستان در راستای آزاد سازی بیشتر

لارنس کیهون

از مدرنیسم تا پست مدرنیسم

ویراستار فارسی: صدگلکریم رشیدیان، نشر نی ۱۳۸۱، ۱۷۰ ص، ۲۴ یورو.

لارنس کیهون استاد فلسفه در دانشگاه بوستون، در این کتاب مجموعه‌های جامع از متون کلاسیک و معاصر مربوط به مدرنیسم و پست‌مدرنیسم عرضه می‌کند. گستردگی و عمق این اثر آن را به منبعی معتبر برای پژوهش در رشته‌های مختلف فلسفی، ادبی، نظریه‌ی اجتماعی و دینی تبدیل می‌کند.

روزنامه خاطرات سید محمد کمرهای

جلد اول: برآمدن دولت وثوق‌الدوله، جلد دوم: مقدمات کودتای سوم اسفند به کوشش محمد جواد مرادی‌نیا، نشر شیراز، ۱۳۸۲، ۱۸۵۲ ص، ۵۰ یورو.

سید محمد کمرهای یکی از چهارمهای برجسته‌ی حزب دمکرات ایران در آخرین ایام پادشاهی قاجار بود. وی جز کار سیاسی مشغله‌ی نداشت و به ثبت جزئیات از تحولات سیاسی تهران اقدام کرده است که اکنون برای اولین بار انتشار عمومی یافته است.

جولی مرتوس

آموزش حقوق انسانی زنان و

دختران (اقدام محلی / تغییر جهانی)

مترجم: فریبرز مجیدی، پروژهای از

UNIFEM، نشر نی، ۱۳۸۲

۵۵۲ ص، ۱۳ یورو

یونیسف صندوق زنان در سازمان ملل متحد

است.

رویدادهای بزرگ در تاریخ نشر

ایران

فرهنگ بزرگ سخن، واژه‌نامه

فارسی، ۸ جلدی به سرپرستی

دکتر حسن آتواری

۱۵۰۰ تصویر، قطع ۱۶.۵/۲۲.۵

ساز، یک دوره با هزینه پست در

اروپا ۲۱۰ یورو

گذار از طوفان دو نسل از افسران

سازمان نظامی

خاطرات مرتضی زریخت

سروان سابق نیروی هوایی در

گفتگو با حمید احمدی ناخدای

سابق نیروی دریایی

نشر مؤلف آلمان، ۲۹۲ ص، ۱۴ یورو

ایستوان مزاروش

قرانسوی سرمایه، بحران ساختاری

نظام سرمایه‌داری

ترجمه مرتضی محیط، ویراست حسن

مرتضوی، نشر اختران ۱۳۸۲

۵۱۸ صفحه، ۱۵ یورو

نامه‌های فروغ فرخ‌زاد به

همسرش پرویز شاپور

اولین تیش‌های عاشقانه قلم

یکوش کامیار شاپور و عمران

صلاخی

نشر مروارید، ۱۳۸۲

۳۵۰ ص، جلد گلبنگور، ۱۰ یورو

شامل: پیش از پیوند، زندگی مشترک

پس از جدایی و عکس و سند



ادبیات و فلسفه: ۷ عنوان از بزرگ علوی، ۱۶ عنوان از اسماعیل فصیح، زنگوله‌های غریت (مترجم: دکتر محمدرضا پورسیان، آقا سوند، ۲۰۰ ص، ۸ یورو، گفتگوی تمدن‌ها، سرودهای طنز از عسگر آهنین، لبرز آلمان، ۱۹۲ ص، ۱۰ یورو، آناپاز (فارسی-فرانسé)، سن ژون پرس، محمدعلی سپانلو، هرمس، ۱۰۲ ص، ۷ یورو، واحه زمردین (فارسی-فرانسé)، گزیده اشعار سهراب سپهری، داریوش شایگان، هرمس، ۱۴۰ ص، ۷ یورو، **جست و جوی همچنان باقی**، زندگی‌نامه و خودنوشت، کارل ریموند پوپر، سیامک عاقلی، ۸/۵ یورو، بازخوانی هابرماس، حسینعلی نوذری، چشمه، ۲۳۰ ص، ۱۷ یورو، **دین و سیاست: ۲۱ عنوان از عبدالکریم سروش**، هرمونتیک، کتاب و سنت، محمد مجتهد شبستری، طرح نو، ۲۱۰ ص، ۷ یورو، تولد یک انقلاب، عمادالدین باقی، سرایی، ۳۷۵ ص، ۹ یورو، **آزادی وجدان**، مفهومی پساپیاپی، حاتم قادری، اختران، ۲۶۸ ص، ۸ یورو، سیاست و دین‌گرایی در ایران، گرهارد شواتزر، محمد جواد شیخ الاسلامی، علمی، ۴۵۳ ص، ۱۲ یورو، از مجموعه اسناد حقوقی مطبوعات ایران، به کوشش وحید پوراستاد، نشر روزگاران: محاکمه ادینه، محاکمه آوا، محاکمه ایران فردا، محاکمه توس، محاکمه زن، محاکمه سلام، محاکمه سلمچه، محاکمه نوروژ، **تاریخ و سیاست: تاریخ تطبیقی ایران با کشورهای جهان**، از ماد تا تقاض سلسله پهلوی، دکتر عزیزالله بیات، امیرکبیر، ۶۲۵ ص، ۱۵ یورو، **تاریخ عیلام**، پیر آمیه، دکتر شبرین بیاتی، دانشگاه تهران، ۱۰۵ ص، ۶ یورو، مساواک و دستگاه اطلاعاتی اسرائیل، عبدالرحمان احمدی، پژوهش‌های سیاسی، ۵۵۱ ص، ۱۰ یورو، **خرد در سیاست**، گزیده و نوشته و ترجمه عزت‌الله فولادوند، طرح نو، ۹/۵ یورو، **تضاد دولت و ملت**، نظریه تاریخ و سیاست در ایران، محمدعلی همایون کلتوزیان، نشر نی، ۲۱۲ ص، ۹ یورو، **گذار از تاریخ**، دایوش همایون، لبرز آلمان، ۲۱۱ ص، ۱۲ یورو، **تخت پولاد**، علی دشتی، لبرز آلمان، ۱۴۰ ص، ۷ یورو، **خاطرات: از نهضت آزادی تا مجاهدین**، خاطرات لطف‌الله میثمی، حمیدیه، ۵۲۲ ص، ۱۰ یورو، **خاطرات دکتر علینقی عالیخانی**، غلامرضا افخمی، نشر ای، ۲۹۲ ص، ۸ یورو، **خاطرات ارتشبد حسن طوفانپان**، ضیاء صدیقی، زبید، ۱۲۷ ص، ۲/۵ یورو، **خاطرات دکتر مهدی حاتمی یزدی**، حبیب لاجوردی، کتاب نادر، ۱۳۹ ص، ۲/۵ یورو، **خاطرات سبهد حاجی علی کیا**، حبیب لاجوردی، زبید، ۱۶۸ ص، ۵ یورو، **در میهمانی حاجی آقا**، خاطرات زندان سال ۶۹، حبیب داوران و فرهاد بهمنی، امید فردا، ۲۸۴ ص، ۹ یورو، **جامعه‌شناسی و اقتصاد: جامعه‌شناسی مسایل اجتماعی ایران**، دکتر سیف‌الله سیف‌اللهی، سینا، ۴۵۱ ص، ۸ یورو، پرسش از انحطاط ایران، بازخوانی اندیشه‌های دکتر سید جواد طباطبایی، علی اصغر حقدار، کوپر، ۱۷۵ ص، ۵ یورو، جهانی شدن، فرهنگ، هویت، احمد گل محمدی، نشر نی، ۲۸۶ ص، ۸ یورو، جامعه‌شناسی تحولات ارزشی، نگاهی به رفتارشناسی رای دهندگان دوم خرداد ۱۳۷۶، علی ربیعی، فرهنگ و اندیشه، ۳۲۶ ص، ۶ یورو، **شرایط اخلاقی رشد اقتصادی**، دانیل روزینس و دیگوران، احمد تدین و شهین احمدی، هرمس، ۲۸۲ ص، ۶ یورو، **مقدمه‌ای بر معرفت‌شناسی علم اقتصاد**، موسی غنی نژاد مؤسسه پژوهش، ۱۸۸ ص، ۵ یورو.

هزاره‌های گمشده، تألیف دکتر پرویز رحیمی، جلد اول: اهورامزدا، زرتشت و اوستا، جلد دوم: هخامنشیان به روایتی دیگر، جلد سوم: خسپارس تا فروپاشی هخامنشیان، توس، ۴۳۰، ۴۹۱، ۵۸۶ صفحه، ۵۲ یورو

Overbergstr. 2 44801 Bochum آلمان

Tel. (+49) 0234 - 970 480 4

Fax: (+49) 0234 - 970 480 3

E-mail: aidabook@freenet.de

تلفن رایگان سفارش کتاب (از آلمان)

0800 24 32 282

۵۰٪ هزینه پست را نیز ما به عهده می‌گیریم.

تلاشگران نشر اندیشه و فرهنگ و هنر

